



۱۱۲۷ خن

بازدید شد  
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کتابت النظم فی معرفة ائمة المادین

موضوع: فقه

شماره ثبت کتاب: ۷۸۴۴۳

شماره قفسه: ۱۰۱۲۳

۱۳۰۸۲

۹۶

خطی - فهرست شده

۱۰۱۲۳





بازدید شد  
۳۰

۱۱۲۷ خز

**بازدید شد**  
**۱۳۸۴**

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کتب و النظم فی معرفة ائمة الدین

مجلد: ۱

شماره ثبت کتاب: ۷۸۴۴۳

۱۱۰۱۲

تاریخ ثبت: ۱۳۱۰/۱۰/۳۰

شماره قفسه: ۱۰۱۲

مغلی - فهرست شده

۱۰۱۲۳







فایز و ده اند تا بان و سپله بدرجه رستگاری فایز کردند بنا بر این **بیت**  
همین پس که چه من کاسد قاشتم که در سلك غریبا زان باشم خواست که باین  
وسپله خود را بدرجه فوز و رستگاری رسانم و بنویسد نوی خوش وقت  
و امیدواری داده در تلوا این بزرگواران در ارد که شاید بدست یاری فضل  
و رحمت الهی و بفرموده جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله باین شرف  
عظمی و عطیه کبری مشرف و مکرم گردد زیرا که فرموده اند من ملک شایسته  
و جلد و جد و من قریع بابا و ج کونج ذلك فضل الله يؤتیة من يشاء والله  
ذو الفضل العظیم و هر چند بموجب من صفت استمدف مورد ایراد رباب  
ادراک و نظر فایز کرد نهایت مضمون و لا تخافون لومة لائم را پیش نهاد  
هست نموده از زبان طعن ظریفان معرکه شیطان که کاراکن اینانی زمانست  
در حسن حصین و کلامی اهل بیت میخشن شد زیرا که در تفسیر عباسی از  
این سنان و اواز معصوم روایت کنند که فرمودند قال الله لوان اهل النار  
والارض اجتمعوا علی ان یجولوا هذا الامر من موضعه الذی وضعه الله فی  
ما استطاعوا ولوان الناس کفر و اجمعوا حتی لا یبقی احد یجاء الله لهذا الامر  
باهل یكونون هم اهله ثم قال اما انی الله یقول یا ایها الذین امنوا من انکم  
منکم عن بنیه منوف بان الله بقوم یجهلهم و یجهلونه اذله علی المؤمنین اعرفه  
علی الکافین قال الموالی یجاهدون فی الله و لا یخافون لومة لائم **فردوسی**  
نترسم که دارم ز روشن دلی بذل مضرال بنی و ولی بنام نبی و علی گفتیم  
که هرهای معنی سی سفند ام برین زادم و هم برین بگذرم شاکی و بغیر

چندم و دیگر آنکه **بیت** کی نماید بدی چشم عشقبازان حسن دوست که  
مصوره المثل عدا کشد تصویر یک راست باش ایدل مذار از گفتگوی خیم  
بیم کی فندفران ز عزت کوشد نفس به یک لهذا و من بنو کل علی الله فهو حسبه  
و نام نهادم این رساله را بهرستان القاطن فی معرفة ائمة الطاهین منی مقلد  
و چهل حدیث و خاتمه پس شروع نمود در مقصود با توکل بخدا و ندو و  
وحسی و نعم الوکیل **مقدم** بدان ای جوای طریف رستگاری و طاب جو جو  
و کامکاری که چون جناب اقدس باری درباره فوت رسول عالمقدار  
در کلام خود اخبار بدین خوف نموده که انک میت و انهم مینون انم یوم  
القیمة تخشعون و جای دیگر و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل  
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه فلن یر الله  
شئنا و سنجری الشاکرین و مراد از شاکرین چنانچه از بعضی اخبار مستفاد  
میشود امیر المؤمنین و اولاد اجداد و علیهم السلام و شیعیان ایشانست  
و حدیث شریف متفق علیه بنوی صلی الله علیه و آله که سنقرت و امین  
علی ثلثة و سبعین فرقة ایشان و سبعون فی النار و واحد فی الجنة  
و هم الذین قال الله فیهم الذین یبعون الرسول الذی الای **مقدم** در مثل  
بکانه هفتاد و دود و در جمله شان از دین اجماع خبر باب بگذریم بکلام بکف  
مصطفی زانکه فرموده علی یا ایها بنایان این چون بنظر ناقل ملاحظه نمای  
واجب است که خود را از غرقاب دریای اختلافات مذاهید سازد  
تفکرها ب و ناقل ثاب بکنار نجات اندازی **فصل** در بای اختلاف

انکم



چنان موج میزند که چنان فحاش از آن مرد مضطرب است و آنکه در میان  
 این بحر موج زن راه طلب کند که سوی خلد و هیر است و روشن کم ترا که  
 کفایت آن طریق آن بر روی محمد و اولاد و جد و است حبش طریق حق  
 بخشش و بچشم و انباده این میان زهر و حشر است و ارم امید شافع ناجی بود  
 بخشرا نکو هبیم حقه و ساقی کوثر است و راه بخات را جناب رسول و  
 بدین طریق که مثل اهل بیتی کثل سفینه نوح من ركب فيها نجا و من غرق  
 عنها هوى و بر و ایت دیگر غرق و همچنین در حدیث دیگر خطاب جناب  
 امیر المؤمنین نموده فرمودند یا علی فإز من عسك بك و خاب و خسر من عسك  
 و خاب و خسر من عسك بغيرك و بطریق دیگر فإز من عسك و خسر مكدك و بخ  
 دیگر یا علی انت و شیعتك الفائزون و بنوع دیگر علی مع الحق و الحق مع علی  
 بد و رجعت یا دار و عین از اجادیت نبوی صلی الله علیه و آله **رابعی**  
 در کشور آما اولو الام که بود کابرد او را نهل ان قدر فرود پیشک بوسا  
 یفینا که نشست بر فرش رسول ابتغاء که غنود لهذا اقل خلق الله و احوجهم  
 الى الله غلام با خلاص خاندان نبوت و امامت العبد الراعی محمد یوسف المخلص  
 با تاجی خواست که بدست باری و فی حق حضرت باری نیزی از افزای امت و  
 آنرا به چهل حدیث و خاتم آن به وفای عرض اقدس ضلای کرام و امنای ملائک  
 و اولئان نبی و آله الانام برساند چنانکه مرضی نظر کیمیا اثر بود باشد بر آن اعتقاد  
 ثابت و جاری بوده و الا استغاده از جناب باری آداب خدام و الا نشان  
 ایشان کرده شود و من الله الاستغانه و التوفیق و البالغ الرجوع و الخفض

و در این کتاب  
 در این کتاب

**پس بدان** ای برادر صبی که سبب افزای امت چند چیز بوده چون ملاحظه  
 بعضی از کتب و احادیث و سیوط فین نموده **اول** شبهه بود مثل شبهه ابراهیم  
 بر تلبیس **دوم** حجت جاه و سروری و ضعیفان قلوب و مستمکری **سیم** بی اعتقاد  
 بخدا و باز خواست روز جزا **چهارم** بی پروایی مردم و بی مبالایی در دین و تعامل  
 نکردن حق از باطل و اغراض عین از حق و نزوح باطل مطلق پس اول شبهه که در  
 اسلام روی نمود از شوی قول و شبهه عین الخطاب بود که در روز وفات  
 رسول خدا نمود چنانکه علمای شیعه و سنی اتفاق دارند بر وقتی که رسول  
 صلی الله علیه و آله از مرض موت داشت جمعی از صحابه در خدمت  
 حاضر بودند که در آنوقت فرمودند یا نبی بدوات و قطاس اکب لکم کتابا  
 لا تضلوا بعدی فقالوا بلی فقال رسول الله فذلیه الوبع حسبا کتاب الله  
 و فی روایه ان المرء لیمیز و کثر اللفظ و النزاع فقال النبی صلی الله علیه و آله  
 قوموا عنی لا یفیع عندی الشارح قال ابن عباس الرزیه کل الرزیه ملأها  
 یئنا و بین کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی فرمودند چنان  
 رسول خدا که بارید دوات و کاغذی تا بنویسم از برای شما کتابی که  
 گمراه نشود بعد از من پس گفت که بدست من که رسول خدا را در دوات  
 علیه نموده پس است کتاب خدا برای هدایت ما و در روایت دیگر  
 آنکه هذیان میگوید این را از در و الم حصل و بسیار شد میان آنج که  
 حاضر بودند گفتگوی و نزاع تا آنکه بلند شد صداها پس فرمود رسول  
 خدا برخیزید از پیش من که سن او اینست نزاع در حضور من پس ابن عباس



همیشه ازین معنی تا سق نموده می گفته که صیبت و چه صیبت که خایلد  
 میان ما و میان کتاب رسول خدا **بای نغم ما** اوصی نبی فقال قالهم  
 فذلک یجرب سبیل البشر واری یا ایها الکرام اجابوا بقرآنهم وفدا وصى الى عمر  
 و متع عمر سبب چند چیز بوده **اول** عهدی بود که در میان پنج کس پیش از فوت  
 رسول خدا که در حجة الوداع کنایا بکر و ابو عبید و جراح و معاذ جبل و ساء  
 و عمر واقع شد بود چنانچه در کتاب سلیم بن قیس هملای و در احتجاج شیخ  
 طبرسی و غیره ثبت نموده اند که جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله  
 فرمودند ان هؤلاء الخمسة کتبا بینهم کنا باضا هدا و علیهم و نفا فدا و ابره فذلک  
 الکعبه ان مات محمد او قتل ان بظا هرا و علی علی فیردون عنه هذا الامر و این  
 در کافی زبانی عبد الله علیه السلام روایت در قول الله تعالی که فرموده و من ید  
 فیه بالحاد بظلم قال نزلت فیهم دخلوا الکعبه ففاهدا و نفا فدا و علی کفرهم و حیث  
 بما انزل فی امیر المؤمنین علیه السلام فالحد و انی البیت بظلمهم الرسول و ولیة بعدا  
 للقوم الظالمین **سوم** حب ریاست و بدین چنانچه روایت نموده صاحب احتجاج  
 در جواب سعد بن عبد الله الفی رضی الله عنه از حضرت صاحب الامر علیه السلام  
 در اینجا که میفرمایند و اما ما قال لك الختم بائنا اسما طوعا او کرهنا کم تغفل  
 بل انما اسما طوعا و ذلک انما بائنا الطان مع البهو و منجران مجروح محمد  
 صلی الله علیه و آله و استنبلا نهم علی العرب الى اخر الحديث و نیز روایت  
 کرده صاحب کشف الحفی از کتاب فهاک فلا تلک کچون خبر نقل مظلوم شهید  
 کربلا بعد از آنکه عمر رسید برخواست و متوجه دمشق کرد بدینا انبیه نیز یلید

این کلام در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره

نماید چون قرآن مجسم بر روی نمود عبد الله عمر بعد از بغیرقا و بخندید  
 و الحاد پست در باب جناب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام که از  
 رسول شنید بود بدینا نمود و ان طریقی از وزیر بلوغ نموده نیز یلید  
 مکتوبی بدست آن یلید داد و چون نگاه کرد دید که خط و مهر پدرش  
 نوشته که این عهد نیست از عمر بن الخطاب بمعا و بن ابی سغبان بدان  
 ای معا و به که محمد صلی الله علیه و آله اسد و حیل و سحر مارا از عبادت لانت  
 و عزیزی و هبل باز داشت و او را در سحر بر موسی و یحیی و بنی اسرائیل غایب  
 بود من برهانم که بودم و نزلت بر من سابق نموده ام و نکم و چون محمد از میان  
 رفت من چهل کس را بر این کتبم تا کواهی دادند بآنکه محمد گفته **اکثره من قریه**  
 علی از اخلاف معزول ساختم و خلق را بر بیعت ابوبکر و ادا شتم و بظا هر  
 سنت او عمل کردم اما باطنی بر همانم که در باطنی بودم و با اولاد محمد هر چه  
 مقدور بود کردم و تا زنده ام می کنم و ترا که معا و به نصیحت می کنم تا مقدر  
 باشد بر ایشان ترجیح بکنی بلکه بجز کشتن را ضی نشوی و اگر نتوانی که خاندان  
 او را بیکبار برداری بر خطری بظا هر از شرع او بخا و زنگی تا امت او بر تو  
 خروج نکند و بیاطن با نچه ترا دست رس باشد دفع آن میکن و زینهار که  
 که بخت لانت و عزیزی از دل پیر من بکنی و چون عبد الله عمر ان نوشته را سر اسر  
 بدید مکتوب دیگر داد و همچنین تا چند نوشته ازین زیاد تر و با سطر من الله  
 خاموش گشته بعد از آنکه گفت پدرم هر کوی از این بکن گفت و اگر دانی هر کس  
 ترا امت کرد می و عذر ریسبا و طلبید عطا پای زیاد که بر کشت و من بعد

پس یزید



در هر مجلسی که نشانی کفنی ما قال بنی الاصله و قال لوددت انی  
مشارك له فی ضلله و کتوبات المنعور من چاپچر کسی خواهد را ضعیف داده  
که هرودی صاحب کتاب کامل این و محمد شمشیر اشوبی در کتابت  
التواصب و بلادری در کتابش هر یک بنوعی و بر و این نقل کرده اند چون  
طوبی دارد نقلی نکشت و مکتوب محمد بن ابی کریم معویه ملعون و جواب  
ان مشهور است جوینده باینده است لعنهم الله تعالی ابد الابدین **مشهور**  
بیزارم از آن کلام و گفتار در حق نبی و آل اطهار انکس که عقیده اش چنین  
اوریزد و کار و لعین است پس اگر **بافت** را عدای دین که تیرا کنی مقام  
بفرموده من اعلی کند و چون مناسب تمام دارد نقلی میگرداند و این صاحب  
المؤمنین از محل و محل محمد شهر ستاد را اول کتابش نقل نموده انکه چون عالم  
مقرر این نام و محل اجتماع اصناف بنی آدم و مکان پناهندستان  
ایشانست در هر پیش و هر و نظر هر یک بحکم انکه حب الشیء یغی و یضم بر  
امضای شایطانی طبع خود مقصور و نفوس ایشان به هوا و هوس و حب  
جاه و ریاست مجبول و مفسود و انجم جهت ترویج مطلوب خود و احداث  
شبهات نمایند و بسبب آن در ورطه اسبیداد و استکبار در آیند و اول  
شبهه ابلیس بر تلبیس است و منشأ آن صدور آن اسبیداد بود بر آبی  
در مقابله نص الهی و استکبار او بنماده او بر نفس خود که آتش بود بر ماده  
او بر نفس آدم علیه السلام که کل بود چیست قال انا کبر منه خلقتی من نار  
و خلقت من طین و از این استکبار و اسبیداد هفت شبهه اورا ساخته شد

و بعد از وی در میان خلافتی افشیدان سرایت نمود و آن هفت شبهه  
در آخر کتاب انشا الله تعالی عرض خواهم شد تا آنکه بعد از غروب  
افتاب بون هر بنی بعضی از آتش تبارک در نفوس علمای آن پیغمبر و اصحاب  
بدیدار من هر کدام از ایشان آنچه مناسب استعداد ایشان بود بر آن  
میل و مجتبی تمام داشتند و اگر کنند و دلیل گفتن برای اثبات مطلب  
آغاز نمودند و کتب خانها از ادله عقلی و نقلی بر ساخنند و از کلام پیغمبر خود  
آنچه موافق اعتقاد ایشان نبوده تاویل کرده با اعتقاد خود را راست کردند  
و هر چه تاویل نداشتند که متشابه تمام نهادند و آنچه حق بود پیرایه خود  
انداختند و بجهت و جوی آن پیرایه خندند لهذا همچنانکه افتراق در میان  
امم سابقه واقع گشته و بحکم جدیدت سنقر و امتی در امت پیغمبر این واقع شد  
روز بروز زیاد تر گردید تا عدد اممات هفتاد و سه فرقه رسیدند و منشأ  
ملت جدیدی چون افنا رسالت بحجاب غیبت منواری و محجب کشت ظلمات  
اندک اندک از مفر استنار بر روی استنار آمد و مزاج قلوب ایشان از حد  
اعتدال روی باخرا و بنماده مخالفت و اختلاف ظاهر تر شد و هر روز  
ظلمات حجب جاه و پیشوایی و از روی امامت و فرمان رهایی در دماغ علما  
و عظام بلکه اجلاف بر طایفه زباده میکشت و از متقدم بناخر متقلان میشد  
و ظلمات آن قرأ بعد قرن تراکم تر میکشت تا بنابر این کبریه ظلمات بعضها  
فوق بعض اذا اخرج ین لم یجد بریها بعد بغی و ضلالت و خصومت و حلال  
النجاسه و مذاهب بدع و ضلال از جبریه و قدیری و معتزله و اشعری و



سازید و حشویه از باب حدیث غیرم ظاهر کردید و وبال ان نمیدان  
 بدان که خواهد رسید و تفصیل این شبهات که منشأ اشبه ان اهل  
 بدع و ضلالا هستند با دفع از رکب اهل کتاب مذکور و در مصنفان  
 علمای مکتب احمدی مستور است نهی کلام و بدانکه محمد مسلم بخاری کتاب  
 در بیان ادیان بتاریخ مندرج چهار صد و هفتاد و یک قلی نموده و در اینجا  
 بعد از ذکر شبهات ابلیس ملعون میگوید که هیچ شک نیست که این شبهات  
 که در میان مردم است همه از شیطان اجیم است و از وساوس او است  
 و ان ملعون بعد از آنکه مشرف شد به مخلوق بودن و بندگی اکار کند  
 بخدا و هوای خود را در برابر رض او رد و انهایی که با انبیا و اوصیا مجادله  
 نمودند از شبهات ابلیس خواسته و اقامت گوید حاصل کلام هر آنکه تکلیف  
 را از خود رد کند و در بیان خود سری و هوا پرستی چر انمائید و بعد از  
 گفتگوی بسیار میگوید مقدم چهارم در بیان اول شبهتی که در ملت  
 اسلام روی داد و آنکه ان شبهه از کجا خواست و مصدر و مظهر آن که بود  
 بعد از گفتگوی بسیار که منافع ان باین اثر التزم ان کرده اند و ایرادهای  
 ذکر نموده اند میگوید که اینها در دو انحصار بود با وجود آنکه در حیات بود  
 و با قوت و شوکت بود و منافقان با او بخادعه میکردند و اسلام بظاهر  
 می نمودند و بغایت در ضمیمه میداشتند و هر وقتی منافقین اشیاء اشکارا  
 میشد بانکه بر حرکات و سکنات و عیال اعتراض می آوردند تا ان اعتراض  
 بر مثال نموده و از ان شبهه ها که کثرت بدیدار آمد و اما ان اختلافات

و لا تغفلوا  
 و لا تغفلوا  
 و لا تغفلوا  
 و لا تغفلوا

در مرض و بعد وفات او علیه السلام میان صحابه افتاد خلافت های اجتهادی  
 بود چنانچه باز میگویند و غرض ایشان از ان بود تا امر اسم شرع و مقنا  
 دین بان پای دارند مخفی نمایند که این مرد اندر تصدیق آمده اینجا که میگوید  
 ان اختلافات از روی اجتهاد بود غافل مشو بعد میگوید و اول منازعه که در  
 بیماری او صلوات الله علیه و آله افتاد چنانکه محمد بن اسماعیل بخاری از  
 عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت میکنند ان بود که ان بیماری که پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله در ان وفات یافت بر و سخت شد گفت دوائی و کاغذی است  
 تا بسوی شما چیزی بنویسم که پس از من بپزاه نشوید عمر گفت هیچ بر پیغمبر خدا  
 غالب ندمه است حسبت ان کتاب الله و الحیوان رفت تا پیغمبر علیه السلام گفت بنویس  
 در پیش من منازعه است شاید کردن ان بن عباس گفت مصیبت ان مصیبت بود  
 که ما را از نامه رسول خدا میگوید **و خلافت** دوم آن بود که در ان بیماری  
 علیه السلام جیش اسامة لعن الله من خلف عنه قومی گفتند امثال ان  
 پیغمبر علیه السلام بر ما واجب باشد و اسامة از مدینه بیرون شده بود  
 و قومی گفتند بیماری بر پیغمبر سخت شده است دل ما بارند همد که در  
 حالت چنین از وجد شویم و فرصت از دست دهیم صبر کنیم تا کار  
 او بچرخد و من این دو منازعت بدان آوردم که مکرر بخان القان انرا از  
 خلافتها شنیدم که در کار دین اثر کند و ان خود چنان بود اگر چه غرض از ان  
 همه اقامت رسوم شریعت بوده است در جای چنان که دل همه میل بد  
 و شکی نیست در وقتی چنان که کارها با کونه دیگر میشد **خلافت** در مسأله

از خود ظاهر شود



او علیه السلام از بود که عمر گفت هر کس که گوید که پیغمبر را و او را بدین شمشیر  
 که در دست دارم بکشم او را با اسمان بر دین چنانکه عیسی ابن مریم را  
 علیه السلام بر دند و ابو بکر گفت هر کس که پیغمبر را می چهره پسند او بر د  
 هر که عنای پیغمبر را می پسند او زنده است که نمیرد و این ای میخواند  
 و ما محمد الا رسولنا تا آخر ای که در صدر کتاب قلمی شده تا مردم با او  
 سخن او آمدند و عمر گفت کویا من این ای میخواند بودم تا این ساعت که  
 ابو بکر میخواند **خلاف** چهارم در موضع دفن او بود علیه السلام مهاجر  
 اهل مکه چنان میخواستند که او را بمکه بر ندانند که آنجا زاده بود و  
 جای اهل و موضع رجش مکه بود و انصار اهل مدینه میخواستند  
 که او را بمدینه دفن کنند که دار الحجه او بود و جماعتی چنان میخواستند  
 که او را به بیت المقدس بر ندانند که کورهای پیامبران آنجا بود و پیغمبر علیه  
 السلام از آنجا بمرج رده بودند پس حکم این خبر از او علیه السلام روایتست  
 که **الا نیناء یدفون حیث یوتون** بران اتفاق کردند که بمدینه دفن  
 کنند **خلاف** پنجم در امامت بود و بزرگترین خلافتی میان امت **خلاف**  
 امامتست و در اسلام چندان شمشیر در عهد قاعد دین بر نکشیدند  
 که در هر زمانی بر امامت کشیدند پس میان مهاجر و انصار **خلاف**  
 شد انصار گفت **منا امیر و منکم امیر** و اتفاق بران کردند که سعد بن  
 عباد انصار را امیر نمایند و بکر و عمر اسند را که ان نموده در حال  
 بسقیفه بنی ساعده حاضر شدند و عمر گفت بعد از ان من در راه سخن نرود

این روایت از  
 ابن عباس است

این روایت از  
 ابن عباس است

میکردم چون بسقیفه رسیدم خواستم بگویم بویکر گفت همان چه  
 میگوئی یا عمر خدا بر او احد و ثنا گفت و هر چه من با خود اندیشیده  
 بودم بر خواندند پنداشتی از عجب خبر میداد پس پیش از آنکه انصار سخن  
 مشغول شوند من دست باو دادم و با او بیعت کردم و بر همان بیعت  
 نکردند و فتنه بنشست الا آنکه بیعت بویکر چیزی ناکاه بود و خدای تعالی  
 از شر او نگاه داشت هر که بمثل او معاودت کند او را بناید کشتن  
 را می گوید بعد از غذا خواستن صاحب کتاب از طرف پیرش میگوید  
 انصار از دعوی خودش ساکن شدند و قتی که بویکر گفت **الا نیناء یدفون**  
 این بیعت داشت که بسقیفه رفت چون بویکر تا مسجد آمد مردم میان  
 نزدیک او نشیندند و مثلش باو بر بیعت بیعت کردند که چای عینی از بنو  
 و بوسفیان از بنو امیه و امیر المؤمنین علیه السلام پیغمبر و دفن پیغمبر  
 علیه السلام مشغول بودند چنانکه او علیه السلام فرموده بود و ملازم  
 کور او بود بی منازعت و مدافعتی که در ان با او رفت **خلاف** ششم  
 در فدا بود که فاطمه علیها السلام در ان دعوی میکرد که از پیغمبر علیه السلام  
 چه میراث و چه ملکیت باو میرسد تا روایتی مشهور از پیغمبر بر او رند  
 که منی میباش **الا نیناء** که نودت ماتر کناه صدقه و او را از ان دفع  
 کردند **خلاف** هفتم در مانعین زکوة بود که خالد ایشانرا کشت و غارت  
 نموده آورد تا اخر عمر در خلافت خود باز پس گرفت زنان چاهل از مرد  
 و باهلش که زن ماند بودند پس دادند و ان نیز طولی ارد **خلاف** هشتم

این روایت از  
 ابن عباس است

این روایت از  
 ابن عباس است



در حق بوبکر بود بر عمر در وقت وفات بخلاف نامردمان که شهادت  
 خوی دین را بر ما والی کردی تا بوبکر گفت اگر خدای من روز قیامت از  
 من پرسد که من بهترین ایشان را بر ایشان والی کردم و آن خلاف برخواست  
 و در روزگار هر دو خلافتی بسیار واقع شد بموضعش رجوع بنا  
 کرد **خلاف** هفتم شوری بود تا اتفاق عثمان کردند و کارهای او شمره  
 در بعضی از آن عذر از جانب عثمان میگوید چون طولی داشت و از  
 آن مطلب بماند و این هم بخواهش همه آنها را اندارد لهذا ترك نمود و این  
 تنبیه ظاهر کافی باشد و علمای امامیه خود اتفاق دارند پس هرگاه  
 و مخالف قائل شوند بآنکه بدین بها اتفاقا امامت را بودند و باین گفتگوها  
 متسک شدند پس بچنانکه ابلیس بر نایبش شمره نمود در برابر رضی  
 و در پیچین عمر الخطاب شمره نمود در وقتی که فرمودند انیونی بدو  
 و قبطا بنی انرا املعون گفت حبیبنا کتاب الله ویر گفت ان الرجل  
 لیهدی فی بعض الحجج و این قول بدان ماند که شخصی مریضی کور سواد  
 داشت که عینا ترا خواند چه جای فهمیدن کتب کتاب بطبی است  
 پس است از برای مداوا و رجوع بطیب احتیاج نیست معلومست  
 چنین کسی از کتاب طب چه بهره دارد و چه مداوا خواهد کرد و نخواهد  
 شنید که میگوید هرگز این آیه نخوانده بودم و در کلام پیرش سرگردان  
 باشد و چراگاه خودشان را ندانند بچه خلافت مرا شاید پس چگونه  
 کتاب خدا کافی باشد هرگاه مفسران نباشند این همه فسادها

و در حق بوبکر بود بر عمر در وقت وفات بخلاف نامردمان که شهادت  
 خوی دین را بر ما والی کردی تا بوبکر گفت اگر خدای من روز قیامت از  
 من پرسد که من بهترین ایشان را بر ایشان والی کردم و آن خلاف برخواست  
 و در روزگار هر دو خلافتی بسیار واقع شد بموضعش رجوع بنا  
 کرد **خلاف** هفتم شوری بود تا اتفاق عثمان کردند و کارهای او شمره  
 در بعضی از آن عذر از جانب عثمان میگوید چون طولی داشت و از  
 آن مطلب بماند و این هم بخواهش همه آنها را اندارد لهذا ترك نمود و این  
 تنبیه ظاهر کافی باشد و علمای امامیه خود اتفاق دارند پس هرگاه  
 و مخالف قائل شوند بآنکه بدین بها اتفاقا امامت را بودند و باین گفتگوها  
 متسک شدند پس بچنانکه ابلیس بر نایبش شمره نمود در برابر رضی  
 و در پیچین عمر الخطاب شمره نمود در وقتی که فرمودند انیونی بدو  
 و قبطا بنی انرا املعون گفت حبیبنا کتاب الله ویر گفت ان الرجل  
 لیهدی فی بعض الحجج و این قول بدان ماند که شخصی مریضی کور سواد  
 داشت که عینا ترا خواند چه جای فهمیدن کتب کتاب بطبی است  
 پس است از برای مداوا و رجوع بطیب احتیاج نیست معلومست  
 چنین کسی از کتاب طب چه بهره دارد و چه مداوا خواهد کرد و نخواهد  
 شنید که میگوید هرگز این آیه نخوانده بودم و در کلام پیرش سرگردان  
 باشد و چراگاه خودشان را ندانند بچه خلافت مرا شاید پس چگونه  
 کتاب خدا کافی باشد هرگاه مفسران نباشند این همه فسادها

پس

ناشی میشود و هرگز برای خود تفسیر میکند و برای مدعی خود ناویل  
 می نماید پس ناچار است از مفسر و تفسیرانی که زیاد و کمی در آن نماید و  
 برای و مدعی خود تفسیر نکنند تا بفرید درین خدا واقع شود که  
 احتیاج با امام و مفسر نباشد این همه اختلاف واقع نمیشد و چون واقع  
 شد معلومست که سببش اطاعت نمودن بر رسول ثقلین است و  
 فراموشی از آنها را و این مشهور و در کتابها مسطور است که در  
 شامی از شام بر خواسته آمد بخد مت حضرت صادق علیه السلام و  
 مردی ام عالم و امده ام که با احتیاج تو مباخته کم پس احتیاج فرمود  
 که کلام تو از حضرت شیت یعنی رسول یا از جانب شیت شامی گفت  
 از آن حضرت رسول است و بعضی از من احتیاج فرمود که تو شیت  
 حضرت رسول و با او دعوی شرکت میکنی گفت نه فرمودند و حجی تو  
 از جانب خدا آمد گفت نه فرمودند فرمان برداری تو بر فرمان و  
 همچنانکه فرمان برداری حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر مردم مانده  
 واجب بود گفت نه زوای گوید که احتیاج روی من آورده فرمودند  
 این مرد پیش از آنکه حرف زند بر خود حجت قائم میکند بعد از آن فرمود  
 که نگاه کن اگر در بیرون این خیمه کسی باشد از اهل علم کلام او را طلب کن  
 زوای که یونس بن یعقوب باشد بعد از حاضر نمودن چند نفر شروع  
 در بحث نمودن حضرت سر از خیمه بدرگاه نمود هشام را اند و دید  
 فرمودند هشام و ربنا الکعبه و چون هشام بن الحکم پیش آمد و داخل شد

و متسک بخلاف  
 و اولادش نشان

و در حق بوبکر بود بر عمر در وقت وفات بخلاف نامردمان که شهادت  
 خوی دین را بر ما والی کردی تا بوبکر گفت اگر خدای من روز قیامت از  
 من پرسد که من بهترین ایشان را بر ایشان والی کردم و آن خلاف برخواست  
 و در روزگار هر دو خلافتی بسیار واقع شد بموضعش رجوع بنا  
 کرد **خلاف** هفتم شوری بود تا اتفاق عثمان کردند و کارهای او شمره  
 در بعضی از آن عذر از جانب عثمان میگوید چون طولی داشت و از  
 آن مطلب بماند و این هم بخواهش همه آنها را اندارد لهذا ترك نمود و این  
 تنبیه ظاهر کافی باشد و علمای امامیه خود اتفاق دارند پس هرگاه  
 و مخالف قائل شوند بآنکه بدین بها اتفاقا امامت را بودند و باین گفتگوها  
 متسک شدند پس بچنانکه ابلیس بر نایبش شمره نمود در برابر رضی  
 و در پیچین عمر الخطاب شمره نمود در وقتی که فرمودند انیونی بدو  
 و قبطا بنی انرا املعون گفت حبیبنا کتاب الله ویر گفت ان الرجل  
 لیهدی فی بعض الحجج و این قول بدان ماند که شخصی مریضی کور سواد  
 داشت که عینا ترا خواند چه جای فهمیدن کتب کتاب بطبی است  
 پس است از برای مداوا و رجوع بطیب احتیاج نیست معلومست  
 چنین کسی از کتاب طب چه بهره دارد و چه مداوا خواهد کرد و نخواهد  
 شنید که میگوید هرگز این آیه نخوانده بودم و در کلام پیرش سرگردان  
 باشد و چراگاه خودشان را ندانند بچه خلافت مرا شاید پس چگونه  
 کتاب خدا کافی باشد هرگاه مفسران نباشند این همه فسادها



با آنکه در آن مجلس جوخ حاضر بودید که در سر او و بر زکریا و صد حضرت  
 او را پیش خواند جای داد و رو بپای که ره فرمودند که این مرد ناصر است  
 بزبان و دل با این پسر حرف زن و گوید آمد عای آنجناب این بوده بجهت  
 انداختن با هاشم که با و بفرمانند که اطفالی که در مجلس ما میباشند ترا  
 میتوانند ملزم کرد چه جای مردان تا انقدر بر جمل خود بیشتر مطلع شود  
 الحاصل پس شامی متوجه هاشم گشته گفت میخواهم با تو در امات این شخص  
 گفتگو کنم و اشاره بجانب حضرت نمود چون هاشم این سخن از او شنید  
 بر خود بلرزید و گفت ایاج حضرت الله تعالی بر این خلق مهربان تر است  
 یا این خلق بر خود شامی گفت بلکه حضرت الله تعالی مهربان تر است  
 هاشم گفت مهربانی الله تعالی نسبت بر مردمان در دین و مذهب چیز  
 تواند بود شامی گفت این که خلق را تکلیف کرده و اقامت حجت و دلیل  
 نموده بر آنچه ایشان را تکلیف بان فرموده هاشم گفت آن حجت و دلیل  
 کدامست شامی گفت آن حضرت رسالت است که حضرت حق تعالی  
 او را از جانب خود فرستاده بود هاشم گفت بعد از رحلت آنجناب  
 از دار دنیا حجت کدام تواند بود شامی گفت بعد از آنحضرت کتاب  
 خدا و سنت او هاشم گفت آیا کتاب و سنت رفع اختلافی که در  
 میان خلقت میکند شامی گفت بلی هاشم گفت پس چرا میان ما  
 و تو اختلاف است و تو از شام آمده که با ما بحث کنی و بگمان نیست که  
 رای خود درین پس است و حال آنکه اعتراف داری که رای هر کس چیز

و ازین گفته اند که پیش از این  
 که در این مجلس حاضر بودید که در سر او و بر زکریا و صد حضرت  
 او را پیش خواند جای داد و رو بپای که ره فرمودند که این مرد ناصر است  
 بزبان و دل با این پسر حرف زن و گوید آمد عای آنجناب این بوده بجهت  
 انداختن با هاشم که با و بفرمانند که اطفالی که در مجلس ما میباشند ترا  
 میتوانند ملزم کرد چه جای مردان تا انقدر بر جمل خود بیشتر مطلع شود  
 الحاصل پس شامی متوجه هاشم گشته گفت میخواهم با تو در امات این شخص  
 گفتگو کنم و اشاره بجانب حضرت نمود چون هاشم این سخن از او شنید  
 بر خود بلرزید و گفت ایاج حضرت الله تعالی بر این خلق مهربان تر است  
 یا این خلق بر خود شامی گفت بلکه حضرت الله تعالی مهربان تر است  
 هاشم گفت مهربانی الله تعالی نسبت بر مردمان در دین و مذهب چیز  
 تواند بود شامی گفت این که خلق را تکلیف کرده و اقامت حجت و دلیل  
 نموده بر آنچه ایشان را تکلیف بان فرموده هاشم گفت آن حجت و دلیل  
 کدامست شامی گفت آن حضرت رسالت است که حضرت حق تعالی  
 او را از جانب خود فرستاده بود هاشم گفت بعد از رحلت آنجناب  
 از دار دنیا حجت کدام تواند بود شامی گفت بعد از آنحضرت کتاب  
 خدا و سنت او هاشم گفت آیا کتاب و سنت رفع اختلافی که در  
 میان خلقت میکند شامی گفت بلی هاشم گفت پس چرا میان ما  
 و تو اختلاف است و تو از شام آمده که با ما بحث کنی و بگمان نیست که  
 رای خود درین پس است و حال آنکه اعتراف داری که رای هر کس چیز

و یک رای دو مختلف را بر یک قول جمع نمیکند و سخن هشتم که با پنج رسید  
 شامی به آنکه شد و سر در پیش انداخته در پای فکر غوطه ور شد  
 و سر بالا نمیکرد حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند چرا حرف نمیزنی  
 شامی گفت اگر بگویم ما و شما را خلافت نیست مکاره کرده باشم و اگر گفت  
 قرآن و حدیث رفع اختلاف میکند چون تو ام گفت و حال آنکه چنین اختلاف  
 در میان هست ولیکن اگر اراضی میشود که بحث را از سر بگیرم و من نیز  
 آنچه از من پرسید با او مباحثه میکنم آنجناب فرمودند که بگو و در میان  
 و جواب مهیّا دارد پس شامی خطاب به هاشم نموده گفت حضرت الله تعالی  
 مهربان تر است یا خلق بخود هاشم گفت بلکه حق تعالی مهربان تر است  
 شامی گفت ایاج الله تعالی از بر خلق دلیلی مقرر کرده و حجتی ظاهر ساخته  
 بسبب از رفع اختلاف از میان ایشان بشود هاشم گفت بلی شامی گفت  
 از کدامست هاشم گفت در ابتدای شریعت حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله بود و بعد از آن حضرت غیر او شامی گفت آن غیر کدامست  
 هاشم گفت پیش ازین زمان یا درین زمان شامی گفت در این زمان  
 هاشم اشاره کرد بحضرت و گفت هذا الجالس یعنی اینکه نشسته است  
 که ما را اخیر میدهد از آسمان و زمین و از هر چه بر سریم بعلی که میراث  
 دارد از او از پدر و جد تا رسول خدا صلوٰت الله علیهم اجمعین بجا  
 این معنی چون من ظاهر تواند شد و از کجا معلوم من شود که او صاحب  
 این مرتبه عظمی است هاشم گفت آنرا اینکه سؤال کنی از آنچه خواهی

گفت



شاهی گفت دیگر عذری نیست بر من که بیستم **بسم** بجز آنکه حضرت فرمود  
 که من زحمت سوال از تو نمیخواهم و خبر کنم تو را از راه تو و از دست تو و  
 نموده فرمودند که تو در فلان روز از خانه خود بیرون آمدی و فلان  
 خوردی و فلان کار کردی و هر کار که از حضرت میفرمود شاهی تصدیق می  
 و بعد از آن شاهی گفت **اَسَلْتُ بِاللّٰهِ السَّاعَةَ** یعنی حالا بخدا قسم مسلمان  
 شدم آنحضرت فرمودند بگو **اَمْسَلْتُ بِاللّٰهِ السَّاعَةَ** یعنی حالا بخدا قسم ایمان  
 آوردم **بلکه** ازین حدیث ظاهر میشود که فرق میان اسلام و ایمان است  
 چنانکه از این کبریه نقل کرده اند **لَمْ يَكُنْ قَوْلُ السَّالِمَةِ ظَاهِرًا** اصل  
 شاهی گفت راست فرمودی و گفت **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا**  
**رَسُولُ اللّٰهِ وَاَنَّكَ وَصِيٌّ اِلَيْهِ** و وصی جدك رسول الله **وَلَكِنْ** آنچه از  
 احادیث نبوی و معراجیه و غیر آن ظاهر است فرق میان اسلام و ایمان  
 آنست که اسلام عبارت از اقرار نمودن بخدا و رسولست و ایمان عبارت  
 است از کشته شدن و تاراج مال و زن و فرزند و اوست هر چه  
 مسلمانان و مؤمنان را است از غنیمت و احکام و غیر آن اینست چاقصل او  
 دنیا و در آخرت نصیبی نیست و ایمان آنست که اقرار کند بربان  
 بخدا و رسول و وصی رسول و جمیع ما جاء به النبی و بجا آورد آنچه را مأمور  
 بجا آوردن آن و ترك نماید آنچه را فرموده باشند ترك آنرا و با وجود اینها  
 دوست باشد با دوستان خدا و رسول و وصی و دشمن نباشد با دشمنان  
 خدا و رسول و وصی اگر هر یک را در وجود و برادر و خواهر بوده باشد

اینست مجملی از تعریف اسلام و ایمان الحاصل و قطب الدین انصاری شاهی  
 در مکاتیب خود ذکر نموده که راهی در میان ایشان رفتن و گفتن آنکه کشتن  
 و سنت رسول الله در میان است بمرشد چه حاجت بان ماند که بر هر کس  
 اطاعت است چرا امر انجوع با طاعت باید کرد این سخن خطاست برای آنکه هر  
 فهم کتب طبغینو اندک کرد و استنباط از آن مستقیم نیست پس باید انجوع  
 با اصل استنباط میباید کرد که **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ**  
**مِنْهُمْ لَعَلَّ الَّذِينَ يَسْتَبْطِنُ مِنْهُمْ** کتاب حقیقی صدور اهل علمست که  
**يَلْهُوْا بِآيَاتِ بَيْنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ** نه بطون دفاتر چنانچه  
 امیرالمومنین علیه السلام فرمودند **اَنَا كَلَامُ اللّٰهِ الصَّامِتُ** انهی کلام  
 جن الله ما علیه و یخبر ظاهر است از کلام غزالی که مشهور است و امام الحرمین  
 که فرمودی عزاء اضافی پیوده و این مجرد کتب صواعق محرقه نیز اشارت  
 بان کرده و علامه تغلثانی در جاشبه شرح مخیر بد تمام تر نموده چنانچه  
 بعد از این در موضعش نقلی خواهد شد انشاء الله تعالی و عرض از ایراد  
 اینها آنست که بدانی که دوست و دشمن همگی متفق اند بر خوبی اهل بیت  
 نبوت و اهلبیت و قابلیت و حقیقت ایشان و بدکرداری و ناهلیت و نفا بلیت  
 دیگران بلکه با ساءت میلاد و فساد اعتقادات ایشان پس حقیقه از آنست  
 انیومنا که هزار و صد و نوزده بوده باشد تا روزی که جناب حضرت **صلی**  
**الامر بدولت متصل** لا بد ظاهر اشراف شوند و همه دینها را یکی کنند و  
 و تباهی و ضلالت و کراهی و دردی و در سبایح ربان ام حضرت

انما هو الايمان بالله



رسالت پناهی ظهور نموده و خواهد نمود حتی واقعه ها بطله کرد بلا سبب و  
 علت تغلب ایشان بوده گفتا تم هذا ائما و عدوا و انا و بعضا و عصيا  
 و آنچه در ناول اعمال و احوال آن بزرگواران و غولان باده صلاک و عدو  
 و افعال ناپسندیده آن ملعونان از پیروان و اتباع و اشباع ایشان  
 منقول است بعینه مانند شبها تا بنیس و نلیس و سواس الذي  
 بوسوس في صدور الناس من الجنة والناس موجب اضلال عقول  
 ضعیفه و ارای باطله است سندی الله لنور من بشاء و الله من نور و  
 لن يجعل الله له نورا قاله من نور و علی هذا الفیاس حال باقی احوال و  
 افعال خسران مال اشباه و امثال ایشان نسبت بال عدم المثال رسول  
 ایزد متعال پس اگر نزول بعضی از آیات قرآنی و کلمات شریفه قرآنی را از  
 ایشان بایشان منسوب سازند یا بعضی از احادیث در اثبات علو قدر  
 و سمو فضل خود از لسان چنان بقی بیان رسول حضرت متان افزا وضع  
 نمایند چنانکه کردند یا معانی آیات و احادیث را از معنی خود بیکانند  
 عاقل منصف تعجب نمینماید و از راه بدعتی و دو کول آن ملاعین را از  
 و ناولیات کاسه ایشان و شویلات فاسد پیروانشان از مقول و ناول  
 عمر در حال نزاع ای بکر و بکر حجاج بر حجاج است چنانکه فریقین رؤا  
 نموده اند در کتاب هکلت فلا تم که محمد بن ابی بکر گفت پدرم در وقت  
 نزاع و سکران در حضور من و خواهرم غایب شد و برادرم عبدالرحمن  
 و عمر بن الخطاب می گفت که محمد و علی اینجا حاضر شدند اند و مرا بدو نزاع

از این روایت  
 در کتاب  
 در بیان  
 در بیان

بشاره و نوید میدهند و صحیفه در دست محمد است و عهدهای نادر  
 انجا ثبت است و بر من میخوانند و میگویند مرجع و مقرب و عمر و عثمان و معا  
 جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح دوزخ است عمر گفتا  
 ایضا و این را بکسی میگویند یا بنوها شمشیر نکند پدرم چشم باز نموده  
 ای عمر من هذیان نمیگویم نه من در غار بودم یا محمد و او گفت در جبهه  
 حفر زای بنم که در دریا جاریست و من گفتم یا رسول الله من نیز میخوانم  
 به بنم و او دست چپش من مالید من نیز مشاهده نمودم و بعد از آن در مدینه  
 انحال با تو گفتم تو گفتی ساجر است اما اکنون بر من روشن شد که بسبب  
 اعتقاد فاسد و ظلمی که بر اهل بیت و کردیم معذب و معاقب خواهیم بود  
 بدی عاقبت بر ما محقق شد و عمر بخندید و گفت هذیان میگویند و بر حوا  
 یا برادرم عبدالرحمن بیرون رفت پس من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله  
 گفت بخدا انگویم و نمیتوانم گفت که دوزخ و تابوت نمیکذارند گفت خدایت  
 گفت بی بی تابوت نیست در زیر هر طبعی دوزخ دوازده کس در آن  
 یکی من و دیگری عثمان و عمر و معاذ جبل و سالم و ابو عبیده جراح و جابر  
 ان عشق است و از شدت جراح ایشان دوزخ ناپسند میشود گفت یا ایت  
 هذی قال و الله ما اهذی لعن الله ابن حجاج که الجشبه هو الذي صد  
 عن الذكر بعد اذ جاء في قيس العرين پس زاری کرد و و ابلا و  
 و اشوراه گفته و بر زمین نهاده بجهنم و اصل شد لعنة الله علیه لعنة  
 و بیلا و همچنین حجاج ملعون در چنین اجضار میگریست و ناسف

ما تروى في رواية  
 عبد الله بن  
 فيقول لعنه الله  
 و انما هو حديث  
 باب و رواه  
 في حقه



میخورد بر کوه های زشت خود و زورش در برابر کشت سبب گریه امیر کبیر  
 چیست بحاج از سر تا سقف تمام گفت و نابر انواع ظلم و ستم که بطوایف  
 ام خاند باولا خلاصه می افیم و اهل بیت مطهر مکر و زور و طعن  
 پیغمبر و دو عالم کرده ام وزیر بر سبیل شلیه و خوش آمد گفت هر عمل که  
 که امیر خلیل مادر مدینه عمر خود کرد جلای و اخص است که بحث و دلیل بود  
 حجاج در جواب گفت که اگر فدای قیامت من امیر و وزیر خواهم بود  
 العنن خواهم شد و آن دلیلهای و جتهای را و اج خواهد یافت و الا چنانکه  
 نزد ما مل ظاهر میشود من امیر و وزیر هر دو در بونه عذابیم و عقابیم  
 با اثر سوزان حجم ابدالا با خواهد سوخت و نیز چکایت عمر سعد  
 بخش است چنانچه شاعری مضمون شعرا و اسننه **شعر** کشت و افعین  
 از جاد شد هر که از این هر دو بیکم بخدای کوبن آن یکی نوبت  
 سلطان و ملک ری و آن دکر ام و عقاب و خطر قتل حسین قتل آن دو  
 ناراست و مرطابقان نبود لیک نزدی هست عراقره عین اثن قتل حسین  
 نسبه و زنی دولت شد هیچ غافل ندهد دولت موجود بدین و سبب الله  
 ظلموا ای متقلبین و بالجملة تسکات ایشان و پیر و ایشان بچین  
 نا و پلالت فاسد و تعلیلات کاسه بنابر است که چون اظهار شعار  
 جاهلیت که نصیب العین ان ملاعین بوده لهذا ظاهر خود را با سلام  
 او اسنه نیز یکی چند با خلق خدا با خند و چینی چند وضع نموده تا خلوا  
 بضلالت و جاهلان قوم را در چاه التباس و اشتباه انداختند و اکثر

منقول

منافقان قوم نیز دست با ایشان یکی کرده بواسطه طلب جاه و حظ  
 و ریاست و بعضی بسبب عداوت و خصم و حجت بنابر آنکه پدرانشان  
 و ابا ایشان و اخوا الشاف و اقا امیر را بنام بر آورد نموده بودند و معادله  
 جفال و خواست که بدین وسیله انتقام از ان مفسد اهل اسلام و آن  
 بر گیرند خدا و نور جدید مصطفی و اهل بیت نبوت و امامت کشتند  
 لهذا انها ز فرصت جسته علم مخالفت و خاصیت بر افران خند و قول  
 کان لم یکن انکاشنه در پس پشت انداختند و بعضی بنابر بی باکی  
 و دناست طبع و کاسه لیسعی و خوش آمد و لیسعی و بدلی و جبین و غیر ذلك  
 از عللها منوجه امر دین نکشته نظر بظواهر بنیاد داشتند و حقی از  
 باطل تمیز ننموده پیر و غولان ضلالت مال کشند چنانکه روایت  
 علامه خلی علیه الرحه در جرح و دیم عدد القویه لدفع الخاواف البومیه  
 المحسن البصری الی الحسن بن علی علیهما السلام اما بعد فانهم اهل بیت  
 النبوة و معدن الحکمة و ان الله جعلکم الفلک الجارین فی الحج الغامرة  
 یلی الیکم اللایح و یغنم بیکم القالی من اقدی بکم اهندي و من تخلف  
 عنکم هلك و غوی و انی کنت الیک عند البحیره و اختلافی لامة فی  
 القدر لبعضی الینا اما افضاء الله الیکم اهل البیت فناخذیه فکنت الیه  
 المحسن بن علی علیهما السلام اما بعد فاننا اهل بیت کما ذکرک عند الله و  
 اولیائیه فاما عندک و عند اصحابک فلو کنا کما ذکرک ما نقدتمونا و  
 اسید لیم بنا غیرنا و لقد عمری ضرب الله مثلكم فی کنایه حیث بقول

و یحی



استند لون الذي هو اذن الذي هو خير هذا لا ولنا لك فيما سألوا  
ولكم فيما استند لكم ولو لا ما طار من الاجتاج عليك وعلى  
ما كتبت اليك بشي من ايجي عليك فليس وصل كتابي اليك لمجرد  
الحجة عليك وعلى اصحابك مؤكدة حيث يقول الله عز وجل اني بعدي  
الى الحق احو ان يتبع ام من لا بعدي الا ان بعدي فالك كيف يكون فابع  
ما كتبت اليك في القدر **بسم الله** كدرين خلافي بنيت كدر  
ازجم وهاشي از اموي وطالب علوي از هاشمي وفاطمي از علوي بهار  
وحسيني از حسيني فاضلتر وبرجوتر وفضيلة هربك بديكري از راه  
نسبت رسول است باو كه هر كبري سولد رظا هر وياطن نزيديكتر بهتر  
وهر كه بهتر يا امامت و سر كركي سزاو تر و امت بايد باو اقتدا نمايند  
بنابرين روزي رسول خدا نظر خيره نظر بجناب شاه شهدا حسيني  
شهيد كبريلا نموده فرمودند هذا امام ابن امام اخو امام وانوا ائمة  
بشيعة ناسبتهم فائمه يعني اين امام است و پسر امام است و برادر امام  
و پسر دهنه امام است كه نه من اين است و جد است ان هذا الاكرم يعني  
جني بمضي فيهم اثني عشر خليفة كلهم من قبش وبعين لا يزال  
الدين قائما حتى تقوم الساعة يكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم  
من قبش اتفاق موافق و مخالفست پس متفق عليه تلقى بقبول  
او ليست نه مختلف فيه و از اين ظاهر تر و صريح تر چه چيز تواند بود  
**بابي** كه منزل افلاك شود مترل و نور كور اگر سر شنه باشد كل

ايشا قائم

چون بعد از ظهور

چون مهر على نباشد اندر دل نرسيدن نور سعيهاي بخاصل نور حقا  
كتاب خصوص نقل نموده از عبد الله بن مسعود را باو از رسول خدا كه الا ائمة  
بعدي اثنا عشر شيعة من صلب الحسين التاسع مهيديهم و نير اصل سنه  
از ابو سعيد خدري روايت نموده اند و او از رسول صلى الله عليه وآله  
كه فرمودند الا ائمة بعدي اثنا عشر شيعة من صلب الحسين التاسع  
قائمهم فطوبى لمن احبهم والويل لمن ابغضهم و باز صاحب خصوص نقل  
نموده از عمر بن الخطاب كه او گفت اني سمعت رسول الله صلى الله عليه  
وآله الا ائمة بعدي اثنا عشر شيعة من صلب الحسين و مئامهدي  
هذه الا ائمة من تمسك من بعديهم فعدا ستك بحل الله من  
تحكي منهم ضد تحكي من الله و از اين قبيل و نزديك باين ايجاد است در  
عامه بسيار و از خاصه پديد بر پسر نص نموده و احدا بعد و احد هر  
خواهد با كمال الدين و اتمام النعمة و كشف الغمة في الحيرة و اثبات الرجوع و كفا  
كافي و بصائر الدرجات و غير ان رجوع نمايد پس عاقل منصف و محلا بالطبع  
شده عقل خود را قاضى كند هر اينه چو پايد نموده تابع خواهد شد كه اگر  
بصبر را و انكذار و بتقليد و معاد و ايجاد يا پير و استاد كهر نه  
راه رود و اكفا نمايد بغيرين كه هر كز بجن فابز نشود و راه بخار ايدان كنند  
فيرا كه رسول نام عليه الصلوة و عليه السلام و على آله الاكرام فرمودند  
من كان في قلبه حبة من خردل من عصبية بعث الله يوم القيمة مع  
اعراب الجاهلية و حضرت صادق عليه السلام ميفرمايند من تعصب عصبية



و بهانه من ناز و جناب سید الشاجدين علیهم السلام میفرماید بدخول الجنة  
 جنبه الا جنبه حرمه بر وجه المطلب و ذلك حين اسمع عصباً للنبی صلی الله  
 علیه و آله فی جنبه الشلی الذی یلقی علی النبی صلی الله علیه و آله فی  
 که سزايش ان باشد از وجه بهره توان برد پس در همه حالت تعصب را  
 باطل باید دانست و دست از او باید داشت **بنا** که هیچ کس را پدر و برادر  
 بشیر و نذر نیست و سراج و منبر نبوده اگر کسی را صدیق گویند از بهر آن  
 گویند که بشند بوق ایشان کرده و اگر قاروق گویند از بهر آنست که فرقه پنا  
 ایشان و اعنای ایشان نموده و مهاجران که بسوی ایشان هجرت کرده و  
 انصاران که ایشان را نصرت داده و صحابیان که در خدمت ایشان استقامت  
 نموده و حوام آنچه ایشان حرام نموده اند و حلال آنچه ایشان فرموده اند  
 شریف بشرفت ایشان شریفست مطیع بسبب طاعت امر ایشان مستحق  
 توانستن عاصی بخلاف امر ایشان معاقب است حوض کوثر برای ایشان  
 شیعان ایشان شفیع عاصیان جدشان و خودشان جبر در کارند  
 ایشان بضعة رسول خدا فاطمة زهرا مادر ایشان حمزة اسد الله هم جد  
 و پدر ایشان جعفر طیار عم ایشان ابراهیم و عبدالله و قاسم خال ایشان  
 خدیجه کبری جد ایشان و فاطمة بنت اسد جد دیگر ایشان پس آنکه  
 بر رسول و اهل بیتش ایمان آوردند از ایشان و با ایشانند هر جناب  
 و هر که عاصی شود در ایشان کافر باشد خون و مال او مباحست و  
 فرزندان او بنده کان اشاع ایشان باشند پس هیچ فضیلتی و مکرر

از برای خلق گذاشتند الا آنکه اصل ایشان باشند و هر که را فضیلتی یافت  
 باشد از طفیل رسول اهل او باشد چنانچه ابن مسکان از ابی عبدالله علیه  
 نقل نموده که فرمودند بنحی اصل کل شیء من فروعنا کل شیء من البر التوحید  
 و الصلوة و الصیام و کلم الغیظ و العفو عن المبیح و رخصة الغفیر و تعهد  
 التمار و الاثر و ارب الفضل لاهله و عدونا اصل کل شیء من فروعهم  
 کل قبیح و فاحشة لهمم الکذب و الخذل و التیمة و الغطیة و اکل  
 مال الیتیم بغیر حق و تعدی الحدود الذی امر الله و رکوب الفواحش ما  
 منها و ما بطن و الزنا و السرقة و کل ما فوق ذلك من البیح فکذب من نعم الله  
 معنا و هو متعلی بفروع غیرنا محل معنی کلام الجناب است که اصل فروع  
 ما یوم و خبرهای مذکور و غیر آن از فروع ما اند و اصل هر شریعت  
 ایشانند و شرهای مذکور و غیر آن از فروع دشمنان ایشانست  
 پس دروغ میگوید آنکه کان میبرد که با ایشان خواهد بود یعنی با اهل  
 و حال آنکه متعلق و چنگ در زده بفروع دشمنان ایشان و حضرت  
 سید الشاجدين در جواب هشام بن العین بعد از سوال آن بید بر که  
 چه فضیلت است شما را بر دیگران الجناب فرمودند خلاص بر سر  
 قسمند اول کافر شدند بخدا خون و مال ایشان مباح شد ایشان را  
 کشیم و ابتدا در روز بخ باشند و قسم دوم کافر شدند و طلب ما  
 کردند و خبر از ایشان گرفتیم ذلیل و خوارند قسم سیم ایمان آوردند  
 و مستلزم احکام شریعت گشتند ایشان موالیان ما اند و طاعت ما

عبد الملك



بر ایشان واجب است پس هیچ فضیلت بفرمودی که آن نکذاشیم و نیز منصوب  
 دو انقی از حضرت صادق (ع) صلوات الله علیه پرسید که شما چه چیز  
 از مردمان بهترید فرمودند بآنکه ما نخواهیم چون غیر یا از غیر باشیم و هر  
 کس نخواهد که چون ما یا از ما باشند و هر که خواهد که مثل ما یا از غیر  
 باشد کافر بود و اگر کسی از امت کسی را بهتر از ایشان یا مثل ایشان داند  
 کافر و مشرک بود و همچنین چکایت هر و ن الرشد پدید با حضرت امام  
 موسی کاظم علیه السلام و احتجاج انتخاب با تملعون مراتب دلیل نیست و  
 خواهند با احتجاج رجوع نماید و شیخ رجب برسی رحمه الله در مش  
 آله نور نقل کرده که روزی ابوذر از خدمت سید البشر مناجات نمود  
 در راه بهرین خطاب عزایب چهار شد عمر از او پرسید که کجا بودی آباد  
 فرمود در نزد رسول خدا عمر گفت کیست در پیش او بودی فرمود و شخصیت  
 من نمیشناسم و از او در گذشت و چون آن زندقه محمد بن حضرت رسول  
 صدیق رسید دید که چهره را در خدمت سید ابرار نشسته گفت  
 یا رسول الله نه شما فرمودید ابوذر صدیق **هذه** اکثره یعنی ابوذر را  
 کوی این امت است و الحال بمن دروغ گفته بد آنکه مطلب عمر ازین سخن  
 کذب پنهان و ابوذر هر دو است غافل میباش و درین وقت که از پیش شما  
 بیرون آمدن بود از او پرسیدم که کیست در پیش رسول گفت کسی هست  
 که من او را نمی شناسم و ابوذر علی را نمیشناسد حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله فرمودند که ابوذر راست گفته معرفت بحال علی غیر از خدا

و پیغمبر او کسی بکند ندارد و هیچ کس بی مرتبه و بزرگی علی نبرده و حق او را  
 نمیشناسند و علی نیز خدا و رسول او را بخوبی شناخته که هیچ احدی  
 و بی نبرده و آنچه ابوذر گفته حق و صدق گفته **بیت** علی را قدر پیغمبر است  
 که هر کس خویش را بهتر شناسد **رباعی** در عرصه لاف می نسوزد و برده و زده  
 هلال شوق او برده در بار که قرب و رب الکعبه در حضرت حق جان  
 بطبق او برده **رباعی** از لطف بهر بدن روان دگر است و ز حسن نظر  
 بیان دگر است در خاطر هر کسی کجانی دگر است در او که رسد و آید  
 دگر است پس اگر کسی دلیل بر اثبات امامت و سرکردگی آن بزرگواران  
 و آن بر کزیدگان ملک منان و آن خازنان اسرار پیغمبر آخر الزمان خوا  
 هر یک از آیات بینات قرآن و احادیث صریح پیغمبر بر کزیدگان **بیت**  
 واضح و اقناع نیست لایح از برای طلب کننده حق و وصایت وصی  
 مطلق **شعر** هر انکسور رضی با باز پرس داشت بدین جز مرند و در د و دعا  
 کسی کو بغض او دارد بدلد در نصیبش غیر نعمت و بوی بان نیست همیشه **لعن**  
 بد بخنان بکن نو که در دست ازین بهتر دعا نیست زاب و خاک  
 آمد پس وجودم بنا پا کان از ان میل و هو انیست کنارم پر زده ها  
 نمین است از ان میل بسوی کهر بان نیست خدا پیتر از ان قومی که  
 او را علی در دین امام و پیشوا نیست امام حق کی اند علی را که اند  
 بسزما در خطا نیست از حضرت سید الساجد بن امام زین العابدین  
 علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمودند من لعن الخبیث



والتا غوث كل غداث مرة كتب الله له سبعون الف الف حسنة ومحي عنه  
سبعون الف الف سيئة ورفع له سبعون الف الف درجة قال ابو حمزة  
التيشابوري فذكرت ذلك لابي جعفر عليه السلام فقال ويفضي له سبعون  
الف الف جاجر ان الله واسع كريم فلما مضى ابو جعفر عليه السلام قلت  
لابي عبد الله عليه السلام ان اريدك فضلك اي والله جعلت فداك  
فقال عليه السلام من لغيرها كل غداث مرة واجدة لم يكتب عليه في ذلك  
اليوم ذنب حتى يمسي ومن لغيرها جين بمسي لم يكتب عليه ذنب حتى يصبح  
پس اگر کسی بر هیچ حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مطلع نباشد و یا نشنیده  
باشد بر اینست مرد منصف را این دو حدیث متفق علیه در حقیقت ایشان  
یکی مستغرق است و یکی مثل اهل بیی کمال سفینه نوح نا آخر **ناجی**  
دوستی با اهل بیت اند مثل کشتی نوح است معنی ای عمل کردن شنی اند  
رستی نغرق و رنه کشتی در جهنم مشعل و حضرت صادق علیه السلام  
میفرمایند من افام و ارض الله واجتنب محارم الله واحسن الولائیة لاهل  
بیت نبی الله و تبرأ من اعداء الله عز وجل فلیدخل من ای ابواب الجنة  
الثانیة شاء و در خصال از امام و از جناب رسول خدا روایت کند  
که ان لا ینبی بعدی و لا ائمة بعدکم الا فاعبدوا ربکم و صلوا و احسبکم  
و صوموا و اشهرکم و حجوا ینبئ ربکم و ادوا زکوة اموالکم طیف بها انفسکم  
و اطیعوا و لا امرکم فندخلوا الجنة ربکم انشاء الله تعالی بر همگی شان  
صاحبان و پیروان عمران و دوستان شاه مردان پوشیده نما

بمعنی جگر و باله علیه السلام کذا و کذا قال علی السلام

و این حدیث در کتب معتبره است

که عرض این گفتگو و بعضی از احادیث ثبوت خلافت و امامت و حقیقت  
و اولویت حقوق بر کواران و ان بر کزیدگان کرد کار حقا و ان عین  
رسول مثنان و ان جحان بر خلق زمان صلوات الله علیهم من الرحمن  
کل جین و او ان و زمان نیست چه ثابتست حقوق امامت و سرکردگی  
ایشان بهر جهت اگر اغراض فاسد و تعلیلات کاسد را از دست گذارد  
و دست از تعصب و عناد بردارد و روی دل بسوی حق بگرداند از هر چه  
لنوره بشیخ صدقه الاسلام و من یضلل فلن یجد له مرشدا عرض از  
ایراد اینها یاد و روی ان بر کواران و شناسای حقوق ایشان برادران  
و اهل ایقانت و الا چنین که مخالفان خود روایت نموده اند از وی  
مؤمنان و ثانی قران علی عمران که من فضیلت علی بن ابی بکر و عمر جلد نه  
بند الفتری صدق وی الله و بالحق یظن یعنی هر که تفضیل دهد مرا بر ای  
نازیانه چند میزنم او را بجهنم افزای او یعنی باید برای ای بکر و عمر تفضیلی  
قابل شود اینکس را بخواب بران ملعونان تفضیل دهد و چون ان اعیان  
کافرند و کافر را تفضیلی و عزتی نمینماید لهذا افزوده برای بکر و عمر  
تفضیلی که ندارند پس حد مغزی زده میشود نه آنکه ستیان ملعونان خیا  
نموده اند و این را دلیل فضیلت ایشان پیدا شده اند و غافل از قول خدا  
رسول و انجناب کشند اند اما رسول باز خود شان نفل میکند علی خیر  
البشر من ابی فضل کفر و نیز این شاذان بسند خود در مایه نفل نموده اند  
هر چه که قال رسول الله صلی الله علیه و آله خبر هذ الامة من بعدی



علی بن ابی طالب وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام من قال غیر هذا فلعنة الله ودر بحار الانوار از ابن عمر روایت کند که قال رسول الله صلی علیه واله من فضل الجدا من اصحابی علی علیه فقد کفر و نیز روایت دیگر از جابر از رسول خدا که فرمودند مثل آنکه کن شت و بر روایت دیگر از ابی و از رسول که فرمودند لا تضادوا علی احدا فکفر و لا تفضلوا علیه احدا فکفر و نیز حارث خرج صاحب رایت نقل نموده که شنید از رسول که خطاب بزوج بنول نموده فرمود لا یفعلک بعدی الا کافرا ولا یخلف عنک الا کافرا و ان اهل السموات بهمونک امیر المؤمنین و یحسین روایت کرده اند من نازع علیا الخلافة بعدی فهو کافر و بر روایت دیگر فقد انکر نبوتی و نبوة الانبیاء من قبلی و جناب اقدس الهی او را نفس رسول خوانده در ایة مباهلة و یحسین و لله العزة و لرسوله و لکون و بر روایت ابن شاذان از رسول متان که فرمودند علی بن ابی طالب علیه السلام یا علی انت خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر و خود در خطبة شقشقیه و غیر آن و در احتجاج ابی بکر و یحسین در روز شوری بر عثمان و نظری ان فضیلت خورامکر را ثابت کرد و انها طولی دارد و در کتابهای طبرستان مسطور و در پیش فیهن مشهور شعر ای تخت خلافت تو زبند و کلاه فرمان تو و حکم خدا هر دو موافق مولا ی تو با حق سلطان و موحد اعتدال تو با طاعت ملعون و منافق از مهر تو هر دل که طلب کرد جایست فارغ ز جوادش شد و این ز طوارق از بعد نبی هر که بغیر از تو کند رو در ملت

اسلام بود خارج و مارق پوشیدن و پنهان نبود پیش ضمیرت از سقمت فلک ثابته که هیچ دقایق **افضا** از امای که قایمست بپایه روز زمین و سما و مایهها ذات او هست راجب العظمة او منزه شرک و کفر و ریاء بولای علی که بخدا نهد و بهشت هرگز بیا که خدا را و پرفرویز جبرئیل اربود بخدا بدن چارده زجان میباش تا بر نرسد بخدا و شیخ ابو جعفر در مصباح الانوار بطریق خود از مفضل ابن عمر روایت میکند که قال خلعت علی الصادق علیه السلام ذات یوم فقال یا مفضل هل عرفت جمعا و علیا وفاطمة والحسن والحسین کنه معرفتم فقلت یا سیدی و ما کنه معرفتم فقال یا مفضل تعلم انهم فی طهر عن الخلق یحب التروضة الخضراء فمن عرفهم کنه معرفتم کان مؤمنا فی سنام الا علی قال قلت عرف فی کک یا سیدی فقال یا مفضل تعلم انهم علماء خلق الله عز وجل و ذروه و ذره و انهم کلمة التقوی و خزان السموات و الارضین و الجبال و الرمال و البحار و عرفوا کرم فی السماء بحج و ملک و فلك و وزن الجبال و کیل ماء البحار و انها و عبودنا و تسقط من جنة الا بعلها و لا جنة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هو علمهم و قد علموا ذلك ثلث یا سیدی و اقررت و امننت قال نعم یا مفضل نعم یا مکرر نعم یا مجبور نعم یا طیب و طابت لك الجنة و لكل مؤمن بها پس از برای این مدحیات مؤمنان بسیار است که از چهره بیرونست و برشتبغان آثار اخبار ائمه اطهار کالتسبیح فی التهار معلوم است و هر که خواهد زیاده از این چند در



انما لعین و چند امامت حق ائمه طاهرين رجوع بكتب علمای طرفین  
 نماید و اسم کتابها در جایش مذکور خواهد گشت. هر طریق صاحب  
 بیان الادیان رحمة الله علیه مجلی از هفتاد و سه فرقه را اخباری نموده  
 و صاحب تصوف العوام سید رضی رازی بجهه الله مفضل از آن بیان کرده  
 و محمد شهرستانی و مسلم بخاری هر یک کتاب ملل دارند نقل نموده اند و  
 دیگر از علمای طرفین کتابها نقل فرموده اند و هر یک بقدر مقدور سعی  
 بذل جهد خود را بکار برده اند و امید ثواب دارند حاصل کلام آنکه  
 صاحب بیان الادیان ابو المعالی محمد بن نعمت بن عبد الله بن محمد الزاهد  
 عبید الله بن علی بن الحسن بن الحسن بن جعفر بن عبد الله الاعرج بن الجبیر  
 الاعرج بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و الله و  
 رحمة و رضوانه در کتابش چنین نقل کرده که اصول مذاهب فرقا سلام  
 هشت است لیکن هر یک شعبی و طرقی دارند چنانکه مجموع آن هفتاد و  
 سه فرقه شوند و بدینکه این هفتاد و سه فرقه هر یک دیگری را بدو باطل اند  
 هر چند ظاهر نکند و متفرق بدین طریق اند **اما** اصول اهل سنت و جماعت  
 معتزله مذاهب شیعیه و خوارج و مجتبه و مشبه و صوفیه و مرجئه و **شافعی**  
 مذاهب سنت و جماعت اول دو فرقه شوند **فرقه** اصحاب حدیث اند و **فرقه**  
 اصحاب رای و قیاس **پس** اصحاب حدیث پنج فرقه شوند **الذوویه** **الاکرامیه**  
**الشافعیه** **المالکیه** **الحنبلیه** **فرقه** اصحاب رای و قیاس ابو حنیفه  
 و اتباع او بند **واما** مذاهب معتزله **پس** ایشان هفت فرقه اند **الحشویه** **المعتزله**

**۳** **النظامیه** **۴** **المعتزله** **۵** **الحاجطیه** **۶** **البشریه** **۷** **الکبری** **واما** مذاهب **شعبه**  
 پس ایشان پنج فرقه اند و چهاران هر یک با چند فرقه شوند **فرقه** زیدیه پنج  
 فرقه اند **۱** **الابزیه** **۲** **الحشویه** **۳** **الجارودیه** **۴** **الزکویه** **۵** **الحلیقه** **فرقه**  
 کیسانیه چهار فرقه اند **۱** **الختاریه** **۲** **الکبری** **۳** **الابزیه** **۴** **الحزبیه** **فرقه**  
 غالبیه نه فرقه اند **۱** **الکاملیه** **۲** **السبائییه** **۳** **المنصوریه** **۴** **الغزالییه** **۵** **الزیدییه**  
**الیعقوبیه** **۶** **الغمامیه** **۷** **الاسفهلویه** **۸** **الازویه** **فرقه** میمونیه دو فرقه اند  
**القاصریه** **۲** **الصباغیه** **فرقه** امامیه **اشی** **عشره** ایشان یک فرقه اند که نام الله  
**واما** مذاهب خوارج **پس** ایشان یازده فرقه اند **۱** **الانزاریه** **۲** **الجدار**  
**۳** **الجاریده** **۴** **البدعیه** **۵** **الجازیه** **۶** **الغالبیه** **۷** **الجزویه** **۸** **الصغریه**  
**۹** **الاباحیه** **۱۰** **الحفصیه** **۱۱** **الیزیدیه** **۱۲** **البهشیه** **۱۳** **الشمر اخیه**  
**۱۴** **الفضلیه** **۱۵** **الضحاکیه** **واما** مذاهب مجریه **پس** ایشان شش فرقه اند  
**۱** **الجهنمیه** **۲** **الطحیه** **۳** **النجاریه** **۴** **الضراریه** **۵** **الصباغیه** **۶** **التاصریه**  
**واما** مذاهب مشبهه **پس** ایشان ده فرقه اند **۱** **الکلاویه** **۲** **الکرامیه** **۳**  
**الحشامیه** **۴** **الخوالقیه** **۵** **البناویه** **۶** **المعبریه** **۷** **الرازیه** **۸** **المقالیه** **۹**  
**المنهالیه** **۱۰** **المیصیه** **واما** مذاهب ضوفیه **پس** ایشان دو فرقه اند **الکلوویه**  
**۲** **الایجادیه** **واما** مذاهب حشریه **پس** ایشان شش فرقه اند **۱** **الراییه** **۲**  
**الغیلانیه** **۳** **الشبیه** **۴** **الصباغیه** **۵** **الشمریه** **۶** **المجدیه** **اینست** آنکه  
 فرقه ها که مسطور شده نهایت در بعضی از کتابها کم و زیاد و عوض بدل  
 یکدیگر ذکر نموده اند و بعد از این قدری در ضمن شرح حدیث اول







و قهر و زیدی ده هر که ایشان را یاری دهد و فرزند و کنایه یعنی ذلیل و خوار و در  
هر که ایشان را فرزند و کنایه دارد و لعن کن یعنی دور کردن از رحمت خود هر کس  
بر ایشان محبت نماید که ضمیمه جمع در فقرات آخر بسبب اهل بیت همی است  
و معنی فقرات سابق که وال من والاه و عاد من عاداه بوده نیز در ضمیمه  
لاحق هست که بمناسبت ضابط ظاهر است پس فرمودند اختلاف نمودند  
قوم موسی علیه السلام بر هفتاد و یک فرقه هلاک شدند از آن هفتاد و یک فرقه  
و نجات یافت یک فرقه و ایشانند آن جماعت که الله تعالی فرموده درباره  
ایشان و از قوم حضرت موسی که روی نیک که هدایت یافتند یعنی و بسبب  
عدل نمودند از باطل تا آنکه عدالت نمودند یعنی پیروی وسط کردند از افراط  
و تفریط نمودند یعنی آنکه اطاعت و صیاء انحضرت کردند و پیروی ایشان  
ند ایستادند همچنانکه دیگران ایستادند بر وی پوشع علیه السلام و غلو نمودند  
همچنانکه گفتند و قال لی هو و عزیر بن الله پس این فرقه ناجبند و نجات  
نمودند قوم عیسی علیه السلام بعد از و هفتاد و دو فرقه هلاک شدند از  
انها هفتاد و یک فرقه و نجات یافت یک فرقه و ایشانند آن گروه که الله تعالی  
فرموده درباره ایشان و کرد انیدیم ما دل ایشان را انچنان دلی که متاثر  
نمودند حق را در حالتی که برافروخته بود در متابعت حق دل ایشان بر  
ایشان در فرقه ناجبه و زود باشد که مختلف شوند امت من بعد از من هفتاد  
سه فرقه و نجات می یابند از ایشان یک فرقه و ایشانند آن جماعت که الله تعالی  
فرموده درباره ایشان آن کسانی اند که متابعت می نمایند رسول خبر دهند

بر حق را انچنان رسولی که متصف است بام قرنی که بمعنی مکی باشد و فرمود  
که بدوستی و امیکندارم در میان شما و چنین که اگر متمسک شوید بان  
دو چیز گمراه نشوید هرگز و آن دو چیز یکی کتاب خداست و ایمان کشید  
شد از آسمان و یکی عزت و اهل بیت من و بدوستی که آنها جدا نمیشوند  
از هم تا آنکه وارد شوند بمن در سه جوش کوش پس فرمودند حضرت امیر  
علیه السلام که برخواستند قوم هفتاد و یک فرقه و هفتاد و یک فرقه  
فرمودند درباره من حتی آنکه گفت عمر بن الخطاب پیغمبر ای پدر حسن روشن  
نمودی بآنکه کشی افای من و افای هر مسلم و مسلم **نصره** پس بداند که در محبت  
این جدی شریعت شکی نیست و مؤبدات از حد و حصه پیشتر است و بر  
نیت چند حدیث و اقوال ذکر میشود در کتاب کافی چریب میگوید است  
ایا عبد الله علیه السلام عن قول الله کثیره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی  
السماء قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اصلها و امیر المؤمنین  
علی و فرعها و الاثمه من ذریهها اعضاها و علم الاثمه ثمرها و شیعتهم  
المؤمنون و فرعها قال و الله ان المؤمن یولد ففوق و رفیه و ان المؤمن لیموت  
فینسقط و رفقه منها و دوا کمال الدین نیز باند که نفعی عیاری صالح الساجی  
از انجذاب نقل نموده و در سراج از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده  
و در معانی الاخبار از باقر علیه السلام جابر جعفی روایت میکند که اصل رسول  
و فرع امیر المؤمنین و غصن فاطمه زهرا و ثمره هدی علیهم السلام اند  
و ورقه شیعه ایشان و در تفسیر عیاشی در تفسیر ابی شریحه از حضرت

الله



ابا عبد الله عليه السلام نقل میکند که فرمودند مثل کل غلبه الایه هذا مثل  
ضربه الله لاهل بیت نبیه و لمن عاداهم و در طریق عامه نیز روایت شده  
از ائمه اجدد جنبل در مسند بن ابی جابر بن عبد الله انصاری و او از رسول  
خدا که فرمودند اعلی خلقنا انا و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت  
فرعها و الحسن و الحسین اعضا فاما من خلق بعض منها ادخله الجنة  
و صاحب کشف الغم از ابن مردویه و او از جابر نقل نموده که چون این روایت  
و فی الارض قطع متجاوزات تا آخر این نازل شد حضرت رسول خطاب با امیر  
المؤمنین نمودند که یا علی مردمان از اشجار مختلف اند و من و تو از یک درختیم  
و مؤید اینست حدیث جمع علیه انا و علی من نور واحد و هر روایت دیگر خلف  
انا و علی من نور واحد و انشا الله در طی احادیث این اربعین بعضی دیگر  
عرض خواهد شد و امیر محمد باقر داماد در کتاب نیراس میفرماید الیصل  
الثقلین المقتسب بهما اما طبق الامت على صحته عن رسول الله صلى الله عليه  
والاخبار حقاظ الحديث والائمة الروايات في روايته قد و طریق بنمااته  
عليه السلام فام خطيبا بما بدعي ثجا بين مكة والمدينة فمد الله تعالى و انتی علیه  
و وعظ و ذکر ثم قال لا ايها الناس انما انا بشو شك ان يائيني رسول في  
فاجيب و اني نارك فيكم الثقلين ما اقمتمكم بهما ان تضلوا بعدى ابد  
و لهذا كتاب الله جيل مدود من السماء الى الارض و عشرة اهل بيتي اذ  
الله في اهل بيتي اذ ذكر الله في اهل بيتي اذ ذكر الله في اهل بيتي و بنظر  
جنتي و اهل الجوز فانظر و كيف خلقهم فيهما بين مفر ما بدستك ابن

ابن در نایه در طبق گفته شیخ مشایخشان شایح صحیح مسلم در شرح کتب  
یعنی جناب نبوی ثقلین از برای آنکه اخذ از ایشان و عمل نمودن با آنها گواهی  
و دشوار تر آنکه گفته میشود هر خطیر نفیس ثقیل پس نامیدند کتاب خدا و ثقل  
ثبوت را ثقلین از جهت اعظام قدر ایشان و بزرگی مرتبه و شان ایشان و نیز  
سند علیه السلام میفرماید که طبعی در شرح مشکوئیه تشبیه کرده کتاب عزیر  
ببین از برای آنکه درین بدون ایشان باصلاح نمی آید و بسبب ایشان دین و دنیا  
باصلاح می آید بچنانکه عمارت دنیا نمیشود مگر بثقلین که جن و انس باشند  
هر چه را که وزن و قدری باشد او را ثقیل میگویند انتهی کلامه اعلی الله تعالی  
و میر محمد هادی مرحوم مغفور رضوان الله تعالی علیه در کتاب عقاید الفصول  
فی معرفة الاصول از مسند جنبل و او از ابو سعید خدری و او از رسول خدا صلی الله  
عليه و اله نقل نموده اند که آن سرور فرمودند اني قد تركت فيكم ما ان تمسكتم  
به لن تضلوا بعدى الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله جيل مدود من السماء  
الى الارض و عترتي اهل بيتي الا و انما لن يفترقا حتى يردا على الجوز و باز  
سید مزبور در کتاب مذکور از تفسیر ثقلین در بحث تفسیر این حدیث و اعظم  
بجل الله جميعا با ساینده معده نقل نموده از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
که دارد دعوت ثقلین خلیفین از اخذتم بهما ذکر نموده و نیز در کتاب مصطفی  
انجم بین الصیحة بانکه اختلاف عبارتی نقل کرده و ابصار در کتاب  
و مانند این شاذان رحمة الله از بدین ثابت و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
روایت نموده که فرمودند اني نارك فيكم الخلفين كتاب الله و علي ابن ابي طالب







بأن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و جدی خدیج بن خویلد از انبیا و اولاد ابراهیم  
موافق و مخالف و کسی از امت را خلاصه نباشد مگر محض انکار و تجدید بنا  
از اوصاف احمد چنان در مسند خود و تعلیمی در نفس خود و ابن مغازی  
در مناقب خود و ابن جوزی در اسنی المطالب مناقب الابی طالب علیه السلام  
و ابن عقیه در کتابش از صد و پنجاه طریق نقل نموده که ای شریفه یا ابیها  
الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك علی بقرات ابن مسعود و ابن عباس  
نازل شده و خدیج بن حذافه رسول است علی بن ابی طالب را که فرستاده  
بلند کردند تا بر نبیه که سفیدی زیر بغلش را دیدند بعد از آن فرمودند  
ایها الناس السنت اولیکم من انفسکم مردمان در جواب گفتند بلی یا رسول  
الله حضرت فرمودند من کنیت مولاه فقل مولاه اللهم وال من والاه  
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و ادر الحق معه گفت  
ما دار پس متوجه آن خلق گشته که موافق نقل جمیع از علما عدد ایشان  
از صد و بیست هزار کس مجاوز بوده فرمود که سلوا علی یا امرة المؤمنین  
یعنی سلام کنید علی بن ابی طالب که السلام علیک یا امیر المؤمنین پس مردم  
سلام کردند و هتایت گفتند و از آنجمله عمر ملعون گفت یا رسول الله یا ابیها  
اصبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة و حسان بن ثابت در آن روز  
بر خوست رسول خدا فصدید عرا در مدح علی مرتضی انشاء نموده بخدایت  
اعلی حضرت رسول عرض نموده فرمودند که بروح القدس مؤید ما دام که  
دوست دارم باشی و در بن فخر نیز نکتة ایست بنی فهد از امر که صاحب

جاسر در کتاب فیه فی مسطور و در افواه و السنه مذکور و در بحار  
از ابن عباس منقول که روزی با رسول خدا بودم در کوچه ای مدینه که  
امیر المؤمنین پیدا شد پس سلام بر رسول کردند رسول در جواب فرمود  
و علیک السلام یا امیر المؤمنین گفت اصیحت قال اصیحت و نومی خطرات  
و یقظتی فرغات و فکر فی فی يوم المات قال ابن عباس فحجت من قول  
رسول الله صلی الله علیه و آله فی علی فقلت یا رسول الله ما الذی قلت  
فی ابن عی اخیاله ام شعثا من عند الله قال لا والله ما قلت فی شعثا  
الا رایت بعینی قلت و ما الذی رایت یا رسول الله قال رایت لیلۃ اری  
بی فی السماء ما روت بنیاب من ابواب الجنة الا و رایت مکتوبا علیه  
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین من قبل ان یخلق ادم بسبعین الف عام  
و عمر و عاص به اخلاص یا ان عداوت خاص در صفین که چکایشان  
طولی دارد و با معاویه مزور ملعون خطاب کرده میگوید **عمر** یا محمد  
عرف الصواب و فی انبائهم نزل الکتاب فضر به کعبه يوم حیم  
معافاها من القوم العرب اذا نادى صوارمه القوس فلبس لاسو  
نعم جواب هو النبأ العظيم و فلك نوح و باب الله و انقطع الخطاب  
پس از ابن عباس و ابوذر غفاری و خدیجه بن الیمان منقول است که  
هنوز اهل بیعت نفرین نشده بودند که این آیه شریفه بر اینجانب نازل  
شد که **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت علیکم نعمی و رضیت لكم**  
**الاسلام** دینا یعنی امروز کامل کرد ایندم من که خداوند شما را در



شما را و تمام کرد ایندم بر شما نعمت خود را و اذنی شدم از برای شما اسلام  
یعنی بن شما اسلام باشد و از این آیه شریفه معلوم میشود که دین هیچ کس  
بیولا و سرکردگی ایشان در نزد خداوند زمین و آسمان مرضی نیست بلکه  
او خائب و خاسر است **میر فزونی** توصیف علی را اینچنین کرده اند  
در ادراک صفاتش که شده زو جوش چه دریا کا لالت علی **بک** قطران بحر عذ  
خم شده **لاحسن** که زنی آن بخت فرخنده که در دجستان شاهی کبری جیش  
نیاید به کبری دجستان انوره اگر مانند عمر فوج دایم مشغول باشی چون  
علی باشی نباشی چون بدو زخ دره هرا ن نعمت که موجود است در دنیا و دین  
حالات از زمان باشد که باشی بنده بچند ولی مطلقش دایم ز قول آنکه  
اگر باور نمیداری برود در قل کفی بکثر علی آن سید عالم علی ان مقصدا دم  
علی را دان که ان باشد قسیم جنت و کثره الا ای ناصبی چون نویل بعض  
داری یقین میدان که بغض او ندارد جز سبک کافر ز صدق دل که لعنه  
ثلث و نصفی هر دم که نام زشت ایشانست فحش و بی و هم منکر **عزیز**  
و چون مردم منفرد شده هر کس بوطن و خانه خود رفتند و این خبر را  
مژده بر شم با طراف و جوانب بحر و بر رسیدن ثمان فدی که سر کرده قبل خود بود  
بر این واقف شد آتش حسدش شعله گشته شترش را سوار شده آمد نادر  
دولت برای انور و بر در مسجد زانوی شتر را بسند داخل شد آمد برابر  
رسول خدا ایستاده گفت یا محمد ما را بوجدانست خدا خواندی از تو قبول کرد  
و بر سالت خود دعوت نمودی و تصدق نمودیم و بنماز و روزه و حج و کوفه و

و سایر شرعیات تکلیف کردی از نوشتنیدیم حالا می شنوم که در موضع غل  
دست پیر عت علی را گرفته بر ما و سایر مردمان امیر ساخته این از جانب تو  
و خوشی و قرابت باعث این شده یا خدا تو را امر باین نموده حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم فهم یاد نمود که این کار بفرموده خدا از من واقع شد  
پیران شفی از آن مجلس هشت این بیرون آمده در نهایت غم و کین و در اثنا  
راه می گفت یا خدا یا اگر محمد دروغ میگوید و نه تکفته که علی را خلیفه خود کند  
او را سوا کن و اگر راست میگوید از آسمان سنگی بر من ببارد که من را آندام  
که علی بن ابی طالب بر من امیر باشد و هنوز سخن از زندقه تمام نشده بود که  
باز زوی خود رسید و زانوی شتر را نکشوده بود که سنگی از آسمان بر سرش  
از ظرف اسافش بدر رفت و هاجا درم غلطیده بدک اسفل و اصل شدن و  
مقدار آن خیال جبرئیل امین نازل شد و این آیه را آورد که سأل سائل عذاب  
واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی العارجل و بنا بر قولی این سوره  
تمام نازل شد و بعضی از شیعیان این امر را برای خلافت نبوی بلکه از برای  
دوست داشتن آن سرور بود و جواب این را رجوع بعقاید الاصول باید نمود  
و طریقی را اینکه صاحب مجالس المؤمنین رحمه الله در کتابش نقل میکند که شیخ  
مفسر محدث عماد الدین ابن کثیر شافعی شافعی در تاریخ کبیر خود در ترجمه محمد بن  
جبر طبری شافعی ذکر کرده که او را کنا پیست شتمل بر دو مجلد ضخیم که لجادیت  
غلیظ نم را در آن جمع کرده و کتاب دیگر که در آن طرق حدیث طبری را مذکور  
ساخته و نقل کرده از ابوالعالی جوینی شافعی که مشهور با مله الجرمین است



که او نجیب میکرده و میگفته که در بغداد بدست محتاجی کنایه دیدم که در  
 بیان روایات خبر غدیر خم بود و در طهران مجدّد نوشته بود که المجلد الثامنة  
 والعشرون من طرق من کنت مولاة هانی مولاة و از ابو علی عطای همدانی  
 منقولست که میگوید که من این حدیث را از دو بیست و پنجاه طریق روایت  
 دارم. و شیخ محمد جزیری شافعی را رساله ایست متداول مشهور که نواتره  
 حدیث غدیر خم در اینجا از چندین طریق مذکور نموده **بکف** و اوضح حجة عند  
 البرایا: اذا كان الشهود هو المصوم **شعر** حق و واضح و روشن شود نزد خداوند  
 عفو: چون که بود خصم حق شاهدان مدعیان **شاهدان** مقال انک ان  
 حجرا ان تعصب اجداد و پدر در صواعق حجر فخر خود آورده و روایات ذکر کرده  
 که فرشته را بیان سر و رخسار و بر کمر یکدست ملک جبار و برادر رسول مختار و در حدیث  
 کینه و عداوت بیشمار بودند و نفس اماره ایشان با مارت و خلافت  
 آن قدوه ابرار را خنجر نمودند و تعبیه نیز در تفسیر خود بیان نموده که بعضی از  
 کینه و ان غوايت مصير بعد از اجتماع حکایت غدیر اظهار کرده است **غلا**  
 انجناب می نمودند بلکه انکار و حی مایک قدیر در ان باب می نمودند و غزل  
 از اهل خلافت فدیه به انصاف پیموده بعد از نقل حکایت هر دو غدیر و گفتن  
 عین سخن را گفته هذا حقکم و رضا و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوى على  
 الرئاسة و حل عمود الخلاف و خفقان البنود في قصعة الزايات و اشتبا  
 از دجام الخول و فتح الامصار سقا هم کاس الهوى قعاد و الى الخلاف  
 الاول و بنده و راء ظهورهم و اشتوابه ثما فليلا فليس ما بشرون

و عارضا از ان بان کران جانی در شرح مقاصد قدسی راه انصاف پیش  
 میگوید باین عبارت که ان ما وقع به من الصيام من الشاجرات على الوجه  
 المستور في كتب التواريخ و المذكر على السنة الثقات يدك لظاهر على  
 ان بعضهم قد جاور وجه طريق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و كان الباعث  
 الجحد و العناد و الجحد و اللداد و طلب الملك و الرئاسة و الميل الى اللذات  
 و الشهوات اذ ليس كل محايي معصوما و لا كل من لم ينجى بالخبر موسوما الا  
 ان العلماء بحسن ظنهم باحباب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكره و المعنا  
 مجامل و ثواب لا يتبع و ذهبوا الى انهم مجذوبون عما هو جيب التصيل  
 و التسيق صونا لعقاب المسلمين عن الزيف و الضلالة في حق كبر الصيام  
 سبها المهاجرون منهم و الانصار و المبشرين بالثواب في دار القرب و ان  
 ما جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم فمن  
 الظهور بحيث لا مجال للاخفاء و من الشناعة لا اشتباه على الاراء  
 يكاد يشهد به الجاد و الهجاء و ينكح له الارض و السماء و تنهد من الجبا  
 و ينشق له الضجور و ينبغي سوء عملهم على كبر الشهور و مر الذهور فلعنة  
 على من باشر ارضى اوسعى و لعذاب الآخرة اشد و اعنى فان قيل فمن  
 العلماء من لم يجوز للعن علي بن ابي طالب مع علمهم بانه ينفق ما يزداد على ذلك  
 و يزيد فلنا حجة مباعدة ان يرتقى الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار الروافض  
 على ما روى في ادعيئهم و يجري في ابدیهم فرائى المنفون بامر الدين  
 الجام العوام بالكتبه طريقا الى الافساد في الاعتقاد بحيث لا تقل

بالا

فان من مفسد



الافهام على السواء ولا فضل الا لفهام بالا هواء والامن الذي يحق  
 عليه الجواز والاسبقه فان وكيف لا يقع عليه الاتفاق انهم عباده  
 بالفاظها وان كلام في انشزام اين فاضل جاهل معلومست كه در اصلاح  
 كار اين كفار چه اصرار دارند و از دين خدا و بغير چه مقدار بغير **يد بخت**  
 داستان پسر هند مكر نشيدي كه از و سه كر او پير پير چه رسيد پد  
 اولب و دندان پير بخت كشت مادرا و جگر عم پير پيكيد و بناحق حق  
 داماد پير پير بخت پسر او سر فرزند پير پير پير بر پير پير پير قوم نواخت نكو  
 شرم باد لعن الله بزيدا و علي حيت پير پير پس ملاحظه نماد ركشكوي  
 اين مردان فاضل و دانشمندان مضل كه چگونه حق را خدا بزيان نشان جاري  
 مينسازد و بچه تاويلات فاسد رفو ميكند فاعلم ما عليهم و بذكر اينها  
 اندك است از احوال پس عاقل نظر بصيرت نظر كن و تا ممل نمايد و پير پير  
 اتفاق خواص و عام را بخوي كه عوام خود ميگويند و بخي فمستد پير كه چشم  
 دلشان كور است چنانكه علي بن الحسين عليهم السلام در حديث طويل  
 فرمودند كه ان العبد اربع احبب عبيان بصيرتها امر دين و دنياه و عيان  
 بصيرتها امر اخرته فاذا اراد الله بعبد خيرا ففتح له العينين للتبين في قلبه  
 فابصرهما العيب امر اخرته فاذا اراد به غير ذلك فغشا القلب عما فيه و جفا  
 الحى اتمام حجة نموده براي حج خود و تا ممل نما و حق را بكي و باطل را باهلش  
 و اكنا و زيرا كه هر راهي اهلست باهلش بايد گذاشت و غافل نبايد شد  
**نظم** بعد اجد كشت هفتاد و سه فرقه امش زان بكي حاجي و با فيها لكند

قوم

اي هوشيار من كه فهم دامن اليه پيران ميان هر كه اخواني نوين زارديكر  
 كن اخبار من چه در كشتي و چه باني و باوصي كوز مين طوفان بكيرواسما  
 در يابيار و سنكار آمد سكي كه بود با احباب كهفت من كه بال رسول حق  
 نباشم سنكار و اينها فلي بود براي اكاه نمودن امثال خود پس با حق اخلاص  
 امت را كه حق و واقعست و بيز در بياشت **ع** شيند و كي بود مانند ديده و  
 كالشمس في الزايفه النهار است و بنا بر وعد در اول كتاب شروع مينما  
 در ذكر بعضي از عقايد هر طائفة از اصول و فروعشان و بالله الاعانة على  
 الهداية و نتعود من الغواية و اليه انوس كل في البداية و النهاية **نص**  
**اول كتاب** بدانكه اصل اينست كه طريقت شيعه همان طريقت رسول الله صلى  
 عليه و آله است و من كتاب التناقب عرفوا الى ابن عمر قال رسول الله عن  
 علي بن ابي طالب فقلت يا رسول الله ما منزلة علي منك فغضب ثم قال  
 ما بال قوم يدركون رجلا له عند الله منزلة اكثر ليني و مفاما كفاي الا النبوة  
 يا بن عمر ان عليا مني بمنزلة الروح من الجسد وان عليا مني بمنزلة النفس  
 من النفس وان عليا مني بمنزلة الرأس من الجسد وان عليا مني بمنزلة النور  
 من الضياء وفي المائدة ابن شاذان عن علي بن الحسين عليهم السلام قال قام  
 عمر بن الخطاب الى النبي صلى الله عليه و آله و قال انك لا تزال تقول لعلي  
 عليه السلام انتم مني بمنزلة هرون من موسى و قد ذكر الله هرون في القرآن  
 ولم يذكر عليا فقال النبي صلى الله عليه و آله يا علي يا ابا عبد الله  
 اما سمعت الله يقول هذا صراط علي مستقيم و ايضا في المائدة عن ابن عباس

و من كتاب التناقب  
 عرفوا الى ابن عمر  
 قال رسول الله عن  
 علي بن ابي طالب



قال النبي صلى الله عليه وآله يا علي انت ممي وانا منك وذريتك منا ونحن منهم  
وشيعتك منا ونحن منهم يدخلون الجنة قبل الامم بخمسة عشر عام **وروي**  
**ابو ايوب** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعن ابن ابي  
انه سيكون في اقصى من بعدى هنات حتى يخلت السبعين فيهم **وحي**  
بقتل بعضهم بعضا وحي به بعضهم من بعض فاذا راي ذلك فليبك  
في هذا الاصاح عن عبي بن علي **عليه السلام** وان سلك الناس كلهم واجبا  
وسلك علي واديا فاسلك وادي علي وخل عن الناس ان عليا لا يرذل من  
هدى ولا يدلك على ردى يا عمار طاعة علي طاعة الله وطاعة علي طاعة الله  
وفي كتاب السبعين من فضائل امير المؤمنين عن ابي ابي الغفاري قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سيكون من بعدى فتنة فاذا كان ذلك  
فالزموا علي بن ابي طالب الفارقي بين الحق والباطل وابشاروا في الفتنة  
عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وآله علي بن ابي طالب عليه السلام  
باب من دخل فتنه كان مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا **وابضا عن ابن**  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا وعلي حجة الله على خلقه **وعن**  
النخعي عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال قال الله اهل بيتي فيكم كشرا  
باب حطة من دخل غفلة وايها من اهل بيتي اهل بيتي وجماعتك  
وازين مقوله بسيار دارند پس هر کس را از امت خلافي نبست که طریقه  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه همان طریقه رسول الله است و بخیر  
حضرت حسنین هم از رسول و هم از پدر بزرگوارشان و دست بدست بودند

چسبیده علیه السلام رسیده پس هر طایفه از طوایف امت سر کرده دارند که  
ایمان سر کرده ثابت باشد از تابع هم ثابت است بقول خدا و رسول  
و چون این را دانستی برای توضیح کلام و زیاده پس بدانکه جناب اقدس  
باری در سوره فاطر فرموده اجعلکم سقاية الخراج وعارة السجدة الحرام  
کس امن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يسئور عند الله  
والله لا يهدي القوم الظالمين در صحاح سته و در کتاب جمع بین  
القبضين و در کتاب تقاسیم طرفین و مناقب فریقین ثابت و متفق اند که  
این اید در شان والا شان جناب امیر مؤمنان و امام متقیان نازند  
در وقی که عباس و طلحه بن شیبیه و حمزه بن عبد المطلب فاجر می نمودند  
عباس گفت فخر مراست که سقا به حج بامست و طلحه میگفت که فخر مرا  
که کلید در خانه نامن است و حمزه میفرمود که فخر مراست که شجاع است  
دارم پس علی علیه السلام فرمودند که من پیش از هر کس تصدیق خدا را  
او نمودم و پیش از هر کس را رسول نماز کند و دم پیش از همه کس در راه خدا  
جهاد کردم پس انجاعت خواستند که رسول خدا دران باب حکم فرماید  
و هیچ رهدی که از ایشان که جناب اقدس الهی بنصیر بقول و صفی نبی است  
شریفة نازل نمودند و مضمون آنکه ایا میگردانید شما سقایت حاج  
و آب دادن حاجان را و عارت مسجد الحرام را چون کسی که ایمان آورده بخدا  
و روز قیامت و جهاد کرده در راه حضرت عزت مساوی نیستند پس  
نزد الله تعالی یعنی حضرت علی علیه السلام افضل است و خدا هدايت میکند



که ظاهر است و در تفسیر عیاشی از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده  
 فرموده فیل لامیر المؤمنین علیه السلام یامیر المؤمنین اخبرنا بافضل متابع  
 قال نعم کنت انا وعباس و عثمان بن ابی شیبہ فی المسجد الحرام قال عثمان بن  
 ابی شیبہ اعطانا رسول الله صلی الله علیه و آله الخزانة و فاشی الکعبنة و قال  
 العباس اعطانی رسول الله صلی الله علیه و آله السفایة و هی نمر و لم  
 یعطک شیبنا باعلی قال فانزل الله اجعلکم الایة و ظاهر است که بعد از  
 فتح مکه باشد پس بودن خمره علیه السلام در میان معنی ندارد در بطریق اولی  
 بهر حال و نیز در کتایبهای مذکور مسطور است و در توبه مذکور که الله  
 امنوا وهاجر و اوجاهدوا فی سبیل الله باموالکم و انفسکم اعظم درجة  
 عند الله و آله و اولئک لفانزولون یعنی ایشان که ایمان آورده اند و  
 هجر نموده اند و جهاد کرده اند در راه خدا بما لها و نفسهای خود درجه  
 ایشان عظیم تر است نزد الله تعالی و ایشانند که رستگار اند و باقی  
 شیعه و سنی در باره جناب امیر احباب نازل شده و همچنین ما را ما مور  
 نموده اند که با صادقان و اولو الامر باشیم چنانکه روایت نموده اند از جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام که در خلافت عثمان در میان مهاجر و انصار  
 فرمودند اسئلكم بالله ان تعملون ان الله عز وجل لما انزل یا ایها الذین  
 امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین فقال سلمان یا رسول الله عامه فیه  
 الامم خاصه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اما المامرون فعامه  
 المؤمنین اما فبذلک و اما الصادقون فخاصه لا یخرج علی و اوصیای من بعد

این حدیث را در کتب معتبره  
 و در تفسیر عیاشی  
 و در کتایب معتبره  
 روایت شده است

یوم الفیمة قالوا اللهم نعم و در اکمال الدین از ابی عبد الله علیه السلام  
 روایت شده که پرسیدند از فرموده خدا که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله  
 و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم قال لا تمه من ولد علی فاطمة علیهما السلام  
 الی ان تقوم الساعة و نیز از جناب است که فرمودند انکم اخذتم هذا الامر  
 من حذوة یعنی من اصله عن قول الله اطیعوا الله لا من قول رسول الله  
 ما ان تمسکم لن تضلوا بعدی لان قول فلان و لا من قول فلان و اما  
 سنن غیر پس ان در ضمن ابان معلوم است و با وجود ان اکثر مفسران  
 نقل نموده اند و بحث از شریفه و ادبانی الی ابرهیم ربی بکلمات فائزین  
 فی الزمان مسطور است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله انتھت  
 الدعوة الی و الی علی لم یسجد احدا قط للصنم فالتحذیر بنبأ و اتخذ علیا  
 وصیا یعنی منتهی شده عورت نمودن مردمان بخدا و خواندن ایشان بدین  
 اسلام بمن و علی بن ابی طالب بدی که هیچکس از ما هرگز در پیش بنی محمد نکرده  
 پس حضرت حق تعالی برگزید مرا بنیوت و رسالت و علی بن ابی طالب را  
 بامامت و وصایت و وجه استدلال از این آیه و حدیث است که خدا  
 و رسول خدا میفرماید که پیشوای خلق بظالمان نمیرسد و شرک بخدا  
 ظلم است چنانکه در قرآن میفرماید که لا تشرك لظلم عظیم یعنی بدستی که  
 شرک آوردن بخدا هر چند ظلم عظیم است و در پیوسته خلفای ثلاثه کبری  
 شکی و خلافت نیست و نیز بطریق اهل خلاف روایت شده انجا بر که رسول خدا  
 فرمودند اقلنا منی سلیا و اکثرهم علیا و اصحهم دینا و افضلهم نبیا و اکملهم

این حدیث را در کتب معتبره  
 و در تفسیر عیاشی  
 و در کتایب معتبره  
 روایت شده است



واسمهم کفراً واجتمعهم قلباً علی بن ابطالب وهو الامام والخليفة  
 بعدی وایضا از کتاب بواقیت اربعه و از اهدا زبلی غفاری از رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله و آیت که آن علی بن ابطالب علیه السلام  
 اول الناس ایمانا و اول الناس لقاء لی یوم القيمة و آخر الناس  
 عهداً عند الموت و در کتاب جامع الاخبار از احمد مختار و ابی  
 که فرمودند و وزن ایمان علی با ایمان اهل الارض اربع ایمان علی و ثواب  
 از محشری نقل کرده که عمر در جواب مثل خودش که سعایت و کرم کار  
 میشود گفته و بک ما ندی من هذا هذا علی بن ابطالب سمعت رسول  
 بقول لوان السموات والارض السبع و ضعف گفته و وزن ایمان علی اربع  
 ایمان علی و مانند این احادیث از طریقه عامه بسیار است پس بلیل  
 و حدیث خواه از خاصه و خواه عامه اسلام و ایمان و امامت و خلافت  
 بلا شک و شبهه اثبات و محکم است و از ایمان خلفای ثلاثه  
 حرف در افتد که ای ایمان آوردند بانه چنانکه قدری از پیش گفت و  
 انشاء الله تعالی بعد ازین هم قدری مذکور خواهد شد **تمثيل** مشهور و  
 افواه و السند مذکور است که روزی شیعه و سنی با هم گفتگوی در حقیقت هر  
 از پیشوایان خود میفرمود تا آخر بنا حکم ثالث راضی شدند و گفتند هر چه را  
 قبول کنیم پس اقل کسی که با ایشان دچار شد اتفاق غالی بود گفتند که چنان  
 نزاعی داریم و بجا که نوراضی هستیم چه میگوی آن شخص و سنی کرده گفت  
 راضی شو بگفته خصم که من بجهت ارم از آن شخص که چرا اینها را خلق نموده تا

او دارند **بای** غالی که لوی که از افریخته است در راه محبت و ازین  
 باخته است تا آنکه بگویند شناختن اوقات علی اما حق را درست  
 شناخته است و ازین جهت است که رسول خدا خطاب علی رضی  
 نموده فرمودند هلك فک اثنان محبت غالی و بغض قال یس اوطو و فطر  
 هر دو باطل است چنانکه طایفه غالی و سنی قابلند بلکه بغضای خیر  
 الامور و اوسطها حق طریقه شیعه ناجیه است که آن در حقیقت طریقیست  
 و صراط مستقیم است و حق تعالی از راه را از روزی امیر مومنان علیه السلام  
 خود آگاه و کلام او گواه است که اهل نجاة را طریقه منحصر در همین راه است  
 نحن نمرقة الوسطی و الحمد لله رب العالمین مجرب علیه الحمد میفرماید **غل**  
 زور و بازوی تر الله اکبر شاهد است که در خصم تو متکرر باش خیر شاهد است  
 پیوسته الله نامت در جهان شکل کشا هر که شد در کار خود حیران و مضطر  
 شاهد است بانو در معراج پیغمبر خدا باشد گواه با خدا بر طوفا و ایم  
 پیغمبر شاهد است سر پیچیدن از نماز پادشاه نیم روز آسمان کرد و باران  
 میفرورد شاهد است بر سر کوبت ملک با از کدای عاز نیست فضه  
 انکسرتین چون حلقه در شاهد است بارها کرده است انکشتن  
 کار و الفار که گواه عدل میخوانند از در شاهد پالک طینت بلکوا  
 بعضی از مهر نیست صاف دل آبر و از دست کوثر شاهد است که  
 که از آن دروغ راست مانند ضمیر کافر است انکو ضمیری نیست  
 داور شاهد است در پناهت مرغ و ماهی از سلیمان فارغند باز اگر

کشوده



پوشید چشم خود کبوتر شاهداست. می شناسد در جهان هر کس  
 جریف خویش را. اعتراف جلد را فراتر سر شاهداست. کیست که  
 وصف بخت قابل بجز خویش نیست. جوهر نیک دوسر را خصم بجز شاهداست  
 کی رسد بخت را گفتن غلام چیدم. اوسل کوی غلام نشت بجز شاهداست  
 افضلیت و شجاعت و سخاوت و زهد و قربت و امانت بجز نتاقی و  
 عدم اینها در آن ثلثه خلایق نیست بلکه خلایق که هست در خلایق است  
 ایشانست پس عاقل متفق علیه را فایم دارد. نه مخالف فيه را. و اگر کسی  
 خواهد از آیات و احادیث که از طرق عامه و خاصه مذکور و در افواه  
 و السنه مشهور است قلی شود مجلدات بسیار ناب همه آنها ندارد **بابی**  
 در درونی انبی و جمعی بودند. با من نبوک که هیچ سنی بودند. از یار چهار  
 انت منی بکین. باقی بخدا که لیس منی بودند. و تجار الانوار از بعضی اصول  
 نقل نموده که قال سلمان و الذی نفسی بیده لو اخبرکم بفضل علی فی  
 التوریه لقالک طایفه منکم ان یجنون و لقالک طایفه اخری اللهم اغفر  
 لقائل سلمان و صاحب احتجاج نیز در احتجاج سلمان علیه رحمة الله و  
 بر کانه نقل نموده و چنانچه از طرف طرفین مشهور و در کتبهای شیعه  
 و سنی مذکور و درباره آن فروع اخبار از رسول جبار که فرمودند  
 لو کان الشجر مداداً و الاشجار اقلاماً و السفوف صحافاً و  
 الانس و الجن کتاباً لنفد المداد و فنت الصحف و کلت الاقلام  
 ولم یکنوا معشار عشر فضل علی و روایت دیگر فرمودند لو ان

الریاض اقلام و الجن مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا  
 فضایل علی بن ابی طالب و غیر این حدیث بسیار است و حدیث  
 اینها در کلام مجید از جناب ملک جمید است. آنکه فرموده قل لو  
 کان البحر مداداً لکلمات ربی لبح و در خطبهای اینجانبست  
 که میفرمودند انما کلمات الله وانا اید الله و انعم ما قال اخذنا و مولانا  
 محمد از کتبات ادم الله فضله و ناسیده و طول الله تعالى عمره **بک** که بشیر د  
 بعمر اند نیست ممکن است عقل از کتاب فضل نبوت حضرت را شمارد  
 جنس عدد قبول نهای نکرده رسم. فصل کتاب فضل نبوت چون دیدیشما  
 در دفتر ضایل نبوت عقل کاروان چون کوی کیست کوشنا سیدان  
**ملا آمدی رحمه الله** کتاب فضل نور ابی بکر کانی نیست که شکی سر انکشت  
 صیغه بشمارای **فصل در بیان اعتقاد هفتاد و سه مرتبه بقرآن**  
**و مشایخه** بدانکه فاعده مدعیان مذهب از اهل سنت و جماعت  
 آنست که جناب الهی را همه اوصاف قدیم گویند و قرآن را غیر مخلوق  
 دانند و هشت و دوزخ الحال موجود دانند و دیدار خدا را در هشت  
 بیستم سرحق دانند و سوال منکر و بکیر را حق بینند و بندگان را بکنای  
 کبیره کافر بگویند هر چند بی توبه بپیمزند ایشان را در دوزخ بقدر کثرت  
 عقوبت نموده اندگاه بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهشت  
 و معراج پیغمبر را ثواب قوسین گویند و دیدار او را ملکوت اسماء را  
 حق دانند و تقدیر نیکی و بدی از خدا و از قضای او دانند لیکن عقل



یا با سخطاف ثواب و عذاب باطل نکردد گویند یکی ویدی بعضا  
ایزد است و فعل بنده بشرکت لیکنی یکی برضا بنده و استطاعت  
با فعل بنده برابر دانند گویند اینست معنی القدر خبر و شریعین الله و  
نوفیق و خذلان بندگان جز طاعت و جهل چیزی نیست انکس که بخند  
درازل بخذلان او فلم رفته و انکس که مقبول است بقول و دراز لقم کن  
و اینست معنی قول خدا در آیه شریفه مَنْ عَمِلْنا بِنَهْمٍ مَعِيشَتِهِمْ و قول رسول  
صلی الله علیه و آله السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن  
امه و بلوح و عرش و فلم و کرسی چنانکه خداوند عالمیان فرموده مفرند  
و گویند فلم بهر چه بود رفته و دران هیچ نقصان و بیشی نخواهد بود و  
فضا داد و قسم دانند یکی مبرم و یکی معاق و نماز جماعت حق دانند و در  
اوصاف ایزد تعالی از تشبیه و تعطیل دور باشند و با وجودان باز گویند  
و چنانکه در احکام و محرمات طعن زنند و هر خوب دانند و خلافت  
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله برای ابوبکر باجماع آن دعوی کنند  
و او را بر صاحب دیگر فضل دهند و بعد از عمر بن الخطاب را و بعد از عثمان بن  
عقار را و پس از او علی بن ابی طالب علیه السلام را و مهر دوستی نکند  
اینست محل اصول مذهب اهل سنت و جماعت و با وجود دعوی و با  
باز مخالف باشند چنانچه در بیان فرق قدیمی ظاهر خواهد شد و در  
فروع اولاشش فرقه شوند و بعد از آن منشعب بچندین شعبه شوند  
چنانچه بر متبع مآظا هر است باندک نامانی اما درین زمان پس از این

میشود اینست که از هر طایفه از اهلای سابق هر طایفه و  
که بپند و دانند معتقد گشته اند هر چند سابق هم چنین  
بود اند نهایت الحال بیشترند مثلا از نجوس و حکیم و صابی و یهود  
و نصاری از همه این مذاهب هابیم اینچنین بفرنجی درست کرده اند  
نام کرده اند و قاجم دارند نه تأمل و دلیل عقلی و نقلی سوای شیعه حقه  
لما بنده ناجیه اش عشره کثر هم الله تعالی و اعانهم محمد و آله الطاهیرین  
آمین رب العالمین زیرا که این طایفه همیشه بر یک طریق بوده اند از  
زمان رسول خدا تا حال و الی یوم قیام القابم علیه السلام و بعد از  
باطل داخل نشوند مگر آنکه اهل باطل خود دعوی تشیع نموده خود را  
کنند و از ایشان فی الحقیقه نباشند و خواهند این طایفه را بدنام کنند  
چنانچه موصوفه زیر که طریقه شیعه همان طریقه اهل بیت نبوت و اهل  
و اهل بیت پسر از پدر تا جدشان رسول خدا و او از جبرئیل علیه السلام  
و او از اسرافیل و او از لوج و فلم و ایشان از جناب اقدس الله تعالی معین  
دانند و الحمد لله علی هدایه و تمام نعمه و اکمال دینه پس متعای مذهب  
اهل سنت و جماعت اولاد و فرقه شوند فرقه اصحاب حدیث و ایشان بقول  
صاحب بیان الادیان پنج فرقه اند اول داوید اند و این داوید بن علی  
اصحاب نیست که بدو و ظاهری مشهور زیرا که بظا اهل بیت عمل  
و تأویل و قیاس را منکر باشند و ازین داوید پرسیدند که خدا چگونه است  
گفت اغفونی عن الجیمه و الفرج و اسئلونی ما وراه ذلك یعنی عاف

است



و انهم می رسید از ریش و فرج و از مابقی اعضا سوال کنید و بفرمایید  
 از شاگردانش گفت و لکن الذکر کلا لانی یعنی نیست مرد مثل زن پس  
 ان بدیجت گفت فایده رساندی و تصدیق نموده در آنکه مذکر است  
 نه مؤنث تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و ان شفعی از برای خدا جسم  
 گوشت و خون و اندام و اعضا همگی ثابت میدارد و میگوید از سر تا پایی  
 نجسست و مابقی رسیده و مضمتست و اینها با جنبلان بر تفاوتی ندارند  
 و از این هرزه ها بسیار دارند و مسلم بخاری در مثلش گفته مشبه و جنبلان  
 اصحاب احمد جنبل و داود بن علی اصفهانی و اصحاب یحیی بن سعید ثوری  
 هم بر اثبات صفات اتفاق کرده اند و بر ظاهر کتاب و سنت عمل نمودند  
 و تاویل نکردند و بعضی از متأخران ایشان از تشبیه الحزن نموده بحال  
 میل کردند مثل احمد مجبی و داود خواری و مذهب ایشان در سمع و عقل  
 و نبوت چون مذهب اشعری باشند و زیاد ازین خواهند رجوع بکتاب  
 ملا نمایند **دویم اشعری** و او علی بن اسمعیل بن اشعری بود گروهی افراط  
 اوجه را فوق نگویند و ظهور این در سنه خمس و ستم و ثلثا بود  
 گوید خدا قادر بقدرت و مبصر بصر و سمیع بصباح و متکلم بکلاد و  
 مرید بارادت و کاره بکراهت است و گوید مستحق این صفات شایسته  
 در ازل یعنی در اعراض از لیسست و قدیم نگوید و گویند دوستی و دوستی  
 یکی بود چنانکه ارادت و کراهت یکیست و گویند استطاعت  
 مع الفعل باشد و کفر و ایمان و خبر و شر خلق همه از خدا بودند فعل اند

مسلم در مثلش گوید این در اول شاگرد جباری بود و از وی روی کرد انید  
 و نزد کلابیه که اصحاب عبدالله بن سعید الکلابی بودند رفت و در اثبات  
 صفات و اثبات قدر و کبر و شرف خداوند او اختیار کرد و قول بخیر  
 و تقیع عقل و مسایل صلاح و اصلح باطل کرد و میان اصحاب خود اختلاف  
 بسیار ندارد و بچند مسئله از کلابیه مناز شده العاقل یکنه الا  
**سیر شافعیان** و این شافعی ابو عبدالله محمد بن ادریس الشافعی است در اصل  
 ان بود که مذکور شد و اختلاف که میان او و اصحاب را بست در وقت  
 الا در یک چیز که ان حدیث ایمانست که در سنی ایمان بذهب شافعی  
 بجهت شرط است از اربابان و تصدیق بخنان و عمل با رکان چون  
 باشد عمل بغير ابد طاعت و بکاهد بصفت و بصفت بجهت عمل نکند  
 و با وجود ان گوید اگر کسی بختری از نامهم رساند دختر خود را بعقد خود  
 میتواند در آورد و اگر دو یا پاسه نا یا زیاد از ان باشد هم را عقد میتواند  
 نمود و خواهر از اهلی جمع میتواند کرد و همچنین زنی پس از نامهم رساند  
 زن او میتواند شد و اولادی که از اینها بهم رسیده حلال زاده است  
 و خواهری که از نامهم رسیده باشد برادر میتواند گرفت و گوید این  
 پاکست و گوشت کثار و کرک و رویه و امثال آنها را حلال میداند  
**چهارم مالکین** و این مالک بن اسیر بن مالک امام عراقی بود و  
 مرجع مردم و صاحب کتاب موطا و اهل مغرب و حدود بمن پیشترند  
 او دارند و ان ملعون گوشت سگ بچه را حلال داند و این هم از او

و قیاس



یاک بشمارد و لو اطمه باذن و غلام چاپزداند و استغاده در نماز جابرین  
و گفتن شمشیر در نماز مکرره شمارد و صلوات در نماز جابرین داند  
و ازین مقوله فتواها پر دارد که ترک نمودیم **عجیب** الله و اعتقاد  
خنبلیان اندست که خدا در عرش نشسته و از هر طرف چهار انگشت  
از عرش زیاد است و گویند از بسکه بطوفان نوح علیه السلام کمر بست  
برد آمد فرشتگان بعبادتش آمدند **عجیب** الله گویند مشهور است که از ان چشم  
عیادت نمیدارد محفل است که نکند این باشد که جناب نبوی صلی  
علیه و آله فرموده باشد که این هرزه را نگویند یا وجود آن فایده نکند  
باز گویند و گویند بصورت جوان آمد نیست و شبهای جمع بر زمین آمد  
برخی نشسته و غلین مروارید در پا کرده و بر بام مساجد و خانهها  
میکردند و میگویند **هل من ثواب بنوب و هل من استغفر یستغفر له** و  
باعث افتاد خنبلیان خدا همیشه طویل عریض عقی و گویند مگر آن  
مسلمانان با خلاص در دنیا و را ببینند و ازین هرزهها بسیار دارد  
**و فرقه اصحاب رای و قبله یکه فرقه** **و ان ابو حنیفه** است و اتباع او و چا  
برادرین گویند ابو حنیفه از نزد بود و نعان از انبای فرس بود و او را  
بر جماد گویند جدیم ابو حنیفه مرزبان بود از انبای فارس و ابو حنیفه نما  
ثابت بن مرزبان الکوفی در سال هشتاد از هجرت بوجود آمد و در صد  
پجاه از هجرت بسفر واصل شد و او را هشتاد سال عمر بوده گویند خدا  
خالق و دانق است و در کلام گاهی گفتی قدیم و گاهی گفتی جدید است

**عجیب** عطار در تذکره اش گفته که ابو حنیفه را بسیاری خلیفه بودند  
گفتند بمخلوقیت قرآن قابل شود یا نمی شد بعضی این کشیدند و هزار تا از  
بوی نعت در این اثنا تنباهش برافند دست از عجب پیداشد و  
تنباهش را بست و این را کرامات اوست و اگر راست گویند کار برادر  
شیطان باشد **و اب** و مشهور است و در بعضی کتبهای معتبره مذکور که  
ابو حنیفه با برادرانش در خانه نشسته بود و از جناب حضرت صادق علیه السلام  
از وی سعا بشنیدند می گفتند که صادق هم سبزه میگوید که عقل از  
این دارد گفتند چه میگوید گفت میگوید که خدا موجود است و بیرون  
چی میتواند بود چیزی که موجود باشد دیده نشود و میگوید شیطان از انش  
خالق شده و معذب باشد خواهد بود جنس از جنس متاخر شود  
و میگوید افعال خیر و شر از خلق است چگونه تواند شد و حال آنکه  
بغیر خداست اتفاقا هملول از انجا میکند که کوشی انداخت و این  
هرزه را شنیده کلونجی بر عرش زد و بدر رفت مریدان اراده ازین  
چون با هر ارون نسب داشت جرات نموده شکوه پیش هر و ن بردند  
طلبیده عتاب نمود هملول گفت امر از خلیفه است نهایت سؤالی دارم  
از ابو حنیفه پرسید چه سوال داری گفت ای ابو حنیفه ازین کلونجی که نموده  
نور اچر شده شکوه مرا کرده گفت از او دردم کرد گفت نه تو گفتی چیزی که  
موجود باشد دیده میشود چنانچه راست میگویند و در باب انبای پس  
بافان مطلب را مهوت کشیدیم گفت پس هملول گفت نه تو گفتی جنس از



مناذی نشود نواز خاکی و کلوخ از خاکست پس دروغ میگوید و دیگر  
گفتی که بنده را در فعل خود اخباری نیست پس چرا با من عتاب میکنی  
و باز خواستن اینهای چون میدانی که مرا اخباری نیست پس هر  
با حاضران یافتند که حق با مملول است خنده نموده مریض نمودند و با  
کوید قران مخلوقست و هر که مخلوق سو کند خورد منعند نشود و گوید  
صفت الله است و فعل صفت ذات الله و خلق و فعل هم از این اند و  
گوید هرگاه لغت بر بر ذکر نموده با مادر یا خواهر یا غیر ذلک از ذات مجازم  
جایز باشد و طریقی این و این در مسالده ناز خانی مشهور است و نیت در  
وضو و غسل و نماز و غیر آن شرط نمیدانند و بعد از بول و غایب شدن  
لازم نمیشمارد و بی شستن مخراج نماز صحیح میدانند و وضو با مضا  
و غصیب جایز نمیشمارد و غسل وضو را نجس میدانند و پوشک را هرگاه در پا  
گشتن پاک و نماز در وضو و درست نمیشمارد و نماز در مکان غصیب جایز  
و بجهت نماز همه چیز درست دانند حتی نجاست خشک و سلام در نماز  
شرط نمیدانند و اگر بعضی او را دیوها کنند نماز درست است و تکبیر  
الا حرام را در نماز بقا رسی ادا نمودن درست میدانند و حمد و سوره در  
نماز واجب نمیدانند و بخواندن یک آیه در هر رکعت کافی میدانند بلکه بقا را  
ترجمه آیه را که از آن جمله مدتها نشان باشد درست نمیشمارد و طهارتینه  
در رکوع و سجود روا نمیدانند و فاصله میان سجده بن بعد از نیمی شش  
که سر بردارند گام میدانند حاصل این گونه فقیه با بسیار دارد و یکی از شاعران

شاعر شافعی گفت که شطرنج چلاست مدام کج میازید که جز راست  
نفرموده امام بخوفیه از و گفته در باب شراب که زنجوشید بخور  
تا نبود بر تو حرام جنبی گفته اگر زانکه بغم در مانی نشسته بشک تا اول  
سر خوش نخرام کرکین پیروی مضی چارم مالک او هم از بهر تو بخور کند  
و طی غلام بتکوی میخورد آن میکن و میاز فشار که مستی از این بها  
اما مست تمام بر چنین قوم اگر من و نیز آنکسی لعن بعد نبویا و بر او  
مدام و قبح مذهب و فساد ملت و اعتقاد باطله با طاعت بنوع  
که هر طایفه که قدری شعور داشته باشد قبح آنها را در آید **باب**  
صد شکر که نه شافعی و جنبیلم نه پیروان او نش و کابلیلم یا مذهب این  
ان نباشد کارم من پیروی از علی و آل علی **باب** صد شکر که من مذهب جعفر  
دارم یا بغض هر هوای جسد دارم یا مذهب این فلان نباشد کارم من  
جعفری مذهب جعفر دارم **و اما مذهب من** فاعده و اصول مذهب ایشان  
انست که این را فایم داشتند بذات خویش نه بصفات و فزونی صفات ایشان  
صفات ذات و صفات فعل و گویند که صفات ذات چون علم است و قدر  
که نتوان گفت که وقتی عالم و قادر بود و وقتی نبود این صفات داشت این  
اوصاف و اینها مانند اینست قدم گویند و صفات فعل چون افزیدن و  
محی کردن و مانند آن گویند قدم نیست بلکه محی است از بهر آنکه  
با مویی سخن گفت و با فرعون گفت و وقتی گفت و وقتی نکفت بدین سبب  
فرانجید و مخلوق گویند و بدین خدا را میگویند و گویند خدا موصوف بصفات



که اورا بحواس درین توان یافت و میبینم نتوان دید لکن که الاضمار  
و هویدای الاضمار و عیدای قمر را منکرند و گویند این سوال را کسی  
که حاجت داشته باشد نباید اندک اعتقاد این کس چیست و بهشت  
و دوزخ را الحال موجود ندانند و گویند آن روز آفریده شود که فرموده  
یوم تبدل الارض غیر الارض و گویند این درغالی معصیه قضا نکند  
زنا و بهشتان و دوزخ گفتن بیافزیند بلکه اینها هر فعلی است که  
تا استحقاق عقوبت ایشان بفعل خودشان باشد و استطاعت  
قبل از فعل میدارند و بنده را گویند بفعل کبیره از حد ایمان بیرون آید  
لکن کافر نشود و فاسق باشد و این معنی را درجه بین التزلزلین گویند  
و اول کسی که این را بنا گذاشت و اصلین عطا بود و گویند اگر توبه کند مؤمن  
شود و اگر توبه نکند بخاوردان در دوزخ بنشیند و گویند هر که اهل بهشت  
روی دوزخ نه بیند و هر که دوزخی است روی بهشت را نبرد و سعاد  
و شفا و نرازی دانند بلکه او را باز بکشند افعال بندگان ندانند و درشا  
باران پیغمبر سخن نگویند اما گروهی از ایشان تفصیل حضرت علی علیه السلام  
بر دیگران نهادند و ایشان هفت فرموده اند و بعضی هفده فرموده گویند و لم  
بازده فرموده ذکر کرده تفصیل و اول ایشان و اصلین عطا بود و ایشان  
نماید که او شاکر ابو هاشم بن محمد حنفی بود و بعضی حسن بصری را اول  
معتبره گویند و قوی گویند اول ایشان عجلان دمشقی بود و صاحب کشف  
الاسرار ملا محمد طاهر قزوینی رضوان الله علیه در آن رساله گویند بلکه

ابن دای اجتهاد اذ باطله مستطابان بی ایمان و صاحب ضلالت و  
غواپت در طریقت در بصره واقع شد از حسن بصری و شاکر دانش  
و آن هفت فرموده **اول حسن بصری** که حسن بصری را اجتهاد امیر المومنین  
علیه السلام سامری امت خوانده و عطار در تذکره اش گوید حجاج ملعون  
معتقد حسن بود و اعتقاد حسن آن بوده که مخالف از شکر عایشه کفر  
لذا نقل نموده اند که روزی در بصره آن ملعون وضو میساخت  
پس حضرت امیر المومنین علیه السلام بر و گذشت فرمودند در آب است  
یا حسن آن شقی گفت خود بخورن سلا انا انما افخودی من کور آب است  
کم چه میشود پس حضرت فرمودند هرگاه دانستی چنین است پس چرا بعد  
ایشان نیامدی در جواب گفت دو مرتبه اسلحه بر خود راست کردم و چون  
بجزیه رسیدم از هاتمی شنیدم که میگویند اَلْفَا نِلْ وَالْقَتُولِ فِي النَّارِ  
حضرت فرمودند اگر راست گویی راست گفته برادرش شیطان که قاتل  
و مقتول لشکر عایشه هر دو از اهل جهنمند و گویند کرامات حق آ  
چنانکه مجرمه گویند عطوی از شاکر دان حسن گوید دروغ برخدا  
باشد و در بصره نقل کرده که حسن بصری بود و خواست که در دین غیر  
رنجته کند چاره در این دید که اسلام اظهار کند و بعد از اسلام آن بدعتها  
که در کتابها مذکور است نماید **دو روزی** بدین خواهرش رفت خواهر  
روی نمود و گفت دین نصرانیت چه عیب داشت که بدین اسلام رفتی  
او در جواب گفت من بر همان دینم فاما میخواستم بدین چند دین



اجزاء که کذا فیما مش خلاصی نیابند و این چکاپ از بعضی مشبهه  
 مغرب نقل شده مسلم بخاری کو به و اصل بن عطاشا کرد حسن بود  
 و علوم و اخبار بر خوانند و ایشان هر دو روز کار عبد الملك و  
 و هشام بن عبد الملك بودند و اکنون بیلاد مغرب از ایشان اند که  
 مانده اند و ایشان را و اصل بن بن خوانند و اعتراف ایشان بر چهار  
 قاعده باشد و قاعده هاراد کرده و چون طولی داشت مذکور شد  
 خواهند بان کتاب رجوع نماید **بنده** اصحاب با و الهذیل  
 بن الهذیل العلاف کو به اهل اخوت ملجا باشند بکردن فعل  
 فعل نه با خیار ایشان باشد و کو به علوم و ارادت از جمله حرکات  
 و افعال یک جنس اند و فرقی نیست میان آنکه کو به اهل اعتقاد  
 بر ایل پس یا رحمت خدا بر مؤمن و کو به هر که طاعنی کرد اگر چه با و سمع  
 باشد و از بهر خدا نباشد قبول باشد و کو به هر که نیک نماز فرضی کند  
 با جملة نمازها عذر از نیک عاصی نباشد در خدا و لیکن فاسق بر  
 خلفان باشد و کو به فضل اطفال در اخوت مانند بهایم و حشر  
 بود که در بهشت باشند زیرا که فضل مختلف بود **بنده** از باب  
 الطاق علیه الرحمه مباحث است از آنچه روزی هذیل گفت بیامز  
 و تو بحث کنیم اگر من بر تو غالب باشم تو بیا بمذهب من و اگر تو غالب باشی  
 من بیا بمذهب تو مؤمن الطاق گفت انصاف ندادی هذیل گفت  
 چرا مؤمن گفت بجهت آنکه اگر من غالب شوم تو بیا بمذهب من و اگر تو

بنده  
 اصحاب  
 با و  
 الهذیل  
 العلاف  
 کو به  
 اهل  
 اخوت  
 ملجا  
 باشند  
 بکردن  
 فعل  
 فعل نه  
 با خیار  
 ایشان  
 باشد  
 و کو به  
 علوم  
 و ارادت  
 از جمله  
 حرکات  
 و افعال  
 یک جنس  
 اند و  
 فرقی  
 نیست  
 میان  
 آنکه  
 کو به  
 اهل  
 اعتقاد  
 بر ایل  
 پس یا  
 رحمت  
 خدا  
 بر مؤمن  
 و کو به  
 هر که  
 طاعنی  
 کرد  
 اگر چه  
 با و سمع  
 باشد  
 و از بهر  
 خدا  
 نباشد  
 قبول  
 باشد  
 و کو به  
 هر که  
 نیک  
 نماز  
 فرضی  
 کند  
 با جملة  
 نمازها  
 عذر  
 از نیک  
 عاصی  
 نباشد  
 در خدا  
 و لیکن  
 فاسق  
 بر  
 خلفان  
 باشد  
 و کو به  
 فضل  
 اطفال  
 در اخوت  
 مانند  
 بهایم  
 و حشر  
 بود که  
 در بهشت  
 باشند  
 زیرا که  
 فضل  
 مختلف  
 بود

غالب شوی من رجوع کنم یا امام خود بعد از آن اگر غالب باشی من بیا  
 بمذهب تو هذیل گفت راضی نیستم و این بدیخت صد سال عمر نمود  
 و در زمان منوکل سنه دو و بیست و سی و پنج سال بجهت وصل شده ام  
 بخاری کو به این رئیس معتزله بود و کتب فلاسفه خواند و در و تحلیلهای  
 کرد و از اصحاب خویش بزرگوار زده مسئله جدا شد **بنده** نظام **بنده**  
 اصحاب ابراهیم بن سبأ نظام بدانکه نظام و اشاعش کو به قدرت علم  
 و جرات و سمع و بصیرت و ارادت خدا را نشانید و گفته که اینها اشیاء اند  
 نه اجسام و نه اعراض و نه اوپند و نه جزو او و نه بعض او زیرا که صفات  
 و صفات از صفت دیگر نشاید کردن و کو به خدا بر فعلی قادر بود که در  
 صلاح ایشان درانست و نتواند چیزی کند بایندها که صلاح  
 ایشان دران نباشد و نتواند زیادت عذاب کند بر اهل جهنم و چیزی  
 کم کند از اهل بهشت و کو به افعال بندگان صفات ایشانست و  
 ایشان نه ایشانند و نه جزو ایشان و نه از ایشان و ان اعراض است  
 نه اجسام و نه اشیاء و کو به حرکات و سکانات از و است و کلاً  
 و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و لونها و طبعها و بویها و جمل اجزاء  
 و کو به حرکات فعل است و سکون فعل نیست و ازین هر زها پر دارد  
 مسلم بخاری کو به او نیز از اصحاب خود بچند مسئله جدا شد  
 از آنچه کو به دهم قول او در اجماع و آنکه او حجت نیست در شرع و  
 بچنین قیاس در احکام شرعی و انباشد بلکه حجت در قول امام



معصوم باشد باز هم داشت که برضی قابل بود و در بزرگان حقا  
 وقعت کردی و کفایتی امامت الانبیا و تعین ظاهر مکتوف شد  
 و پسر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام بچند جا بکاه وضو کرده  
 بود و کار او را اشکارا باز کرده چنانکه بر جماعت مشبه نبود  
 الا آنکه عمر از ابو شید و منوی بعثت بوی بکرموم السقیفه عمر بود  
 و روز حدیثیه در مسلمانان او شک آورد ایما که از رسول علیه السلام  
 سوال کرد و گفت السناء علی الجحی السواء علی الباطل و چون میفرمود  
 نعم گفت فلم تعطی الدینیه فی دنیا این شک در دین باشد و گویا  
 از آنچه پسر چکم کرد بود و برین چیزی بفرماید و گوید عمر و پیغمبری  
 بر شک فاطمه علیها السلام زد تا محسن را از شک بپسند و مع ذلك فریاد  
 میکرد که او را با آنکه در شکم دارد بسوزانید و در سرای سوای علی  
 و فاطمه و حسن و حسین کسی دیگر نبود دیگر گفت عمر رضی عنهما را  
 بعدینه فرستاد و بدعت تراویح او آورد و مردم را از منع حج باز داشت  
 و عمال را مصادد کرد اینهمه بدعت عمر بود پس از و در عثمان و  
 کند واجدات او را بر شمارد و گوید چکم بن امیه را که طرد رسول الله  
 بود بامدینه آورد و بود در بار بزه راند که دوست رسول الله بود  
 و کوفه بولید بن عقیبه داد و شام بمعویه و بصره بعبد الله بن عمر  
 و دختر خویش مروان بن الحکم داد و اینان بودند که کار بزرگان او  
 پس از آن عبد الله بن مسعود را بر سر حدیث قرآن زد مشافهه

و انکاه علی علیه السلام را و عبد الله مسعود را عجب کند که ایشان  
 در مسئله گفتند اقول فیها برای نبییه کافی باشد چهارم  
 معبر اند اصحاب معبرین غیبات السلی گوید هیچ از اعراض فعل خدا نیست  
 بلکه جمله اعراض از افعال اجسامند و از اجسام بدیدار باطبع  
 اما با اختیار و خدا بر اعراض قادر نبود بنا بر مذهب ایشان خدا  
 نه خالق چنانست و نه موقت پس اجسام خود زنده شوند و خود  
 بمیرند گویند نوریه و انجیل و زبور و قرآن و جمله کتابهای آسمانی  
 کلام الهی بود زیرا که نزد ایشان اینها نه قائم بذات خدا نیستند و نه فعل  
 او و کفر اینها بر هیچ عاقل مخفی نیست مسلم گوید معمر از همه قدریان  
 دروغ بزرگتر گوید در تفسی صفات و نفی قدر و تکفیر بران غالی ترین  
 ایشان بود و بر پیوچات زیاد دارد که ذکر آنها ملال آورده **پنجم** **جایز**  
 اصحاب عمر و بن حجر الجاحظ گوید این تعداد دروغ چکس را ابتدا نکند  
 و هیچ کس را بدو رخ نبرد الا آنکه انش ایشان را بطبع بخود کشد و گوید  
 اگر اعتقاد آن داری که خدا جسم نیست و صورت نیست و بی بصیر  
 نیست و عباد است که جور نکند و معاصی نخواهد و مسلمان در است  
 و اگر همه را داند و انکار کند یا بجهل و تشبیه مندرین باشد او شیعه  
 و کافر بود و اگر در چیزی از این نظر نکند و اعتقاد دارد که خدا **تعالی**  
 پروردگار اوست و محمد رسول الله است او مؤمن باشد و بر او  
 هیچ ملامت نباشد و نه تکلیفی بیرون آن این را و ندی و نیز ابو

عباد



اصم از او چکایت کنند که قرآن جسم و جسد است مسلم گوید  
 بلغت فصاحت مشهور و روزگار بود و تصنیف بسیار دارد و گفته  
 فلاسفه خوانند و در و تخلیط کرد و اصحاب خود پنج مسئله جدا  
 و در روزگار محض و متوکل بوده و کتاب جبل دزدان و کتاب  
 غش صناعات و کتاب نوامیس و مجاریق هم از مصنفات او است  
 و غرضش راهزنی مردم و دزدی مواخیش و غش کردن و هر چه بآورد  
 مردم بوده علیه ما علیه **ششم که میباید** و خطاب به بنو کیند با عیسا  
 انکه ابو القاسم که می بلخی و ابو جبین بن ابی عمر و الحیات هر دو بر یک  
 طریق و هم صحبت بودند و که می گوید معرفت خدا در قیامت کسی  
 چنانچه در دنیا خلافا للنص والاجماع مسلم گوید ایشان از معتزله  
 بعد از آنکه خلیا ط گوید معدوم شی است و دروغ و غلو کردی  
 و ایشان را با بصریان در ده مسئله خلاف باشد **هفتم بشریه الله**  
 اصحاب بشریه معتزله مسلم گوید فاضل ترین علمای معتزله بود و  
 گوید خدا قادر است که طفل را عذاب کند و اگر عذاب کند ظالم  
 باشد الا انکه نیکو نباشد که در حق او چنین گویند بلکه باید گفت  
 که اگر چنین کردی طفل چون عاقل و بالغ شدی معصیت کردی  
 و بان مستحق عذاب گشتی و این از اصحاب خویش بیش مسئله جدا  
 شد و اما **مذهب شیعه** پس ایشان پنج فرقه اند و هر فرقه چنانچه شود  
 الا فرقه ناجیه **فرقه اول** از آن پنج فرقه شیعه اثنی عشریه اند و ایشان

معتزله

یک فرقه اند پس بدانکه بنای مذهب شیعه ناجیه است که بعد از  
 پیغمبر بنص خدا و پیغمبر بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت  
 حق و اولاد و انساب دانند و بعد از او فرزندان او را و دیگران را  
 ظالم و باغی و طاعی شمارند و در امامت عصمت و طهارت و نظایر  
 واجب و لازم دانند زیرا که امر است عصمت و طهارت و نظایر  
 و کسی بر آن مطلع نیست بجز جناب اقدس الهی پس باید که او سبحانه  
 مخصوص و مخصوص نماید و نصب سازد با امامت چنانچه بنی النبی  
 جمع بوده با امر و خلفان ما مورد باشند چنانچه مکرر جناب الهی  
 نص فرموده و به پیغمبرش امر نموده که بر مردمان برسان چنانچه پیغمبر  
 نیز مکرر بیان آن با انواع مختلفه و اماکن متفرقه بر مردمان رساند  
 چنانچه کتابها و رسالهها از عدد و احصای بیرون از طرق طرفین نقل  
 و در میان مردمان دایر است و درین باب این جماعت خصوصاً  
 از قرآن و حدیث خواه جلی و خواه خفی و خواه عقلی روایت کنند که  
 اغلب آنها از طرفین مذکور و منقول و منقول فیهم است از انجمله  
 بود قدیمی از روایت غریبتر که سابقاً مذکور شد و تفسیر را و  
 دانند و نیز از دشمنان خدا و رسول و اهل بیت هر که باشد  
 واجب شمارند و اهل بیت را بغیر پیغمبر ماصی الله علیه و الله  
 بر همه مخلوقات تفصیل دهند و روزگار را از امام و حجت خدا  
 خالی ندانند و بآد و سنان خدا و رسول دوست و بآد دشمنان



خدا و رسول دشمن باشند هر که باشند و همچنین با اهل بیت  
 و دوستان ایشان دوست و یار دشمنان ایشان دشمن و هیچ  
 پابرموزه روان ندارند و افسر جایز نشمارند و نکاح و منع و نسا  
 و حج نسا جایز و جلال و واجب دانند و در نماز دست نمیدند  
 بلکه فرود اندازند و سجده در نماز جز بر خاک یا چیزی که از خاک  
 روییده باشد نکنند و قنوت در رکعت دوم نماز مستحب دانند  
 پیش از رکوع و در بایک نماز حج علی خبر العمل با جزاء اذان و اقامه  
 شمارند و نماز در جامه ابریشمین و پوست مینه و مشهور و زو  
 و امثال آن جایز ندانند و در زمین غضبی و آب غضبی نماز و  
 وضو و غسل درست ندانند و در نماز آمین نگویند و در نماز  
 جماعت از پس امام قرآن بخوانند و غسل جمعه مستحکک دانند  
 و فقهای ایشان قیاس و اجتهاد رواندانند و در اصول مذهب  
 با معتزله نزدیک باشند و در نفی رقیبت و تشبیه و جد و جدیت  
 و صفات فعل و قدم صفات ذات مثل هم گویند و در خلود اهل  
 گیاره شیعه گویند خدا بر او چنان فرماید بعد از عذاب پادشاه  
 شافعی بخشد اینست مجملی از اعتقادات شیعه اثنی عشریه  
 و انشاء الله تعالی قدری بعد ازین در ضمن شرح حدیث در  
 مذکور خواهد شد بعون الله تعالی و حواله و قوت به **فرقه دوم زیدیه**  
 و ایشان پنج فرقه اند و این زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

علیهم السلام است که خروج کرد در ایام بنی امیه و او را شهید نمودند  
 در کنار آب فرات و پسرش یحیی بن زید بن حسان رفت و نصر بسیار  
 او را نیز گرفته شهید کرد و قبرش در غوغه است و زید علیه السلام  
 برین حق بوده چنانچه از اخبار اهل بیت ظاهر میشود و غر و جش  
 بجهت ظلم یحیی بود که به آل رسول می نمودند و میخواست که حق را برکن  
 خود قرار دهد نهایت بحق مساعدت نمود و مردمی که برش حبست  
 بودند جمیع کتب عامی مذهب بودند چون شنیدند که جناب حضرت  
 صادق علیه السلام منع مینماید بسبب آنکه میدانست از پیش  
 نخواهد رفت و خبر فرموده بودند لهذا برکشیدند و زید علیه السلام  
 فرمودند رضتمونی بنابرین شیعیان در آن روز باین اسم سما و فراد  
 و بلند مرتبه شدند و به خود یکدیگر نیز روایت شد چنانچه تمهید  
 غرض جمعی که با او بودند و او را امام میدانستند و از آن مهلکه تن  
 کشتند زید امام بود بعد از حسین علیه السلام و اعتقاد آن طایفه  
 آن بود که هر که فاطمی باشد و عالم و شجاع و سخی و زاهد و خوش صورت  
 باشد و دعوی امامت کند و خروج نماید امامست هر چند  
 در یک زمان و توانا یا زبانشند و این طایفه در اصول معتزله  
 و در فروع تابع اصحاب رای و قیاس باشند و بطلان مذهب  
 ظاهر است و آن پنج فرقه زیدیه **فرقه اول زیدیه** اصحاب کبریا  
 و لقب و این بود بنابر قول مسلم بن یزید اصحاب کثیر التوی الاثرین



الکشی عن سدید قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و معی سلمه بن  
 کهل و ابوالمقدام ثابت الجعفی و سالم بن ابی حفصه و کثیر النواجم  
 منهم و عند ابی جعفر علیه السلام اخوه زید بن علی علیه السلام فضا ابی  
 لابی جعفر علیه السلام ثوبی علیا و حسنا و حبیبنا و نثیرا من اعدائهم  
 قالوا انعم قالوا انشوا ابا بکر و عمر و نثیرا من اعدائهم قال فالتفت الیهما  
 زید بن علی علیه السلام و قال لهم انثرون من فاحط علیها السلام بنتم  
 امرنا الله بزرکم فبومشدمو البثره و یوفی در عثمان کتدر یعنی اورا  
 نه خوب کو بند و نه بد و حضرت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه  
 فاضلترین اصحاب میدانند و اورا با مات حق میدانند نهایت  
 کو بند خود را ضعیف بود که آنها خلیفه شوند و اگر اورا ضعیف نباشد  
 خواهند بود **فرقه دوم جاور** اصحاب ابوالجوارود زید بن ابی زیاد  
 و ابن ابوالجوارود در خدمت حضرت باقر علیه السلام حدیث می شنید  
 منافق و کوزم بود لهذا حضرت اورا سرخوان خواندی و سرخوان اسم  
 شیطان کور نیست که در دریا می باشد **فرقه سیم کبر** اصحاب کبر  
 صنعان **فرقه چهارم خشبیه** اصحاب حرمان الطبری ایشانرا بجهت این  
 خشبیه گفتند که در وقت جنگ سلاح ایشان چوب بود **فرقه پنجم**  
**خلفیه** اصحاب خلف بن عبد الصمد **فرقه ششم** از اصحاب پیغمبر  
**شیعه کسانیه** و کیسان غلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام است  
 و اصول ایشان است که امامت بعد از حسین علیه السلام بحدیقه

سرخون

اصفهان

بازگشت

بازگشت و امام او است و کو بند او زنده است و نمرده و در کوه  
 که در بن می باشد غایب گشته تا بوقت پیرون آمدن و چون دجیا  
 خروج کند او هم خروج نماید و دجال را بکشد و جهان بگیرد و بعد  
 اباذان کند و مقالات بسیار دارند اما فایده ذکر آنها چندان  
 نیست و اینها چهار فرقه **اول مختاریه اند** مختار بن ابی عقیده ثقفی  
 بداند که مختار را علامه جل علیه الرحمه از جمله مقبولین شمرده و ملا  
 اردبیلی نیز چنین ذکر کرده و روایت نموده که محل مضمونش است که  
 جمعی در پیش حضرت باقر علیه السلام او را بیدری یاد می نموده اند  
 آنحضرت ایشانرا منع فرمودند و بر و ابی دیگر حضرت صادق علیه السلام  
 رحمت فرستاده و فرمودند که اگر مختار بنی بود اهل بیت هنوز از  
 عزاداری نبوده بودند و حضرت سید الشاجدین نیز بدعا می فرستاد  
 یاد فرموده اند و در روایتی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد  
 شده که فرمودند سبقتل ولدی الحسن و سبختل غلام من یقیف  
 و یقتل من الذین ظلموا ثلثا ثلثه و ثلثه و ثمانین الف و هرگاه کسی برای  
 آنحضرت بکری یا بکری یا بکر یا ندیشت برای او واجب شود پس چو  
 جال کسی که در راه او از راهها کشیده باشد و قتل او را بقتل رساند  
 به بدترین احوالی چنانچه قتل کرده اند و در راه او کشته شود پس  
 بمذمت مختار مکر برای آنکه شیعیان برود عای خیر نکند و او را  
 بخیر و خوبی یاد نمایند زیرا که زیاد ازین دشمنان او دیگر بر او



نمیوانند نمود پس هر که زیاد ازین خواهد که بخوبی و بزکی مختار علیه  
اطلاع یابد بکتاب رجال و کتب علماء رجوع نماید و چکایت منها  
عز و کوفی و مجتهد حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدن و  
اجوال مختار پرسیدن و دعای برای خرملة بن کاھلی الاسدی  
نمودن که اللهم اذق جرح الجدید اللهم اذق جرح التار و بعد از آن بر  
منها و دیدن مختار را که اشطاری دارد و دیدن که جرحه ملعون  
آوردن و فرمود تا بنده از بند جدا نمودن و در میان آتش انداختن  
و منها نسبت نمودن و مختار سب آن پرسیدن و منها یاد دعای  
حضرت نمودن و مختار کربسین و سجده رفتن و شکر الهی بنفوس  
که الحمد لله که دعای امام مظلوم بدست من جاری شد معلومست که  
آورا امام پیدا کنند و روایتی هست که مختار را اول مرتبه آمد مختار  
حضرت و از رخصت خواست جناب حضرت فرمودند من عهد  
نموده ام که خود خروج نکنم و کسی را هم نفرمایم بعد از آن مجتهد  
آمده رخصت خواست ایشان فرمودند رخصت با امام عصر است  
از و طلب نما او عرض نمود احوال را ایشان فرمودند من رخصت نمیدانم  
اما این را میدانم که هر که خون خواهی برادر من و شیعیان ایشان کند  
خدا او را بیامرزد و با ایشان باشد هر جا باشند پس مختار با خود  
خیال نموده که با امام علیه السلام دروغ بستن حرام و موضعش  
آتش است هر چند از دیگر کسی هم حرام باشد پس بهترا نیست که

برای مصلحت کار کنایه چند از زبان محمد حقیقه شیعیان بنویسیم  
تا ایشان کم نموده کار از پیش برود و لهذا او را باین سبب بمقت  
کیشان منسوب ساخته اند والله تعالی اعلم **فرد دوم که انداختن**  
**لی کرب الضری** **سبب استحقاق** اصحاب ایمن بن عمر **چهارم** **چرا انداختن**  
عبدالله بن عمر بن حرب **فرد چهارم از اصل منسوب بشیعه غالی اند**  
ایشان پسترین و زترین قوم منسوب بشیعه اند و این گروه کافر  
مخض اند و جاعلی از ضحریان گفته اند علی خداست و شخصی از ایشان  
برابر حضرت آمده گفت یا علی الا علی السلام عليك حضرت او را منع  
و نصیحت فرمود فایده نکرد پس آنجناب فرمود تا کوی کنند و آتشی فرو  
و کوی دیگر فریب یان کنند و راه کلاشند و ایشان را از اینجا انداخته  
بدود هلاک فرمودند و با وجود آن باز می گفتند که ما را یغین زیاد  
که بخدا بی زیرا که رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند لا یعد  
بالتار اجد احد الا رب التار پس حضرت فرمودند **شعر** اما راکب  
البوم امر منکم اضرمت ناراً و دعوت قتل و چون اینجا بشید  
گفتند نموده بلکه زنده است و در اثر است و رعدا و از او است  
و برق ضرب ناز پاته او است بر آید و دشمنان خود را بکشد و چون  
ایشان را گویند بود که این ملجم مرادی ملعون او را کشت کوبند شیطان  
بوی بصورت علی علیه السلام قتل نمود بنا برین بابین ملجم لعن ثوان  
لعن الله علیه و آله پس حضرت بعد از هلاک آنملاعین فرمودند







و از خود نداشتند و گویند و ظاهر نمایانند و گویند شریعت ظاهر است  
و باطنی ظاهر اینست که مسلمانان پیش گرفته اند و میروند و باطنی را رسول  
میدانست و بغیر علی کسی نکفت و علی علیه السلام با فرزندان و  
و شیعیان خود گفت پس هر که از ادا است از پنج طاعت و عبادت  
بر اسود و گویند پیغمبران شریعت را از برای نادانان نهادند تا ایشان  
همیشه مشغول باشند تا هیچ فضیلتی نبر دارند و از این هدیایان  
نبردند رجوع به بیان الادیان کنند هر که خواهد و ایشان دو فرقند  
**اول تاجیه اند** اصحاب ناصر خرم و دهلوی و اوست صاحب کتاب  
وجه الدین و کتاب دلیل الخیرین و بسیاری از طایرستان را از  
برد و صاحب مذهب بود **دوم صباخیه اند** اصحاب حسن صبا  
و این ملعون را چکانهاست و صاحب بیان الادیان میفرمایند  
که بعد از هجرت رسول خدا دو بیست و بیست و پنج سال گذشت بود  
که این مذهب ظاهر شد و این چنانکه اکثر اوقات در اصفهان سکون  
داشت و در آخر الزمان مابری آمد و گویند منواری کشید و گویند  
این طایفه را کتاب بیست و سوم یا خوان الصفا آن را بدست خوا  
و طریقه خود را رواج دهند اینست مجلی از مفصل طریقه جامع  
که خود را منسوب بشیعه کرده دعوی می نمایند که ما شیعیانیم  
جاشا و کلا بکل هم خصمون **بیست** شیعه انی عشره کبریا شد جاشا  
هر که شک دارد باصل خویشش مادر خطاست و اما **مذاهب** **خارج**

و ایشان پانزده فرقه اند و اما بنای مذهب ایشان و اصول آن گو  
شاعت در قیامت نه رسو و نه امام را و نه دیگر پانیا شد و جمله  
خارج امیر المؤمنین علیه السلام را عثمان و عایشه و طلحه و زبیر  
و مالک اشتر و معاویه و عمر و عاص و لشکر ایشان جمله را کافر دانستند  
و نیز از ایشان واجب شماتند و این ملاعین در وقت نکاح اگر  
از حضرت نکند نکاح را درست ندانند لعنهم الله **تعالی ذکر حق**  
که بعد از رسول هر که متابعت امام حق نکرد و بروی امام ایشان  
خارجیست و از دین خدا بدر است نهایت معمول میان امتیچین  
شده که این جماعت را خارج خوانند بهر حال این طایفه در جند  
صفین پیدا گشتند هنگامی که معاویه و عمر عاص بنی اخلاص را  
عصر خروج نمودند و جنگهای پیاپی فی بین هفتاد جنگ شد و عد  
مفتولان فیما بین یکصد و بیست هزار نفر کشته شده اند و زیاده و کم  
ذکر کرده اند و چون معاویه و معاویه و عمر عاص بنی اخلاص دیدند که  
غدهی نشود لشکر در هم شکسته شوند لهذا با شیطان ملعون  
دست یکی نموده رای بر آن فرار دادند که مصیفتها را بر سر نیزه نموده  
مرجه را بفر آن خوانند بنابر آن چنان نموده گفتند ما کوبنده لا اله  
الا الله و محمد رسول الله ایم و قرآن حاکم است میان ما و شما  
و شما را بفران میخوانیم و او را حکم میسازیم هر چه را او جلال کند  
ما و شما جلال دایم و هر چه را او حرام کند ما و شما حرام شماریم



وهر که را او نصب کند ما و شما اورا منصوب دانیم و هر که را او معزول  
 نماید ما و شما اورا معزول شماریم پس لشکر عراق کول آن ملاعین را  
 خورده دست از جنگ کشیدند مگر قلیلی و گفتند راست میگوید  
 بفرما مالک را که دست از جنگ باز دارد و کسی را برای حکمین تعیین  
 فرما و الا با تو مجادله میکنیم یا دست تو را بسته بمعاویه بی سپاریم  
 جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که اینها بفران اعتقاد  
 ندارند که اگر میدانستند با من جنگ نمی نمودند و حيله کرده اند که شما  
 متفرق و شست نموده باین وسیله ازین مهلكه خلاص شوند و  
 بگذر و ساعت دیگر صبح کنید و جنگ نمائید که فتح با شماست و عمر  
 ایشان خر شده فایده نکرد و هر چند فرمودند که قرآن ناطق منم و ناطق  
 و تفسیر از من است میدانم شما را کول میزنند باز نشنیدند خصوصاً اشعری  
 فیس و بعضی نظرای اورا معاویه بطبع نیز نموده بود سماعت کردند  
 و گفتند از هر جانب که اگر بفران کار نکنی و حکم اورا ضعیف نشوی بانوهای  
 که با عثمان کردند با گرفته معاویه سپاریم پس حضرت لا علاج شده  
 امر نمود تا آنکه مالک دست از جنگ کشید پس در حکمین هر چند  
 خواستند که عبد الله عباس را تعیین کنند راضی نشدند و نگذاشتند  
 و گفتند او از نیست دیگر را تعیین نمائیم تا آنکه خودشان ابومو  
 اشعر معاویون را تعیین نمودند و عمر عاص معاویون اورا فریب داده  
 کردند آنچه کردند و بعد از آن دوازده هزار و پانصد نفر از کربلا

از لشکر

بسیار

از لشکر حضرت جدا گشته گفتند چکی نیست الا حکم خدا و گفتند  
 چرا راضی نمیکنی شدی و در صلح نامه نوشتن پر اسم امیر المؤمنین را  
 چک نمودی و در جنگ بصره چرا مردم را اسیر برده و غارت نمودی  
 نوک افروخته و جنگ با تو واجب باشد و چکی نیست الا حکم خدا  
 برگشتند از آنجناب و در نظر و آن چهار هزار از ایشان گشته شد  
 الا بنه نفر و ثمنه آن برگشتند و متابعت کردند و اما آن نه نفر در  
 بیک طرف گریختند و این فتنه و بد اعتقادی آنکسند دوش  
 بسجستان دوش بعتان و دوش بزمین و دوش بجزیره و بکشتی مثل  
 مورون رفتند و کواچی در کتایش از ابن عباس پسند خود روایت  
 نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و الذی یبغی بالحق نبیاً  
 و ندیر ما استقر الکرمی و العرش و لا دار الفلک و لا قامت السموات  
 و الارض الا بان کتب الله علیها الا اله الا الله محمد رسول الله علی  
 امیر المؤمنین ان الله لما عرج بی الی السماء و اخضعنی بلطفه  
 قال یا محمد قلت لربک ربی و سعد بک قال انا المجدود و انت محمد  
 شقت اسمک من اسمی و فضلک علی جمیع برتبی فانصب اخیالک علیک  
 علما العبادی یلهم الی دینی یا محمد انی قد جعلت علیک امیر المؤمنین  
 فمن ثمر علیته لعنة و من خالفه عذبه و من اطاعه فربن یا محمد  
 انی قد جعلت علیک امام المسلمین فمن تقدم علیته اخذته و من  
 عصاه استحقته ان علیاً سید الوصیین و قائد العر المجملین و



علی الخلابی جامعین پس ملاحظه نما مضامین این حدیث شریف را  
 ایا جایز باشد یا چنین بزرگواری چنین نمایند و بر و خر و ج کنند  
 لعن الله علی من خرج علیه و قهر که زیاد خواهد رجوع بنوا پنج نما  
 و فرقه های ایشان اینست **اول از اربعه اند** اصحاب نافع بن ازرق و این  
 طایفه گویند اصحاب کبار مشرکند و رجح از زنان محسنه بر افکنند  
 و گفت چیزی از این در قرآن نیست و حد فذ مردم را بر سر نمود و  
 زنان را باقی داشت و پیغمبر فرستادن خدا را بعد از رسول جابر شمشیر  
 و ثناء عرکنده از جهاد کافر شمارند و این مایه را بر صواب دانستند و  
 کودکان اصحاب کبار را مشرک دانستند و گویند خون کودکان ایشان کثرت  
 کبیره ده اند مباح بود مثل خون پدران ایشان و گویند کودکان مسلمانان  
 در دو رخ بود یعنی هر که برخلاف ایشان باشد و از این هر زها پر دارند  
**دویم بخندیدند** اصحاب بخند بن عامر الخنفی و این از دوسه آوار جسته  
 و در مکه امامت کرد در برابر عبد الله زبیر و عبد الله طلب امامت میکرد  
 بخند بن عامر و نافع بن ازرق با جماعت خود از بر کشند و بایکدی بکریز  
 ساختند با هم خلاف کردند بخند بن عامر رفت و بنیستان نیز گفته اند و نافع  
 بصره و ایشان را بابی امیه جنگها است و چکا پنهان و اسب خلاق  
 ان بود که نافع میکفت نفعه بنا بد کرد و از جهاد نمی توان نشسته که بود  
 و بخند میکفت نفعه روا باشد و بخند است گویند معرفت خدا و رسول  
 و خون مسلمانان حرام داشتن و مال ایشان و مخیر غضب و افرا کردن

بدانچه خدا فرستاده و دانش او جمله واجب است و آنچه غیر این  
 باشد خلاف در آن معذورند تا آن وقت که جنت روشن شود و ایشان  
 که با جهاد خودشان چیزها جلال کنند که حرام بود و هر که گوید این  
 محضی است انکس مستوجب عقاب باشد یا اگر کسی گوید جایز بود  
 مجتهد را عذاب کنند انکس کافر بود و گویند هر که گناه صغیره کند و  
 بدان مداومت نماید او مشرک بود و شارب خمر و زرد مسلمان باشد  
 ابدا هر چند بدان مداومت نماید و مشر علی هذا فیه های ایشان  
 متضاد راجع نموده باندک تا اقلی معلوم است **سیم عجارده اند** اصحاب  
 عبد الکبر عجر و ایشان بدست فرقه اند و با بخند موافق باشند  
 مکرر در چند مسئله چنانچه صاحب بصره ذکر نموده **چهارم ندیدند**  
 اصحاب بجمی بن اجمیم **پنجم چارمیدند** اصحاب شعب بن جازم گویند  
 خبر و شعله بفضا و فلز خداست چنانکه مجبره گویند و در کار علی  
 علیه السلام توقف دارند و در برات از و نصیر می نکنند و در حق دیگر  
 برات صریح گویند و گفتند **ششم ثغالبه اند** اصحاب ثعلبه بن عکرمه  
 و با بخند و عجارده متفق باشند مکرر در حکم اطفال و گوید ایشان  
 چکی نیست تا بحد بلوغ رسند و عجارده بنا بران ایشان از این انانیدند  
**هفتم جر و پیدند** اصحاب عبد الله بن جر و گویند نمازی شلوار  
 گذارند و قوم او شعارشان و علامتشان آن باشد **هشتم صغیره اند**

ن راست

عاصم بن خنانه

عامر



اصحاب زیاد بن ابی الاصفر بعضی گویند صفیری بجهنم ان گویند که محاربه  
و در باض کشند و رنگشان زرد گشته ملقب باین لقب شده اند  
و گویند هر کس بیره موجب جد بود و مرتکبان کافر نباشد مثل نیک  
نماز و روزه و زکوة و حج و این قوم موافق از افره باشند در هر یک  
مکر در چند مسئله که با ایشان خلاف کنند یکی آنکه رواندارند کفر  
اطفال مخالفان ایشان را دویم هر کس بیره را موجب جد نداشتن چنانچه  
در قوف فلی گشته دیگر فعد از جهاد را که در دین و اعتقاد با ایشان  
موافق باشند کافر نشمارند دیگر اسقاط رجم نکند دیگر گویند  
در قول دون عمل باشند دیگر تزویج زنان هم کیشان خود را با کافران  
شمارند و این پر پوچات بسیار دارند **دوم اباضیه اند** اصحاب عبد الله  
اباض که در ایام مروان بن محمد مروان خروج کرد گویند هر که خلاف مابا  
از اهل قبله کافرند نه مشرک و منکح ایشان جایز است و میراث  
ایشان حلال و غنیمت اموالشان از سلاح و اموال و هر چه دره  
مرکبها حاضر کرده باشند حلال است و آنچه بیرون از این باشد حرام  
و ناکاه بر سر ایشان ریختن و ایشان را کشتن و برده گرفتن در سیره  
جرامست و گویند در مخالفان ایشان دارا سلامست الا لشکرگاه  
سلطان که دارمفا باشد و جایز دارند کواهی مخالف خودشان را و ابا  
قول خدا که فرموده **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحُجُوتِ الدُّنْيَا**  
در حق علی است و این و من الناس من بشری نفسه ابتغاء الآل

در حق ابن ملجم لعنهم الله فی الدنيا والاخره و لهم عذاب عظیم و صفیری  
انکاران نمایند و گویند در مخالفان دار کفر است هر که در اینجا  
افامت کند کافر است و گویند امانت مخالفان ایشان حلال است  
و نباید کرد و گویند جد فذف محسن نباید اما جد فذف محسنه  
و گویند نصاب در سه فرقه معتبر نباشد و در اندک و بسیار قطع  
واجب است **دوم حقیقیه اند** حفص بن ابی المقدام حفصیه از  
تجارده گویند که میان شرک و ایمان یک خصلت است و آن غیر  
و هر که معرفت خدا حاصل نکرد و چیزهای دیگر از معرفت رسول  
صلی الله علیه و آله و آنچه بدان تعلق دارد از شریعت و احوال قضا  
و ثواب و عقاب جاهل بود و در تکاب جمله کبابرکننده کافر باشد  
نه مشرک **باز دهم بنی قیسیه اند** اصحاب ابی بهمن بن بهضم و اینها  
مخلافان از افراند و گویند در دو ناست یکی در کفر و یکی دار  
ایمان و هر چه که مخالفات ایشان باشد و مخالف در میان ایشان  
نباشد در ایمان باشد و گویند هر که کبر از او واقع شود پیش از  
انکه او را بولی برند و حد زنند او را کافر نگویند و بعد از جدا و یا  
کافر ایمان مذهب اصفریه نیز این باشد و گویند امام چون کافر  
رعیت جلکی کافر شوند و جمیع کناهان شرک شود و گویند هر  
اصل او حلال بود چون کسی خورد و مست شود و ترک نماز کند  
با خدا یا یکی از اینها سب نماید در آن مسنی کافر نشود و بر و هیچ کس

است



بنویسند **دوازدهم** بپندارند اصحاب بزرگین بشه بعضی از این  
 طایفه گویند خدا رسولی از عجم نفرستد و از آسمان کتابی بوی  
 نازل شود بیکبارگی آنچه باید در او بود و شریعت حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله منسوخ شود و گویند ملت صایبان که در  
 قرآن یاد کرده این ملت بود که دین رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 منسوخ کردند نه ملت که این زمان صایبان دارند و گویند که  
 همراه کتابی که کوهی بنیوت محمد دهد و اجناس است اگر چه مسلمانی  
 نشود فوجی از ایشان گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق در حق  
 الا که خبر با اشارت که قائم مقام خبر بود اگر چه او را وفوف در این  
 نباشد و فوجی از ایشان گویند روا باشد فرستادن رسولان اگر چه  
 ایشان را هیچ معجزه نباشد و جمهور ایشان گویند عالم جمله فانی شود  
 بعد از فانی خلق زیرا که عالم از برای خلق آفریده اند چون خلق نمایند  
 عالم نمائند **سیزدهم** **شماره پنجم** اند اصحاب عبد الله بن شمر انج کوه  
 خون مخالف ایشان در ستر حرامست و در اشکار حلال **چهاردهم**  
**فضلیه** اند اصحاب فضل بن عبد الله بن فضل و فوش مانند شامی  
 باشند و فضل چندی گویند که هیچ حیوان از حیوانات نبود چنانکه  
 پیشه الا آنکه در میان ایشان نبی باشد و گویند خدا خلق را در  
 آفرید و چون در بهشت معصیت کردند بد کردند و گویند هر که  
 در دنیا چیزی بیاید بسبب آن بیاید که در دنیا اول خبر کرده باشد

و اگر شر کرده باشد شر باید باز **دهم** **شماره ششم** اند اصحاب بخارا بن  
 قیس گویند روا بود که مسلمانان کنیز بکافر فرو شدند و چون در د  
 نقیه بود نکاح زن مسلمانان با کافر درست بود اما اگر د  
 از آن خوارج بود درست نبود و فی الحقیقه مغایرت زیادی  
 ندارند و هر زن با بیسپار دارند برای عبرت کافی باشد خدا **عز و جل**  
 تعالی فی الدنیا و الاخره و لعنهم لعنا و بیلا و عدلهم عذابا  
 مهینا و اما **مذهب مجریه** و ایشان شش فرقه اند **اول** **الحسنی**  
**جهم بن صفوان** بدانکه ظهور مقالات جهیم در زمان تابعین  
 و در زمان مظاهر شده آمدن مازنی او را کشت در مرو و در آخر  
 ملک بنی امیه و بدعتهای او بسیار است گویند خدا چیزی آفرید  
 و رحمن نام کرد پس عرش بافرید و گفت الرحمن علی العرش است و  
 یعنی آن رحمن مخلوق بود و گویند خدا را وصف نباید کرد و نشا  
 گفت که عالم وحی و سمیع و بصیر و موجود است و بخوان و قوه  
 نباید وصف کرد و روا بود که گویند فادراست زیرا که گویند  
 فاعل جز از وی نیست و گویند نباید وصف نمودن بهر چه در دنیا  
 آمده زیرا که بعضی از اسماء صفات مشترکند پس لازم بود که او را  
 غیر از خلق و از زلف و آله نتوان گفت و گویند چون اهل بهشت  
 و اهل جهنم بجهنم روند آنگاه بهشت و دوزخ و جمیع مخلوقات  
 نیست شوند سوای خدا و گویند قدرت و مقدور و علم و مخلوق



یکی بود و گوید خدا معلوم خالق نیست زیرا که معلوم خالق مخلوق  
 نشاید کسی گوید الله باری خدای نیست با خالق نیست زیرا  
 خالق را نتوان دید و چیزی که نتوان دید خبر از آن دادن محال بود  
 لعنه الله **دویم بطحیه اند** اصحاب اسمعیل بن الطحی گوید خدایه  
 موجود است و نه معدوم و نه زنده و نه مرده و نه قادر و نه عاجز  
 و نه عالم و نه جاهل و نه مشکم و نه بینا و نه کور و نه شنوا و نه  
 در جمله صفات مغایران را بدین طریق گوید و گوید معرفت خدا  
 بقول معلم صادق حاصل شود و آن نبی بود با امام بود **سپس**  
**تجاریه اند** اصحاب جبین بن حسین بن محمد تجاری گوید چون عرض  
 جمع شوند مثل الوان و طعم و رایحه جسم بود چنانکه ضرایب گوید و  
 گوید افعال منوئذ از فعل خدا است نه از طبع یا فعل دیگر چنانکه  
 مجبره گویند و گوید عذاب کور محال است **چهارم ضرایب اند** اصحاب  
 ضرایب بن جهم مذکور **پنجم صیغیه اند** اصحاب ابی صباب بن جهم  
 مذکور **ششم ناصیه اند** اصحاب ناصیه بنید اصل **فایده کل اینها**  
**تجاریه است** چنانکه گویند که بنده در فعل و ترک فعل هیچ چاره ندارد  
 و آنچه میکند مجبور است و گویند مطیع را بجهنم و عاصی را بهشت  
 میرسد و از ظلم نباشد زیرا که لا یستقل عما یفعل و هم یستلون  
 و اول کسی که این را بنامها دعا و پند و بنوا میبرد بودند معنای  
 گفت عمار را حضرت امیر گشت زیرا که او بچنگ آورد و بنید بعلی

الحسین گشت خدایدین را گشت لعنهم الله و این را بجهنم از گفتند  
 جهال را با شمایه بیندازند تا زشتی اعمال و قبح افعال خودشان  
 و صیغه بکارشان را باین بهانه دفع نمایند و ظلم باین که بر ابی جهم  
 و شیعیان ایشان و غیر ایشان که کردند از کردن شویشان اند  
**مجادعون الله و الذین آمنوا و ما یجدعون الا انفسهم و ما یشرعون**  
**بلکه یفکون** بد کردن شهریم زیرا که در آن اوست خون شهدا تمام  
 کردن اوست لعن الله علیهم اجمعین **الیوم الذین و انما هم**  
**شبهه** ایشان ده فرقه اند **اول کلابیه اند** اصحاب محمد بن کلاب  
 بن کلاب بداند که اشعری باری تعالی را صفات اثبات کند هر چند  
 بعبارت نبیاند و این کلاب گوید این صفات از نیست اشعری  
 گوید فدیست و گویند این صفات نه ذات باریست و نه جز او  
 و نه بعض او تجاریه و اشاعره گویند خالق و موجد فعل خداست  
 بنده را کسی هست و عرض انست که اسم جبر را از خود دفع کنند  
 و چون معنی کنند از ایشان برمی حواله چیزهای ناموجه کنند  
**دویم کلابیه اند** اصحاب ابی عبد الله محمد اکرام مجستانی عبد الحسین  
 عبد الله کرام گوید شنیدم از پدرم که اگر یک فطره خمر در دیا افتد  
 و ببرد و بعد از هفت سال زده از سر کین او بدیای محیط رسد آب  
 دریا و هر جوانی که در آن دریاست حرام شود و کسی که ذره از گوشه  
 ماهی که در آن دریاست بخورد پدر او لازم و واجب شود و اگر ببرد

تسین  
 ع  
 تسین  
 ع  
 تسین  
 ع



نماز بروی بنا بد کرد و او را درنا و تسبیح و سجود با پدر انداخت نام غلام  
 او را بخورد و گوید ابی که چه اندک بود نجاست در وی افتد رنگ با  
 بوی با طعم نکرده اند یا نبود و گوید با طعم با اطفال کاو زن و مشرک  
 و مجوس و بضاری عبادت بود و گویند بین الاقصاد میا حسبت  
 از آن همه خلق زیرا که رسول صلی الله علیه و آله فرموده **اعبروا الخاق**  
 فخرهای و ازین مقوله هر زها سب از آید **بسم هشتم** **میرزا ابی**  
**المذبل** گوید از هشتم پسر سیدم خدا تر است یا کوه گفت  
 اشعری گوید خدا جسم است نه مانند جسمها بداند که این سخنها در حق  
 هشام بن الحکم و هشام بن سالم جهاد است زیرا که ایشان از خواج  
 اصحاب ابی عبد الله و ابی الحسن علیه السلام بودند و در کتاب هجرت  
 از ابی هاشم جعفری نقل نموده که قال قلت لابی جعفر علیه السلام  
 ما نقول فی هشام بن الحکم فقال رجه الله ما کان ادبر عن هذه الثا  
 و ایضا هشام بن سالم نیز از اصحاب ایشان بوده و ابن بابویه در  
 امالی نقل نموده از جناب امام علی التقی علیه السلام در جواب  
 که پرسیدند از آنحضرت احوال اینها را بدین نحو عن محمد بن الفرج  
 قال کتبه الی ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر  
 محمد بن علی بن الحسن بن علی بن علی بن علی بن علی بن علی بن علی بن علی  
 عاقل هشام بن الحکم فی الجهم و هشام بن سالم فی الصورة فکتب  
 علیه السلام دع عنک جبره الجبران واستعذ بالله من الشیطان

لبس القول ما قال له شامان و ابو هذیل و اشعری راوی این سخن  
 و دشمنی ایشان ظاهر از آفتاب است در نزد موافق و مخالف و  
 اینها در نزد امامیه کافرند چرا اعتبار بسج این دو نفر ملعون و  
 امثال اینها هست و دیگر میخواستند شیعیان را از اینها یکسانند  
 لهذا چنان بهمانها در حق آن بزرگواران و امثال ایشان میزدند  
 و نیز میخواستند که این سخنها هشام بن عبد الخالق بوده باشد که صاحب  
 مذهب و بدعت بوده و بغلطی با اسم اینها شهرت نموده باشد چنان  
 شمرده اند هشام بن عبد الخالق را صاحب مذهب در کتابها مثل  
 و بیان الادب و غیره **چهارم** **خویشاوند** اصحاب هشام بن عبد الخالق  
**بسم یازدهم** اصحاب بیان بن سمعان **بسم** **میرزا ابی** اصحاب غیره  
 سید الجلیلی است قوم او گویند مغیره بنی بود و اسم اعظم میدادند  
 و آن مغیره او بود و مرده را زنده میکرد گویند که هنگامی که خالد اشعری  
 او را میکشت بدان اسم چرا وضع کرد و قتل او نکرد مغیره گویند معبود  
 از نور است و ناجی از نور بر سر دارد و او را اعضا است و دلش در  
 منبع چکش است و جوف مثل اعضای او است و الف مثال اهره  
 فاست و چون خدا خواست خلق را بیافزیند اسم اعظم را گفت  
 و ناجی از سر برداشت تا خلق بدید شد در کتاب رجال میرزا محمد  
 بن کش بسنده عن ابی عبد الله علیه السلام در کتب مغیره بن سمعان و غیره  
 و اشعری و معمر و یشار الاشعری و حنفی البرید و صابدا الهندی



کتابت در مسجد  
 بنان لادیان



فقال لعنهم الله فانما لا تخلوا من كذاب يكذب علينا او عاجز الراعي  
كفانا الله مؤنة كل كذاب واذا هم حرم الجدل يكذب على ابن جعفر عليه السلام  
**هفتم** زلفه **اند** اصحاب زرارة بن اعين وابن بزر از اصحاب ابی جعفر  
ابو عبد الله عليه السلام است وجليل القدر وعظيم المنزلة است فقيه  
وعالم واديب وشاعر بوده رحمه الله وبرين بنز چیزها بسته اند نادان  
**هشتم** مقاتله **اند** مقاتله اصحاب مقاتله بن سليمان و او كويدان الله  
تعالى عيشان زهروان **هم** منها **اند** اصحاب منها بن ميمون العجلي  
**دشم** مبيضة **اند** يعني اصحاب سفيد جامكان كه مفتح از ایشان بود و اصل  
بنای مذهب این طایفه است كه جناب الحی را جسم دانست و بطاعت  
ایات عمل نمایند چنانكه داوودیه و كويند جسم لاكالا اجسام چنانچه  
شبهه كويند شيء لاكالا اشياء و عرش را جای نشك و برخواست  
سجانه دانست و مجلول و نزول مقرر باشند و ایمان بزبان كافی  
هر چند بدل كافر باشند لعنهم الله تعالى **و اما** **فیه** **هفتم** **مذهب**  
**صوفیه است** و ایشان دو فرقه اند **اول** **نوریه** **اند** و سلسله شیخیه  
ایشان آنچه صاحب كشف الاسرار نقل نموده اینست كه اهل ایران او  
خوش کرده پیروی نموده و سپه پند **نور بخشیده اند** بدلكه اول این سلسله  
فاسم انوار است كه نور بخشش مینامند و او مرید اسحق خنلانی و او  
مرید محمود فردا بنیست و او مرید علاء الدولة سمنا و او مرید عبد الله  
اسفراينی و او مرید نجم الدين كبر است و او مرید قمار با سر بدین و او مرید



ابو نجيب سهروردی و او مرید احمد غزالی و او مرید ابو بكر جولا و او  
علی كاسب و او مرید ابو علی و او مرید جند بغدادی و او مرید  
سرسقطی و او مرید معروف كرخيست و مخفی نماند كه این نور بخش  
میکرده و میكفند كه من مهديم تا آنكه در زمان شاه رخ او را بپند  
كرفتند و خواستند كه بقتل رسانند عافيت نكشند و هجده ماه در  
قلعه اخيار الدين او را محبوس داشتند و آخر او را بسير بهمان بردند  
در انجا نگاه داری میكردند بادر يك چيله خلاص كشته خروچ نمود  
و كردان فيلي بدو كرویدند هر كه شرح احوال او را خواهد جوع كند  
نوارنج نماید **دویم** **جلو** **اند** و صاحب شصه فرمايد كه رئیس این  
طایفه جبین بن منصور حلاج بود و او در بحر و شعبه ها رفتند  
و بد طولانی داشت و او مرید عبد الله بن هلال كوفی و او مرید خالد  
كابی و او مرید زرقاء بن مامه و از كسان است كه سحر از سحاح كزنی بودند  
دعوی نبوت كرد و آخر زن مسيلمه كذاب شد كه دعوی پیغمبری نمود  
در زمان رسول صلي الله عليه و الله امون خنده بود **الحاصل** احوال اخبر  
مآل این طایفه عافيت در كتاب الرد على اصحاب الحلاج یا كتاب هدا  
الى النجاة من جميع المهلكات یا مطاعن الجرمیه یا كتاب جدید بفتنه الشیعه  
یا رساله سلوة الشیعه یا كتاب كشف الاسرار یا تحفة الاخبار و غیره  
كه ذكر نموده اند ظاهر است و يكفر ایشان علمای امامیه رضوان الله عليهم  
اتفاق کرده اند و در قیاب خلافت ندارند و انشا الله تعالى در طی حد



چهاردهم بعضی احوالات ایشان ذکر خواهد شد **نسیه** بدانکه رضا  
دعوی میباید بحقیقت ثلث و چون از کیفیت آن پرسید سرگردان  
گشته نمیتوانند جواب گفت بعد از آنکه میگویند این را نتوان یافت تا  
بضرائی نشوی با میگویند مفاد انا وجدنا اباة ناعلی امه و انا علی  
اثارهم مقتدون و همچنین طایفه صوفیه نیز دعوی ایجاد و حلول  
مینمایند و بعد از آنکه از تقریبان میگویند ناچهار سال خدمت پر  
کامل نهائی این معنی را نتوان یافت **نایم** گوید که داعی دوام دولت ابدی  
ال محمد صلوات الله علیهم اجمعین را با چند نفر از پادریان نصاری  
گفتگو اتفاق افتاد در خانه علی بن ابی طالب و بهین جوابی از  
ایشان شنیدم و نیز با امیر عبد الله بن عبد العزیز در باب ایجاد حوزی  
از و نیز شنیدم که میگویند به بیان نتوان آورد و از دیگری خود را  
که میگویند ناخدمت پرور کنی نتوان یافت پس بدان ای جوابی طریقی  
گویم بر فرض محال قول این طایفه حق باشد هر چند که حق نیست ما را  
یکی خواهم بودن هر چند که ناجی و خوب نباشیم و اما اینجا چه عقل  
و امامیه گویند چنانچه حق نیست بدانکه حال خیران مثال ایشان بر ما  
ابدالاً باد در درک اسفل و طبقات جهنم خواهند بود و خواهند  
سوخت نغوذ بالله من ذلك پس عاقل طرف اینها را از دست  
نداده باید گرفت و قایم داشت نه طرف خلاف را **نصیر** صاحب کتاب  
نصیر العوام گوید این طایفه شش فرقه اند و شیخ بهاء الدین محمد

عالمی رحمه الله گوید در رساله اش که دوازده فرقه اند یکی ناجی و ثلثها  
و اوصاف هر يك را بحلی میگوید و در آخر در بفرقه چهاردهم اوصاف  
امامیه نقل میکند و میگوید این طایفه ناجی اند و شیخ احمد در بی  
رضوان الله علیه در حدیقه شریعت و سه فرقه شمرده ذکر خواهد  
و شیخ طوسی علیه الرحمه الله تعالی در کتاب افصاد فرموده که  
ساحر بود و در کتاب غیبت از جمله جامعین شمرده که دعوی و کالت  
حضرت صاحب بی نمود و آخر استغیث بن علی تونیجی رحمه الله او را  
رسم نمود و شیخ ابو جعفر قی رضوان الله علیه او را کف پای زده  
از بلده فرما خارج نمود و در بغداد بفرموده وزیر و مقبلان بجهنم  
واصل ساختند **رباعی** بیرون مرو از راه شریعت زنه از پاد زده  
منصور خصا لان مکر از هر راه که بپایین زنه ریعت باشد ستر  
ان نیست بغیر از سر دار **ابضا** از راه علی و آل او دور شوی که پیر و  
پیر و آن منصور شوی که پیر و باین پیل خواهی بودن فرماست که  
باین بدل محصور شوی **لواقعه** که پیر و غولان پیر از شور شوی از راه  
نبی و آل او دور شوی و در پیر و شارع رسولی از جان زان راه  
نحو دسی و منظور شوی و اما **مذهب مرجه** و ایشان شش فرقه  
**اول** الزائیه اصحاب الزای من اصحاب محمد بن شبیه **چهارم** صالحیه  
اصحاب صالح بن عبد الله المعروف لقبه **پنجم** شمریه اند اصحاب این  
شمر سلیم بن شمر **ششم** محمدیه اند اصحاب محمد بن محمد القیمی

که در این کتاب  
مورد ذکر شده  
در این

ثلث

این فرقه  
مورد ذکر شده  
در این کتاب



بلکه لفظ مرجه از رجاست شمس بنا بر اینکه ایشان میگویند ما  
 بوعده و وعده افرازدایم نهایت میل بوعده نموده و همیشه  
 الهی مغفرت گناه را حواله نکنند و خواهی خواهی بمغفرت قایل باشند  
 لهذا بنا برین این طایفه را مرجه نامند یعنی تمام رجاء اند و خوف را  
 بخود راه ندهند و گویند کریم و عید مینماید اگر نکند خلاف نکند  
 باشد و اگر وعده کند و نکند او را لعنیم شمارند و از وعید داد  
 و احتجاج بدین دو پایه شریفه نمایند قوله تعالى قل يا ايها الذين  
اتقوا على انفسهم الاية وقوله ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر  
ما دون ذلك وبقوله ان يشاء لكونه باطلا و اگر دارند و مشتبه  
 بخانه راضی نشوند بلکه بخواش عاصی مغفرت را حواله کنند و گویند  
 بندگان بگناه کبیره کافر نشوند و گویند ایمان قولی عملست و  
 قیاس واجتهاد فایزند بلکه صاحب نبصره این که در اینج فرقه شد  
اول بونیه اند اصحاب بون بن سمر گویند ایمان معرفت خدا و  
 خضوع او بود و خضوع ترك استکبار بود یعنی خود بزرگ ندانیدن  
 و او را دوست داری چون این خصال در یکی جمع شود مؤمن است  
 و گویند ابلیس خدا را میدانست و میشناخت اما با استکبار  
 شد پس هر که استکبار نماید کافر باشد دوم غشایه اند و مرجیان از  
 کوفه مثل ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن حسن و جهم و عبلان  
 و ابن مهران و ابن سمر و فضل رفاشی و غشائی گویند باید مفر بود

شود

بهر چه خدا مخلوق فرستاده بطریق اجالدون تفصیل و گویند اگر  
 کسی گوید خدا خنبر بر اجماع کرده اما نمیدانم خنبر بر کوفه سفند  
 یا حیوان دیگر و حج کعبه عید این واجب است اما نمیدانم کعبه  
 باید رفت یا بمدینه یا باین مؤمن باشد و گویند میدانم حج  
 را بر سالت فرستاده اما نمیدانم که آن حج زنیست یا روحی  
 یا عربی مؤمن باشد و عثمان که رئیس این طایفه است او حکایتها  
 از ابو حنیفه روایت کند سوم ثوبانیه اند اصحاب ثوبان گویند  
 ایمان معرفت خدا و رسول اوست و هر چه در عقل نشاید که  
 خدا ترك آن کند و آنچه ترك آن را بود معرفت آن نه ایمان  
چهارم ثوبیه اند اصحاب معاذ نام گویند ایمان آن باشد که  
 ترا از کفر نگاه دارد و آن خصلتهایی چند است که اگر کسی آن را  
 ترك نماید یا یکی از آنرا و اگر کافر گردد و هر کبیره که مسلمانان  
 اجماع نکرده باشند به ترك آن کافر شود و اگر کسی مسلمانی را  
 بکشد بالظلمه یا بزند کافر شود نه از برای لطمه و قتل بلکه از برای  
 استخفاف مسلمانان پنجم مرثیه اند اصحاب مرثی و ابن راوندی  
 موافق ایشان باشد گویند تصدیق بدل و زبان باشد و سجود  
 باقتاب و ماه کفر نبود اما علامت کفر باشد و گویند صفتهایی  
 خدا مخلوق باشد تعالی عن ذلك علواً کبراً الا چهار صفت  
 فادری و عالی و مخلوق و مشیت و گویند هر که خدا را شناخت

در هر دو



و منكر رسول بود ايماناش درست بود اعنت الله عليهم اجمعين  
 اينست محل مقصلي كه عرض نمود چون در اول وعده شده بود  
**ايقان ايشان كه** دانشي افزاين امت را و في الجملة سبب اعنتا  
 فاسد ايشان را يعني امت پيغمبر آخر الزمان را كه بدو كونه است و  
 بنای مذهب هر فرق بر اصيليست بلكه دين اسلام را بر خود  
 و دعويان مينمايند بلكه انا اميني پيغمبر عليه السلام بدانند چنانچه  
 جناب اقدس الهي اشعار بايست كه ومن يردك منكم عن دينه  
وهو كافر و چنانچه فرموده سید مرتضی علم الهدی است كه الامة  
امّا اثني عشرى او كافر و محنت من مبر محمد با فردا ماد عليه السلام  
 در نفوس ايمان ميقر مايند و كان من علي جيله الاستقامة و غيره  
 الانصاف و هو ممن بمالك اصحاب الاديان خير بصيرة لا يشكرك  
 الشيعة الخاصة الامامية هم اولئك المتسكون بهم من الفرق  
 وان العامة واعني بهم من عداهم على الاطلاق لاسيما الجاهل الخلفون  
 عن السيفنة و خارجون عن الباب و نابذون اهل البيت و راء ظهور  
 و ايضا هم على وضعيات اصولهم الموضوع عن شيعتين فورا  
 ولا نجاه بل انما يخونون رجاء الغيب مخرمون ما لا يعلمون ثم من  
 المستبين ان الامة المحكي عن افتراقها انما هي امة الاجابة لا امة  
 الدعوة فالاجابة هي علاقة السببة و صحة الاضافة في اميني  
 و الشيعة مفرقة ثلثا و سبعين فرقة فاذا انما هم الامة المفرقة من بعد

ا

الاجابة و الامامية منهم هي الناجية و الباقي هالك و اما من عدنا  
 من جاهل بالنسبين الى الاسلام من امة الدعوة و ظاهر اقول  
 سبدين افوي و يقول نلقى بوده باشد هر چند كه حق اينست كه  
 مكلف با مؤمن است با مستضعف است با كافر و از اين شق بدست  
 و مستضعف طرفين را دارد و بيكي از اين دو ناممكن خواهد شد  
 راست است كه مكلفين با مؤمن اند يا كافرينا ملنا و انشاء الله تعالى  
 چنانچه عمر بن خطاب را فاما يد رساله علي حدة درين باب بقدر وسع  
 خواهد شد و از انجمله است حديثي كه ملا ميرزا محمد خياط در  
 اربعينش از خوارزمي و او بسند خود از جناب علي عليه السلام نقل  
 كند كه فرمودند قال رسول الله صلى الله عليه و آله يا علي  
 مثلك في امي مثل عيسى بن مريم افترقت فوم ثلث فرقة فرقة نبي  
 دونه و هم الجوارئون و فرقة عادوه و هم اليهود و فرقة غلو افية  
 فخر جوامع الايمان و ان امي ستغترق فيك ثلث فرقة فرقة شيعتك  
 و هم المؤمنون و فرقة اعدائك و هم التاكثون و فرقة غلو افيك و هم  
 الجاحدون فانت يا علي و شيعتك في الجنة و محبوا شيعتك في الجنة  
 و عدوك و الغالي في النار پس عاقل مشاغل بصير ناممكن بدقيقين  
 كافل و ندر ثابدين فكر صائب كامل باخر كار خود كه رجوع و باز  
 و اين حكايها و هنكامها بهر چيست و از براي چه چيز اينكس را  
 ايجاد نموده اند و چه چيز از او خواسته اند و چه بايدش كردن

كشيكست



درین چند روز چنان مستعار و از خامت عاقبت کار اندیشه  
 نموده راه راست را بر آسایش پیدا نماید و بر خود ازان بندد و بدان  
 عمل نموده از جمله رستگاران و فوز یافتگان است پیغمبر آخر الزمان  
 علیه صلوات الله الرحمن شود **چهارم** جناب حضرت ابی عبد الله  
 علیه سلام الله فرموده اند و حدث علم الناس کلام فی اربع اولی  
 ان تعرف ربک والثانی ان تعرف ما صنع بک والثالث ان تعرف  
 ما اراد منك والرابع ان تعرف ما یخرجک عن دینک یعنی با فو  
 دانست هر مرد مراد در چهار چیز اول آنکه بشناسی پروردگار خود را  
 دوم آنکه بدانی چه قدرت و چه تصنع در تو نموده اند سیم آنکه  
 بدانی از تو چه خواسته اند چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را از دین  
 ببرد پس هرگاه اینها را بفهمی یقین راه راست را جست  
 نموده بنابر وعده خود سبانه و من جاهد فینا لنهتدینهم سبلنا را  
 نجات خواهی یافت و از امت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه شود  
 خوابی شدن و خیز و تمامی مخلوقات الهی خوابی نمود زیرا که جناب رسول  
 میفرماید ان المؤمن یعرف فی السماء كما یعرف الرجل اهله وولده  
 فانه لا کرم علی الله عز وجل من ملک مقرب در عیون مذکور است  
 و تمامی انبیا اسند عای امتی انتخاب نموده اند و انشا الله تعالی  
 بعضی از ان احادیث درین اربعین مذکور خواهد شد چنانچه در  
 بحث این سلسل من اسکن قبل ازین نیز ایمانی شده و مسابا از مال

این حدیث شریف که جناب رسول خدا فرمودند لا تزول قدم  
 عبد يوم القيامة حتى يسأل عن اربع عن عمره فيما افناه و شبابه  
 فيما ابلاه و عن ماله من اين اكتسبه و فيما انفق و عن جناته هل بئس  
 غافل شوی و الا بهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة  
 و ان الله یغنی عن العالمین و ما ربک بظالم للکافرين و المعاندين  
**بیت** من این شرط بارخ است با تو میگویم تو خواه از سخن من  
 خواه ملال **حدیث دوم** ما رواه ابو محمد بن شاذان فی کتاب  
 اثبات الرجعه عن سهل بن زباده الا زیدی عن عبد العظیم بن عبد الله  
 الجعفی علیه السلام قال دخلت علی سیدی علی بن محمد علیه ما السلام  
 فلما بصرتی قال بی مرحبا بک یا ابا القاسم انت و لیت ایتنا فقلت  
 له لیت اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبتت علیه حتی الفی الله عن  
 و حل فقال هات یا ابا القاسم فقلت انی اقول ان الله تبارک و تعالی  
 و اجد لیس کشفه شیء خارج عن الحدین جدا لابطال و حد التشیبه  
 و انه لیس بجسم و لا صورة و لا جوهر بل هو الجسم الاجسام و مصو  
 الصور و خالق الاعراض و الجواهر و رب کل شیء و مالک و جاعله  
 و محدثه و ان محمد اعبد و رسوله خاتم النبیین فالنبی بعده الخ يوم  
 القيامة و اقول ان الامام و الخلیفه و ولی الامر بعد امیر المؤمنین  
 علی بن ابی طالب علیه السلام ثم من بعده و له الحسن و الحسین  
 ثم علی بن الحسین ثم علی الباقر ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر



ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم انت يا مولاي فقال عليه السلام  
ومن بعدني الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من بعد قال  
فقلت وكيف ذلك يا مولاي قال لا تلبس بشيء ولا تجل  
ذكر باسمه حتى يخرج فملا الارض فطاوعه كما ملئت جورا  
وظلما قال فقلت لقررت واقول ان ولهم ولي الله وعدوهم عدو الله  
وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله واقول ان الميراث حق  
والسألة في القبر حق وان الجنة حق والتاريخ حق والضراط حق  
والميزان حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من  
القبور واقول ان الضابط الواجبة بعد الولاية الصلوة والزكاة  
والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهي عن المنكر فقال  
علي بن محمد عليهما السلام يا ابا القاسم هذا والله دين الذي اقامت  
لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحق الدنيا و  
في الآخرة يعني امام زاده واجب التعظيم امام زاده عبد العظيم  
الحسن سلام الله عليه كفت كه در امدن مجلس امام علي بن علي  
چون نظر مبارك آنحضرت بر من افتاد فرمود مرحبا بك يا ابا القاسم  
جفا كه نمود و دست ما بي كفتن با بن رسول الله اوده دارم كه بنو  
نمايم معالم دين خود را اگر مرضي و پسنديد كه نو باشد بران ثابت با  
نا انكه ملاقات كنم بخداي خود آنحضرت فرمود بيا را آنچه دراي  
قاسم كفتم كه ميگويم كه خداي تبارك و تعالي بيكي است يعني در ذات

وصفات و او را مثل و ما استك نيكست و خارج از دوحه است بي  
چند بطل يعني انكه نه موجود باشد و نه معدوم و بيكي جز تشبيه  
يعني مانند خلقش دانند و او سبحانه و تعالي جسم نيكست و صورت  
نيست و عرض نيكست و جوهر نيكست بلكه او جل جلاله جنم نيكست  
جسمها و صورت دهنده صورتها و افريننده اعراض و جوهرهاست  
و پروردگار بخيري و مالك و جاعل و مجرث آنچه است و ميگويم  
محمد صلوات الله عليه و آله رسول و فرستاده اوست و ختم محمد  
پيغمبر ان است از جانب خداوند عالمان و نيكست پيغمبري بعد  
او نابر و قيامت و ميگويم كه شريعت او ختم كند شريعتهاست  
و شريعتي نيكست بعد از شريعت او دين او نابر و قيامت و ميگويم  
كه امام و خليفه يعني حافظ و نگهدار دين خدا و مشولي امر و نهی  
بعد از پيغمبر امير المؤمنين علي بن ابي طالب است عليه السلام او  
بعد از و فرزند او حسن و بعد از و حسين پس از و علي بن الحسين  
پس از و محمد بن علي پس از و جعفر بن محمد پس از و موسى بن جعفر  
پس از و علي بن موسى پس از و محمد بن علي پس از و مولاي افاي بن  
پس امام عليه السلام فرمودند كه امام و خليفه بعد از من فرزندم  
چنين است پس مردمان را چگونه است عقیده درباره خلف بعد از  
كفتم چه وجه است ان اي مولاي من فرمود از آنچه كه نه بيتد و نه



و جلال نباشد بر زبان نام او را نا انکه خروج کند و برگرداند زمین  
از عدل و داد اینجا نکه پر شده باشد از جور و سب و از عبد العظیم گفت  
پس گفتم اقرار کردم یعنی یا ائمت حضرت امام حسن و خلف و قابل  
شدم و میگویم که دوست ابن امامان دوست خداست و دشمن  
ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خدا و معصیت ایشان  
معصیت خدا و میگویم که معراج جغت و پرستش در قبر جغت  
و جغت چنان است و دوزخ جغت و میزان جغت و ضراط جغت  
و قیامت جغت و اینده است و شکی درو نیست و خدا بی غایت  
انگیزد یعنی زنده خواهد نمود بعد از مردن در قیامت برای جزای پاداش  
عملهای هر کس را که در قبرهاست و میگویم که فرائض واجب بعد از  
ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام نماز است  
و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر پس امام علی  
فرمودند که ای ابوالقاسم بخدا قسم که ای یارین و اعتقاد که نموداری  
عرض کردی دین خداست آن دینی که پسندیدین است انرا از برای  
بندگان خود یعنی جمیع پیغمبران و مؤمنان و ملائکه و جن که مؤمن  
باشند پس ثابت باش بر آنکه خدا بی غایت ثابت بدارد ترا بقول ائمه  
در زندگانی دنیا و در آخرت **نصرت فایز** و بدانکه اگر کسی را فوت  
بارای آن باشد که شریعی برین حدیث شریف نویسد هر اینه تمام

و فروع را میشود نوشت و چون از مطلب باز میماند بعضی چیزها  
برای تنبیه قالی میشود **پس بدان اول** آنست که لازم است که اینکسر  
دین خود را با عالمی ربانی و فاضلی عاملی از خدا ترسی عرض کند تا چنانچه  
دیش عیبی باشد بگوید سبب آن درست تواند نمود و در تدارک  
آن تواند کوشید تا مردن اینکسر از بابت مردن جاهلیت نباشد  
و چنانکه دین داری را سهل و آسان و عبث نگیرد و تنها بفهم خود  
مغرور نکند که در وقت مردن پشیمانی بار آورد و آن فایز ندارد  
**دویم** آنکه مدح امام زاده واجب العظیم ازین حدیث شریف ظاهر  
میشود و شفقت اینجا بامام زاده پس چنین است حال اینجا  
که دین خود را درست دانند و عمل بآن نمایند غافل نشویم **سیم** آنکه  
امهات دین خدا بجز او فلاک است که با اینجا عرض نمود و چون  
آنست و عالم بود بدانش امام زاده لهذا تلفی بقبول شد و افلاک  
اینهارا اینکسر درست بفهمد تا جناب الهی و حضرت رسالت پنا  
وائمه هدی صلوات الله علیهم از و راضی شوند و الا بعضی ضریب  
دین هست که مفصل ذکر شد **چهارم** آنکه نام سالی که در حضرت  
صاحب الامر صلوات الله علیه و علی اجداده و ابا ائمه الطاهیرین  
در زمان غیبت در جمیع ناس مردن حرام است تا زمان ظهور و چنان  
در کتاب کافی و اثبات الرجعه و غیبت و تسریع الشبهه و غیر آن  
ظاهر میشود و انشاء الله تعالی بعضی از احادیث بعد ازین ذکر



خواهد شد **نجم** آنکه ولایت و سرکردگی امامان پیش از وقوع  
و واجبات دیگر باید دانست یعنی واجبست بعد از معرفت خدا  
و رسول معرفت ایشان و بعد از معرفت ایشان واجبات دیگر  
بترتیبی که ذکر شد و با وجود آن دوست داشتن ایشان و دوستی  
ایشان و ایشانرا اولی بصرف داشتن بر نفس خود در هر باب  
و ایشانرا نفس و مال بر ایشان واجب شمارد و دشمن داشتن  
دشمنان ایشان و یزایی نمودن از دشمنان ایشان و هر چند  
پدر و مادر و برادر و خواهر و اسناد و مولای اینکس باشند  
نهایت بعضی از اینها شرعی دارد مذکور خواهد شد انشاء  
**و مؤبد اینست** آنچه در کافی از اسمعیل جعفی روایت شده که  
اسمعیل گفت دخل رجل علی ابن جعفر علیه السلام و معه صحیفة  
فقال له ابو جعفر علیه السلام هذه صحیفة مخاصم سال عن الی  
الذی تقبل فیہ العیال فقال رحمک الله هذا الذی ارید فقال  
ابو جعفر علیه السلام شهادة ان لا اله الا الله وچند لا شریک له  
و ان محمدا عبده و رسوله و یقر بما جاء من عند الله و الولاية  
لنا اهل البیت و البراءة من عدونا و التسليم لامرنا و الوریع و  
التواضع و انتظار قائمنا فان لنا دولة اذا شاء الله جاء بها  
و صحیفة مخاصم ظاهر یعنی مناظره باشد **مؤبد** این دو حدیث  
شریف است حدیث عمر بن حریث در کتاب کافی و **مؤبد** آنکه چون متنا

دوستان ایشان

تمام دارد در معنی معرفت الهی خطبه شریف حضرت امام علی بن موسی  
الرضا علیهم السلام که در کتاب توحید ابن بابویه رحمه الله ذکر نموده  
بحدیث اسناد و ترجمه معروض میگردد تا مثل نموده معنی توحید را  
در باب قال الراوی فیصل علیه السلام عنده المأمون و جاعله من بی  
فهاشم فقال له یؤاهاشم یا ابا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما  
نعبده الله علیه فصعد علیه السلام المنبر فمعد ملبا لا یحکم مطرقا  
ثم انفق انتفاضة و استنوی و حمد الله و اشفی علیه و وصل علی نبیه  
و اهل بیته ثم قال اول عبادة الله معرفته و اصل معرفته  
الله توحیده و نظام توحید الله نفی الصفات عنه لشهادة العلو  
ان کل صفة و موصوف مخلوق و شهادة کل مخلوق ان له خالقا  
لیس بصفة و لا موصوف و شهادة کل صفة و موصوف بالخالق  
و شهادة الاقتران بالحدوث و شهادة الحدیث بالامتناع من الا  
المتنع من الحدیث فلیس الله عرف من عرف بالاشبهه فانه و لا اياه  
و لا حد من اکنهه و لا حقیقة اصاب من مثله و لا یصدق من نقی  
و لا صمد من اشار الیه و لا اياه عنی من شبهه و لا اله نذل له  
من نعته و لا اياه ادا من نوهه کل معروف بنفسه مصنوع و کل  
فانم سواء معلول بصنع الله یستدل علیه و بالعقول یعتمد  
معرفته و بالقطرة یتثبت حجه خلق الله الخالق تجانب بینهم و بینهم  
و مبا بینهم ایا هم مفارقتهم ایبتهم و ابدا و نه ایام دلیل علی ان لا

خطبه شریف حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

و لا عرف

و بالنظر



2



ما هو اجرام او بعود اليه ما هو ابدانه اذا تفاوتت ذاته ولحقته  
 كنهه ولا يمنع من الازل معناه ولما كان للباري معنى غير المبرور  
 ولو وجد له ولة اذا وجد له امام ولو المثل له التمام اذا لم يكن  
 كيف يستحق الازل من لا يمنع من الجبروت وكيف يفتي الاشياء  
 من لا يمنع من الانشاء اذا القامت فيه ايتا المصنوع وللخول  
 دليل لا بعد ما كان مدلولاً عليه ليس في مجال القول حجة ولا  
 في المسئلة عنه جواب ولا في معناه لله تعظيم ولا في اياته عين  
 الخلق ضم ولا بامتناع الازل ان يثني ولما لا بد من له ان  
 يبدى له لا اله الا الله العلي العظيم كتاب العادلون بالله  
 وضلوا ضلالا بعيدا وخبر خيرا انا مينا وصل الله على  
 محمد النبي وآله الطيبين الطاهرين **هذا** شيخ مروه غفور شيخ  
 ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه رضوان الله عليهم در  
 اعتقادات مضمون ما بد حاصل مضمون انك اعتقاد طائفة ائمة  
 ما رضوان الله عليهم انتك كجناب اقدس الهي جل شانك پيكش  
 من جميع الجهات در ذات وصفات بكانه في همتا هميشه بوده  
 وهست ودام خواهد بود شنوا ويناي پچاسه است  
 ونظير وماتند ندارد وانا ودرست وحقك كار وراست  
 كهنا راست زنده جاويد وپاينده است **زبايعي** مانند خدا  
 بهر چه داني نبود هرگز با في مثال فاني نبود در ذات خدا

كذا قال

كما وكي ممكن نیست زان رو كه مكاني وزماني نبود وبي نیاز و  
 وپا كنه از هر عيب ونقص موصوف بجهت كه دراز و پري و پنهان  
 كذا از لوازم جسمست وجوه ربك كه قابل هیچ يك از اينها نیست بود  
 و صورت وعرض كه چنانج موضع و محلت اورا نشاند خط كه  
 باعتبار درازي وانقسام دارد و پراينها شد كراخي وسبك وسكون  
 وحركت و در مكان وزمان بودن اورا نبود ورواينست **يك**  
 مبرز از اشراي چند و چه چون تعالى شان عما يقولون واوسحا  
 بلندتر و رفيع تر و عالي تر از انست كه صفات مخلوقات و پراينها  
**فروبي** چهار تا بليدي و پستي بوي ندا تم چه هر چه هستي بوي  
 خارج و منزه است از وجودي جدا تعطيل و ديكر ي چند  
 كه مانند كشت چيز پرايدان افسر او **بفت** سدره بي بصر ميشود  
 هر شبهه ابد از انديشه مردم پاي ناياب استك از كمي زاده نشد  
 كه وارث او شود و اجدي نر ابيده كه وارث او شده و او را مانند  
 همتا وزن و فرزند و شريك و مشر ي باشد **و چند** شبهه دارد  
 دست نصرت كونه است كي تواند دله اجود و ديدن روزگار  
 زكه بود انش وراكاه نيست كه صورت ز صور نكر كاه نيست او  
 چشمهاي ظاهري و باطني و وهما و اينشهاي ذهني نه بيند و احاطه  
 نكند و در نيا بند **لا محسوس** آنچه پيش بوي غير از آن ره نيست غايه علم  
 نشد و الله نيست و او سخنان همتا را در بايد خواب سبك و







از آثار و قدرش و نهایت چکشش که در مخلوقات خودش جاری است  
بَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَالِقِينَ وَأَمَّا  
إِعْقَاد در حق انبیا صلوات الله علیهم اجمعین مِنْ عِلَّةِ الْأَعْلَى  
 است که از آدم صغی که خلیفه خداست اولاد زمین خدا و مالک  
 آن بود بامر خدا تا زمان پیغمبرها هر پیغمبری در عصر خود و در میان  
 خود خلیفه خدا بوده اند با اوصیا پس همگی معصوم و پاک و منزّه  
 بوده اند از همه عیبهای ظاهری و باطنی و الباقی که در حق بعضی از  
 انبیا سببان بیجا تعبیر نموده اند اغنیای ندارد بلکه آنها مؤلف  
 و بیان اکثر آنها در کتابهای ماریضون الله علیهم اجمعین ذکر شده  
 جویند باینده است و بعضی از انبیا بر بعضی دیگر تفضیل دارند  
 چنانچه جناب الهی میفرمایند وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ  
وَنَزَّيْنَهُمْ بِنَدَىٰ ذَلِكَ الرَّسُولُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ  
كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ لِّسَانٍ كَلِمَةٍ بِنَابِرٍ كَفَرُوا  
وَيُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ بعضی را بر بعضی تفضیل دهند  
 چنان نیست که هندی حرمشان دیگری شده باشد بنا برین است  
 تفضیل پیغمبرها بر همه آنها بسبب چند چیز که در اینجا جمع شده  
 و چنان اوصیا آن سرور نیز چنانند وَبَلَدًا عصمت انبیا علیهم  
 ثابث و از طفولیت تا آخر مرگ همیشه معصوم بوده اند از گناه کبیره  
 و صغیره و سهو و تشبیه و آنچه از جناب پروردگار عالمان آورده اند

هم حق و صدق است و از پیش خود با بهوای خواهش خود چیزی نکند  
 و نکند که خلاف امر الهی بوده باشد و هر چه گویند و کنند بامر  
 خدا کنند چیزی چیزی خوردن و آب شامیدن و غیر آن و این سخن  
 که علما در آن کنند و معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمت و  
 بحمد الله در بیداری واضح شد چنانچه او سبحانه فرموده اند  
سَيِّدَانِ الَّذِي سَمِعَ يَعْنِي الْآيَةَ وَدُرُوشَكِي وَبِئْسَ نَبِئٌ  
الْجَنَابِ خَمَّ أَنْبِيَا لِسْتِ جَنَابِ الهی فرموده و خاتم النبیین و  
 بهترین انبیا است چنانچه در حدیث فرموده اند لَوْلَا لَكَ لَسَا  
خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ و کسی که قبول نکند از کسانی خواهد بود که این ایه  
 شریفه از ایشان خبر میدهد که لَمَّا لَكَ لَفِي سَكْرَةٍ نَّهَمَّ يَعْجَهُونَ وَبِئْسَ  
أَيُّ عِلَّتٍ غَائِبَةٍ وجود گویند نام نور ساله رسالت را زین و زین  
 شرف را عمره اکلیل مستند که شست تحت قاب قوسین و بعد  
 از جناب پیغمبر نیست چنانچه خود نیز فرمودند بِأَعْلَى أَنْتَ مِنِّي  
بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي و خصوصیات  
 آن سرور بسیار است رجوع بکتاب علما است و آنچه آورده اند  
 همه آن از جناب خداست و وحی است از او امر و نواهی و تصر  
 و چکایات سابقین و غیر آن و از روی خواهش خود و اجتهاد  
 نیست و از جناب مبعوث است بر همه مخلوقات مخصوص حق و  
 حق و بهترین همه مخلوقاتند بلکه سبب خلوقا شایانند و همه

انتم



مخلوقات بطفیل ایشان خلق شده و برای ایشان شده: و ایشان  
 و الحقیقه پادشاه دنیا و آخرت: و با ایشانست بامر خالقشان و او  
 آخرت و بفرموده ایشان بهشتی بهشت و جهنمی جهنم خواهند  
 و همگی اسباب برای وجود ایشانند و بطفیل ایشان: و از کم عدا  
 یا بظهور وجود نهاده اند **پیش** محمد کز ازل تا ابد هر چه هست  
 یا رایش نام او نقش بست: چراغ همه آفرینش بدوست: فروغ  
 آفرینش از دست: و چون مناسبی تمام دارد قصیده سید  
 خان رحمة الله تعالی چندین ازان برای گاه شدن قلمی میشود  
 امیر عالم امکان امین ملک وجود: سواد دیده بینش بهاض عارض جان  
 نور روح عالم جاوید اسباب چه ربط: نبودی روح محکم ندانست سبب  
 تو با خداوند را و در مکان نمیکند: چگونه کجدم مرز لا مکان بمکان  
 مدار صحبت تو با خداوند کوشید: ازین فنین نتوان پیش رفت با سبحان  
 نشان ذات خدا پیش نشاند: باین نشان که بعبادت تو کس نداده نشان  
 مرا که آن که خدا را چنانکه میباید: شناختی تو چو می توان چه توان  
 میانه تو و او فرقی می توان کردن: اگر تمیز توان کرد جسم را از جان  
 ندانمت که چندی خداوند خلق: ندانمت که کدامی زواج و امکان  
 خدا شناختی که ترا شناختی: چه سوار این که ندانستیم نه این و نه آن  
 چه از مکان تو گویم که را از میگویم: تو با خدا بمقامی که ده توده مکان  
 که سر غیب خدا را بجز تو میدانند: تو غیبی و هم غیب آفرین می همان

بفرموده ایشان

تو عین علم خدای و علم عین خدا: کمی که گفته غلط گفته علم را علمان  
 تراست یا به ساطع که جان ندیده بخوان: تراست ره بمقامی که پی نبرده کمان  
 بعبادت حق از ذات تو که برده سبق: بعبادت نام تو با نام او که کرده قرآن  
 اگر خلیل فدایت شود چه استجیل: مترد که بچو تو فرزند را شود فرمان  
 بر استا تو سلطان که از سلیمان نیست: چرا که هست سلیمان صغر سلمان  
 رسیده قدر بلند ترا پای به بجا شست: که عرش را رسد دعوی جلالت و شان  
 ذمک شرع نوره دور نیست تا مقصد: رسیده اند ازین رو که بعباده راه روان  
 ره نیست سر کوی تو تا ملک نجات: گویی که رفته ازین راه رفته او بچنان  
 زبان کشوده تعلیم در سقعه تو دین: بره فکند از غیب امر و عرفان  
 اجاز از تو که فتنه علوم در فتنی: نبوت از تو که بشد سلطان عالم  
 ضمیر و عقل دو چشمند و هدایت: نشسته بر سر راهند هر دو سر گردان  
 بعبادت پر و پست عقل و عقال و بال: ضمیر چه مرجع چون ضمیر قصه و شای  
 خوش از ما که نبود خوش کرد بدتر: چه نیستی تو بمیو کاش نه تو جهان  
 همی کن شنبه چشم سواد تو بچال: همین رسیده بکوشم صدای تو از آن  
 من و خیال جمال تو با بر و جزا: من و امید وصال تو با یساع جناح  
 بقدرت تو الهی که قدر قدرت از تو: بر حمت تو که از آن آب بخورد باران  
 با ولی که او اهل از و شده پیدا: با خیری که نداند بحر نواش یا پان  
 بان ابد که از آن هم کشیده آب بفا: بان ازل که از آنجا بره فتنه زمان  
 بان اثر که بود مبدع همه اثار: بان وجودی که پیدا شده از او امکان



یان کان که بر او میزند فطره . بان بقیه که بان پی نبرده فهم و کان  
مرا بکینه از خوش شو و ده نوبت . بکینه که کند شست و شوی از عصیان  
چگونه نشسته باب زلال محتاج است . مرا بقیه نوبت شستن است صد چندان  
بد و چون نوکری من چنان محتاج . بد هر چون نوچکی و من چنان نادان  
تو نور دیده ارض و سما و من اعمی . نوجان عالم اجسام و جسم من بجان  
دهی بوعده توالم نمی شود خوشنوی . دلم ز چون نوکری بوعده ایشان  
به بخش ای که کرمی بر خاهل . مگر ای چکی دقیقه بر نادان  
شکایت هم از جور نفس خویش است . بزور نفس خود افتاده ام نه جور  
بدشمنان نوی خج . کارم افتاده . جدل بنظر کم با جلال با شیطانی  
بابن دبو منازع مرا جدل کردن . جدل شسته در فتنه شسته و سدا  
گرفته اند من راه فاطمان طریقی . بعد عدل تو عیب سنگه شونا لا  
منم بدر دطلب مانده پیر شایسته . بفکر ضایع و مصنوع والله و جبران  
سهم خورده راه دبار عصیانم . بلا کشیده دشت ندامت و خسران  
مرا قبول تو باید نه قبله و نه هم . مرا رضای تو باید نه جنت و رضوان  
بس است چند کم توبه و امان طلبم . ز توبه توبه خدا با و الا امان ز امان  
مرا چه از عدم آورده وجودی . براه خویش رسانیده بخود برسان  
توئی فتح خود و نور ماه و صیقلی . ولا سواک وانت الهمین الناس  
لک الحلاله باذ الجلال و لا الاکرام . لک الکرامه باذ العطاء و لا الاحسان  
هو الوکیل فکر فی الامور معینا . علیه و اعتمد الاعتماد و التکلان

مغنی

**و چون** این را دانستی پس بدان که انتخاب بعد از فوت خود وصی و  
جانشین تعیین نمود . چنانکه انبیاء ما سبق از آدم گرفته تا عیسی  
تعیین نمودند و در تعیین وصی انبیاء ما سبق مخالفان ما از فساد  
دارند و حق میدانند سوا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که در و خلا  
نموده اند اولاد اشته و آخر تبعاء و غفله و تعیین خلیفه حق  
صدقت چنانچه سابقا در حکایت غدیر خم اشاره بان شد  
و در مرض موت کاغذ و قلم و دوات طلبیدن نیز بر ای این بود و  
بر متبع اثنا طرفین ظاهر و واضح است . و عقل نه تعصب حاکم  
ست الله التي قد خلقت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا  
دلیل واضح **قطعه** گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا پس تحت خلافت  
بعمر داد و عثمان هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده . رو نامه شاهان  
شاهان جهان جمله توبر خوان . جانی که بود بنعم و داماد و نبیره میراث  
بیگانه دهد هیچ مسلمان . و در امامت چند چیز واجب و لازم  
که داشته باشند تا امت و خلافت را شایسته باشد و الا شایسته  
نخواهد بود **اول** عصمت و طهارت در خود و اسلام در والدین در  
نظریه بودن تا منوال شدن **دوم** عالم بودن بجمع احکام دین بلکه  
بجمع ما محتاج الیه الناس الی یوم القیمه **سوم** شجاعت و سخاوت  
و مروءت و کرم و عدل و جمیع صفات کمال از هر چه که در وی بوده  
باید داشته باشد **چهارم** پاک و پاکیزه بودن از هر عیبی که مردم از



نعت نکند مثل از راهی مضمین زشت و نقصان در اعضا  
 چه ظاهری و چه باطنی **نکته** آنکه مستجاب الدعوه باشد و در وقت  
 ادعای معجزه اعجاز تواند نمود بر طبق چفت دعوی خود چنانچه  
 پیغمبری نموده باشد ناصدق قولش ظاهر تواند شد **نکته** آنکه  
 و مهربان و بردو باد باشد بر امت و غلبه قلبی شد العداوة  
 نباشد ناپدید امت تواند بود **نکته** آنکه امامت او عام باشد نه  
 و منحصر در او باشد نه آنکه دیگری نیز شریک او باشد که اگر چنین باشد  
 باعث خلاف خواهد بود و فتنه پیشود چنانچه مسلمانان بایستد  
 فتنه کردند و میکنند لعنهم الله نه باین معنی که دو امام در یک زمان  
 که یکی مامور و دیگری امر و یکی ساکت و دیگری ناطق باشد  
 این البته لازمست برای قایم مقام او بودن چنانچه او را جادیه  
 قتل و موت رود دهد دیگری باید برای قایم مقام او باشد البته  
 و اینها باجماع شیعه ثابت است و دلایل عقلی و نقلی ناطق و اگر  
 بفهمند خود نیز لا بشعره عترتند و این معنی برای متبع اجداد است  
 و افعال طرفین ظاهر است **نکته** او صبا پیغمبر آخر الزمان نیز  
 دوازدهند مثل نفا و اوصیای موسی و جوارین عیسی علیهم السلام  
 و اول و بهتر از همه آنها نفس رسول بقول خدا و زوج بنو و ابی  
 الائمة و کاشف الغمة و ولی النعمه امیر المومنین و عسول الملبسین  
 و امام القیام و ثانی کلام الله و اخو رسول الله علیه و آله طالب

مخالفاً

صلوات الله علیه و آله نفعی الله زهی نفس مطهر که آمد زهی  
 نفس پیمبر بسکت شاهد که بودند از دوی دور که احمد خواند  
 با خویش زبک نوره و بعد از او سبط بنی المصطفی فرزند خلیف  
 حسن مجتبی و بعد از او برادرش حسین مظلوم شهید بکربلا و بعد  
 فرزند دیندارش علی سید الساجدین و بعد از او فرزند از جنش  
 محمد باقر عظام الاوّلین و الاخرین و بعد از او فرزند سعادتمندش  
 جعفر الصادق فی العالمین و بعد از او فرزند کرامتدش موسی الکاظم  
 الحائمی و بعد از او فرزند ارشدش علی الرضی المرتضی و بعد از او فرزند  
 محمد تقی البواد و بعد از او فرزندش علی نقی الهادی و بعد از او  
 فرزندش حسن عسکری و بعد از او فرزندش قایم العجل منقسط  
 مهدی هادی صاحب العصر و الزمان و خلیفه الرحمن صلوات  
 علیهم اجمعین و من التّین و المرسلین و الملائکة و الناس اجمعین  
 و انتخاب بعضی حضرت صاحب العصر آنکسی است که مکرر چنان  
 رسول مختار از او خبر داده و از غایب شدن او مطلع فرموده  
 و الحال در قبل خفیه در دنیا بایست و دنیا بسبب وجود باجود  
 انتخاب برپاست و سلسله ممکنات از برکت او قایم و برجا  
**رایجی** که مهدی هادی ز نظر مستور است اما ز وجود او  
 جهان پر نور است هر چند که جان ز دین غایب باشد از بر  
 آن کشورش معجور است **رایجی** مهدی که زوی و نواسی امان باشد



هر چند نهان ز پله چون جان باشد خورشید زوی بود جهان  
روشن هر چند بزیار نهان باشد و انشا الله تعالی عن قریب  
که ظهور فرموده دمار از نهاد کفار و اشرار امت مختار بر آورده  
جهانرا از لوث وجودشان پاک سازد و عالم فانی را مانند عالم  
باقی از عدل و داد بر نموده ابادان گرداند و کلام و عزیزی از فقر  
بیرون آورده ثرواته بدارشان خواهد کشید و هواخواهان  
ایشانرا با ایشان ملحق خواهد فرمود و خالص مؤمنان و محض  
و کافران و گروهی از هر یک از ایشان رجوع بدار دنیا خواهند  
نامؤمنان دولت ایشانرا که در دست دیگران میدیدند خود  
و خوشحال گشته چند کاهی در دنیا بعیش و خوشی گذرانند و قیل  
انتقام از دشمنان ایشان و موالینان ایشان بکشند و شکر منعم  
خود را بارام تمام بجا آرند و کافران و منافقان بسبب آنکه  
که نمخواستند که در دست اهل بیت نبوت و امامت باشند  
دست ایشان بپند و بدان اندوه گین شوند و بعضی از عقوبت  
در دنیا نیز با ایشان کرده شود و چند بدی برای مناسبت قلم میگردد  
قص در چرخ حرمت هر يك نكته كن پس بسین در صفات ذات  
ایشان کاظمین و صادقین که هر ذات شریف هر يك از این کبریا  
در خوی خلقت نماده چشمه ماء معین کرده از اصلاط طبیعت  
با ارحام پاک جمع گشته هر دو با هم طینات طیبین در کمال

مخالف

فضل و علم و زهد و تقوی و ورع اولین چون آخرین و آخرین چون اولین  
منظر بسیار ناگوار جلالت بر زند شیه مران آخرین بر خصم بکشایند  
نابرون ابد ز عجب پس مهدی آخرین تحت دولت پستار و فتح و نصرت برین  
چون رسول الله بدانست چون فی الله برده سبقت در فضیلت انبیا سابقین  
انکه با او در خلا ابدین بیک خدا از همه کفار عالم او بود کافر ترین  
انکه در درامان این چاره معصوم است از عذاب و رنج این گشت نورانی  
نوشه چنان در اقبالشان کاوش و ذله بند اعطایشان قصه و معجزه چنان  
دشمنان جاهل در بارز قوم و جیم دوستان خواندن در صد رحمت میکنند  
مرکز علم حقیقت هر یکی ذات خود منکشف از علشان آخر شد علم اولین  
دست در فقره و الاشان کن اقرار از انکه ایشانند بجهت مصطفی جبل اللطین  
ساله نفع هدایت عقیدای شریقی سبب سادان هفت اقلیم ایشانرا که برین  
و نیز قصیده دیگر در مدح جناب ایشان ملا حسن رحمه الله گفته قلمی شد  
زهی حکم ترا کردون مستحرم مقامت زانچه و افلاک بر نه لو او مستند  
تحت و امامت بهر جالی ترا گشتست در خور تر الا بقی بود از لافنی نا  
ترا زیباست از لاسیف مغفر یعنی ذات بی مثل خداوند بخیر مرت  
نور بهیمر که بعد از مصطفی لایق ندانم امامت را کسی بیرون زجد  
ز بعد از مرتضی در کل احوال تو لا کن با ولادش تو بیکسر همه چون  
مصطفی در علم و عصمت هر چون مرتضی پاک و مظهر اساس علم  
عصمت را همه اصل درخت شرع و عصمت را همه بر عصمت هر یکی



چون آدم و نوح: بحشت چون سلمان و سکندر: چه نرسد  
عذاب هول دوزخ: چه ایشان مرزا کشند رهبر خروج مهدی  
صاحب زمانه: بقول مصطفی میدان مقرر شود ظاهر بفرمان  
خداوند: چه باب خویش منصور و مظفر طراز ایشان آفاق: لولای  
فتح و نصرت دیر ابر: ردای مصطفی افکنده بردوش: سعادت باو  
اقبال هم بر گرفته: فتح بیخس فاف نا قاف: رسیده صید عدلش محراب  
ز نور طاعت خورشید فامش: مشام عالم علوی معطر ز بخت جلاله  
ملتها مسلمان: ز جودش جلد درویشان توانگر جناب حضرتش کرد  
اعلی: فروغ طلعتش خورشید انور: روان اندر کابش خضر و عیسی  
هم خدمت نما و مدح کس نه ز بهر مرثیه بوسان زمینش هزاران  
کسری و خافان و قصص بسان مصطفی پاکیزه اخلاص: چه بوسف  
نیک رای و خوب منظر: طفیل ذات پاکش هر دو عالم: ولیکن مدعی  
نیست باور: ترا کردیده معنی نشد کور: ترا کرد نیست کوش معرفت کن  
یکوش و هوش بیکه نیک بشنو: بحشم و دیده انصاف بنکر: که مدح  
الاحد گفت بزدان: بچندین جا بفران در مکر: چه کردی کرد و باها  
مکار طلب کن در عزیمت: دین حیدر: چرا در مزبله خرم مهر و خوشی  
رها کردی بدیدار: کوهر طریق ال عمر از انکهد: چه کردی کرد و  
بداختن: طریق جنت الفردوس خواهی: ز راه حب اهل البیت مکن  
مسلم کشت کاشی را که کوبد: ثنا و مدح اولاد حیدر: یقین کن

خا

و

مدح اهل البیت باجی بهشت جاودان در روز محشر صدای  
را بپش نصر من الله: فدای صولش الله اکبر: و انشاء الله بعد ازین  
از احوال خبر مالان فروزه ارباب جلال بعون ملک متعال بدو  
چند روان فدای عرض خواهد شد: و در باب اعتقادات امامیه  
اشی عشره: بنا جیه کسی که زیاد خواهد رجوع نماید بکتاب اعتقاد  
ابن بابویه: و اعتقادات شیخ بهاء الدین: و قواعد العقاید شیخ طوسی  
و عقاید الفضول: و معرفه الاصول سید مرتضی هادی: پاکش  
الحق و نهج الصدیق علامه: با مجلس امالی ابن بابویه رضوان الله  
تعالی علیهم: و چشم هم الله تعالی مع من یؤلفهم من الائمة المحسنین  
صلوات الله علیهم اجمعین: مطلب اکاها بنیدن و تنبیه نمودن  
امثال خود است: و الله بهدی عز نبی: الی صراط مستقیم: **حدیث**  
**سید** شیخ بابویه در اوایل جز و دوم علل الشریع از جناب  
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمودند: قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله: ما خلق الله خلقا افضل منی ولا  
اکرم منی: قال علی علیه السلام فقلت یا رسول الله افانت افضل  
ام جبرئیل فقال علیه السلام ان الله تبارک و تعالی فضل انبیاء  
المُرسلین علی ملائکته المُرسلین و فضلی علی جمیع النبیین و  
المُرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و لا ائمة من ولدک  
فان الملائکة خدامنا و خدام محبتنا: یا علی الذین یحبون

و



العرش ومن جوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا  
 بولا يلىنا يا على لولا نحن ما خلق الله عز وجل آدم ولا حواء  
 ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا يكون  
 افضل من الملائكة وقد سبقناهم الى معرفة ربنا ونسبته ونهله  
 ونقائسه الى بعثي فرمودند جناب رسول خدا صلى الله عليه  
 وآله كه خلق فرموده جناب الهى خلقى را كه بهتر و افضل از ما باشد  
 و نه كرامتى از من فرمود على عليه السلام كه پس گفت يا رسول خدا  
 ايا بيني و افضل ترى يا جبرئيل پس فرمودند رسول خدا بدرسنى و  
 راستى كه الله تبارك و تعالى بفضيل داده بغير ان مرسل را بر ملا  
 مقرب و بفضيل مر ابر جمع بغير ان و فرستاده شدگان و افضل  
 و زبدي در ريشه بعد از من براى شست با على و از براى سر كردن  
 وائمه از اولاد تو بغير مرتبه فضيلت و بزرگى در دنيا و آخرت  
 بعد از من از نو و اولاد شست پس بدرسنى كه ملائكه از براى خد  
 ما اند و خد متك دوستان ما يا على ان كسانى كه جاملان عمر  
 و انمايى كه در جوالى عرش الهى اند سبب مينا پند بحد بروردگار ايشان  
 و طلب مغفرت مى نايند از براى چنانچه كه ايمان آورده اند يا  
 ايمان دارند بولايم ما بغيري سر كردنى و بزرگى ما و دوستى ما  
 اگر نه براى ما بود خلق نمى كرد الله عز وجل آدم را و نه حواء را و نه  
 بهشت و نه دوزخ را و نه اسمان و نه زمين را پس چگونچنين

نخا

و چگونه من نباشم افضل از ملائكه خيال كوني كه سبقت بوي  
 گرفته ايم برايشان بسوي معرفت پروردگار خود و بسوي تسبيح  
 و تهليل او و تقديس او تا آخر حديث **پس بدانند** از اين حديث  
 كه باعث فخر و بجهانست براى اهل ايمان و ايمان چنين خبر  
 ظاهر است **اول** آنكه انتخاب افضل جميع مخلوقات و كرامى  
 ترين جميع ممكنات و بچنين جناب امير المؤمنين و فاطمه و باز  
 فرزندشان صلى الله عليه وسلم اجعين **دويم** آنكه جبرئيل عليه السلام با آنكه  
 سيد ملائكه است از او افضل تر اند چه جاي ملائكه ديگر و از اين  
 بفضيل جبرئيل بغير آنكه ديگر بزرگتر است چنانچه از حديث ديگر ظاهر  
**سوم** آنكه انبياء مرسلين بفضيل دارند بر ملائكه مفررين بلكه  
 مؤمنين چنانچه در كتاب كافى از ابى جعفر عليه السلام فرمودند  
 ما خلق الله عز وجل خلفا اكرم على الله عز وجل من مؤمنين لان  
 الملائكة خدام المؤمنين وان جوار الله المؤمنين وان الجنة  
 للمؤمنين وان الجوار العين للمؤمنين و اخذنا منه موضع الحجة  
 پس كران نبايد بر تو ايمعنى و الحمد لله على فضله و نعمائه **چهارم**  
 آنكه ملائكه خدمت كدازان ايشان و حجتان ايشانند **پنجم** آنكه خدا  
 عرش و آنچه در جوالى عرشند از روحانيين و ملائكه مفررين  
 نما ما بعد از سبب و تعجيد و تهليل جناب اقدس الهى طلب امر  
 مينا پند از براى شيعيان و دوستان ان بزرگواران **ششم**



آنکه اگر نه وجود فایض الحودان بزرگواران بود هر اینه جناب رب  
 العالمین خلق را نمی آفرید پس بسبب وجود ایشان و برای ایشان  
 خلق فرموده چنانچه از اجابت بسیار ظاهر و مبین است  
**هفتم** آنکه ایشان سابق اند هم از جهة وجود و هم از جهة معرفت  
 پس و السابقون السابقون اولئك المقربون برایشان صادق  
 شامست و یحیی بن شعیبان و حجتان این بر یکدیگر کان ملک  
 و بمعنی از اجابت بسیار ظاهر است و الحمد لله الذی فضّلنا  
 علی کثیر من خلقه الله تفضیلاً و الحمد لله الذی هدانا لهذا  
 وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و الحمد لله علی جمیع نعماته  
 و تنایع الاله و سوابق بلائیه جمیع حمد المحمودین **ایضا و نیکه**  
 بدانکه آنچه عرض شد محض حرف بی اصل میندارد و می کوش و شو  
 بمن ار و سوی حرف من نکه دار و تکلف مدان و اعراق شمار  
 زیرا که مؤیدات بسیار دارد چه ایه و چه حدیث و انشاء الله تعالی  
 بعضی از آنها بنفیری بعد ازین مذکور میگردد و اما اگر کسی  
 بتفضیل ایشان قایل نباشد پس عارف بحق ایشان نبوده  
 از حد انسانیت در گذشتن در عرصه بهیمت داخل وارد  
 آدمیت سافط و در کودال کوری هابط خواهد بود چنانچه  
 صاحب کتاب جامع الاخبار از سبب اخبار روایت نموده  
 که فرمودند سراج المؤمنین معرفة جفنا واشد العی من عی من فضیلتنا

و کفی به من عی یعنی چراغ مؤمن در تاریکیهای تشکیک و شبهات  
 شناخت حق ماست و سخت ترین کوری از برای کسی آنکور است که  
 نادان و کور باشد از فضل ما و کافی و بس است از برای آنکس که کور  
 بفضل ما ان کوری یعنی حق ما و فضل ما را نشناخته و ما را قیلاً  
 بدیگران کرده و غافل شده تمیز میان ما و دیگران ننموده ایم یعنی با  
 هلاکت دنیا و آخرت میگردد و هرگاه معترف باشد بدیانت هفتاد  
 و پنجات میشود و نیز صدوق علیه الرحمة در کتاب خصال در  
 حدیث طویانی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام پسند خود  
 روایت میکند که الجناب فرمودند اشد العی من عی من فضیلتنا  
 و ناصتنا العداوة بلا ذنب سبق الیه منا الا دعواناه الی  
 الحق و دعاؤه من سوانا الی الغیة و الذین اناها و نصب  
 البراءة منا و العداوة یعنی بدترین و سختترین از روی کوری  
 آنکس است که کور باشد از دانش فضل ما با نصب عداوة کند از  
 برای ما بی آنکه گناهی از ما با و سبقت گرفته صادر گشته باشد  
 مگر آنکه خوانده ایم ما او را بسوی حق و خوانده اند غیر ما او را بسوی  
 فتنه و دنیا پس ایشان را نمانده و بر پا کرده یعنی علم بیزاری از  
 و عداوة ما را یعنی نه آنکه از جانب ما اذیتی یا ضرری یا غیر آن  
 با و برسد و نیز فضل من شادان علیه الرحمة و العفران در تفسیر  
 الحجر پسند خود از عبد العی روایت میکند که گفت فرمودند



ابو عبد الله عليه السلام ما من نبي جاء قط الا معرفت خفيا و  
بفضلنا على من سوانا يعني هیچ نبی نیامده که آنکه معرفت و شنا  
ختن ما یعنی به بزرگوارى ما و تفضیل میداند ما را بر ما سواى ما  
**بلیف** روز از وی خرد بر دار و بنکر سا یعنی تا از و بر ما سوى الله  
فضل بچان میرود و نیز صاحب اصول العفا بدین نقل میکند در  
تفسیر این شریفه **سَلِّمْ مِنْ رُسُلِنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا** یعنی سوا  
کن ای محمد از انجانبی که پیش از تو فرستاده بودیم از انبیا پس  
انجانب از انبیا پس سپیدند در شب معراج که بچه چهره مبعوث  
شما بر خلق الله پس ایشان متفق اللفظ عرض نمودند از برای این  
مبعوث شدیم که اول این سه چهره را مردم رسانیم **یکی** آنکه تعلیم  
نماییم که جناب اقدس الله تبارک و تعالی بکانه و افریدگار عالم  
و غیر او سبحانه و تعالی نیست و اوست صاحب اخبار کل  
**دوم** آنکه بایشان فهمانیم که تو پیغمبر بر حقى و سر کرده همه **سیم** آنکه  
بایشان برسانیم که علی بن ابی طالب امام و خلیفه است بر همه  
بروایت امیر همه است **و حافظ** ابو نعیم و ابن عبد البر که هر دو از  
مشاهیر علمای اهل سنت اند نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله  
علیه و آله ما نغاقب الليل والنهار که آنحضرت فرمودند که در  
شب معراج جمع کرد میان من و اینها حضرت الله تعالی و بنی خطا  
کرده فرمود که با محمد پیوست از پیغمبران که از برای چه مطلب خواست

معرفت

شمارا بر اینگونه بود و بخلاف فرستاده بود چون از ایشان پرسید  
همه در جواب من گفتند علی شهادة ان لا اله الا الله و على الاخر  
ينبؤنك والولاية لعلى بن ابى طالب **و این سه چهره** در وقت  
روایت کرده اند از خدیجه بن الیمان و دیگران نیز اهل سنت از رسول  
خدا که فرمود که اگر مردمان میدانستند که در چه وقت علی بن ابی  
طالب را امیر المؤمنین نام کرده اند هیچ کس منکر فضل و کمال او  
نمی شد نام نهادند او را امیر المؤمنین در حالتی که آدم صغی علیهم  
در میان روح و جسد بود یعنی پیش از آنکه آدم را خلق کند حضرت  
علی بن ابی طالب علیه السلام را امیر المؤمنین می گفتند و بعد از آن  
این ایه تلاوت فرمودند رسول خدا که و اخذ ربك من بني آدم من ظهوره  
فقطعه  
آیه بعد از آنحضرت فرمودند قال الله تبارك و تعالی انا ربكم  
و محمد بنکم و علی امیرکم و فی روایت و علی امامکم و مفاد هر دو یکی  
پس هرگاه انجانب را پیش از آدم و امیر المؤمنین گویند و در سوا  
و جواب در عالم ذر اقرار گرفته باشند با آنکه من پروردگار شما ام  
و محمد پیغمبر شما و علی امیر و با امام شما معلوم است که هر که این  
پروردگار اوست و محمد بنی او و علی امیر با امام اوست ناچار  
که بازده فرزند کرامی ایشان نیز امام باشند **نظم** فلك قد شرع  
ناورده چه ذات کاملش کامل ملک بر عرش ناییده و رای منصب  
منصب چه حکم فاضل محشر را از برای او منقلب چه فرض خالق



اکبر اذ ابرطاعش واجب نکند در جحف وصفش اگر باشد فلك ندر  
 نداند ريشش را شرح اگر کرد ملک کاتب زانسان اکرم و افضل  
 در ادیان فاضل اعدل زقران مجز و اکمل عبدان صفدر غالب جزا  
 شبع الش نعيم وافی وافر سزای منکر جاهش عذاب واصل ووا  
**و در کافي** روایت کرده از حضرت ابی الحسن علیه السلام که انجمن  
 فرمودند و لا یبذل علی مکتوبی فی جمیع صحف الانبیاء و لکن بعث الله  
 رسولاً الا بنیوة محمد و وصیه علی صلوات الله علیهم ما یعنی سزای  
 و دوستی انجناب نوشته شده است در جمیع کتابین و هر کس  
 میبویست نموده الله تعالی رسولی را مگر باقر بنیوت محمد و با ما  
 وصی و علی صلوات الله علیهم ما **و در نفس عیاشی** نقل کرده از  
 حضرت حسن مجتبی که انجناب فرمودند من دفع فضل امیر المؤمنین  
 علیه السلام فقد کذب بالتوریه و الانجیل و الزبور و صحف الانبیاء  
 و موسی و سایر کتب الله المتبرکة فانه ما نزل شیء منها الا و اهتم  
 ما فيه بعد الا فراد بنوحید الله عز وجل و الا فراد بالتیوة انجمن  
 بولا یز علی و الطیبین من الیه علیهم السلام **و مؤید** اینها است آنچه  
 صاحب خراج رحمة الله روایت نموده با سند خود از ابی عبد الله  
 علیه السلام که انجناب فرمودند کرا ان الله فضل اولی العزم من  
 الرسل علی الانبیاء بالعلم و فضلنا علیهم فی فضلهم و علم  
 رسول الله صلی الله علیه و آله ما لا یعلمون و علمنا علی

فروغیاء

رسول الله لشیعنا من قبله منهم فهو افضلهم فاینها نگویند فشیعنا  
 معنی یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمودند که درستی که خدا  
 تفضل نموده اولی العزم را از غیر سنادگان برانید بسبب علم و  
 تفضل داده اند ما را بر ایشان در فضل شان یعنی انجمن که ایشان را  
 بدرک آن فضل بسبب علم داده اند ما را بر ایشان فضل بسبب  
 علم کرامت فرموده اند و دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 آنچه را که دیگران از انبیا ندانستند و علم ما علم رسول خدا  
 پس روایت میکنیم ما از برای شیعیان خود پس کسی که قبول  
 نماید حدیث را از ایشان پس او افضل شیعیانست و هر جا  
 ما باشیم پس شیعیان ما با ما اند و ضمیر افضلهم اجزاء اند  
 که باینجا راجع باشد سوای اولی العزم **و در کافي** انجناب فرمود  
 خدا مر و بست که فرموده اند العلماء امیة ک انبیاء بنی اسرائیل  
 یعنی علمای امت من مثل انبیاء بنی اسرائیل اند و جناب اقدس  
 الهی میفرماید قل هل یتقون الذین یعلمون و الذین لا یعلمون  
 انما یتذکر اولو الالباب و این ظاهر است که در هر چه  
 پیغمبر ما کاملتر است پس از انجناب با مئش رسید بنا برین  
 خاصان مثل سلمان و امثال او بقول خودشان صلوات الله  
 علیهم السلام و جابر و سید و یونس انهم الهم علوم الانبیاء  
**و نیز** وارد است و قبل بن عبی عیسی و قال له انت متا



اهل البیت و قال ابی عبد الله علیه السلام رحم الله الفضیل بن  
 یسار هو متا اهل البیت و لهذا اگر فضل نباشند بر ابر باشند  
**و در علم الشریع** از جناب نبوی روایت نموده که فرمودند  
 ان الله عز وجل اطلع الى الارض فاختارنا واخيارنا شیعتنا  
 یصروننا و یفرجون بفرجنا و یخرجوننا و یبدلون انفسهم  
 و اموالهم فینا اولئک متا و الینا یعنی بد رسنی الله عز وجل  
 نظر رحمت فرمود بسوی زمین پس اخبار نمود ما را یعنی اهل بیت  
 نبوت و امامت را و اخبار کرد از برای ما شیعیان ما را که نصرت  
 مینمایند ما را و خوشحال میشوند بخوشحالی ما و دلگیری شوند  
 بدلگیری ما و بد می نمایند جانها و ماله های خود را در راه ما که  
 لشکر و جمعی که اینها را میکنند از ما اند و بسوی ما سست می آیند  
 یعنی بعد از جناب ساهی ما منکفل احوال ایشانیم و باز کشت ایشان  
 بسوی ما است همچنانکه در تفسیر این شریفه ثم البنا اباهم ذکر  
 نموده اند و همچنین در این کرمه اولئک ثم خبر البریه که مراد رسول الله  
 با ائمه و پیروان ایشانند و نیز در **علم** نقل کرده شیخ مرحوم بسند  
 خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله مضمون آنکه فرمودند کسی  
 دوست دارد ما را بدش و امانت نماید ما را از میان و دستش بر خور  
 بجهاد و خواه بمال بلکه بفرس و پس او با ما است در درجه ما اللهم احفظ  
 منکم و از دشمنان من پس ازین مضامین و غیر این که ذکر آنها مفید و

و کفایت ندارد مفهوم میشود که جمیع ممکنات از برای وجود باری  
 اهل بیت نبوت و رسالت اند و انتخاب با ائمه اجاب بدامت اند  
 چنانکه خطاب بجناب ائمه اجاب فرموده انا و انک ابوهی الائمة  
 لعن الله من عاق علی ابوهما و همچنین حدیث دیگر با ائمه مضمون  
 و در بحث تفسیر این کرمه و لا تغفل طعنا اوت نیز در بابان نیز کور  
 تفسیر نموده اند پس از اینها ظاهر است و از اباث و احادیث بسیار که  
 شیعیان ایشان با ایشانند در درجه ایشان و پادشاه بی خرد نمیشود  
 و این همه جان کردن و تعب کشیدن چه از سابقین و چه از لاحقین  
 برای رفع درجات عالیه است و ان از برای ایشان بهم میرسد  
 پس فضیلت چه کمال دارد هرگاه آن پیروی نباشد پس ظاهر شد  
 شیعیان نیز با ائمه سابقین برابر خواهند بود در مراتب عالیه که  
 نفی چند یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون  
 من شاء قلبه من ومن شاء قلبه کفر و انشاء الله تعالی بدو باد  
 که بعد ازین نیز قدر و منزلت رسول و ائمه و شیعیان ایشان را  
 بدانی **بیت** حدیثی تو قدر سرافکندگی که بعد خدایی بود بندگی  
**و در کتاب** از محمد سنان نقل مینماید که گفت گفت  
 عند ابی جعفر الثانی یعنی حضرت علی النقی علیه السلام فاجرت  
 اختلاف الشیعه فقال یا محمد ان الله لم یزل فریاضا منفردا فی الوحده  
 ثم خلق محمدا و علیا و فاطمه صلوات الله علیهم فکثروا الف دهر

منکفیل احوال ایشانیم



ثم خلق جميع الاشياء واشهدهم خلفها واجرى طاعتهم عليها  
 وفوض امورهم اليهم فهم يحملون ما يشاؤون ويحرمون ما يشاؤون  
 ولم يشاؤا الا ما يشاء القديم ثم قال يا محمد هذه الدايمة التي  
 من تقدمها عرفت ومن تخلق عنها محقق ومن لم يخلق عنها خذها  
 اليك يا محمد **وصاحب** باض الجنان بدین بخور واپت کرده تا علم ما بخور  
 که فای شده و بعد بفر ما بند وفوض الامر الاشياء اليهم في الحكم  
 والتصرف والارشاد والامر والنهي في الخلق لا تهم الولاة فاهم  
 الامر والولاة والهداية فهم ابوابه وثوابه وحجابه يحملون ما شاء  
 ويحرمون ما شاء ولا يفعلون الا ما شاء عباد مكرمون لا يسبقون  
 بالقول وهم بامر يعملون فهذه الدايمة التي من لم يخلق عنها  
 تقدمها عرفت في بحر الافراط ومن نقصهم عن هذه المراتب التي رتبها  
 فيها زهق في بر التقريط ولم يوف الهمج حقهم فيما يجب على المؤمنين  
 من معرفتهم ثم قال خذها اليك يا محمد فانها من مخزون العلم ومكنون  
 ليس اليك اين حديث شريف را شايد بعضي از دوستان و محبان اهل  
 يا غير ايشان چل بر اعتقاد غلو نمايند لهذا براي بنبيه در بيان اين  
 عرض مي نمايد که اگر کسي اين گمان نمايد بايد از کتاب خدا و سنت رسول  
 صلى الله عليه وآله دست بردارد زيرا که موافق کتاب خدا و فرمود  
 رسول الله است بلکه معيار پيشت از براي معرفت ان بزرگوارا که نه  
 افراطيست مثل غالبيان و نه تقريط مثل نواصب اهل طغيان پس

راوي که فذکرنا اختلاف الشيعة يعني در معرفت ائمه و احوال و افعال ان  
 بزرگواران و جواب انتخاب که فردا منقرضا في الوجود است و لفظ نفر  
 مباهغه فرمودن بنا بر است که ذات بذاته بکانه من جميع الجهات است  
 و چيزي که اطلاق اسم شئ بر ان تواند شد نبوده با ذات اقدس بچيز وجه  
 من الوجود نه در هر و نه زمان و نه ان و نه مکان و نه غير ان تا انکه اولو  
 ايشان آفريدان لا من شئ و بعد از مکث الف در هر که في الحقيقة باشد  
 با حجاب که اگر در هر مي بود البته اين مقدار ميشد انوار مقدس ايشان  
 خلق را شروع با فريدن کرده آفريد و اهل تکليف را دفعه و غير آنها را  
 ندر چنانچه از اخبار متکاثره ظاهر ميگردد و ان طولي دارد پس  
 و ائمة عليهم السلام شاهد بودند بر چگونگی خلق اشياء و بر آنکه خدا منقرضا  
 کنتم ائمة وسطا لكون شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم  
 شهداء پس چنانکه در ظاهر شاهدند در باطن بين شاهدند که اگر  
 چنين نمي بودند اطلاع نام از کجا بر هر يك فردا داشته باشند و  
 چال آنکه ايجاد پيشت بسيار برين مطلب دلالت دارد چنانچه اين شريف  
 رطب و لا باس الا في كتاب و من عنده علم الكتاب جناب امير المؤمنين  
 و اولاد ايجاد شدند و در کتاب کافي و مجازين و بصائر الدرجات  
 که مدار علم ائ شيعة بانهاست ثابت است و بنا بر اين است که امام  
 عليه السلام فرموده که تم خلق جميع الاشياء واشهدهم خلفها واجرى  
 طاعتهم عليها زيرا که علت غايي و مبرقي عالم ايشانند با مرخا ايشان



وایشانند واسطه میان خلق و خدا پس از این دهکذاست که میفرماید  
 و فوض امورهم اليهم فهم يحلون ما يشاؤون ويحرمون ما يشاؤون ولم  
 يشاؤوا يعني بغير وائمه الا ما يشاء القديم يعني جناب اقدس الهی جل  
 جلاله و تقدیره و عظم الآؤه و روايت کرده صاحب کافی و بعضا  
 از ابی الحسن عليه السلام ان الله تعالى جعل قلوب الاممه مودعا لارادته  
 فاذا شاء الله شيئا شاءوه وهو قول الله عز وجل وما تشاؤون الا ان يشاء  
 الله و روايت ديكر ان الامام و كولا رادة الله لا يشاؤون الا ما شاء الله  
 و مؤيدان كسبا و پس از اين جمله است كه امام عليه السلام ميفرمايد در  
 طريق ديكر اين حديث كه و فوض الامر لاشياء اليهم في الحكم والنصرف  
 والارشاد والامر والنهي في الخلق لانهم الولاء عليهم الامر والولاية و  
 الهداية چنانچه فرموده جناب اقدس الهی شاهد است در انجا كه مي  
 ما انكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا و يتخبر اطيعوا الله و  
 اطيعوا الرسول واولى الامر منكم وائما وليكم الله ورسوله والذين امنوا  
 و غير اينها پس بتايرين است كه امام ميفرمايد فهم ابوابه و ثوابه و حججه  
 يحلون ما شاء و يحرمون ما شاء ولا يفعلون يعني بغير وائمه عليهم  
 الا ما شاء يعني الهی عباد مكرهون لا يسبقونهم بالقول يعني بغير  
 وائمه عليهم السلام بر قول خدا و هم يعني بغير وائمه بامر بملكون پس  
 از اين دهكذاست كه مستحق امامت كبري شده اند باين معني كه  
 اشياء را امر و نهی و اطاعت ایشان چاره ندارد مثل شوق فرود آفتا

بغير وائمه

و نزول نجم و عرض حال خود نمودن شتر و كرك و شير و سوسمار و  
 كبوتر و غير اينها از حيوانات و اطاعت دخت و انجار آب از سنگ صفا  
 و انكشان و درو با قوت و غير ان كشتن سنگهاي الوان و زن شدن  
 مرد و مرد شدن زن و غير دادن از مافي الصمير هر كس از هرجا و هر كاه  
 و غير اينها كه اندك است در پيش آنها كه ذكر نشده و از اينجاست انواع  
 معجزات و خارق عادات ایشان و اينها هيست انكه از پيش خودشان  
 و از ایشان چنين اقتضا نمايد بلكه موهيب است از جانب خالق  
 و خالق همه اشياء جل جلاله و عم تواله فيبارك الله رب العالمين ولا اله  
 الا الله احسن الخالقين فاستبحان الله لا اله الا هو العزيز الحكيم بفعل  
 ما يشاء و بحكم ما يريد پس از اينجمله است كه امام عليه السلام فرمود  
 هذه الذبانه التي من لزها نحن يعني بالائمة و من تقدمها يعني بغير  
 عرف في بحر الافراط مثل غالبان و من نقصهم عن هذه المراتب التي  
 رتبهم الله فيها و هو في بر التفريط يعني مثل ناصبيان و اهل ضلالت  
 و طغيان و لم يوف الهمك حقهم فيما يجب على المؤمنين من معرفتهم پس  
 فرمودند در اكبر اينرا بسوي خود يعني معقد شواينها پس بدرستي  
 كه اينها من مخزون العلم و مكنونه پس قباستها از اينها بر ساير معجزات  
 و خارق عادات ایشان و بالتسبيه از ساير انبيا و اوصيا كه هر كدام  
 از اينها تقدم ايمان و معرفت ایشان بيشتر رتبه و معجزه او عظيم تر است  
 در هر زمان و الحمد لله على عظيم مته و كرمه في معرفتهم البناء و مشهور است

باير ايشان

بجدا و رسول الله



شعری از حضرت سید الشاهین صلوات الله علیه و ان اینست  
 یارب جوهر علم الوابوحیه لقبیل انت من تعبد الوشاء ولا سخیل رجا  
 مسلم دی برونه الفح ما یثونه حسنا که ان هم اشعار پانها است  
 که بعضی از برای مدعی خود ناویل یا طل نموده اند که کفر از ان استنباط  
 میگردد و صاحب کتاب الایات نقل میکند پسند خود از این عتبات  
 که فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و الله لا یعدی الله هذا الخلق  
 الا بذنوب العلماء الذین یکفون الحق من فضل علی و غیره الا و الله  
 لم یس فوق الارض بعد التبتین والمرسلین افضل من شیعه علی و حبه  
 الذین یظهرون امره و یبشرون فضله اولک نقضتم الرجم و شغف  
 لحم الملائکه و الویل کل الویل لمن یکرم فضله و یکرم امره فما اصابهم  
 علی النار و این حدیث را صاحب مشارق الانوار نیز روایت کرده  
 پس ملاحظه نما قدر و جلال ایشان را و این شریفه ما ابیکم الرسول  
 و ما احکم عنه فانهوار در نظر داشته باش تا اینها بر نواسان نماید  
 و میباش از آنها که این ام محمد و الناس علی ما اتهم الله من فضله الا  
 بر احوال شفا و شتمال ایشان خبر میدهد و غافل از افاضان حقیقه  
 مشو که خدا ناکرده از انجا عث شوی که من کان فی هذه اعمی و انھی  
 فی الآخرة اعمی و اضل سبیل پس چه خوش گفتم ملا حسن کاشی رحمه  
 رحمة واسعة در شان ایشان قصیده ناسرم در ساینه خورشید ایمان  
 میرود پای قدم بر سر گردون گردان میرود در صیاف خان طبعم

زخوانسا لارغب ساکنان سدره زاول فراوان میرود پایه  
 معنی بجای می برم در مدح شاه کز پی بدن فلک یادیده حیران میرود  
 و آنکه چو یاز می اندیشم از بنیاد او و او سنادی نیست این کز طبع نادان میرود  
 این زمان چیز نیست کز وی نقش بر باد و بی نشان سر نیست کند و هفت نشا میرود  
 هر چه بر می نماید پیشه دریا کمال با کمال کبر بایش جمله نقصان میرود  
 ابتدا و انتها پیش کمر نماند جز خدا سر این معنی بقیه بد علم بر دان میرود  
 ما بقدر قدرت امکان خوره برده ام و ان هایان مترك بالای مکان میرود  
 کشته فکر بد بای تجر شد فرود وین چنین کشنی درین دریا فراوان میرود  
 هندوی هندوی انشام کز این روز هندوی هندی او را ز بر فرمان میرود  
 انما طاندا از طبعم کذا افراط فقر صدیک از خوان عطایش دخل صدکا میرود  
 کز نثار افتاب چرخ هر که کوشتاب لمعه کبر از ان ماهی که تابان میرود  
 ورنه بند در صد کوهنیا را باقی کوهران به کز لبان بحر پی پایان میرود  
 جمله ارباب مغایره ایمن آنکه این از پی نسکین درویشان دوران میرود  
 بر فردوش قضای پیراهنی میدادسا کز لطافت در نظر چون عقل پنهان میرود  
 نار از افلاخا لوبودان از انمسا نقش ان زانسا کدر اعراض لاجسا میرود  
 مطلعش از اهل فی دان مقطوعش از قل لیکن از ماضی صاحبکم به پایان میرود  
 این تطهر به هب عنکم الرجس ان دان چون تجلی در که سینا درخشان میرود  
 دست خست از دل در شسته سوزن کشت هر سعادت کندین فروزه ایوان میرود  
 و زیان رکن ایمان در و ترکب کرد اهل هر دولت که در ترکب و ولان میرود



اطلس چرخ اندر عطف دام می کشد بهر خورشید بر کوی کربان میرود  
 انجین پراهنی که بهر ان صاحب کمال بر طرار استیضای نصف قرآن میرود  
 چون قضا بر قاضی انداختن تمام مختصر چیز نیست که در جیب دامان میرود  
 بر خطا شدن سخن استغفار الله بیک عقل ازین تشبیه ناموزون بشما میرود  
 کیست این کردن کردن چیست این انجام نابدان عالی منصب تشبیه ایشان میرود  
 روز از وی خبر دروینگر ساعی ناز و بر ما سویی فضل بجان میرود  
 هر که بعد از مصطفی بر مرتضی دارد وفا در ره دین و مسلمان چه سلمان میرود  
 وانکه با او در خلا آمد خطا در پشت در خطایش پس من اهلک چه کفایت  
 در ره توحید و عدل اسناده ام در اندوار حجت فاطمه ناز شمشیر بران میرود  
 ان خدای را که بتوان دید پیرام از و ان رسولی کند و عصیان و نقصان  
 عادل و پاک و متزه دام از شرک و فساد این تم استقامت او بهر رهان میرود  
 که خدای کفر و عن در از را ضعیفی ظلم باشد آنچه بر فرعون و هامان میرود  
 هر که بر خلق ازین جبری روا دارد ازین روز محشر بسینه برزنجیر شیطان میرود  
 دارم اندر راه دین پا چاره نرسد مهرشان اندر دلم امروز با جان میرود  
 بر امید انکه با ایشان پیوند گسود جان شیرین میدهند و خندان میرود  
 ترسم که دل از ره شوی و در سخن بسیار است و زود باشد است  
 که بدانی که همه حقیقت را یعنی تعریف علی گفتگو ممکن نیست گنج  
 بحر در سبوح ممکن نیست من ذات علی بواجبی کی دام لیکن دام کمال  
 او ممکن نیست و حدیث شریف مشهور و در السنه مخالف و موافق

ناجی

مذکور است از جناب رسول بخار در باره دوستان چیدر کور  
 که جناب الله تبارک و تعالی بر سولش فرمودند با محمد و اجتماع الناس  
 علی حب علی بن ابی طالب لما خلفت التار شاهد عادل بسند بر ای  
 من اهل منصف و مشهور است که مبلغ کلی شافعی دادند که جناب  
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را همچو نماز الیاد بالله تبارک  
 و تعالی علی حبه جنة قسم التار و الجنة وصی مصطفی حق الامام  
 الانس و الجنة پس گفتند با و که تو مدح نموده انجناب را در جواب گفت  
 اگر شما بدانید قدر و منزلت و بزرگی و بسالت ان سرور و همایون خلیفه  
 دانست که این بخواوست نظم علی قدر پیغمبر شناسد که هر کس خیر  
 بهر شناسد و باز او گفته **رباعی** کفی فی فضل مولانا علی و قوی  
 الشک فیہ ائمة الله و مانت الشافعی و لیس یلحق علی به لم یتر الله  
 و بین هرگاه دشمنش اینرا گوید نوحی اشکر کنی و در مدح و منجبت  
 او عمر را صرف نمایی و بده داده خدا را ضعیف شوی **حدیث چهارم**  
 روایت نموده در مانده بسند خود محمد بن شاذان رحمه الله از طرف  
 از ابی سلیمان شبان رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند  
 لما سری بی الی السماء قالی الجلیلجلاله امن الرسول بما انزل الیه  
 من ربه قلت و المؤمنون قال صدقت با محمد بن خلفت فی امنا قلبك  
 خبرها قال علی بن ابی طالب قلت نعم یارب قال با محمد انی اطلع علی  
 اهل الارض فاخبرتك منها فشفقت لک اسما من اسمائ فی الارض

از برای او



فی موضع الاذکر کن معی فانما المجد وانث محمد ثم اطلعت ثابته فاخذ  
 منها علیا وشفقت له اسماء من اسمائ فیانا الاعلی وهو علی با محمد  
 ابی خلفنک وخلقک علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من  
 ولده من شیخ نوری من نوری وعرضت ولا یتم علی اهل السموات  
 والارض من فیها عنده من المؤمنین ومن محمد هاکان من الکما  
 یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدک حتی ینقطع وبصیر کالشرب الی  
 ثم انانی جا جدا لولا ینکم ما عفرنک له حتی یقر بولا ینکم یا محمد  
 یحب ان تراهم قلت نعم یارب فقال لے النعت عن ین العرش  
 فالنعت فاذا بعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین  
 و محمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی الرضا  
 و محمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والمهدی فی خضاج  
 من نور فنام بصلون و فی وسطهم بصی المهدی کانه کوبد  
 فقال یا محمد هؤلاء الی الخ وهو الشائر من عثر ناک وعزنی وجلالی  
 انه الحجة الواجبة لا ولیائی والمنتم من اعدائی یعنی چون برید  
 باسمان مراد شب معراج فرمودند حضرت ملک جلیل جل جلاله  
 امن الرسول بما انزل الیه من ربه کفتم والمؤمنون فرمودند راست  
 یا محمد که اخیله نمودی و بنیایت خود که او داشتی که بسماء اکرام  
 و عرش اعظام ما برامدی در میان امت کفتم بهترین امت را  
 فرمودند که علی بن ابی طالب را کفتم بلی پروردگار من فرمودند

نخ

که با محمد در نکر بستم بنظر قدرت و رحمت یعنی اراده خود را بجهت بر کرد  
 متعلق بزمین ساختم پس ترا بر کردیم از اهل زمین انگاه بیرون  
 اوردم از برای ثو نای از نامهای گرامی خود پس یاد نمیکند مراد  
 هیچ محل و موضع الا انکه یاد میکنند ترا با من منم محمود و ثوبی محمد  
 بعد از ان باز بنظر قدرت بزمین نکر بستم و علی را از اهل زمین بر کرد  
 و از برای او پسر اسمی از اسمای حسنی خود مشتق ساختم پس منم اعلی  
 و اوست علی با محمد از پدرم ترا و علی را وفاطمة وحسن وحسین را  
 و امامان از اولاد حسین را از اصل نوری از نور خود و عرض کردم  
 سر کردی و دوستی شما را بر اهل اسمائنا و اهل زمین پس کسی که  
 قبول نمود ائمتعی را انکس نزد من از کز وید کانت یعنی مؤمن و کسی که  
 انکار کند سر کردی و دوستی ایشان را بوده باشد نزد من از کز وید  
 یا محمد اگر بنده از بندگان من عبادت کند مرا نا منقطع شود یعنی نزد  
 کرد که قطع چنان نشود و از غایت ریاضت عبادت بدنش چون شد  
 گنده کرد پس بجانب من ابد در چالغی که انکار کننده باشد سر کردی و دوستی  
 شما را را بنام رزم او را انوار بر کردی و دوستی شما نکنند یا محمد  
 دوست میداری که به پستی ایشانرا کفتم بلی پروردگار من پس  
 فرمودند ملتفت شوید راست عرش چون نگاه کردم دیدم  
 ناکاه علی وفاطمة وحسن وحسین وعلی بن حسین و محمد بن علی و  
 جعفر بن محمد و موسی بن جعفر وعلی بن موسی رضا و محمد بن علی

یعنی کافر



وعلی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدیم در میان اب تنکی ایستاده  
 که همه اسب ناده بودند و بهماز قیام نمودند و در میان همه مهدی خوشید  
 چنانکه کونا کوکب درخشانده بود پس حضرت ملک و دو دو خطا بن  
 نمود که با محمد ایشان چنهای مندر و مهدی طلب کننده خون عزت  
 بعزت و جلالم قسم که مهدی حجت واجب الاتباع است از برای دوستان  
 و انتقام کشنده است از دشمنان من **و این بابوی** رضی الله عنه  
 در اکمال الدین بسند خود همین حدیث از ابی سلیمان را عی یافتند  
 اختلافی روایت نموده و در آخر آن زیادتی هست و اینست که  
 فخرج اللاح والعزیز طریق فخرهما فلففته الناس بوملوا شد من  
 فنة الجمل والسمري یعنی پس بیرون خواهند آورد حضرت صاحب  
 الزمان بقدرت کامله سبحان لاه و عزیزی را در وانه پس خواهند  
 سوخت ایشان را و هر اینه فنة مردمان یعنی از مایش سخت تر خواهد  
 از فنة و از مایش کوساله سامری و مراد از لاه و عزیزی که درین حدیث  
 واقع شده ای بکر زندق و عمر پدید است لعنهم الله **بسم** بدان ای جوان  
 راه حقیقت که ازین حدیث شریف که او نیز نقلی است بر امامت و سر  
 کردگی آن بزرگواران و آن منازل شناسان راه یقین و آن وارثان و او  
 سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین **حقیقت**  
 چند چیز ظاهر است **اول** معراج جناب رسول الله صلی الله علیه  
 و آله **دوم** خلافت و سرکردگی سید الوصیین و امیر المومنین یا اولاد

اجداد طاهریین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین **سوم** فرزند بودن  
 نام شان و اشتقاق آن از اسمای حسنی و پروردگار عالمیان نهایت  
 ضرب و مترک و عزت آن بزرگواران ملک متان ظاهر است و از انبیا  
 سابقین چنین نیست **چهارم** عرض نمودن ولایت ایشان بر تمامی مخلوقات  
 و اهل زمین و سموات مخصوص ایشان از انس و جن و ملک پس هر یک  
 ازین مخلوقات قبول ولایت و سرکردگی ایشان نمودن از جمله فایزان  
 و رسنکاران و مفریان گشتند و نسبت نفرت بایشان ازین جماعت  
 بالتسبیه سبقت ایشانست به پروردگار عالمیان باطاعت و قبول ایشان  
 و هر یک قبول نکردند بادر کش غولان ضلالت گشتند و از هالکان و  
 زبان کاران شدند **چنانچه** صاحب احتجاج بسند خود از جناب حضرت  
 حسن بن علی علیه السلام روایت نموده در باب احتجاج بر معویله  
 علیه لعنة الله که فرمودند انما الناس ثلث مؤمن بعرف حقنا  
 و مسلم لنا و با تم بنا فذلک ناجی حجت لله و لرسوله و ناصبنا العداوة  
 یشرأمتا و بغلینا و یستحل دما ثنا و یحجر حقنا و بدین الله بالبرائة منا  
 فذلک کافر مشرک فاسق و انما کفر و اشترک من حیث لا یعلم کما یسئواله الله  
 بغیر علم کذلک بشرک الله بغیر علم و رجل اخذ بنا لا یخلف فیهم و رد علم  
 ما اشکل علیه الی الله تعالی مع و لا یثنا لایانم و لا یغادینا و لا یفر  
 حقنا فینزعوا ان یغفر الله له و بدخله الجنة فذلک مسلم ضعیف  
 و نیز فریب باین در کتب سلیم در احتجاج منافقان از جناب امیر



مؤمنان صلوات الله علیه روایت کرده و منظور این روایات است که  
 بدان که قبول سرکردگی ایشان نشود اینکس مؤمن نیست و دیگر بدان که  
 مردم روزگار این سه قسم بدینستند و حق هر یک را بقدر معرفت ایشان  
 منظور داری و بگذاری و سرکردان نکردی **پنجم آنکه** پیش از آنکه ظاهر  
 بدینا آیند نور ایشان موجود بوده و بوجود ایشان معرفت حاصل شد  
 و تمامی مخلوقات از فاضل انوار ایشان مخلوق گشته اند چنانچه از ایجاد  
 دیگر ظاهر است و از جمله مخلوقات یکی آفتاب است و نکته ساینده اینست  
 هر یک از امامان شاهد این باشد که چون نور آفتابان پرتو نور ایشان  
 فرع در پیش اصل نمودی ندارد **بدین** فرد نیست آفتاب که مسنوفین  
 بخرج از دوزخ حال ثوابا گرفته اند و مهر محمد است و علی دل نشین  
 بخون بیک صدف دو کهر جا گرفته اند **یاعی** تا جابعلی سپرد پیغمبر  
 خالی به دین نکشته از بهر ماند با آنکه سایه بنداخت بخاک که هیچ  
 سایه او از منور **یاعی** بر دوزخ حال با علی پایه داشت لطف از علی  
 سر ما به دست خورشید بر روز حشر از آن پست شود تا فاش بیند  
 سایه داشت **ششم آنکه** انتقام کشند از دشمنان دین و ائمه طیبین  
 و ظاهرین جناب حضرت فایم آل محمد ابوالمظفر و المنصور مهدی و  
 صاحب عصر و زمانست که در دولت انجانب انتقام خواهند کشید  
 و بعد از دولت انسر و دین و دنیا هر دو نخواهد بود نه آنکه دیگران  
 کشند بلکه اجماع امت برین منعقد گشته و انشاء الله تعالی فری اتحاد

درین باب که وارد شده عرض خواهد شد و در آخر چرچ پست ناکند نیست  
 ظاهر و بین و تأمل نمائیم یاد نمودن جناب خدای **هفتم** رجوع فرمود  
 آن دو ملعون و بر آوردن از قبر ایشان را نه تنها برای انتقامست بلکه  
 عده برای امتحانست که مؤمن از کافر تمیز یابد هر چند انسر و عالمست  
 بعلم الهی نهایت تمام جحشست بر دوشنان و پیروان ایشان که در آن  
 شهر خواهند بود و اجتماع کلی آنکه در میان قشون نبرد آن وقت بوده  
 باشند زیرا که بعد از فتح مکه اول کار انجانب فتح مدینه است و از آنجا  
 دیگر متوجه کوفه خواهند شد و **بدین آنکه** انجانب شریف مؤتبات  
 بسیار دارد از ایجادیت صحیح و بعضی انشاء الله تعالی مدکور خواهد  
 شد پس ملاحظه نمائید که سنیان چگونه خودشان نقل می نمایند و مال  
 از انور نمی نمایند و بتصحیح آن اعتراف دارند و جوینده ایم رجوع  
 بکتاب منافیان ایشان نماید و این از جهت آنست که چشم دل ایشان  
 کور است بجهت حب دنیا و ریاست آن چنانکه مکرر پادشاهان را  
 و علمایان و امیر ایشان اعتراف بحقیقت دین ائمه و اجوبه بودن ایشان  
 هر باب نموده اند و عذری که گفته اند پادشاهان ایشان اینست که ملک  
 عظیم است یعنی دیگر بدست نمی آید و علمایان میگویند که خوب  
 مذهب است نهایت اسر و هوار و مردم را بدار و وزیر بسیار نمی باشد  
 و انرا ایشان نیز همین را گویند پس نو که لاف شیعی میزنند تأمل کن  
 در احوال خود و از جمله ایشان نباشی در کارهای خود که کوری آن را



باعتبار عبرت نکر فتن و تامل در کارها نمودن باشد و هر جا چربی  
 بایستد مثل سگان بروی هم جهند و تفاضل شعار خود نموده با یکدیگر  
 کار عقیق نکنند و عداوت باد و سنان و شهبان ایشان خصوصاً  
 سادات هرگاه دانند که دین ابا و خود را دارند بسوزانند و اکفایقتل  
 او نمایند و دوستان ایشان را جار بهود خوانند و نمیدانند که حق تعالی  
 حجت را تمام میکند و حق را ظاهر میسازد هر چند ایشان بجای راضی نباشند  
 والله ثم نوره ولو کره المشرکون **چهارم** روایت نموده فضل  
 شاذان علیه الرحمة والغفران در اثبات الرجعه پسند خود از ابن عباس  
 و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند لما عرج بی الی السماء  
 بلغت سدرة المنتهی نادانی ربی جل جلاله فقال لی یا محمد فضلت لیبتک  
 لیبتک باریت قال ما ارسلت رسولاً فانقضت ایامه الا اقام بالامر  
 بعده و صیبه فان جعلت علی بن ابی طالب خلیفتک و امام امتک  
 ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد  
 ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم  
 الحسن بن علی ثم الحجة بن الحسن یا محمد ارفع راسک و رفعت راسی فاذا  
 بانوار علی و الحسن و الحسین و شعبة اولاد الحسین و الحجة فی وسطهم  
 یبلا لا کانه کوکب دربی فقال الله تعالی یا محمد هؤلاء خلقانی و حججی  
 فی الارض و خلقاؤک و اوصیاءک من بعدک فتطوی لمن اجمعهم و الولد  
 لمن ابغضهم یعنی چون مرا عروج بمعارض سموات فرمودند رسیدم

المنتهی خطاب از جناب رب الارباب در رسید که یا محمد گفتن لیبتک  
 ای پر دگار من تکرار اچنان ناکید باشوق و یا خوف و یا هر سه دارد خدا  
 عالمیان فرمودند که ما هیچ پیغمبری بدینا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی  
 شود ایام چوفا و و روزگار نبوت او مگر آنکه پیدا داشت با مرده عوث و  
 دین و احکام و بر جای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود و  
 خود را و حجة نکبای بن شریعت حجتی را پس ما که افرید کار جهان و عطا  
 عالمیانیم کرد ایندیم علی بن ابی طالب را خلیفه تو و امام امت تو پس  
 حسن را یعنی مقرر نمودیم بعد از پدر خلیفه و امام امت تو باشد بعد  
 حسین را و بعد از او علی بن حسین را و پس از او محمد بن علی را و بعد  
 جعفر بن محمد را و پس از او موسی بن جعفر را و بعد از او علی بن موسی را  
 و پس از او محمد بن علی را و بعد از او علی بن محمد را و پس از او حسن بن علی  
 و بعد از او حجة بن حسن را یا محمد سر یا لکن چون سر یا لا نمودم ناکاه  
 انوار علی و حسن و حسین و نه تن از اولاد حسین را بدیم و حجة  
 یعنی حضرت صاحب الزمان را در میان ایشان مبدل و خشنید که گویند  
 ستاره درخشانده بود پس حضرت الله تعالی فرمودند که ای محمد  
 اینها خلیفها و حجتها ی منند در زمین و خلیفه و اوصیاء تو اند بعد از تو  
 پس خوشحال گشتی دوست دارد ایشان را و وای یا و بلی که اسم جاهلی  
 در دیک اسفل غوغا بالله بر آن کسی که دشمن دارد ایشان را **نهمین** بدان که  
 این چند پیش نیز مؤید حدیث اول است و بجای کویا از و ست زبراک



ظاهر بعد از وقوع یافتن نزدیک یافتن نزدیک بقوت انسر و چنانچه  
از قهر فائز است ایام معلوم میشود <sup>چند</sup> بفرجال این بنی خیر ظاهر است  
**اول** حقیقت و ظهور معراج رسول امین سراج صلی الله علیه و الله  
**دویم** خلافت و وصایت سید الاوصیاء و امام الانبیاء و اولاد  
کرام بجناء انسر و صلوات الله علیهم **سیم** مخلوق بودن انوار ایشان  
پیش از ظهور بدین **چهارم** خوشحالی دنیا و آخرت برای دوست ایشان  
**پنجم** بدخالی و وخامت عاقبت برای دشمنان ایشان و ناگرویدگان  
بان سروران **انتباه و رشد** بدانکه غیر از این دو حدیث این حدیث معراج  
بسیار است که اگر کسی خواهد همگی را قلی نماید کتاب علیجده باید بشود  
و اگر کسی گوید که این همه ناگردد در یک شب چون تواند بود **جواب** آنست  
شاید همه در یک شب واقع نشده باشد زیرا که چندی هست که چنانکه  
معراج دو بار و وقوع یافتن و آن حدیث در تفسیر علی بن ابی طالب است  
چون طولی داشت ذکر نشد و حدیث طولانی دیگر در کتاب امالی ابن  
بابویه است که بعضی از آن اینست که رسول خدا خطاب بعملی مرتبه  
صلوات الله علیهم فرموده گفتند و ما عرج بی بی الی السماء قط و کلن  
رینه الا قال الحمد اقر امنی علی السلام و عرفه انه امام اولیائی و نور الهدی  
طاعتی فیهینک لک یا علی هذه الکرامه و ازین حدیث نیز مفهوم میگرد  
که مکرر شده باشد **و این بابویه** در خصال روایت کرده از حضرت  
صادق علیه السلام که **عرج** بالنبی صلی الله علیه و الله مائة و

عشرین مرتبه ما من مرة الا و قد اوصی الله تعالی فیها بالنبی علیه السلام  
بالولاية لعلی و الائمه علیهم السلام اکثر مما اوصیه بالقرآن یعنی عرج  
فرمودند رسول صلی الله علیه و الله را صد و بیست مرتبه و بنود هر مرتبه  
از آن مراتب مکرر آنکه سفارش فرمود حضرت الله تعالی در آن پیغمبر خود  
بولاية و دوستی مرعی و ائمه علیهم السلام را زیاد از آنچه سفارش فرمود  
او را بواجبات دیگر یعنی اکثر سفارش جناب اقدس الحی در باب انسر و این  
بوده لهذا خطاب بر عتاب بالیها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و ان  
تفعل و ابلیغ نازل گشته و از و نیز مسند امیر مکرر برای متاملان  
و اگر مکرر سفارش شده باشد عتاب معنی ندارد فایده آن بود که جناب  
رسول الله نیز مکرر در مواضع مختلفه و اوقات مشغوعه با مارت  
ان بزرگواران و بزرگواران سروران خبر دادند و باز اکثرا بانها  
نموده در روز غدیر خم بیعت نیز بنا بر تعارفات عرب گفتند و الا که  
الخیف بیعت صورتی ندارد در پیش عقلا زیرا که مولای اینکس  
اینچه میفرماید بخوار است و بنده را گفتن اینک من قبول میکنم اقای ترا  
یعنی خواهی خواهی غلام خواهد بود هر چند بجهت تکلیفست این معنی  
بهر حال و با وجود اینها امتنان بی جفا و منافقان دعا و هواداران  
بی وفا و دشمنان دوست نما گردند اینچه کردند و دنیا و آخرت هر یک  
بر باد فتادند مکرر نادری و قلین من عبادی الشکور ناطقین  
و حدیث شیون المؤمن کبریا لاجرا کاشف از آنست و با وجود آن



اکثرا بکردار خودشان نموده. پدر بر پسر یا بر بیکانه بد اختر سفارش  
 هتک چرمش آن پرده نیشینان سر اداق عصمت نموده و بان <sup>را نشود</sup> راضی  
 ایشان را ظاهر اوست و قتل و ستموم نماید العباد بالله تعالی منه و  
 ندانستند که در دنیا جناب صاحب الزمان چه از خودشان و چه از  
 اولادشان انتقام کشیده و در آخرت بوخامنه اعمال زشتشان گرفتار  
 در عذاب الیم ابد الا با خواهند بود و سَبَّحُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ ثَقَلِ  
 بِثَقَلِيُون **وین شیخ النعمه** ابو عبد الله بن هبته الله طرابلسی در کتاب فرج  
 و مخرج من الحج البهرج با سند خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت  
 نموده انجناب فرمودند: كَانَ الْأَسْرَى بِالْبَيْتِ إِلَى السَّمَاءِ مَا لَوْ أَنَّ  
مَرَّةً فِي كُلِّ مَرَّةٍ مِنْهَا فَخْتُ الْعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْوَ  
السَّمَاءِ وَالْحَبِيبِ حَتَّى نَظَرَ إِلَى مَا نَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَرَدَّ  
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَلْفٍ الْأَشْعَرِيُّ الْفَقِيهُ فِي كِتَابِ الْأَضْيَاءِ بِاسْتِ  
الْحَبِيبِ مَرْفُوعًا إِلَى أَبِي جَبْرِ مِثْلَهُ سَوَاءً أَمِيدَ وَارَمَ انجناب عزیزان  
 که توفیق نمایند قضیه معراج را در باب آنکه هر شب جمعه معراجیست  
 معصوم را چنانچه با پیست دین باب در کتاب کافی و بصائر الدجی  
 در باب کثرت و کیفیت آن با اجادیش که قبل ازین مذکور شد **جدید**  
 در عبودیت این باب بر رضی الله عنه بسند خود از محمد بن یعقوب التمیمی  
 روایت کرده و او از جناب حضرت علی بن موسی الرضا و او از ابی اکرم  
 که از رسول انام و او از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل علیه السلام

و او از جناب جدیث تعالی شانه که او سبحانه فرمودند أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِي فَأَخْزَعْتُ مِنْهُمْ مَنْ شِئْتُ مِنْ أَنْبِيَائِي وَأَخْزَعْتُ  
مَنْ جِئْتُ بِهِمْ مُحَمَّدًا جَبِينًا وَخَلِيفَةً رَسُولًا إِلَى خَلْقِي وَأَصْطَفَيْتُ لَهُ  
عَلِيًّا أَجْعَلُهُ لَهُ أَخًا وَوَصِيًّا وَوَزِيرًا وَنُودُ بَاعْنَهُ مِنْ بَعْدِي إِلَى خَلْقِي  
وَخَلِيفَتِي عَلَى عِبَادِي بَيْنَ هَمِّ كُنَابِي وَبَيْنَ فِهْمِ بَحْكِي وَبَعْلَانَهُ  
الْعِلْمُ الْفَنَادِي مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَابِي الَّذِي وَثِقْتُ مِنْهُ وَبَيْنِي الَّذِي مِنْ  
دَخَلِهِ كَانَ أَمَامِي نَارِي وَجِصْنِي الَّذِي مِنْ لِحَاظِهِ حَصْنَتُهُ مِنْ مَكْرِ  
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَجِصْنِي الَّذِي مِنْ نُوحِهِ إِلَيْهِ لَمْ أَصْرِفْ وَجْهِي عَنْهُ وَجِصْنِي  
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ عَلَى جَمِيعٍ مِنْ فَعْنٍ مِنْ خَلْقِي لَا أَفْجَلُ عَمَلٍ عَمَلٍ  
مِنْهُمْ إِلَّا بِالْأَفْرَادِ بُولَانَهُ مَعَ نُبُوَّةِ أَجْدِ رَسُولِي وَهُوَ بِي الْمَبْسُوطَةُ  
عَلَى عِبَادِي وَهُوَ النُّعْمَةُ الَّتِي أَقْسَمْتُ بِهَا عَلَى مَنْ أَحْبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي  
مَنْ أَحْبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي وَتَوَلَّيْتُهِ عَرَفْتُهُ وَلَا يَنْدُهُ مَعْرِفَتُهُ فَعَزَّ وَجَلَّتْ  
وَجَلَّتْ لِي أَقْسَمْتُ أَنَّهُ لَا يَنْوَلُنِي عَلِيًّا عَبْدًا مِنْ عِبَادِي إِلَّا أَنِّي أَخْرَجْتُهُ  
مِنَ النَّارِ وَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ وَلَا يَبْغِضُهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي وَبَعْدَ عَنِّ  
وَلَا يَنْدُهُ إِلَّا ابْغِضْتُهُ وَأَدْخَلْتُهُ النَّارَ وَبَشَّرَ الْمُبْصِرُ بَعْضِي مِنْ مَعْبُودٍ  
سَرَّادٍ بِرِسْنِهِ كَمْ مَوْصُوفٍ بِصِفَاتٍ كَمَا لَمْ يَبْغِرْ مِنْ مَعْبُودِي نَبِيٌّ  
مَكْرَمٍ أَفْرَدِي خَلْقًا بِقُدْرَتِ خُودٍ بَعْثِي نَبِيًّا بِمَعْنَى كَمْ قُدْرَتِ الْت  
خَلْقٍ بِأَشَدِّ رِسٍّ كَمْ كَيْفٍ جَبِينٍ دَانْدُ مَشْرُوعٍ خواهد بود چنانچه باز در  
 عبودیت مذکور است از جناب حضرت امام رضا علیه السلام که

وَصَفَاتُهُ



میگوید قلت للرضا علیه السلام خلق الله الاشياء بالفطرة ام بغیر الفطرة  
 قال علیه السلام لا يجوز ان يكون خلق الاشياء بالفطرة لانك اذا  
 قلت خلق الاشياء بالفطرة فكأنك قد جعلت الفطرة شيئا غيره و  
 جعلتها الله له بما خلق الاشياء وهذا شرك واذ قلت خلق الاشياء  
 بغیر فطرة فاقمنا نصفه الله جعلها باقتدار عليها وقدره ولكن ليس هو  
 بضعيف ولا عاجز ولا محتاج الى غيره بل هو سبحانه قادر بذاته لا  
 بالفطرة جاصل كلام انکه ذات بذاته قادر در خلقتش نه انکه قدرت  
 صفت علیحدہ باشد فایم بذات او بلکه عین ذات اوست و این استیلا  
 اوصاف ذات جللی را که عین ذاتش و پس مغافل میشود و عوارث  
 و ضد خود پس جناب الهی میفرمایند پس اختیار نمودم از ایشان  
 کسی را که خواستیم از انبیاء خود و اختیار نمودم از همه آنها محمد را که جلیل  
 و خلیل و برگزیده من است پس فرستادم بسوی خلق خود و برگزیدم  
 از برای او علی را پس گردانیدم از برای او مرعی را برادر و وصی و وزیر و ادا  
 کننده از و بعد از و یعنی امر را بسوی خلق من و جانانش منست بر  
 بندگان من میان میماید کتاب مرا و زندگانی میکند در میان بندگان  
 بفرمان من یعنی هر چه میکند بفرمان من میکند و از پیش خود چیزی  
 و از فرمان تجاوز نمی نماید و گردانیدم او را علم هدایت بندگان بسبب  
 اطاعت او هدایت یا بند از ضلالت و در رجعت منست یعنی برای  
 کسانی که اطاعت او کنند و از آن در غایب شوند و در آیند رجعت من و رجعت

کسانی که انکار او نمایند بنقمت و سخط من و خانه ایست انچنان خانه  
 که هر که داخل شود در آن یعنی در امر طاعت او ایمنست از آتش سوزان  
 و قلعه محکمی است انچنان قلعه که هر که پناه بسوی آن برد محفوظ داشته  
 میشود از فتنه و اندوه های دنیا و آخرت و رویتست انچنان روی  
 که هر که بسبب اب روی آن روی منوجه من شود بر نمیکردم روی  
 خود از او و رجعت منست در اسمانها و زمینها بر جمع آنچه در میان آنها  
 از خلق من قبول نمی نمایم کردار عمل کننده را از ایشان یعنی مخلوقات ما که  
 مکر را فرار و سرگردانی و دوستی و اطاعت او باقرار بنیون اجماع است  
 که فرستاده منست و اوست دست کشاده من بر عباد من یعنی  
 بسبب رضای او رجعت می نمایم و بسبب سخط او عذاب میکنم و اوست  
 نعمت من انچنان نعمتی که اتمام نموده ام بسبب آن بر کسی که دوست دارد  
 او را از بندگان و او را مولا و اولی بنصرت بر خود اند یعنی صاحب اختیار  
 بچکم چاک جبار داند بیشناسم امر و لایست او را با و معرفت شست  
 بخت او را و کسی که دشمن دارد او را از بندگان من دشمن میدارم  
 برای عدول نمودن از معرفت او و حق و لایست او پس بجز تم فیم نمی نمایم  
 و بر بزرگوارای خودم فتم انکه دوست نمیدارد علی را بنده از بندگان من  
 مگر آنکه بیرون می آورم او را از آتش و داخل میکنم در آنم او را به هشت  
 و دشمن نمیدارد او را بنده از بندگان من و عدول نمیکند از ولایت او  
 مگر آنکه دشمن میدارم او را و داخل می نمایم او را با آتش سوزان







واخا دیت بسیار درین باب ناطق از انجمله **ابن معاذ** از جابر و او ان  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که **اَحَدٌ يَعْصِرُ عَلَيَّ** و قال  
 هذا امام البركة و قال الفجر مخدول من خذله و منصور من نصره ثم  
 مد صوته و قال انا مدينة العلم و علي باها. فمن اراد العلم فليأت الباب  
**و همچنین** زیدارم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله يومئذ و هذا الابواب علی فقال  
 فنكم الناس في ذلك فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فجاء الله و  
 اثني عليه ثم قال ما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب غير باب علي  
 فقال فيه فانكم فوالله ما سددت شيئا ولا ففتح و لكني امرت بشي  
 رواه الامام في مسنده و بروایت عبد الله عباس رض و لكن الله  
 سد ابوابكم پس اگر از در غیر علی و اهل بیت او کسی خواهد که بدر رضا  
 الهی داخل شود مسدود خواهد یافت ایست سبب قبول نبودن  
 اعمال غیر شایسته من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و الحمد لله رب العالمين  
**ششم** تشبیه نمودن انجمن ابراهیم با خود و حصن محکم اشعار داشته  
 که هر که رضای علی خواست و یافت بغلعه محکم داخل شده که از عذاب  
 و باز خواست الهی رسیده و رضای او را حاصل کرده و ایمن از آفات و  
 فتنهای دنیا و از باز خواست آخرت و هائی یافته **هفتم** آنکه وجوب  
 یعنی هر که روی دل با ایشان آورد و با اعتماد درست و راست معتقد  
 ایشان گشت خداوند عالمان روی رجحان خود را با او دارد اگر

خدای خود را بخواند اجابت کند و اگر ساکت باشد جناب و سبحا  
 انما یاید و عمل بسبب طاعت و محبت ایشان قبول باشد و الا فلا  
 و چون چنین نباشد که روایت نموده ابی حمزه از حضرت امام محمد  
 باقر علیه السلام در تفسیر قول الهی که فرموده و من یکفر بالایمان ضد  
 جط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرين قال تفسیرها فی بطن الفران  
 من یکفر بولایة علی و علی هو الايمان پس بدانکه یقینات علی  
 صدور و میشود و ایمان نیز صدور و است پس از اینجا است که امام  
 علیه السلام میفرماید و علی هو الايمان و اسلام اقرار بجهان نمودن  
 و خدا و یقینات محمد یا یقینات اسلام موافق است و لهذا بعضی گفته اند  
**رباعی** خورشید کما السنی و ماه و لی اسلام محمد است و ایمان علی  
 که یقین ازین سخن میطلبی سنکه که ز یقینات است چلی پس تا کسی  
 ایمان نداشته باشد عملش قبول نیست و نیز عن الحسن بن نعم الصحاح  
 قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول تبارک و تعالی فنكم مؤمن  
 و منكم کافر فقال عرف الله و الله ایمانهم بولایتنا و کفرهم بها يوم  
 اخذ علیهم الميثاق فی صلب ادم و هم ذرر پس بموجب ایوم کم دینکم  
 اگرچه بولایت و معرفت ایشان و اطاعت امر ایشان دین تمام و عمل قبول  
 و الا فلا و شرح و مؤیدان این حدیث شریف نیز بسیار است همچنانکه  
 از برای مثال بصیر هر یک ازین اچا دیت مؤید حدیث دیگر است پس  
 غافل مباش **جدید** **هفتم** صاحب کشف الغر در ذیل حدیث



طولا فی بسند خود از ابن عباس و از رسول الله صلی الله علیه  
واله که گفت ابن عباس فقلت یا رسول الله اوصیني قال بمودة علی بن  
ابی طالب والذی بعثنی بالحق نبیا ان الله لا یقبل من عبد حسنة حتى  
يسئله عن حبه علی بن ابی طالب وهو نعلی اعلم فان جاءه بولائه  
قبل عمله علی ما کان فيه وان لم یأته بولائه لم یسأل عن شیء ولا یمر  
الی النار یا ابن عباس والذی بعثنی بالحق نبیا ان النار لا شد غضبا  
علی مبغض علی منها علی من زعم ان الله ولذا یا ابن عباس لو انا الملائكة  
المقربین والانبیاء المرسلین اجتمعوا علی بغضه ولین یفعلوا العذبة  
بالتا زقلت یا رسول الله وهل یبغضه احد فقال یا ابن عباس نعم  
یبغضه قوم یدکرون اتهم من امتی لم یجعل الله لهم فی الاسلام نصیبا  
یا ابن عباس ان علامة بغضهم له نفیضیاهم من هود و نه علیه و الذی  
بعثنی بالحق نبیا ما خلق الله نبیا اکرم علیه منی ولا وصیا اکرم علیه  
من وصی علی قال یا ابن عباس فلم ازل له کما امر فی رسول الله  
صلی الله علیه واله ووصائی بمودته وانه لا یمکن عمل عندی قال ابن  
عباس ثم مضی من الزمان ما مضی وحضرت رسول الله صلی الله علیه  
واله الوفاة وحضرته وقلت له فداک ابی وای یا رسول الله فداک  
اجلک فما انا مر فی فقال یا ابن عباس خالف من خالف علیا ولا تكون  
لهم ظهیر او لا ولیا قلت یا رسول الله فلم انا مر الناس بزلک خالفه  
قال فبکی علیه السلام حتی اغنی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتا بهم

وعلی بنی والذی بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد من خالفه من الدنیا  
وانکر حقه حتی یغیر الله ما به من نعمة یا ابن عباس اذا اردت ان تلحق  
الله وهو عنک راض فاسلك طریقته علی بن ابی طالب علیه السلام فان  
الشک فی علی کفر یعنی لیس گفتن یا رسول الله وصیتن فرما مرا فرمودند  
بر نو باد بدستی علی بن ابی طالب فسم یا نکسی که مبعوث فرموده پیغمبر  
مرا بخی بدستی که قبول نمائید از بنده بنکوی را نا انکه برسد از دست  
علی بن ابی طالب علیه السلام و اوسبحانه و تعالی دانا راست یعنی از  
آنچه می برسد پس اگر پیاید بدوستی انتخاب قبول بفرماید عالمی بک  
او را بر آنچه بوده دران یعنی در کردار و گفتار و اگر نیاید بدوستی انتخاب  
سوال از چیزی دیگر از و نمینمایند و امر می نمایند انکس را بسوی اش  
سوزان ای پسر عباس بخی انکسی که بر اینکست مرا بر استی بر پیغمبری که  
بدستی اش هراینه شد بدتر است از راه غضب بر مبغض علی علیه السلام  
از انجا عتی که گمان میبرد که جناب اقدس الهی را فرزندی میباشند یا ابن  
عباس اگر انکه ملائکه مقرب و انبیاء مرسل جمعیت نمایند بر عداوت و  
کینه انتخاب و هرگز نمیکنند هراینه عذاب می نمایند ایشان را باش سوزان  
گفتن یا رسول الله ابا عداوت نمایند با علی علیه السلام پس فرمودند یا ابن  
عباس بلی عداوت نمایند که روی با او و گفته میشوند که از امت هستند  
نکر داینده است الله تعالی از برای ایشان نصیبی و حصه یعنی از اسلام  
ندارند چه جای ایمان زیرا که کسی یا امام حق خروج نماید خوش هدر است



و مسلمان خوش همدرد نیست **باب** عباس بدرستی علامت عداوت  
 ایشان بجناب او تفصیل دادن ایشان است پس ترازورا بر او علیه السلام  
 و قسم یا کسی که بر این گفته است برستی و حقیقت بر پیغمبری مرا خلق نموده  
 و یا فریده خبر دهنده از جانب خدا که گرامی تر از من بوده باشد بدینگاه  
 گریه آو و نه وصی را که گرامی تر بوده باشد از وصی من علی علیه السلام  
 گفت **باب** عباس پس بودم همیشه پیجوی که جناب رسول صلی الله علیه و آله  
 امر نموده بوده بودم را و وصیت فرموده بود بدوستی بجناب و بدرستی  
 که سفارش رسول خدا بدوستی علی مرتضی بزرگتر علی بود در نزد من یعنی  
 من دوستی بجناب را از همه عمل خود بزرگتر و عظیم تر میدانستم گفت  
**باب** عباس پس گذشت زمانی و اوفایی آنچه گذشت و حاضر شد رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله خوش بعضی هنگام فوت بجناب نزدیک شد  
 بخدایش حاضر شدم و گفتم فدای تو باد پدر و مادرم یا رسول الله <sup>خجسته</sup>  
 نزدیک کشنده اجل شما پس چه میفرمایید پس فرمودی یا **باب** عباس بجناب  
 نما کسی که بخالف گفت کند علی را و مباش مخالفین را پشت و پناه بچند  
 موافقت با مخالفان او ممکن و امداد ایشان منما و مباش دوست ایشان  
 گفتم یا رسول الله پس چرا امر نمیکنی مردم را بزرگ مخالفان منم و گفت  
**باب** عباس که پس که نیست پیغمبر علیه السلام نا آنکه بهوش شد پس خود  
 امد فرمود **باب** عباس سبقت گرفت نوشتند درباره ایشان و انست  
 پروردگار من یعنی که تقدیر و امضا شد و دانست پروردگار من که <sup>بصحت</sup>

فایده نمیکند و بنابر تکلیف جبر نمیتوان نمود لهذا ما را امر بصبر نموده  
 عوض بعضی انداخته شد و هشتم بذات و بزرگواری آن ذات اقدس که را  
 برستی و درستی بر پیغمبری مبعوث نموده بیرون نمیرود اجدی از آنجا است  
 که مخالفان بجناب میکنند از دنیا و منکر حق و باشند نا آنکه تغییر دهد  
 جناب الله تعالی آنچه را که با و انعام نموده یعنی از بدین حق بکفر **باب** عباس  
 هرگاه خواهی واراده نمایی که ملاقات کنی پروردگار خود را و از تو را نصیحت  
 باشد پس مسالوک دار راه علی علیه السلام را یعنی پیروی بجناب را پیش  
 در علی کفر است و این جدیست شریف را مؤبدات هست که اگر نظر  
 ناقص ننکری هر این درین ابعین خواهی یافت چه جای کتب دیگر  
**ویدانکه** بعضی اوقات وصی میگویند و مطلق وصی را میخواهند  
 اعزام آنکی نبی باشد یا امام باشد مثل جدیث و صیت کل چنانچه در  
 الوصیه من لدن ادم الی اخر الدنیا که جدیث طولانیست و در کتاب  
 کافی و غیران ثبت نموده اند و بعضی اوقات وصی میگویند و امام  
 است در هر عصری میخواهند چنانچه در میان هر امتی شایع واقع  
 چون ای را دانستی پس بدان که فرمودن رسول خدا و لا وصی الا کم  
 علیه من وصی علی ظاهر مطلق و صی را خواسته خواهی خواه  
 غیر نبی یعنی وصی من گرامی ترین همه اوصیاست خواه اوصی نبی  
 باشد و خواه غیر نبی زیرا که بجناب امیر شد بر کل مخلوقات الهی  
 بفرموده خداوند عالمان چنانچه سابقا ذکر یافت در روز است







من ولده الذي اسمه جعفر يدعى الإمامة اجزاء على الله ولكن باعلية فهو  
عند الله جعفر الكذاب المفترى على الله جل جلاله واليدعي ما ليس باهل  
الخلافة لبيته والجاهد لاجله وذلك الذي يروى كشف من الله عز وجل  
عند غيبته ولى الله ثم بكاء على بن الحسين عليهم السلام بكاء شديدا ثم  
قال كافي انظر جعفر الكذاب وقد جعل طاعة زمانه على تعديش امر ولى الله  
والغيب في حفظ الله والنو كليل محرم ابيه جهلا منه برئته وصدا  
على قتله ان طفر به وطعافى ميراث ابيه حتى اخذه بغير حق فقال  
ابو خالد فقلت يا بن رسول الله وان ذلك لكائن فقال اى ورى ان  
ذلك لمكتوب عننا في الصحيفة التي فيها ذكر الحسن التي تجري علينا بعد  
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ابو خالد فقلت يا بن رسول الله  
ثم يكون ماذا قال ثم تمدا الغيبة بولي الله الثاني عشر من اوصياء  
رسول الله صلى الله عليه وآله والائمة بعده يا ابا خالد ان اهل البيت  
غيبته الغائبين يا امامته والمنظيرين بظهوره افضل من اهل كل زمان  
فان الله تبارك وتعالى اعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ما لا  
به الغيبة بمنزلة المشاهدة وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهد  
بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف اولئك الخالصون  
حقا وشيعتنا صادقا والدعوات الى دين الله عز وجل سرا وجهرا وقال  
عليه السلام انظار الفرج من افضل الفرج يعني ابو خالد كافي كفت  
داخل شدم مجلس سيد خود علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام

وكفتم اى فرزند رسول خدا خبرده مرا از ان كسانى كه خدا بپسند  
اطاعت و مودت ایشان را بعد از رسول خدا صلي الله عليه وآله المختار  
فرمود اى كافي بدرستی كه اولی الامر و ان كسانى كه خداي عز وجل ایشان  
امامان و سرگردان مردمان گردانیده و واجب ساخت بر مردمان  
اطاعت و فرمان برداری ایشان را امیر المؤمنین علی بن ابی طالب الباست  
و بعد از آن حضرت هم من حسن بعد از ان پدرم حسین بعد از ان منتهی  
شده است احرامات بما این گفت و خاموش شد پس كفتم اى سيد  
روایت كرده اند از برای ما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام كه آن حضرت  
فرموده است كه زمین خالی نمی ماند از حجتی كه خدا بر ما باشد بریندگان  
پس كیست حجت و امام بعد از بنو آن حضرت فرمود پسر محمد كه نامش در صحف  
اولی فرست خواهد شكافت علم را شكافتنی او حجت و امام است بعد  
از من و بعد از او پسر او جعفر كه نزد اهل اسمان صادق است كفتم اى  
اى سيد من چگونه است كه نام او صادق شده است و حال آنكه همه  
شما صادقانید فرمود كه حديث كرد از برای من پدرم و او از پدرش  
عليهما السلام كه پسر صلي الله عليه وآله فرمود كه چون فرزندانم جعفر  
پسر محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام منولد كرد  
او را صادق نام كنید كه نجبين از فرزندان او كه نامش جعفر باشد و نحو  
امامت خواهد كرد از روی لبري كردن بخدا و دروغ بستن بر او پس از  
نزد حضرت حق تعالی نام جعفر كز است كه افتر كننده است بخدا جل جلاله



و دعوی کشف چیز نیست که اهل ان چیز نیست و مخالفست با پدر و  
چسودست نسبت بر برادر و طلب خواهد کرد ظاهر ساختن  
خدا را نزد غایب بودن ولی خدا انگاه امام علیه السلام سخن گریست  
بعد از ان فرمود که با من جعفر که ابراهیم بران داشته است طاعتیه  
و از حد در گذرند و زمانش را به تفتیش و تفحص نمودن امر ولی خدا و پنهان  
شدن در حفظ خدا و موکل گردانیده شد بحرم پدر خود از روی محبت  
که او راست بر نبی ولی خدا و حرمی که دارد بقتل ولی خدا اگر خطی باشد  
بر او و طبعی که دارد بمیراث برادر خود تا بیکر ان میراث را بفرستد ابو  
خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا ای امور واقع شدن نیست انحضرت  
فرمود بلی واقع شدن نیست بخدا انهم بدرستی که ای امور نوشته شده است  
نزد ما در نامه که در ان نامه ذکر محتمای نیست که جاری میشود بر ما  
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو خالد گفت گفتم ای فرزند  
بعد از ان چه واقع خواهد شد انحضرت فرمود که بعد از ان امثال  
خواهد یافت پنهان بودن ولی خدا که دو از همین است از اوصیاء  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو از همین است از امامانی که بعد  
رسول خدا پندای ابو خالد بدرستی که اهل زمان غایب بودند و  
که قابل باشند با امامان او و منتظر باشند ظهور او را فاضله و هجرت  
خواهند بود از اهل هر زمان از جهة انکه خدای تعالی عطا کرده است  
با ایشان از عقول و افهام و معرفت چیزی که ان پنهان بودن کذب است

نور

نزد ایشان بمنزله حاضر بودن و مشاهده کردن و گردانیده است  
خدا تعالی ایشان را در ان زمان بمنزله جهاد کنندگان بشمارد پیش  
رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشانند مخلصان از یحیی و شعیبا  
ما باند و داعیان بدین خدای عز و جل ستر و جهر و انحضرت امام  
علیه السلام دیگر فرمود که انتظار فرج کشیدن از بهتر و فرج است  
امید از جناب اقدس باری تعالی است که در انتظار کشیدن فرج  
ان خورشید امامت و دو چرخ اشجار نبوت اجر عظیم و ثمره جنت  
و فرج قریب عنایت و مرحمت و کرامت فرماید برای جمیع شیعیان  
و مجتبان اهل بیت رسالت و امامت بحرمهم امین رب العالمین  
و العاقبة للمتقين بدان ای عمر بنیمن که ازین حدیث شریف که از  
جمله معجزات است نیز چند چیز ظاهر است اول اخبار فرمودن معصوم  
احوال خیر مال دودمان ال امامت و خلافت را بخوئی که کوی الخیر  
در همه احوال کبر صاحب علیه السلام واقع شد حاضر بوده و هر که  
با احوال جعفر کذاب و اسرار مطلع باشد بقیه بین میداند که این حدیث  
از مطلع امامت و نبوت طلوع نموده و احتیاج بمؤیدی ندارد و دوم  
مراد سائل از سوال اخیر باینکه فرض الله تعالی طاعتهم و موذنتهم  
ظاهر اشعار این دو ایند که بعد است که جناب اقدس الله تعالی در کتاب  
فرموده یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
منکم و ایندیکر قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی که سائل



استنباط نموده با از ابای انجناب خبری باور سپیده که حقیقت آنها را  
 می رسد لهذا انشور و صیغه می پند اولی الامر منصف بانکه امر ایشان  
 امر و فرمان برداری الله تعالی و رسول او باشد امیر المؤمنین با بازده  
 فرزند او بنده و ایشانند بقول خدا اولی تصرف در امر و بی هر چه باشد  
 و دوستی ایشانست اجر رسالت نه غیر ایشان هر چند دوستی سادات  
 نیز میرسد و آن معنی باعتبار ایمان است همچنانچه برای اهل ایمان از عت  
 نیز هست که اگر سید غیر و ازده اما می باشد دوستی اولانم نیست بلکه  
 لعن بر او واجبست فتدبر **صاحب** اکمال الدین بسند خود از ابی  
 و از جناب ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در قول الله تعالی که میفرماید  
 یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الایه  
 قال الاممه من ولد علی و فاطمه علیهم السلام الی ان نفوم الساعه **فیه**  
 در آملی بسند خود از عمار سا باطی و از جناب صادق علیه السلام  
 روایت نموده که فرمودند ان او ما یسئل عنه العباد او یقف بین الله  
 جل جلاله عن الصلوة المفروضة و عن الزکوة المفروضة و عن الصیام  
 المفروض و عن الحج المفروض و عن ولا یقتل اهل البیت فان اقرضوا  
 ثم مات علیها قبلت صلواته و صومه و زکوة و حجه و ان لم یقرضوا  
 بقی بدی الله عز وجل لم یقبل منه شیئا من اعماله لغو بذ الله من  
 خدا نده و سابق برین از رسول خدا نزدیک باین حدیث از عبود  
 نقل شد **باب** و ارسته زد و زخ ندهد هیچ نجات نه فعل نماز و

روزه و حج نه زکوة: یک چیز کفایت نر از حسنات ان مهر علی  
 بر محمد صلوات **سیم** انکه زمین خدا خالی نمی ماند هرگز از حجت خدا  
 بر خلقتش و بر هر کس در هر عصر تحصیل معرفت حجت واجبست تا اهل  
 زمان جاهلست نشان کرد و لهذا جناب رسول خدا فرمودند منما  
 و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و خالی بودن زمین از حجت  
 خدا پیش از چهل روز نقل نموده اند بلکه بعضی فایند که ان چهل روز  
 نیز نخواهد بود بلکه ابتدای قیامتست و این قول ظاهر خالی از قیوت  
**و صدوق** در اکمال الدین بسند خود از حضرت جعفر علیه السلام روایت کرده  
 ما زالت الارض الا لله تعالی ذکره فیها الحجة بعرف الجلال و الجرام و  
 یلعنوا الی سبیل الله جل و عز و لا یقطع الحجة من الارض الا اربعین یوما  
 و حدیث سابق از ابی بصیر نیز مقوی و مفاد همین معنیست که گذشت  
**چهارم و پنجم** انکه امامان در آسمان مشهور تر از زمین اند و مطاع تر  
 از این زبر که در آسمان هر چه و هر که هست اطاعت امر ایشان بحقیقتست  
 که بنده مطیع با قای خود بر خلاف زمین که چون و انس اکثر اطاعت نمیکند  
 و این خود ظاهر است و مذمت و بدی جعفر کذاب این چندین ظاهر  
 نمائست فوقی از جناب حضرت صاحب صادر شده اشعار بانکه و لکن  
 شیعیان او را و لعنش نمایند و در محافل زیاده بدی یاد میکنند  
 و احتیاط دین است **ششم** انکه صحیفه به املائی رسول صلی الله علیه  
 و الله و خط امیر المؤمنین علیه السلام پیش امامان هست که اگر چه



واقع میشود بلکه به شیعیان ایشان در هر زمان در آن محقق است  
 و یک راه علمان بزرگواران از این راه است **هفتم** آنکه اهل زمان امامت  
 صاحب الزمان علیه صلوات الله الرحمن آنها را که عارف و راسخ اند  
 در دین ابای انتخاب و عاماند بیست رسول و کتاب مجتهدین اهل هر  
 زمانند و بمنزله مجتهدین رسول الله اند زیرا که جناب اقدس الهی در حق  
 آنکه امام و پیشوای ایشان در نزدشان ظاهر افاضت نیست عقل کامل  
 و شعور وافر و رای صائب بایشان کرامت فرموده که بحقیقت اعتقاد  
 بامام و پیشوای خود که گویا هر روز در خدمت انتخابند و لهذا جناب  
 رسول خدا می فرماید خطاب بعلیه مرضا نموده که یا علی اعجب الناس لئلا  
 واعظمهم کوثا قوم بکونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی و محبت تمام  
 الحجة فاموا بسواد علی بیاض و چون چنین نباشد و حال آنکه علمای دین  
 الاحترام در هر عصری از هر امامی در هر بابی جدیدی که بود و تفسیری که  
 فرمودند ضبط و ثبت نمودند و کتابها در این باب تمام کردند و حجة الله  
 علیهم و بر عتبت انتخاب رسانیدند و نیز در کارند همگی و الحمد لله تعالی  
 و بر عتبت جناب حضرت صاحب الامر رسیده باز یادنی که از آن سرور  
 افاضه شده و میشود پس این خدا گویا کاملتر و جبر و تمام تر بایشان  
 و با وجود غیبت امام علیه السلام در صد بندگی و اطاعت اند و از ایشان  
 دارند و با محالان دین در نزد و خوردند و در راه دین مجاهد میمانند  
**و لهذا صدق رجاء الله در احوال الدین و اتمام النعمه بسند خود از حضرت**

اینکه اهل زمان امامت  
صاحب الزمان علیه صلوات الله الرحمن آنها را که عارف و راسخ اند  
در دین ابای انتخاب و عاماند بیست رسول و کتاب مجتهدین اهل هر  
زمانند و بمنزله مجتهدین رسول الله اند زیرا که جناب اقدس الهی در حق  
آنکه امام و پیشوای ایشان در نزدشان ظاهر افاضت نیست عقل کامل  
و شعور وافر و رای صائب بایشان کرامت فرموده که بحقیقت اعتقاد  
بامام و پیشوای خود که گویا هر روز در خدمت انتخابند و لهذا جناب  
رسول خدا می فرماید خطاب بعلیه مرضا نموده که یا علی اعجب الناس لئلا  
واعظمهم کوثا قوم بکونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی و محبت تمام  
الحجة فاموا بسواد علی بیاض و چون چنین نباشد و حال آنکه علمای دین  
الاحترام در هر عصری از هر امامی در هر بابی جدیدی که بود و تفسیری که  
فرمودند ضبط و ثبت نمودند و کتابها در این باب تمام کردند و حجة الله  
علیهم و بر عتبت انتخاب رسانیدند و نیز در کارند همگی و الحمد لله تعالی  
و بر عتبت جناب حضرت صاحب الامر رسیده باز یادنی که از آن سرور  
افاضه شده و میشود پس این خدا گویا کاملتر و جبر و تمام تر بایشان  
و با وجود غیبت امام علیه السلام در صد بندگی و اطاعت اند و از ایشان  
دارند و با محالان دین در نزد و خوردند و در راه دین مجاهد میمانند  
و لهذا صدق رجاء الله در احوال الدین و اتمام النعمه بسند خود از حضرت

باین

باقیه علیه السلام روایت نموده که فرمودند بانی زمان علی الشاکر یغیب عنهم  
 امامهم فطوبی للشاکرین علی امرنا فی ذلك الزمان ان ادنی ما یکون انهم  
 من الثواب ان بنادیهم الباری جل جلاله فیقول عباده و اما انی  
 امنت فی ربی و صدقتم بعبیدی فابشروا بحسن الثواب منی فانتم عباده  
 و اما انی جفا منکم انقبل و عنکم اعفوا و لکم اغفر و بکم استغفر عباده الیقین  
 و ادفع عنهم البلاء و لولاکم لا ترک علیکم عذابی فاجابوا فقال  
 یا بن رسول الله فما افضل ما یستعمل المؤمن فی ذلك الزمان قال  
 حفظ اللسان و لزوم البیت ظاهر حفظ اللسان کنا به از تقیه باشد  
**پس بدانکه** تنها دانستن امامان را که صاحب اختیارند و اولی تصرفند و  
 بحقیقت و دوستی ایشان زدن کافی نباشد بلکه عقلا و نفلا و عرفا در راه  
 ادیان حق ایست که دوستی و ستودن در فرمان برداری امر او و طاعت  
 اوست **نظم** ثلث دوسنی حق مزین باین عصیان که این طریقه ان  
 اهل دین بدیع بوده اگر بدوستش صادق طاعت کن حجت کیست  
 مجبور بر اطیع بود نمیدانی که اگر کسی دوستی باشد و اطاعت امر دوست  
 صادق نمیداند و چنین اگر دوست او دشمنی داشته باشد با آن دوست  
 دوست اگر دشمن نباشد باز دوستی صادق نیست **باین در**  
 بدان اگر نباشی چون من حجت علیت یقین نخواهد بود و در معنی  
 نباشی صادق با دشمن دوست اگر نباشی دشمن مگر آنکه ان دشمن  
 دوست از هم مله همان حق باشد و حق در طرف دشمن دوست باشد

اینکه اهل زمان امامت  
صاحب الزمان علیه صلوات الله الرحمن آنها را که عارف و راسخ اند  
در دین ابای انتخاب و عاماند بیست رسول و کتاب مجتهدین اهل هر  
زمانند و بمنزله مجتهدین رسول الله اند زیرا که جناب اقدس الهی در حق  
آنکه امام و پیشوای ایشان در نزدشان ظاهر افاضت نیست عقل کامل  
و شعور وافر و رای صائب بایشان کرامت فرموده که بحقیقت اعتقاد  
بامام و پیشوای خود که گویا هر روز در خدمت انتخابند و لهذا جناب  
رسول خدا می فرماید خطاب بعلیه مرضا نموده که یا علی اعجب الناس لئلا  
واعظمهم کوثا قوم بکونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی و محبت تمام  
الحجة فاموا بسواد علی بیاض و چون چنین نباشد و حال آنکه علمای دین  
الاحترام در هر عصری از هر امامی در هر بابی جدیدی که بود و تفسیری که  
فرمودند ضبط و ثبت نمودند و کتابها در این باب تمام کردند و حجة الله  
علیهم و بر عتبت انتخاب رسانیدند و نیز در کارند همگی و الحمد لله تعالی  
و بر عتبت جناب حضرت صاحب الامر رسیده باز یادنی که از آن سرور  
افاضه شده و میشود پس این خدا گویا کاملتر و جبر و تمام تر بایشان  
و با وجود غیبت امام علیه السلام در صد بندگی و اطاعت اند و از ایشان  
دارند و با محالان دین در نزد و خوردند و در راه دین مجاهد میمانند  
و لهذا صدق رجاء الله در احوال الدین و اتمام النعمه بسند خود از حضرت



در این صورت دشمن دوست را دشمن نباید داشت بلکه با صلاح  
ذات البین همت باید داشت تا بهم آشتی داده هر دو را با صلاح او  
و ثواب ترا از خدای خود توقع داشته باشی که بسیار است و اگر نخواهد  
خود را ساکت باید داشت و مؤلفه برای خود حاصل نباید نمود **بیت**  
دوستی با دشمنان و دشمنی با دوستان **میکنی و آنکه لاف بچینی میری**  
پس هرگاه چنین کنی از جمله انانی خواهی بودن **که صاحب کمال الدین** از  
الساجدین بسند خود روایت نموده که فرمودند من ثبت علی موالی بنا  
فی غیبه قانتا اعطاه عز وجل ثواب الف شهید مثل شهاده بدو و اجد  
بعینه هر که ثابت باشد بر دوستی و امانت مادر زمان غیبت قائم ما  
عطا و شفقت و مخرج می نماید الله عز وجل ثواب هزار شهید از شهاده  
بدو و اجد بدانکه ثواب شهدای بدو و اجد چون در بدو اسلام بود و در دنیا  
ضعیف بود اسلام و سبقت گرفتند بر شهدای دیگر در ثواب سواي شهدا  
کربلای معلی که عظیم تر و بزرگتر است ثواب ایشان زیرا که ایشان را در آن  
جهاد امید نجات نبود و مع هذا رفتند و خود را بدرجه شهادت رسانیدند  
و شهدای بدو و اجد امید نجات بود ظاهر تفضیل این بوده باشد  
صلوات الله علیهم اجمعین و لعن الله علی مخالفهم و مبغضهم و ظالمهم  
الحیوم الذین و انشاء الله تعالی بعد از این ظاهر تر خواهد شد مرتبه و قدر  
شیعیان و دوستان ایشان چنانکه سابقا نیز مذکور شد و الحمد لله  
و کلام **حدیث نهم** ابن بابویه رحمه الله بسند خود در کتاب من

بجمله الفقیه روایت نموده از احمد بن محمد بن الکوینی و او بسند خود از  
فضال و او از پدرش و او از جناب حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا  
صلوات الله علیهم که فرمودند للامام علامات یكون اعلم الناس  
واکم الناس و اتقى الناس و اخلص الناس و اشجع الناس و اعقل الناس  
و اتقى الناس و اعبد الناس و بولد یخونوا و يكون مطهر و یری من  
کما یری من بین یدیه و لا یكون له ظل و اذا وقع علی الارض من  
بطن امه و وقع علی راحته رافعا صوته بالشهادتین و لا یحتمل  
و نائم عینه و لا ینام قلبه و یكون محمدا و یستوی علیه درع رسول  
صلی الله علیه و آله و لا یری له بول و لا غائط لان الله عز وجل  
قد وکل الارض باینلاج ما یخرج منه و یكون راحته اطیب من البخی  
المسک و یكون اولی الناس منهم بانفسهم و اشفق علیهم من ابائهم  
و أمهاتهم و یكون اشد الناس تواضعا لله جل ذکره و یكون اخذ  
الناس عما یامروا به و اکف الناس عما نهی عنه و یكون دعا و مستجابا  
جوابا انه لو دعا علی حجره لانشقت بنصفین و یكون عنده سلاح  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سبقه ذو الفقار و یكون عنده  
حقیقه فیها اسماء سبعین الی یوم القیمه و حقیقه فیها اسماء  
اعدائهم الی یوم القیمه و یكون عنده الجامعه و هی حقیقه طولها  
سبعون ذراعا فیها جمیع ما یحتاج الیه الناس الیه و لیدام علیه السلام  
و یكون عنده جفر الاکبر و الاصغر اهاب باغر و اهاب کشر فیها



جميع العلوم حتى آتت الخلدش و حتى الجلالة و نصف الجلالة و يكون عند  
مصحف فاطمة عليها السلام يعني از برای شناختن امام علامها و نشانها  
يعني بانها امام را بايد شناخت و دانست پس ميشناسد امام ذاتا و بغير  
و دانست چگونگی مردم و برهمنكارترين مردم و بر ديارترين مردم و دليل  
ترين مردم مست و سخی و عاقلترين مردم مست و عبادت کننده ترين  
مردم مست و متولد ميشود خسته کرده شده يعني احتياج بخسته ندارد  
نهایت برای سنت يعني ميراثند بر خسته گاه و يا کبره متولد ميشود از آتش  
و چي پند از پشت چنانکه چي پند از پيش و نميشناسد او را يعني ساير  
و هرگاه واقع شود بر زمين از شکم مادرش واقع ميشود رکف دستها  
در خالتي که بلند کرد اندر صدرش را بشهادت دين يعني شوحيد خدا و نبوت  
رسول الله و بعد از آن صلوات بفرستد بر هر يك از پدران گذشته  
خود که امامند و با امامت هر يك مفر شود و محمل نشود و مشغول بشود  
و نميخواهد دلش يعني غافل نميشود بقدريت کامله الهي از عالم کون و فسا  
و آنچه واقع شود در آن و ميشناسد حديث کرده شده يعني ملک باو سخن  
ميگويد و خبر ميدهد نهایت شخص ملک را گویند بعضي که چي پند و  
ديدن منافات ندارد و مستويست يعني بفاست مبارکش راستست  
زده رسول صلي الله عليه و آله و کونا نه پست و دیده نميشود بول و غا  
زیرا که الله تعالی مؤکل نموده زمين را بفر و بردن آن چهره بر و پايدار  
و بوي او خوشبو تر از مشک است و ميشناسد اولي از مردم بر نفعهای خود

يعني در

از خودشان يعني بايد که مردم امام را از جان خود بر خود مقدم دارند  
و جان خود در راه او بايد بماند مضافا نمائيد و او را بر جان خود ترجيح  
دهند و مهربان تر است بر ایشان از پدر و مادرشان يعني بر هر يك  
از مؤمنان مهربان تر از پدر و مادر ایشانست و ميشناسد متواضع ترين  
مردمان در اطاعت و فرمان برداری مرخداي جل ذکره را و ميشناسد  
فراگيرنده تر با آنچه احرص ميشناسد با و مردم را يعني خودشان بهتر و زيادتر  
بجای او و ندانند آنچه را که مردم احرص ميشناسند و باز دانسته ترين مردمند از آنچه  
نمايند از آن مردم را يعني خود را و بر هر چه ميشناسند و اهتمام بپشتند  
دارند و ميشناسد دعای او مستجاب حقی آنکه اگر رسد صمدا دعا کند  
دو نصف ميشود و ميشناسد در نزد او يعني امام چي ناي رسول و  
او ذوالفقار است يعني هر سلاح و رختی که انتخاب داشته هر چه در  
ایشانست و دارند چي عمامه و نعلين و قتيب و غیر آن و ميشناسد  
در نزد امام طوماری که اسامي جميع شيعيان ایشان دروست تا يوم  
قيامت و حقیقه ديگر که دروست اسامي دشمنان ایشان تا روز قیامت  
و چي باشد در نزد امام جامعه و آن حقیقه ايست که طول آن هفتاد و  
در بعضی روايت بذراع رسول صلي الله عليه و آله دروست جميع ما چي  
فرزندان آدم عليه السلام و ميشناسد نزد امام جعفر بزرگ و جعفر کوچک  
یکی در پوست بز و یکی در پوست گوسفند در پوست جميع علوم چي  
دیده خيالشیه يعني از کسی بکسي واقع شود و زدن نادانانه و نصف تازیانه



و می باشد نزد امام علیه السلام مصحف فاطر صلوات الله علیه  
 و در اوست آنچه واقع می شود از دولتها و غیر آن **اول** آنکه علامت مختص  
 در آنچه مذکور شد بلکه زیاد از این است که ذکر شد و افلاک این چند علامت  
 بدانند ضرور است و چنانچه کسی همه را مفصلاً نداند شاید مؤاخذت  
 اما اگر هیچ نداند یا بجای غایب باشد شاید برین ان بزرگواران نبرد و  
 تفصیلاً چنانچه کسی نداند معرفت او بیشتر و ثواب و عظیم تر خواهد بود  
**و نیز صدوق** در کتاب خصال روایت کرده از جناب حضرت صادق علیه السلام  
 که قال عشر خصال من صفات الامام العصمة والخصوص وان يكون علم  
 الناس وانفاهم لله واعلم بكتاب الله وان يكون صاحب الوصية الظاهرة  
 ويكون له الهجرة والدليل وتمام عهده ولا ينال عليه ولا يكون له في  
 وبری من خلفه جایز من بین بدیه و **و همچنین** نقل نموده صاحب خراج  
 رحمه الله از جناب حضرت محمد باقر علیه السلام حدیثی که مضمون آن اینست  
 فرمودند که بدستی که برای امام ده دلیل است **اول** آنکه خنده کرده منور شود  
**دوم** آنکه چون از مادر بر زمین بد نظرم میکند بسوی آسمان و افراشته  
 می نماید **سیم** آنکه بر ناز و بی راستی و بعلم قدرت مکتوبست و تمت کلمه  
 رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا **الایه چهارم** دهن دره ندارد **پنجم** کان کش نکند **ششم**  
 آنکه جنب نشود زیرا که شیطان نزدیک او نتواند شد **هفتم** آنکه ریح نجس  
 مثل مشکست و زمین پنهان میکند با بیلاخ همه از **هشتم** آنکه سابه  
 نمی باشد و در هرگاه در میان آفتاب بایستند **نهم** آنکه مستجاب الدعوی

می باشد **دهم** آنکه مهر پنهان بر سنک همچنانکه هر یک از ابای خودش  
 نموده اند صلوات الله علیه اجمعین **و ایضا** صاحب خراج روایت  
 بسند خود از ابی هاشم جعفری رضی الله عنه که قال کنش ابی محمد علیه السلام  
 فاستودن لرجل من اهل اليمن فدخل رجل طویل فسلم عليه بالولاية  
 فقلت في نفسي ليت شعري من هذا فقال ابو محمد هذا من ولد الای  
 صاحب الجنة الذي طبع فيها ابائی بخوانهم فانطعت فاخرج حياء  
 وفي جانب منها موضع امس فانطبع فيها فکانت افراش خانه  
 الحسن بن علی ثم نهض الرجل وهو يقول رحمة الله وبركاته عليكم اهل  
 البيت ذرية بعضنا من بعض فسالته عن اسمها فقال محمد بن الحسن  
 عقبة بن سحمان بن غانم و ما وراي ابن دو نفر دیگر بوده اند که هر یک  
 از آنها را نیز روایتی و چکابی هست برای بنیه کافیهست و در  
 اولی را اسم سعادت بن بنی سعد بن بکر بن عبد مناة است و ثانی را اسم  
 ام التدی جبابه بن جعفر الوالبی و سبی ام سلم و ان فادی کتب  
 سابقه بوده و هر یک از اینها بخندست پیغمبر رسیده علامتی از جناب  
 خواستند پس آن سرور سبکی را مهر نموده و بدیشان میداده و می  
 که هر که چنین کند او وصی من است و ایشان اولاد با ولا د سپرد  
 سفارش می نموده اند **و از حضرت** امام موسی کاظم علیه السلام منقول  
 که فرمودند امام را بخند خصلت می توان شناخت **اول** آنکه امام  
 پیش از آن رض امامت می میکند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه

عند

علیه السلام



نص بر امامت علی بن ابی طالب کردیم **دوم** آنکه هر چه از امام پرسند و جواب  
شایقی بفرماید و اگر پرسند خود ایند اما بدسیم آنکه خبر میدهد  
مردم از چیزهای پند **چهارم** آنکه جمیع لغتها را و زبانها را میداند  
و چنانچه خواهد هر کس را بلغث جواب میفرماید **پنجم** آنکه کلام هیچ  
ذی جوئی بر وی مخفی نیست و هر را می فهمد و میداند **ششم** اگر خواهند  
مردم زنده میکنند و کور را در زاد و غیر او را شفای بخشد و پیری و  
جزام و ازارهای مزمن کتباً عاجز باشند ایشان چاق می نمایند خلا  
کلام آنکه هر چه از هر نبی از انبیا و از هر وصی از اوصیا که داشته اند  
ممکن در هر يك از امامان موجود بوده و هست و این معنی نیز یکی از صفات  
و بنیاد ایشانست بر انبیا و اوصیا و پیغمبرین هر علی که انبیا و اوصیا  
بوده ممکن ایشان منتقل شده بلکه حق اینست که از امامان با ایشان  
فایز شده و از بر کثائتم باین مرتبه رسیده اند صلوات الله علیهم اجمعین  
**قص** اگر نه واسطه ذاتش بودی شد بکافون الفخط استوی سطون  
و کسب نبه وجود مبارکش بودی کجا بدی اثر فطرنا ثا و ذکون  
محیط علم لدنی کمال اوج کمال خدا بکان دو عالم شد سر و سرور  
بر فنی که قضا به با سنانش نبوی کدام طبع بداند صفات او مقدور  
قضا بیکست دیوانه و ست ایچ خوا هنوز فطرش ادم بنیامده بظهور  
جهان نوالد انسان اگر سیر کرد زمانه را تنها بد نظیر او منظور  
پناه دین محمد علی که بی امرش روان نکشت بر آسمان طلیعه نور

نخ

بامر دین جهان در جهان و انشودن در کارگاه قضایی بجل و منشور  
خلاف چکنش کار شرع نامضبوط خلاف طاعتشان سعی فلان مشکوک  
شهی که زای رفیعش خراجه فرماید با مثال امورش قضا بود ما مود  
باهتمام و لایش بروی چتر شود صحیفه کنه شیعیان شان مکفوت  
**جدید** **دوم** شیخ بن بابویه در عبود و شیخ محمد بن یعقوب در  
کافیه هر يك بسندهای خودشان روایت کنند از عبد العزیز که او گفته  
بودیم در مسجد جامع مرو پیش از آنکه بخشدن امام علیه السلام رسم  
و دایر شد میان مردمان گفتگوی امر امامت و خلافت و هر يك  
میگفتند پس داخل شدم بخشدن امام علی بن موسی الرضا علیه السلام  
و علی ایات و اولاده النجاة و الشا و عرض نمودم گفتگوی و اختلاف کرد  
در امر امامت و در آنچه خوض نموده بودند در آن پس انتخاب بستم نمود  
فرمودند یا عبد العزیز جمل القوم و دعوا عن ادیانهم ان الله رب  
و تعالی بر قبض نبیه صلی الله علیه و آله حتی اکل الدین و انزل علیه  
الفران فیه تفصیل کُل شیء بین فیه الجلال و الجرام و الجود  
و الاحکام و جمیع ما یحتاج الیه الناس کلاماً فقال عز وجل ما فطرنا  
فی الكتاب من شیء و انزل فی حجة الوداع و هی اخر عمر علیه السلام  
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام  
دیناً فامر الامام من تمام الدین و لم یض علیه السلام حتی بین الامم  
معالم دینهم و اوضح لهم سبیلهم و ترکهم علی قصد الحق و اقام لهم

از انهم

نبیان

بامر



عليها عليه السلام علما واما ما وما ترك شيئا يحتاج اليه الامنة الا ان  
 نعم ان الله عز وجل لم يكل دينه فقدره كتاب الله فهو كافر هل  
 قدر الامامة ومجتها من الامنة فيجوز فيها اختيارهم ان الامامة اجل قدرا  
 واعظم شائنا واعلى مكانا وامنع جانبنا وبعده غورا من ان يبلغها  
 الناس بعقولهم او ينالوها بالافهم او يفهموا اماما باختيارهم ان  
 الامامة حق الله عز وجل بها ابراهيم الخليل عليه السلام بعد النبوة  
 والحالة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفها واشاد بها ذكره فقال عز وجل  
 اني جاعلك للناس اماما فقال الخليل عليه السلام سرورايها ومن  
 ذر بين قال الله تبارك وتعالى لابن ابي عمير الظالمين فابطلت هذه  
 الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت في الصفوة ثم اكرم الله  
 عز وجل بان جعلها في ذر بينه اهل الصفوة والطهارة فقال عز وجل  
 ووهبنا لكم النجى وبغفوب نافله وكلا جعلنا صابحين وجعلناهم  
 ائمة يهتدون بامرنا واجبتنا اليهم فعل الخبرات وافام الصلوة وانا  
 الركوة وكانوا لنا عابدين فلم نزل في ذر بينه برتها بعض عن بعض  
 قرنا ففرا حتى ورثها النبي صلى الله عليه وآله فقال الله عز وجل  
 ان اولي الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا  
 ولي المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها صلى الله عليه وآله  
 عليا عليه السلام بامر الله عز وجل على اسم ما فرضها الله جل وعز  
 فصارت في ذر بينه الاصفياء الذين اتاهم الله العلم واليمان لقوله

في قوله

بعد

مخ

عز وجل وقال الذين اوتوا العلم واليمان لقد لستم في كتاب الله  
 الى يوم البعث فهي في ولد علي عليه السلام خاصة الى يوم القيمة  
 اذ لا نبى بعد محمد صلى الله عليه وآله فمن ابن يختار هؤلاء الجحجال  
 ان الامامة هي منزلة الانبياء ان الامامة خلافة الله عز وجل و  
 خلافة الرسول صلى الله عليه وآله ومقام امير المؤمنين عليه السلام  
 وبراء الحسن والحسين عليهما السلام ان الامامة زمام الدين و  
 نظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين ان الامامة اس  
 الاسلام التام وقرعة السامى بالامانة تمام الصلوة والركوة  
 والصيام والحج والجهاد ونو فبر الفى والصدقات وامضاء الجرد  
 والاجكام ومنع الثور والاطراف الامام بكل حلال الله وبجزم  
 حرام الله ويقوم حدود الله ويذهب عن دين الله ويدعو الى سبيل ربه  
 بالحكمة والموعظة الحسنة والجمعة بالساعة الامام كالشمس الطالعة  
 بحللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والاصا  
 الامام بدر المنبر والسرراج الزاهر والنور الساطع والنجى الهادي  
 في غياهمب الدجى واجواز البلدان والقفاو والحج الجاز الامام الميا  
 العذب على الظماء والدال على الهدى والمغي من الردى الامام القيا  
 على البقاع الحار لمن اضطرب به والدليل على المسالك من فارقها  
 الامام السحاب الماطر والغيث الحاطل والشمس المضيئة والارض  
 البسيطة والعين الغيرة والعدير والروضة الامام الامين

وارث الاوصياء



والوالد الرفيق والابن الشفيق والام البرة بالولد الصغير ومفرغ  
 العباد في الداهية والتاد الامام امين الله في ارضه وحقنه  
 على عباده وخليفته في بلاده الداعي الى الله والذاب عن حرم  
 الامام المطهر من الذنوب المبرع من العيوب للخصوص بالعلم المو  
 بالعلم نظام الدين وعزالاسلام والمسلمين ونحفظ المناقبين وبوا  
 الكافرين الامام واجدهم لا بدانية اجد ولا بعدله عالم ولا  
 يوجد منه بدل ولا مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب  
 منه له ولا اكتساب بل اختصاص من الفضل الوهاب من ذلك  
 يبلغ معرفة الامام او يمكنه اخباره هيئات هيئات ضلت العقول  
 وناهت الجلوم وجارنا لا لباب وحسن العيون وتضاغرت  
 العظام ومجبرنا الحكماء وتفاسدت الجملاء وحسرت الخطباء واهل  
 الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعيدت البلغاء عن وصف  
 شان من شانه او فضيلة من فضائله واقرت بالجز والتقصير و  
 بوصف بكله او نبعت بكفه او يفهم شيء من امره او يوجد  
 من يقوم مقامه ويقضي عنه لا كيف واي وهو بحيث القيم من  
 المشاويلين ووصف الواصفين فابن الاخبار من هذا وابن العقول  
 عن هذا وابن يوجد مثل هذا انظرون ان ذلك يوجد في غير الله  
 محمد عليهم السلام كلهم والله انفسهم ومنهم الا باطل فانهم انقي  
 صعبا دحضا نزل عنه الى الجحيم افلامهم زاموا فامامه الامام

خلق

وحدث

عنا

يعقول حابرة بآخرة ناقصة واراء مضللة فلم يزدوا منه الا بعدا  
 فانه لم الله ان يكون لغدا مواصبا وقالوا افكا وصلوا اضلا لا  
 بعيدا ووقعوا في الجحيم اذ ترك الامام عن بصيرة وذن لهم الشيطان  
 انما لهم قصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اخبار الله  
 واخبار رسوله صلى الله عليه وآله الى اخبارهم والفران بنادهم و  
 ذلك بخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى  
 عما يشركون وقال عز وجل وما كان لؤمنين ولا مؤمنة اذا قضى  
 ورسوله امر ان يكون لهم الخيرة من امرهم وقال عز وجل ما لكم لا  
 تفهمون انكم كنتم كتاب فيه تدنسون ان لكم فيه لما تحبون ام لكم  
 ايمان عليكم بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحبون سلمهم ابهم  
 بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا شركائهم ان كانوا صادقين  
 وقال عز وجل افلا يتدبرون القرآن ام على قلوبهم قفا لعمام طبع الله  
 على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا واطعنا وهم لا يسمعون  
 ان شر الذواب عند الله الهمم الذين لا يعقلون ولو علم الله  
 خيبر لا سمعهم ولو اسمعهم لولوا وهم معرضون وقالوا سمعنا و  
 بل هو فضل الله بؤسبه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف  
 بالخيار الامام والامام عالم لا يبطل ولا يبعث ولا يكل معدن القدر  
 والطهارة والنسك والتهادة والعلم والعبادة مخصوص بعونه  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وهو نسل المطهرة النبوة لا مغير فيه

وصفوا حابرة بآخرة ناقصة واراء مضللة فلم يزدوا منه الا بعدا  
 فانه لم الله ان يكون لغدا مواصبا وقالوا افكا وصلوا اضلا لا  
 بعيدا ووقعوا في الجحيم اذ ترك الامام عن بصيرة وذن لهم الشيطان

عصيانا  
 من عباد الله  
 ولا يتدبرون القرآن  
 ام على قلوبهم قفا لعمام طبع الله



من نسب ولا بدایه ذوجب في البيت من قرين والذرة من هاشم و  
العه من الرسول صلى الله عليه وآله والرضا من الله عز وجل شرف  
الاشراف وقران ذكاء والزرع من عبد مناف نال العلم كامل الجلم  
مصطلع بالامامة عالم بالسباسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز  
وجل ناصر لعباد الله حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة صلوات الله  
عليهم اجمعين بوفهم الله ويؤمنهم من محزون علم وحكمة ما لا يؤمن  
غيرهم فيكون علمهم فوق كل علم اهل زمانهم في قوله نبارك وتعالى  
انني بهدي الى الحق الحق ان يبلغ ام من لا بهدي الا ان بهدي فما لكم  
كفتم بحكمون وقوله عز وجل من يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا  
وقوله عز وجل في طالوت ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطط في  
العلم والخصم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم وقال عز وجل  
لنبي صلى الله عليه وآله انزل عليك الكتاب والحكمة وعلمك مما  
نكن نعلم وكان فضل الله عليك عظيما وقال عز وجل في الامنة  
من اهل بيت نبية وعترته وذرية صلوات الله عليهم اجمعين ام  
يخسرون الناس على ما انهم من فضله فقد اتينا الابرار الكا  
والحكمة واتيناهم ملكا عظيما فيهم من امن به ومنهم من صد عنه  
وكفى الجحيم سعيرا وان العبد اذا اخاره الله عز وجل لاهور عباده  
شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهم العلم الها ميا  
فلم يعي بعده بحواب ولا يحجب عنه عن الصواب فهو معصوم مؤيد مو

كافي

نخا

مسند قد آمن من الخطايا والزلل والعتار بحضرة الله بذلك ليكون  
على عباده وشاهده على خلفه وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء  
والله ذو الفضل العظيم فضل بقدره وعلى مثل هذا فيخارونه او يكون  
مخارهم بهذه الصفة فيفد مونة تعدوا بيت الله الحي وبندوا كيتا  
وناء ظهورهم كانهم لا يعلمون وفي كتاب الله الهدى والشفاعة في  
النبوة هو ائمتهم فذمهم الله ومقتهم وانفسهم فقال عز وجل ومن اضل  
من السبع هوية يعبر هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الفاسقين  
وقال عز وجل فتعسا لهم واصل اعمالهم وقال عز وجل كبر مقتا  
عند الله وعند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبرا  
وصلى الله على نبيه محمد وآله وسلم تسليمات كثيرة يعني اي عبد العزيز  
قوم يعني كروهي كه از حق كشته اند و فريب خوردند در پيشان يعني  
في نامل و فغل و برهان بي باطل كرفند با فريب خوردند در انا  
باطلشان با مبدا ياست و غيران كه حمر كرده بودند در دشان بدلتا  
كه حضرتنا الله تبارك وتعالى نمود قبض روح را تا كامل و تمام كرايند  
در پيش رافر و فرستاد بر پيغمبرش قرآن كه در دست تفصيل با بيان  
هر چيزي يعني كه مردم حاضر و درو در كار است و بيان فرمودند دران حال  
و حرام و حلال و احكام را و جمع آنچه بسوي او محتاجند مردم بالتمام  
يعني هر چه وجه محتاج اليه مردم نمائند كه درو نباشد لهذا پس فرمود  
خداي عز وجل فرود داشت نموديم در كتاب يعني چيز را يعني هر ك

الله

الشيء



یعنی هرگاه فرو گذاشتی شده باشد هیچ که ظاهراً مقام چهره پس خلافت  
وامامت که ظاهراً مقام نبی است چرا از وساكت باشند بلکه بخین است  
که فریب خوردند مردم و فرستادند در حجاز الوداع که آخرین حج انجذاب بود  
کبر و باد سلام و برکات الهی آن روز کامل گردانیدیم از برای شما دین شما  
و مقام نمودیم نعمت خود را یعنی در هر باب مخصوص امر امامت و وصیت  
و حکومت و راضی شدیم از برای شما دین اسلام را پس امر امامت انفا  
دینست **بلکه** اسلام درین پایه شریفه کتاب انقیاد امر و تسلیم بر او  
از امر و فرمان الهی و اطاعت و کردن تسلیم نهادن بفرمان جناب  
رسالت پناهی در امر امامت چنانچه در پایه صلوات باجناب فرمودند  
و سلموا تسلیمانه نه با قبول شهادتین چنانچه روایت غدیر خم و جکا  
آن داشت برای تمام غلبه بر بصره هر حال امام علیه السلام می فرمودند  
و از دنیا نگذشتند پیغمبر علیه السلام تا بیان فرمودند از برای امت  
معالم دین ایشان راه و هویدا و اشکار نمود از برای ایشان راه ایشان  
و اکنون ایشان را از راه حق و پر یاد داشت از برای ایشان علی علیه السلام  
علامت راه نماینده و پیشوا یعنی برای امت و فرو گذاشت نمودند  
چیزی که ما اینجا به البه امتسب مگر آنکه باجناب بیان فرمودند  
پس کسی که آنکه جناب قدس الهی کامل نموده دینش را پس  
بخشید و در کتاب او سجده نموده و کسی که در کتاب الله عزوجل نما  
پس او کافر است ایا مبدائی و پیشناسی قدر و مرتبه امامت و محمل

خا

اورا از امت یعنی امام بچه ما موراست از جانب خدا و پیغمبر و امت  
بچه ما مورند از اطاعت و انقیاد امر امام علیه السلام پس امر این باشد  
جایز است در امامت اختیار ایشان یعنی هر که را خواهند تعیین نمود  
اطاعتش کنند پس آن امام تکیده مردم است خدا و پیغمبر بلکه او را  
لازمست که اطاعت مردم کند زیرا که نوکر و تکیده ایشانست مردم  
او را بنا بر اینست که اختیار وی نیست ایشان را که هر که را خواهند نصب  
و هر که را خواهند معزول کنند بلکه بدینست که امر امامت و خلافت  
بلند مرتبه و بزرگشان از و عالی مکان از و متبع طرف تو و دور  
غور تر از آنست که بر سرست مردم یعنی بکنه امر امامت بجهلای ناظر  
یاد دایند او را باز و باطلشان پایور یاد اندامی را با اختیار شایسته  
که امر امامت اینجا امر نیست که مخصوص فرمود حضرت الله عزوجل  
او را با بر ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از نبوت و خلقت مرثیه سیم و  
فضیله که مشرف گردانید او را باین فضیلت و بلند اوازه کرد با امت  
ذکر او را پس فرمود جناب عزوجل یعنی خطاب فرمودند خلیل خود  
که بدینستی که من گردانیدم ترا برای مردمان امام و پیشوا یعنی  
پادشاه و سرکرده پس گفت خلیل علیه السلام بخو شجالی آنکه امر شما  
با و مقوض شد از دین من پس امام گردان فرمود الله تبارک و تعالی  
در حق باینده عهد مرا یعنی که امامت و پیشوا کسی که جماعتی کظا  
باشند یعنی خواه آن ظلم بنفس خود کنند و خواه بغير یعنی نامعصوم بنا



امامت سزاوارت نیست هر چند از ذرّه نبوت باشند پس اهل نمود این  
 شریفه امامت هر ظالمی را نابروز قیامت و کردید امامت در میان  
 بر کید کان و پاکان یعنی از اولاد انجمن است پس گرامی داشت الله عز  
 وجل بآنکه کرد ایند امامت را در ذرّه ابراهیم علیه السلام که اهل  
 صفوت و طهارت باشند پس فرمود خدا عز وجل یعنی پیغمبرش  
 که مانع است فرمودیم ابراهیم را سخن و نوحه او بقبول و هر یک اینها  
 کرد ایندیم از جمله صالحان و گردانیدیم ایشان را سر کرده و راه نماینده  
 بامر و بندگی ما و وحی نمودیم بسوی ایشان کارهای نیکو را و بر باد  
 نهادن زکوة را و بودن ایشان از جمله جماعتی که عبادت و بندگی  
 ما میکنند پس بابل و بوطون نشد از ذرّه او و میراث گرفتن بعضی  
 از بعضی دیگر در هر قرنی بعد از قرنی تا آنکه وارث شد او پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله پس فرمود الله عز وجل که بدستی که اولی ترین مردم در  
 ارث و پیروی بابر ابراهیم علیه السلام انکسائی اند که متابع نمودند  
 او را یعنی ابراهیم را و این پیغمبر است و انکسائی که ایمان آوردند <sup>یعنی</sup>  
 از ائمه و الله تعالی دوست مؤمنانست یعنی ایشان را دوستی دارند  
 پس کردید ارث امامت خاصه از برای پیغمبر پس انداخت بکردن  
 علی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را یعنی امامت را  
 بفرموده خدای عز وجل پس کردید امامت ذرّه علی علیه السلام  
 انجمن ذرّه که بر کرده بودند انجمن بر کید کان که عطا نموده خدا

خا

علم و ایمان را با ایشان بعلت فرموده عز وجل در انجا که می فرمایند و گفتند  
 انکسائی که با هم و عنایت نمودیم علم و ایمان را تحقیق مکش کردید و باقی  
 مانده در امامت و خلافت چنانکه در لوح محفوظ با در قرآن مجید  
 نازل شدن یا ثابت شده تا بروز قیامت پس این معنی در پس آن علی علیه  
 السلام جاریست خاصه یعنی انجمن پس آنکه از نسل فاطمه بوده باشد  
 نه غیر او تا روز قیامت زیرا که پیغمبر نبی باشد بعد از معنی محمد صلی  
 الله علیه و آله که امامت با او منتقل شود و لا بدست خدا را از خلق  
 پس علی علیه السلام و ذرّه او پس جنت خدا بر خلق تا بروز قیامت پس  
 از کجا اختیار میشود و اند نمود این گروه جهال و بجهل دلیل مقسم میشوند  
 شدن بدستی که امامت بمنزله نبوت یعنی مخصوص باید بود از جانب  
 خدا و ارث او صیاست بدستی که امامت خلافت خدای عز وجل  
 و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین است  
 و میراث حسن و حسین است علیهم السلام بدستی که امامت مهارت  
 و نظام امور مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنانست بدستی که  
 امامت اصل اسلام غالی است یعنی بعد از اقرار بپاکان خدا و نبوت  
 رسول اقرار با امامت امامست بلکه تا اقرار امامت امام نباشد آن  
 دو نای و بی هیچ فایده ندارد تا بر نیست که اصل اسلام غالب است  
 و فرع رفیع اوست توحید و نبوت و امامت فرع رفیع آن دو فایده است  
 یعنی اصل رفیع حاصل آن دارد بسبب امامت تمام میشود نماز و زکوة



وروزه و حج و جهاد و توفیر و زیاده فی صدقات و امضا و جعل  
 و احکام و منع شعور بلاد اسلام از یکهانه و دشمن و اطرافان <sup>بیر</sup> و  
 جلالی نماید جلال خدا را و حرام میکند حرام خدا را یعنی نمیکند آنکه  
 مردم بخوانند خود جلال را حرام و حرام را جلال کنند و نگاه بانست  
 و برپا میدارد جدی که خدا فرار داده از برای هر چیزی و میراند و دفع می نماید  
 چیزی چند تا که در دین خدا نباشد و میخواند مردم را بسوی راه خدایی  
 همواری و بردباری و چکند و بموعظهای خوب و بحدی تمام بنمایند  
 امام مثل آفتاب تابان طالع است از برای عالم و این آفتاب در بلند است  
 که دست رس نیست و چشم بکند روشنائی او نمیرسد یعنی چنانچه چشم  
 می بیند روشنائی آفتاب را اما خاصیت و کیفیت و حقیقت منفعت  
 و ضرر از آن نمیداند چنانچه است درباره امام علیه السلام که ظاهر  
 می بیند شخصی را مثل سایر اشخاص اما خاصیت و کیفیت احوال و حقیقت  
 حال و منفعت و مضرت او را نمی فهمد و ادراک نمی تواند نمود امام ما  
 روشنی دهنده است و چراغ روشنی بخشد و نور وی سلطع شده  
 و کوکبی راه نمایند در تاریکیهای شب و بچرخد و گذراند راه بلند بها و  
 بیاناتها و موجهای دریاها یعنی از شبها تا در دین و مشکوک از یقین و  
 فتنهای ملحدین و ضررهای ضالین که دنیا مثال دریای تاریک و اینها  
 موجهای هالک باشند امام اب شیرین کوا را است برای تشنگان  
 کمال و معرفت و دلالت کننده بر هدایت و نجات دهنده از راه ضلالت

و بپایا امام الهی است در زمین بلند یعنی معروف همه کس است  
 که هست برای کسی که گری جوید از او و راه نمایی راههای راست است  
 کسی را که دو افتاده باشد از او پس هالک است کسی که مفارقت او کند  
 و راه را از او بگوید و امام اب پر باران و باران ریزان است و آفتاب  
 تابان است و زمین کسریه شده هموار و چشمه عزیز و شیرین و غدیر است  
 و باغ بر میوه و پر برکت است یعنی هر بنی که از او ناشیست و از او میتوان  
 یافت و چند امام امین رفیق و پدید رفیق و برادر شفیق است و ما  
 مادر بسیار مهربان دوست دارنده طفل صغیر یعنی آنچه از اینها متوقع  
 است کسی از بنیکوینها و انتفاع همگی از امام علیه السلام ناشیست و شامل  
 این کس هست بلکه بهتر و زیاده تر و مفرج بند کاست در مصیبتها  
 یعنی پناه دهنده و دلنوازی نماینده است و امام امین خدا است  
 در زمین او یعنی زمین با و سپرده شده که در تعمیر آن سعی نمایند و  
 او را آبادان دارد از عدل و داد و به بندگان او سخنانه به بنیکوینها  
 سلوک نماید و بندگان خدا با و با نصاب از در بندگی در آیند و عطا  
 امر و نی او نمایند تا او تواند کار خدا را پیش برد و حجت او ست بر بندگان  
 او و جانشین او است در بلاد او و خواننده است بسوی خدا و ما  
 مردم را از قرف خدا امام پاک و پاکیزه است از گناه و بری و دور  
 از عیبها و مخصوص است بعلم یعنی از جانب خدا و موسوسست بحکم  
 نظام دین است و باعث عزت اسلام و مسلمین و باعث غصه و غیظ



منافقین و باعث هلاکت کافران است. امام یکانه در هر است  
 مثلش در هر کال و خوبی در میان رعیت دیگر یافت نشود سوای  
 نایبش و او نیز نایبست و کسی غیر سید بنتر لقا و برابری نمیکند با او  
 و یافت نمیشود بدل او و نه مثل او و نه نظیر او امام مخصوصست و فضیلتها  
 همگی یعنی همه فضیلتها و خوبها شامل اوست و از و ناشی میگردد و محال  
 شود بی آنکه تحصیل با طلب از جای و از کسی نماید و یا کس کند بلکه  
 انحصار امام از فضل و مفضل و بهاست یعنی علم و کالات امام است  
 پس کیست که در یابد و برسد بمعرفه امام علیه السلام یا ممکن باشد  
 اختیار نمودن او را یعنی از پیش خود رعیت اختیار نمایند دور است  
 و چه بسیار دوازست عقلها از د یافت معرفت امام بکفایت کراه و  
 سرگردانست عقلهای عقلا و جبرانست کباستنها و امانده است  
 دیدها یعنی ظاهری و باطنی فی الحقیقه از درک امام علیه السلام و گو  
 و کم قدرند در جنب معرفه امام علیه السلام عظماء و چه اند چگاه  
 و کونا هم نموده اند صاحب عقلها و امانده شده اند خطیبان و  
 کنند شعرا و جاهلند صاحب کباستنها و در آنها و عاجزند از  
 و خشنه اند بلغا از وصف کاری از کارهای امام علیه السلام یا  
 فضیلتی از فضایل او و همه آنها که مذکور شد مقررند بر غیر و تقصیر  
 و چگونه وصف کرده شود امام و باعث نموده شود بکنه یا بظاهر  
 و ادراک در باب کاری او یا کجا پیدا شود قایم مقام او و بی نیاز کنند

معا

ازو. نه چنین است. یعنی که یافت شود بلکه محال است عقلا و نفلا  
 و چگونه باشد و کجا میشوند بود. و او یعنی امام سناره درخشنده است  
 که دست رس کسی نیست از کسان که خواهند دستشان رسد و  
 وصف نتوانند نمود. وصف نمایند کان پس کجا است اختیار از این  
 هرگاه دست رس نباشد و وصف نتوانند کرد پس اختیار بطریق  
 اولی نتوانند نمود و کجا باند عقلها از این یعنی چرا در نیابند یعنی  
 یا آنکه بی میتوانند یافت معرفه امام است را و کجا یافت شود مثل او یعنی  
 امام ایماکان دارند بیکه پیدا شود چنین کسی مگر در آل پیغمبر که محمد  
 صلی الله علیه و آله دروغ گفتند بخدا قسم نفسهای ایشان یعنی متکبران  
 امامت و نابعدان ایشان و از رویهای باطلشان که مثل امام یافت شد  
 در میان غیر از مردمان بجز آل رسول ص پس بالادوی نمودند بال  
 رفتن دشواری باطل بجای بی خاصه که از عهدشان نمیشوند در  
 یعنی در تعین امام هیچ آنکه غیر ایشان بود از خلافت بی بکر و  
 دستشان غیر سید بعز ایشان و چنین بود حال در خلافت غیر  
 عثمان تا آنکه گشتند هر یک از آنرا بفری که متببعان آثار و اخبار ظاهر  
 بجز حال پیغمبر نماید امام علیه السلام پیغمبرند از ان بلندی بهر سستی  
 قدمهای سست ایشان در آنچه قصد نموده اند و اراده کرده اند در  
 تعین امام از پیش خود بقیلهای جبران و یابرونافض و آله کراه  
 پس باید از آن خیال باطل مکر دوری از راه راست و رجعت الهی

نمیشود



بکشند جناب قاهر ایشان را بدستی که صرف نمودند یعنی بر که دانیدند  
حق را باطل و غلبه کردند بحی و خود را و دیگر از اهل کث انداختند و  
تجسس قصد نمودند دشواری را و گفتند دروغ را و گمراه شدند گمراه شدند  
دور و در افتادند در سرگردانی و چرخ این هنگامی که ترك نمودند امام  
منصوص من عند الله را از راه بصیرت و هدایت و زینت داد از برای  
ایشان شیطان اعمال زشت آثارشان را پس از داشت ایشان از راه بصیرت  
و حق و حال آنکه بودند بینا و دانا و رغبتم نمودند که گویید که از اختیار الله  
و اختیار رسول و حق بسوی اختیار خودشان یعنی حق را خدا و رسول را  
و اکتفا شدند و خودشان کو سائر را اختیار نمودند بخو اهرش خود و قرآن  
فریاد میزدند ایشان را بآنکه پروردگار خوای محمد خلق می نماید آنچه را میخواهد  
و بر میگرداند و نیست ایشان را اختیار یعنی مردمان را که اختیار پیشو  
یا خیران نمایند از کاری که مشوب بر گردیدگان او سبحانه بوده باشد یا که  
و غیر ما است حضرت الله تعالی از آنچه شرک است می نازد با و سبحانه **بما انک**  
در اینجا اطفی است و نکته آنکه کسی که اختیار کند پیشوایی که تعیین نموده  
انکس شرک است و از اینجا است که در اینجا است پس از آنجا از امر شرک  
نامیده اند بر مشاقل بصیرت حق نخواهد بود و دیگر آنکه نمیدرسد مردمان را از  
پیش خود اختیار نمایند از جهت آنکه برای پیشوایی که اگر چنین باشد  
پس مردمان شرک خواهند بود در امر خدا لهذا تفرقه نموده از حق و مقتدا  
خود و بر گردیدگان خود را از آنکه کسی شرک را نتواند شد تعالی الله عز وجل

مخا

علو اکبر را و باز میفرماید عز وجل که و بنا شد مرد با ایمان و زن با  
با ایمان را چون گذارش فرماید و اختیار کند خدا و رسولش امر را آنکه  
باشد برای ایشان اختیاری از امرشان یعنی چون تواند بود با وجود  
ایمان کسی را که خدا و رسولش امری را برای او خواهند و او با نموده در  
امر مولای خود نماید یعنی با ایمان جمع نمیشود اعادنا الله وایاکم  
ایها المؤمنون من هذا غافل مشود کارها و امرهای الهی و رسولش زیرا  
که امر رسول امر خداست و فرموده خدای عز وجل چیست شمار اینگو  
چکم می نمایند یعنی در اختیار نمودن هوای خواهش خود را با امر الهی  
ایا مر شما راست کتابی بن باب که میخواهند باشند یعنی برای دلیل و  
مدعی خودتان بدستی که مر شما راست در آن کتاب هر آنچه را  
اختیار کنید جز او یاداش آن ایام مر شما راست بهمانهایی مؤکد و سوار  
بر ما بحال رسیده تا روز قیامت که مر شما راست هر آنچه را چکم  
میکنید یعنی شما را بر ما قیامت نیست که آنچه خواهید در روز قیامت  
چکم کنید پس از یاداش تا فرمان برداری غافل شوید که بسزای آن  
خواهید رسید بر سر آنچرا از ایشان بران ضامنند یعنی که روز  
قیامت هر چه خواهند چکم نمایند و این یعنی کوبان تا فرمان برداری  
ناشی میگردد که کوباسر خودند و آنچه خواهند کنند ایام ایشان را  
شریکان پس باید که بیازند شریکانشان را اگر هستند راست  
کوبان پس یعنی هرگاه دانید که شمارا کتابی و حجتی نیست و قسم

که کدام ایشان



بر ما ندرید و کسی از شما ضامن شما ننهاد بود و شریک در پناه ندادید که  
پناه شما از برای این معانی بوده باشند پس تا زمانی که او را ندرید و از در  
اطاعت و انقیاد در این راه از جلد رستگاران و فوز یافتگان گردید و  
قال کار آخرت اندیشه غمازید و از در تدبیر و تامل فکر کنید تا بمطلب دنیا  
و عقبی رسید و فرمود جناب الله عز و جل ای ای سر فکر و تدبیر نمیکند در  
قرآن یعنی که بجه مأمورید یا بر دلتا اقل زده اند یا مفرموده جناب اقدس  
الله تعالی بر دلهای ایشان پس ایشان فهم نمیکند یا میگویند شنیدیم  
و اطاعت نمودیم و حال آنکه نمی شنوند یعنی اطاعت نمیکند بدستی که بدست  
جنت و بهار خدا گران و گنگانند آنکه نمی یابند بعضی و اگر استغناء بود  
در ایشان خبری هر آینه شنوایند بود ایشان را و اگر بدیشوایند ایشان را  
هر آینه روی گردانیده بودند ایشان را و بودند اعراض کنندگان و گفتند  
شنیدیم و عصیان نمودیم بلکه امر امامت و خلافت فضل الله تعالی  
عنايت و مرحمت می نماید بجه که شایسته آن باشند و الله تعالی صاحب  
فضل عظیم است پس چگونه است از برای ایشان اخبار نمودن امام  
یعنی مردم را اخبار نیست و امام عالمیست که جهالت ندارد یعنی آنچه  
ما محتاج مردمست هر را میداند و خوانند و میفهمند که مانده می شود  
یا از اعیست که مانده نشود معدن قدس و طهارت و نسك و زهادت  
و علم و عبادت و شرف و مخصوص است بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله  
نسبت با امام که کتاب از یک کاتب دهایی بوم غدیر یا غیر آن بوده باشند

خا

یا آنکه مخصوص بودن بدعا خواندن مردم باشد بدین اسلام یعنی بخت  
پیغام از جانب ملک عالم بر آنجا است و دیگر از ادرو و شرکی نیست  
امر و صوابت و امامت نیز چنین است که من عند الله مخصوص باشد و  
یعنی امام باید از نسل مطهره قبول باشد یعنی فاطمی باشد نه علوی  
پس غیر فاطمی دعوی امامت باطل و در فاطمی صلی الله علیه و آله و سلم  
ظاهر است چنانکه ذکر کرده شد مجلی درین کتاب نه آنکه فاطمی دعوی کند  
او امام باشد نه نسل کسی که نسب او مخفی و پنهان باشد یعنی نسب  
باشد نه مثلاً دیگران که نسبشان معلوم نبوده و در جلال زادی شان  
چرف بود چنانکه نزد مخالف و موافق مشهور است و برابر میشود با امام  
صاحب حسب از اولاد قریش و صاحب بلندی از اولاد بنی هاشم  
و از اولاد آل رسول صلی الله علیه و آله یعنی هیچ صاحب و نسب خواه  
اولاد قریش و خواه بنی هاشم و خواه از آل رسول ص باشند با امام تمیز  
در نسب و حسب زیرا که حسب و نسب از ایشانست برای دیگران  
نه از دیگران برای ایشان یا آنکه برابر و نزدیک نمیتواند شد صاحب  
قریش که امام از خانه واده قریش اند و از ذریه بنی هاشمند و از عترت  
رسول ص و رضای اطی شامل ایشانست شرف یافتند و فرغ از  
و فرغ از عبد منافند نای علمند یعنی علم از ایشان عمومی کند کامل  
الجل اند یا کافی الجمله یعنی کامل العقلند یا کافی العقل اند و قوی اند  
در امر امامت و خلافت و دانند با مریاس است ملک واجب باشند



شده است اطاعت شان: یعنی اطاعت امر ایشان واجب است  
 بر ایشان با سر خدای عز و جل نصحت کننده اند مریدان خدا را  
 نگاه بان دین خدا بند بدستی که انبیا و ائمه هدی صلوات الله  
 علیهم را موفق نموده جناب الله تعالی داده با ایشان از محزون علم  
 خود و حکمت خود انچه را نداده بغير ایشان از خلقان خود پس می  
 علم ایشان با لای علم دیگران از اهل زمان خود و دین فخر دین  
 نکنه نیست بآنکه هر نبی و امامی با ائمه از اهل زمان خود ممتاز یا  
 در علم ندانند انبیا و ائمه از انبیا و امام خود و امام ماضی را و صاحب  
 لاجق عالم تر باشند بلکه بر عکس میتوانند بود انهم در بعضی دین  
 اما از اهل زمان خود باید ممتاز باشند تا قول خداوند عالم که فرموده  
 وَ قَوْلَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْكُمْ شَامِلِ بَعْدِ مَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَوَاتُرًا  
 زیرا که تمام علوم انبیا با جناب منتقل شد با نیا دین که برای انجا  
 بود و تمام او بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و از اولاد اجداد حسن  
 و حسین علیهم السلام و از حسین بعلی بن الحسین علیهم السلام و از او  
 با اولادی که مخصوص امام بودند تا بعد از نسل منتقل شد با نیا دین  
 که نسبت بجهنم در زمان خود شان شد اما آن زمانها اولاد عرض  
 رب العالمین شده و همچنین بعد از او با امیر المؤمنین و بعد از او بجهنم  
 و بعد از او از امامی باقی نایاب امام عصر رسد از جهت آنکه لازم نیاید منتقل  
 لاجق بر سابق یعنی دین است بسبب بغير ما و جناب امیر المؤمنین

خدا

و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و بیکار نبودن ایشان در عالم انوار  
 و سخن دین باب بسیار است پس فرمودند امام علیه السلام چنانکه در قول  
 او تبارک و تعالی فرموده ایاک است که هدایت کند بسوی حق اچو و سزاوار  
 آنکه متابعت کرده شود یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایت کرده شود  
 پس چیست مرثما را چگونه چک میکنند و فرموده ای عز و جل و کسی که  
 داده شود چک پس تحقیق که داده شده است خوبی بسیار و فرموده  
 عز و جل در حق طالوت بدستی که خدا بر کرد بد او را بر شما و افزودن  
 ز یاد دین در علم و جسم و خدا میدهد ملکش را بآنکه میخواهد و خدا و ابیغ  
 علیهم است و قوله عز و جل بر بغير خود صلی الله علیه و آله را که فرمود  
 خدا بر تو کتاب و حکمت را و تعلیم داد ترا انچه نبود ی که بدانی و با فضل  
 خدا بر تو عظیم و فرمود خدا و ند عز و جل در حق ائمه از اهل بیت نبیش  
 و عزرت و ذریه او صلوات الله علیهم آیا حسدی بر بند مردمان بر انچه داد  
 ایشان را خدا از فضلش پس تحقیق که داریم مال البرهم را کتاب و حکمت  
 و دادیمشان پادشاهی بزرگ یعنی همه اشیا اطاعت امر ایشان می نمایند  
 سوای جن و انس که بعضی از اینها اطاعت میکنند و بعضی نمی کنند و اینها  
 که اطاعت نمی نمایند ناز را غلبه ایشان است بر آن بزرگواران بلکه راه  
 تکلیف باعث اینچنین شده و اخبار مانع کرده ایشان گشته برای تمام  
 حجة مناط ثواب و عقاب و الا که از برای سر کشی و غلبه بر ذات اقدس  
 الهی نمواند بود و با بران بر کردگان این دستان که اطاعت امر ایشان نکنند



پس بعضی از ایشان کسی است که ایمان آورد بان و بعضی از ایشان کسی  
 که منع نمود و باز داشت خورا از آن و بسبب این جهت افرودند شده  
 و بدستی که هرگاه بنده را اختیار فرماید الله تعالی از برای امور کداری  
 بندگانش گشاده می نماید پس او را از برای آن چنانچه باید و می پسندد  
 بدل او بنایب و حکمت را یعنی چشمهای حکمت را و الهام می نماید علم او  
 الهام نمودنی پس و مانند بعد از نشود در جوابی و جبریت زده نشود  
 در و از صوابی و گفتن آن پس امام معصوم است یعنی نگاه داشته شده  
 از عصبان و خطا و سهو و شبان و مؤبدین عند الله و موقوف یعنی  
 سعادت دارین یافته و مسدود است تحقیق امان داده از خطا و  
 زلل و عثار و مخصوص نموده الله تعالی بچنین خصوصیتی تا آنکه بوده باشد  
 حجت او بر بندگان او و شاهد او بر خلقان او و بچنین فضل خدا است  
 یعنی نسبت با امام که او را مخصوص سازد بچنین موهبتها و نعمتها  
 پس هر چه که بخواهد تفضلات خود را و خدا صاحب فضل بزرگ و  
 عظیم است یعنی بعضی درمی آید فضل او و ادراک نتوان نمود و وصف  
 نتوان کرد پس ایافا در هستند بر مثل این تفضلات یعنی جماعتی که  
 از پیش خود اختیار سر کرده می نمایند و از در بندگی با او در می آیند پس  
 اختیار می نمایند او را تا آنکه بوده باشد بخیر ایشان منصف باین اوصاف  
 مذکوره پس تقدیم نمایند او را یعنی بر مختار خدا و رسول و صلی الله علیه  
 و آله و چنان است یعنی ظاهر و هویدا است که چنین نیست بلکه از حد

اینست که بعضی از ایشان

بخا و نمودند و در گذشتند از حق و من بخانه خدای بر حق با آنکه الذا  
 خدا حق اینست که فرمودیم و فرود گذشتند حق را و پس پشت انداختند  
 کتاب خدا را که مأمور به تمسک بآنند ایشان یعنی قوم از مقوله کسی که  
 گویند شما سید حق را و نفهمند و ندانند و در کتاب خدا هدایت و  
 شفاء است یعنی کتاب خدا باعث هدایت و شفاء و سببهای قضا  
 و معجوب و پرکردن هست اگر عمل با او نمایند و از در اطاعت و بندگی  
 در آیند پس قرآن را پس پشت انداختند و او را کان لم یکن انگاشتند و عت  
 هوی و خواسته های خودشان رفتن پس مژمت فرمود جناب اقدس الله  
 و دشمن داشت بسبب این ایشان را و سرزنش و هلاک نمود بسبب این  
 ایشان را پس فرمود الله عز و جل یعنی دینی ایشان که و یکسکه کراهه نواز آنکه  
 پیروی نمود خواهش نفس شومش را بدون حجت و هدایت از جانب الله تعالی  
 بدستی که الله تعالی هدایت می نماید گروه از حد در گذشتگان یعنی قاص  
 و فرمود خدای عز و جل پس نکوکاری با هلاکت با در ایشان را و ضایع  
 و نابینا گردانید کردار ایشان را یعنی بسبب هوا و هوس و قولان قبول  
 اعمال خیر مال نشد و سعی شان باطل و نابود شد و بسبب آنکه ناخوش داشتند  
 فرموده خدای خود را مخصوص امر امامت که تمامی دین بسبب اطاعت است  
 پس فرمود خدای عز و جل که بزرگ و عظیم شد شقی یعنی آن گروه نزد جناب  
 الله تعالی و نزد آن گروه که ایمان آورده اند یعنی ائمه و شیعیان با خیر  
 ایشان و لهذا نیز از دشمنان دین واجب و لازم آمد برای هر یک از کان



بخدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین تجین مهر میگرد  
 خدا بر هر دل تکر کند سرکش جبار یعنی بخدی خود و امیکد ارد و بوقی  
نی نماید خدا در غراب ضلالت و در بنیه جهالت بکشت رسد و صلوات  
علی النبی محمد و آل و سلم سلیمان و شیخ مغفور در کتاب مذکور میفرماید  
 که حدیث کردیم ابن جدیث را محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن محمد بن  
 محمد بن عمران دقاق رضی الله عنهم: و علی بن عبد الله و ران و حسن بن احمد  
 مؤدب و حسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رضی الله عنهم گفتند  
 حدیث کرد از برای ما محمد بن یعقوب کلینی رضی الله علیه و گفت حدیث کرد  
 برای ما ابو محمد الفاسم بن علا گفت حدیث کرد برای ما قاسم بن مسلم  
 از برادرش عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه النجاة و الشاه و مؤید  
 حدیث مذکور است تجیر روایت نموده صاحب مشارق انطاریق بن  
طارق بن شهاب و او از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اخیه و رقیه  
و اولادهم اند فائک علیه السلام با طارق الامام کلمة الله و حجة الله  
 و وجه الله و نور الله و حجاب الله و اید الله یخاره الله و یجعل فی منه  
ما شاء و یوجب له بذلک الطاعة و الامرة علی جمیع خلقه فهو ولیة  
 فی سائر الارض و ارضه اخذ بذلک العهد علی جمیع عباده فمن تقدم علیه کفر یا  
 من فوق عرشه فهو یفعل ما یشاء و اذا شاء الله شاء و یکتب علی عبده  
 و ثمت کلمة تیک الایه: فهو الصدق و العدل و ینصب له عود من نور  
 الارض الی السماء بری فیها اعمال العباد و یلبس الحیبة و علم الضمیر

مستند  
 فی  
 تاریخ  
 طبرستان

فی  
 تاریخ  
 طبرستان

فی  
 تاریخ  
 طبرستان

و یطالع علی الغیب و یعطی التصرف علی الاطلاق و یری ما بین المشرق  
 و المغرب فلا یخفی علیه شیء من عالم الملك و الملکوت و یعطی منطق الظیر  
 عند ولایتة فهذا الذی یخاره الله لوجه و یرتضیه لغیبه و یؤیکر بکلمة  
 و یلقنه حکمة و یجعل قلبه مکان مشیئة و ینادی له بالسلطنة و یدعیه  
 بالامر و یحکم له بالطاعة و ذلک لان الامامة مبراث الانبیاء و من لایله  
 الاصفیاء و خلافة الله و خلافة رسول الله فهو عصمة و ولایت و سلطنة  
 و هداية لا تماتم الدین و روح الموازن و عز المؤمنین و شفاعته للذین  
 و نجاة المجرین و فوز التابعین لا تماتم الاسلام و کمال ایمان و وفاء  
 الحدود و الاجکام و نبیین الجلال من الحرام ففی مرتبة لا یبذلها الا من  
 خناره الله الخ الحدیث و ان حدیث طولی دارد که خواهد رجوع باز  
 مبارک نماید تا فایده یابد طول مقال بکشف الحال پس ملاحظ کن  
 حدیث اول را و به بین فقرات او از روی قائل و بصیرت زیرا که روایت کرده  
 ابو عبیدة الخثاء از ابی جعفر علیه السلام انکه فرمودند ان احب اصحابی الی  
 اورعهم و افقههم فی الحدیث و ان اسواهم و اکثرهم عندی مقشاً  
 الذی اذا سمع الحدیث بروی البنا و ینقل عن ام یغفل عطفه و یقبله  
 قلبه و اشمان من سماعه و کفر به و حجة و کفر من رواه و دان به  
 فصادره کافر ببناء و خارج عن ولايتنا که مبادا غافل شده از این حجت  
 شمرده شوی پس از روی تفکر و فهم کلام ان بر کذب ملک علام نظر کن  
 که برداشت کلام معجز نظام بحر طریف نموده و مثل استنباط از کلام



الهی بچ کفایت کرده و دلیل بر قول خود و اقتباس چگونه فرموده پس  
 چند چیز که اهم است عرض می شود **اول** آنکه در گذشته در کلام مجید  
 قرآن مجید و جلیل الله المنین از هر باب هر چه که نامی کنی از ده کذب  
 که مردمان بان احتیاج داشته باشند شده و کاسی نکرده و نافرقت  
 آنچه خلافی بعمل کردن آن محتاج باشند در او هست و بدان شد  
 نهایت استنباط آن کار معصومست و قدری از آن بر دم رسیده **دویم**  
 آنکه دین خدا تمام و کامل نیست و ثواب عمل و قبول آنها حاصل نیست  
 مگر بولایت و دوستی ایشان یعنی ائمه انا و پیروان بن کوران  
 بزخ طاعات بر هبنا و منشور است و کسی که ایشان را شناسد و  
 با وجود شناخت پیروی و اطاعت نماید مردن آن مثل مردن جا  
 چنانچه مخالف و موافق اند رسول گوین نقل نموده اند که فرموده  
 من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پس کمال دین  
 محمدی بولایت ایشان و تمام نعمت الهی به پیروی و دوستی ایشان و اگر  
 کنا همان شیعیان بشفاعت ایشان و رضای الهی در اطاعت ایشان  
 و شقاوت ابدی از برای دشمنان ایشان و شیعیان چنانچه روایت  
 شد از مفسران ابی عبد الله علیه السلام انه قال له ما تقول یا مفسرین  
 بعض الله طرفه عنی فی امر و نهیه لکنه لبس متا و یجعل فی هذا الامر  
 فی غیرنا قال مفسر فقلت و ما اقول و انا بحضرتک یا سیدی فقال  
 هو فی النار ثم قال و ما تقول فیمن بدین الله بماندین و بر امان اعدائنا

لکن به من الذنوب ما بالناس الا ان یجتنب الکبائر قال فقلت و ما  
 اقول یا سیدی و انا فی حضرتک فقال انه فی الجنة و ان الله قد ذکره  
 فی آیه من کتابه فقال ان یجتنبوا کبائر ما نهون عنه و هو حجب عن  
 و هاما ان تکفر عنکم سبائکم و تدخلکم مدخلکم بما و هو حجب علی و ان  
 ابشر فی البوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمی صریحا مبین است  
 آنکه محبت و پیروی جناب امیر المؤمنین علیه السلام چون تمام نعمت و کمال  
 دین حاصل است پس اگر مردمان متابعت آنجا برانجا پیوسته  
 و معرفت و شناخت او حاصل میگردند و خلاف امر او نمیکردند  
 هر آنکه روزگار و بختی گذارنده در اندک زمانی اهل عالم ایمان مشرب  
 گشته در نهایت رفاهیت و امانی خاطر زندگانی میگردند چنانچه جناب  
 الهی فرموده و لو امن اهل القری لفتحنا علیهم برکات من السماء و  
 و الارض و یجین در روز شوری آن سرور خود در حضور جمعی بطریق  
 و لو ان الامة منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله اتبعوا و اطاعوا  
 لا کلوا من فوقهم و من یجتنب اوجالهم و در احتیاج مردم جناب امام حسین  
 علیه السلام فرمودند کذبت مغویة انا اولى الناس بالناس و کتاب الله  
 و علی لسان بنی الله و ائمتهم بالله لو ان الناس یا عونی و اطاعونی و ضرعونی  
 لا عظم السماء فطرها و الارض برکتها الخ الجدید و لهذا در آخر این کتاب  
 جناب رب عفو در میفرماید و لکن کذبوا فاعذناهم الایة **چهارم** مرتبه  
 امامت و خلافت کل مخلوقات برای آن بر رکوار است نه غیر ایشان



واما من ایشان غیر امامت اوصیاء انبیاء ما نفع است زیرا که هر یک  
 اوصیاء انبیاء در زمان سابق خود با همل ان زمان حجت خدا بودند و  
 سرکردگی ایشان کلی نبود بخلاف ائمه علیهم السلام که ایشان حجت خدا  
 بودند و هستند بر جمیع مخلوقات تا قیام قیامت چنانچه نبوت نبی  
 صلی الله علیه و آله کلی است چنانچه ایه شریفه **سَلَّمَ مَنْ ارْسَلْنَا قَبْلَكَ**  
**مِنْ رُسُلِنَا وَاَبْرَئِمْنَا هَذَا نَذِيرٌ مِنَ التَّنْذِرِ الْاَوَّلَى وَاَبْرَئِمْنَا هَذَا نَذِيرٌ**  
**اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ اَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ بَارِئٌ طَوْلِي مَا يَلْعَبُونَ**  
 و همچنین در عالم ذر پس بنا بر اینست که عقل از معرفت ایشان چیران و  
 سرکردان و لهذا جناب رسول خدا خطاب بعلی مرتضی نموده فرمودند  
**يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللهُ اِلَّا اَنَا وَاَنْتَ لَا عَرَفَنِي اِلَّا اللهُ وَاَنْتَ لَا عَرَفَنِي اِلَّا**  
**وَاَنَا يَا عَلِيُّ** در مرتبه علی بخیر است و میخندد در خانه خدا زاده میخانش سو  
 بی فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که باشد شریکای فرزند  
 روز از وی خود بردار و بتکر ساعی نا از و بر ما سوی الله فضل بخان  
 میرود **بِحَجْمِ** آنکه ازین حدیث و غیران چنان مستفاد میگردد که مرتبه  
 امامت و خلافت رسول خدا فوق مرتبه نبوت جمیع انبیاست و  
 پیغمبر ما صلی الله علیه و آله زیرا که این جناب هر دو را داشتند و از اینها  
 رسید و اگر کسی را درین باب حرجی باشد اطاعت جناب عیسی علیهم السلام  
 بحضرت صاحب عظام کافی باشد و اگر کسی از در مکار و در اید  
 ادعای انبیا بشیعی علی مرتضی صلوات الله علیه اجماعین پس با

و چون چنین باشد و حال آنکه خلافت رسول بر مخلوقات از همه جهات  
 و ایشان خلیفه انتخابند و مقام مقامند و انبیا شمعان ایشانند چنانچه  
 سبق ذکر یافت **ع** بهین تفاوت از یکاست تا یکا و لهذا جناب صادق  
 علیه و علی با آنکه اولاده السلام فرمودند **اجْعَلُوا النَّارَ بَارِئًا تَوْبًا لِبِهِ** و قولوا  
**فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ** و در خصال از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده  
 که فرمودند **اَتَاكُمْ وَاَلْعَلُّوْهُنَا قَوْلُوا اَنَا عَبْدٌ مَرْبُوبٌ وَاَقُولُ فِي فَضْلِنَا**  
**مَا شِئْتُمْ** و در اینجا حاج از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند  
 قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تجاوزوا بنا العبودية ثم قولوا ما شئتم  
 ولن يبلغوا و اياكم و العلو و كلوا النصارى فاني يرى من الغالبين المحزوز  
 كشف الغمة از مالک جهنی قال فی حدیث له ان الصادق علیه السلام  
 قال يا مالک قولوا فينا ما شئتم و اجعلوا مخلوقين **بيت** ما علی را خدا بندگان  
 از خدا هم جدا نمیدانیم و اینها يك جز نیست از اسرار ایشان و با وجود  
 بخدا فی ایشان قابلند زیرا که مرتبه الوهیت را درك نمی توان نمود و عقل  
 ناقص چون با اینجا میرسد خیاالش آنکه مرتبه ربوبیت و الوهیت است  
 قابل میشود بالوهیتش تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً زیرا که ایشان  
 ملکی الذات و الهی الصفاتند و از اینجاست که فرقی نمیکارند و قابل  
 بالوهیت و الهی ایشان میشوند **بيت** اهل التوحید و اعن وصف جبره  
 و العارفون بمعنی جده ناموا ان ادع بشراً فالعقل بمعنی و اخشی الله فی  
 قولی هو الله و ابن ابی الحدید گفته **بيت** تجلی عن الاعراض و الابن و المتی



و بکرم تشبیه بالعناصر **ششم** آنکه امامت و امر سرکردگی در میان  
امیر المؤمنین و امام المتقین و عیسویان و جیب جیب رب العالمین  
علیه السلام منحصر در بازده نفرند که فاطمی اند و علوی و زیدیه و طائی و علوی  
چنانچه شیعه امامیه نقل از پیغمبر و اتفاق دارند که آخر ایشان قائم آل  
محمد است علیهم السلام و اینکه بعضی از طریقی عامه از ابن عباس و اوزار و  
خدا ص روایت نموده اند که انتخاب فرمودند که من فهاک امة انا فی اولها و  
عیسی فی آخرها و المهدی فی وسطها یعنی ضایع خواهد شد قوی و  
خواهد شد امتی که من در اول و عیسی بن مریم در آخر و مهدی در وسط  
ایشان باشد ازین بعضی استدلال نموده اند که بعد از مهدی عیسی  
امام و پیشوا خواهد بود و این محض غلط است از چند جهه **اول** آنکه لیل  
حدیث متفق علیه لاختر فی العرش بعد المهدی و بر روایت دیگر لاختر  
فی الجوف بعد که بر محبت بانکه خبر خوبی در زندگی بعد از چلت انتخاب  
نیست که اگر چنین بودی البته خبر و خوبی بود **دوم** آنکه اتفاق علی  
امامیه و جمعی از علمای عامه است بانکه بعد از چلت انتخاب قائم  
قائم خواهد شد و فاصله مابین چهل روز خواهد بود و بعضی چهل روز  
فاصله نیز قایل نیستند **سیم** آنکه منصب جلیل القدر جناب حضرت  
صاحب علیه السلام از ان عالی تر و برتر است که حضرت عیسی علیه السلام  
قائم مقام ان تواند شد زیرا که هرگاه چنین شود احتمال اتفاق بر محمد  
بدین عیسوی هم خواهد بود و این خلاف اصول دین است **چهارم** آنکه خلا

تتمت

کلام الهی و قول نبی که لا ینح بعدی خواهد بود و این باطل است بنص و  
اتفاق **پنجم** آنکه نقل نموده اند فوت حضرت عیسی علیه السلام را در زمان  
حیوة حضرت صاحب صلوات الله علیه و علی بائد الظاهرین و دیگر  
مینوان گفت پس بنا بر محبت حدیث معنی این خواهد بود که چون جناب  
نبوی در اول بعوث و هادی و بعد حضرت مهدی ظهور نموده دین را  
تقویت خواهد فرمود و مردم بران خواهند بود و عیسی بعد از ظهور و  
نزول نموده تصدیق آنحضرت کرده تقویت دین و بیان ان خواهد فرمود  
و حقیقت صاحب را ظاهر خواهد نمود چنانکه از لفظ و المهدی فی وسطها  
ظاهر است که ضمیر ثانیث با امت راجع است باین معنی که عیسی در آخر  
ایشان باشد و حال آنکه مهدی در میان امت است و این بابویه  
در اکمال الدین چنین آورده که قال علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه  
كيف تهلك امة انا و علی و اجد عشر من قلدی اولوا الاجاب انا و اولها و  
المسیح بن مریم اخرها و لكن تهلك بین ذلك من لست منه و لیس منی  
یعنی مسیح بن مریم اخراست خواهد بود از برای تقویت و تصدیق حقیقت  
حضرت صاحب علیه السلام و دیگر آنکه نقل نموده اند که بکون بعد  
القائم اثنی عشر مهديا و بر روایت دیگر ان متابع القائم احد عشر  
مهدی تا من ولد الحسن علیه السلام قطع نظر از اختلاف حدیث نموده  
شیخ ابو محمد بن شاذان عد در باب حدیث اول میفرماید علی تقدر بر  
صحتنا ای بکون بعد ظهور القائم علیه السلام فی دولته اثنی عشر مهديا



وکیل برین تا و قبل مضمون دعا بیست که از حضرت قائم علیه السلام نقل شد  
که در آخر دعا می فرماید وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأَمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ  
و همچنین در آخر دعا می بویس بن عبد الرحمن از حضرت علی بن موسی الرضا  
علیهما السلام که فرمودند اللهم صل على محمد و آلته عهده و الأئمة من بعده  
و **جدید** شیخ عالی شان ابو محمد بن شاذان هم نقل نموده از حسن بن  
علی از که او گفت دخل ابن ابی حمزة علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فقال  
انما امام قال نعم فقال له انی سمعت جدک جعفر بن محمد علیه السلام یقول  
لا یكون الامام الا وله عقب فقال علیه السلام انما سمعت أم شنا سبب شیخ  
لین هکذا قال جدی انما قال لا یكون الامام الا وله عقب الا امام الله  
یخرج علیه الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام فانه لا عقب له فقال  
صدقت جعلت قدک هکذا سمعت جدک یقول و شیخ ابو جعفر طوسی  
علیه السلام در کتاب الغیبه باندک اختلاف عبارتی در او اسطران کتا  
نقل نموده و بغير این چند جدید شیخ دیگر ذکر کرده که از حضرت زعفرانیه  
نخواهد بود هر چند منافات دارد با خبر معتمد بن الشیعه و جری و جری  
و بحرا یض که در آنها مذکور است که حضرت صاحب الامر علیه السلام را  
چند فرزند است و نیز از فقره دعائی که از انس و در روایت و ظاهر است  
معلوم میشود پس جمع میان اینها باین نحو ممکن است که همچنانکه هر یک از  
ائمه را فرزندان بعد از پدر امام و منصوب بود من عند الله تا دوازدهمین  
پس خلیفه دوازدهمین را خلفی نیست که بعد از او قائم مقام او باشد و این

سلسله ممکنات از هم پاشیده چکایت چشمت و شربت بر پا خواهد شد و اما در  
جیات با سعادت نشین اولاد انجناد با غیر هادیان مردم از قبل پدر و زکوة  
و با امام عابدان خودشان خواهند بود چنانکه صدوق در کمال الدین بسند  
خود روایت کرده از علی بن ابی حمزة از پدرش که قال قلت للصادق علیه السلام  
سمعت من ابيك انك قال یكون من بعد القائم اثني عشر مهديا فقال قد قال  
اثني عشر مهديا و لم يقل اثني عشر اماما و لكنهم قوم من شيعتنا ابدعوا لنا  
الى ولايتنا و معرفة فضلنا و الا بعد از انجذاب هرج و مرج خواهد شد  
چنانچه عرض شد و **شیخ محمد بن یعقوب** رضی الله عنه در کتاب کافی روایت کرده  
که عبد الله بن جعفر الجری از شیخ اباعمر و که وکیل ناجیه مقدس بود روایت  
در وقتی که پیش او بودند احدی از شیعیان که با اباعمر و بدوستی که من ازاده نمود  
انکه هر دو ستم از نواز چیزی که من در شک نیستم از آن چیزی که از تو میپرسم  
از آن پس بدوستی که اعتقاد و دین من است که زمین خالی نمی ماند از شیعیان  
که خدا را بود بر خلق مگر پیش از قیام قیامت بچهل روز که هرگاه آن بوده با  
رضع میشود حجت و بسته میشود در نوبت و این را شیخ یقین در کتاب فخر  
و شیخ طبرسی در اعلام الوری و میر داماد و در شرعة التمهید و غیره از  
روایت نموده اند بهر حال معلوم میشود که اعتقاد سبیل و مستوکل  
و حاضر که هر یک از این سه نفر که منفردا حجت بودند بر مردمان از جانب حق  
الزمان صلوات الله علیه و علی آباءه الرضی و بر شیعیان ایشان پس بود  
پس بعد از رجعت انجذاب دولتی نخواهد بود و بر صحت این مدعا انجا



بسیار است و چند حدیث که مؤید این معنی بود گذشت و انشاء الله تعالی  
بعد ازین نیز ذکر خواهد شد **هفتم** آنکه امری که جناب الهی مقدر  
و اختیار نموده باشد و رسول باذیع و نا کید نیز کرده باشد مرد مراد  
که بدان آن امر نماید هر چند ظاهر ضرر بر ایشان باشد و اختیار کنند  
از پیش خود امر را که خلاف امر الهی و رسول و باشد این محض کفر و عناد خوا  
بود نعوذ بالله من ذلك و جناب الهی مکرر تفرمایند و بیک بچای ما  
و بخار ما کان لهم الحجة سبحان الله عما یشرکون و جای دیگر و ما کان لهم  
ولا مؤنة اذا قضی الله ورسوله امران بکون لهم الحجة من امرهم چنان  
در حدیث ذکر شد پس اگر کسی علمه برسد جوابان در اینجا حاج حضرت  
صاحب است برای تعلیم سعد بن عبد الله قمی برای ناصبی رجوع با حجاج  
کنند و لهذا ازین رهگذر است که جناب علی الرضا علیه السلام فرمود  
جاء الفلم بحقیقة الكتاب من الله بالسعادة لمن آمن والتقوى والسقاوة  
من الله بنارک و تعالی لمن کذب و عصى پس هرگاه امر سهل را بعد از آن  
خدا و رسول خدا نتوان تغییر داد و باید که نلغی بقبول نمود پس امر آسان  
و خلافت که اتم دین است و تمام شرعیات منوط با و و بی وجود امام  
انظامی ندارد و اعمال بدریجه قبول بی معرفت امام و محبت آن و دوستی  
ایشان و تبرأ از دشمنان ایشان نمیرسد بچه گویند و مانند اختیار خود اختیار  
پس نیست این معنی مکرر شرکت در امر خدا تعالی الله عن ذلك و عما یشرکون  
بیک نیز عقل جوابی سوال کرده و چه گفت که ای زردی نوروشن چراغ انشا

بغیر حجت علی طاعتی تواند بود که خلق را بر همانند ز قید بزدائی  
نماز و روزه توانیم کرد بی مهرش بدین وسیله توان طاعت مسلماً  
جواب داد که لا والله ای سخن غلط است و بیست کوشکن ازین اگر بعضی در آن  
بجای بزد بپوشن خدای سبحانه بجای جلد کرب و بیان روحانی  
مخالفان علی انما نیست درست اگر چه سینه اشترکتند بدین است  
و حدیث متفق علیه که البدعة ضلالة سبیلها فی النار پس بنا برین  
که با عنفا دهم رسول خدا امام و خلیفه تعیین نموده پس هرگاه نتوان  
باشد چرا مردم نمودند و چون مردم نمودند بدعت کردند کراه شدند  
و چون کراه شدند راه جهنم میبوندند و اینست که مخالفان از امتناع و  
مشرک نیز گویند و در کافی از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود  
ان الله تعالی نصب علیاً علیه السلام و بین خلقه من عرفه کان مؤمناً و منکره  
کان کافراً و من جهله کان ضالاً و من نصب معه شیئاً کان مشرکاً  
و من جاء بولاه بعد دخل الجنة و من جاء بعدا و نه دخل النار بیت  
دوستی اهل بیت مصطفی و مرتضی هست مفتاح سپهر نازگاه کبریا  
که بود افزان زیاران روزه و طاعات و بود اعمال همچون انبیاء و اوصیاء  
که بود مجموع روزت روزه و شبها نماز و بجا آوری هزاران حج و عمره سالها  
ورده هر روزه مسکینان عالم اطعام و ربه پوشانی پنهان جهان را جامه ها  
پنجویم سوگند بر ذات خدای تعالی که گویند هیچ سودی نماند بکارها  
نیست بی حجب علی آل اعمال قبول خواه کن خواهی کن از بمانی در عباد

و چون بدعت کردند



هست این قول صحیح از قول زین العابدین **هر که شک دارد بدین امواد در خطا**  
 اصل بکناری و فرغ را برداشتی **وای بر جان کسی که فرغ دارد پیشوا**  
 اسعدی همراهی المؤمنین لعل الله **جایلی بهتر ازین نبود نیز ذکر برآ**  
 و اما بنا بر فاعده سنت الله و دستور تمام مایهین از هر طایفه فایلیند  
 که بعد از فوت پیغمبر انسان البقیه وصی معین از جانب پیغمبر خود دانند  
 چنانچه سنیان در وقت انصاف خود هم قایلند و با وجود آن انکار  
 نمینمایند نتایج اجابت را که شرح آن طولی دارد پس شایسته خوش  
 چه از نص الهی و چه از نص رسالت پناهن ثابت و ظاهر کنند که امام و  
 خلیفه و نایب حضرت رسول جناب امیر المؤمنین بایازده فرزند او  
 پس بقول خدا و مختار او و رسولش طریق حق را اختیار نموده راه نجات  
 و فوز را دارند چنانچه در اول کتاب فدری مذکور شد **یا ایها الناس**  
 چه یادش است فرمان و زارواست بر کرده او چون و چرا از هر کس  
 گریزد بر دلطف بیکران نیکویی اوست ورنه پذیرد ز راه نجات  
 ما است و صاحب منهاج الحق و الیقین در آن کتابش نقل میکنند  
 محمد مؤمن در تفسیرش پسند خودش نا انصاف مالک که او گوید سالت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن ربك یخلق ما یشاء قال  
 قال ان الله تعالی خلق ادم من طین چیت شاء **ثم قال وینخرا ان الله**  
 اختار فی واهل یکنی علی جمیع الخلق فاتخنا وجعلی الرسول وجعل  
 علی بن ابی طالب الوصی **ثم قال ما کان لهم الخیرة یعنی ما جعلت للعباد**

ان یختاروا ولكن اختارهم انشاء فان اهل بدی صفوة الله و خیرته  
 من خلفه **ثم قال ینجان الله عما یشرون به کفار اهل مکة** **ثم قال وربک**  
 یعنی با محمد بعلم ما کن صد و دهیم من بغض المنافقین لک و لا اهل بدی  
 و ما یعلنون **هنگام** آنکه جاهل را نرسد که تعلیم علم را بی نماید و خود را  
 با و ترجیح دهد زیرا که قبیح است عقلاً و نفلاً اما عقلاً آنکه ترجیح بلا  
 مرجح باشد و قبیح این ظاهر و اما نفلاً آنکه قل فکلی یستوی الذین یعلمون  
 و الذین لا یعلمون انما ینذکر اولو الالباب پس هر عاقلی قبیح ای را  
 ادراک نمی نماید پس واجب است اطاعت عالم و الا در معرض عتاب  
 عتاب و من اضل من اتبع هویه الیه مندیج بوده و بال ان خواهد بود  
 و رسید **هنگام** آنکه امام باید معصوم باشد مثل پیغمبر و بیکانه عصر  
 میرا باشد از شیعیان و عصیان و مذهب و خطا و طغیان و غیره  
 که تعقل توان نمود که اگر چنین نباشد مثل سایر الناس خواهد بود  
 و هرگاه مثل سایر الناس شد بر قول و فعلش و ثوق نتوان نمود و باز  
 خلاف توقع است از آن پس لابد باید که معصوم باشد و عصمت را  
 خدا و پیغمبر با اعلام خدا مطلع است و لهذا خدا باید تعیین نماید  
 و نیز خدا باید این عصمت را کرامت فرماید پس از اینجا است که خدا  
 باید تعیین او را به پیغمبر فرماید و پیغمبر نیز تعیین کند و بنده  
 صفاتان شنیدند لعنهم الله **حدیث یازدهم** این باب و رحمة الله  
 پسند خود از جناب حضرت امام رضا علیه السلام و ان جناب از



ابای کرام فارسل نام علیهم الصلوٰۃ والسلام روایت نموده که فرمودند  
 ایمان معرفه بالقلب وافرار باللسان وعل بالارکان یعنی ایمان  
 دانستن بدست آنکه نیست معبودی گسترای پرستش سوا حق  
 اقدس الهی که مالک جمیع مخلوقات است و محمد بنده مطیع و رسول او  
 انبیا و پیغمبر فرموده و آورده همه از جانب خداست و امیر المؤمنین با  
 یازده فرزند سعادتمندش هر یک بعد از پدری جانشین و خلیفه  
 خدا و رسول او بند و حافظ و نگاه بان شریعت اندازند تا قلب نصرت  
 و نباد و کم و افرار بر زبان چنانکه گذشت و عمل بادرکان و این حدیث  
 بچند سند ذکر کرده و در کتاب کافی از حران و از محمد روایت است که قال  
 سمعت ابی جعفر علیه السلام يقول کل شیء بحججه الاقرار و السلام فهو  
 ایمان و کل شیء بحججه الانکار و الحیث فهو الکفر یعنی گفت شنیدم از  
 ابی جعفر علیه السلام که فرمودند هر چیزی که می کشند او را اقرار و تسلیم  
 یعنی اطاعت و فرمان برداری پس او ایمان است و هر چیزی که می کشند  
 او را انکار و وجود یعنی نافرمانی و کردن کشتی از اطاعت و انقیاد پس  
 کفر است و نیز در کافی از اسلام جعفری روایت است که سالت ابی عبد الله  
 علیه السلام عن ایمان فقال ایمان ان بطاع الله فلا یحیی هذا  
 مجمل القول فی ایمان یعنی سوال کردم از ابی عبد الله علیه السلام که  
 پس فرمودند آنکه اطاعت کرده شود جناب الله تعالی پس عصیان که  
 نشود این مجمل سخن در معنی ایمان است و ضابطه بلایه و رضوان

علیه از جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی آله الطاهین  
 روایت نموده بسند خود که و سئل صلی الله علیه و آله عن ایمان  
 فقال ایمان علی اربع دعائم علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد  
 و الصبر علی اربع شعب علی الشوق و الشفق و الزهد و التقرب من  
 اشواق الی الحیة سلا عن الشهوات و من اشفق من الناس اذ اجنب الحرام  
 و من زهد فی دنیا استهان فی المصیبات و من ارتقب الموت استقام  
 فی الخیرات و الیقین منها علی اربع شعب علی تبصره الغفلة و ناول الجدة  
 و موعظة العبرة و سئل الاولین من تبصر فی الغفلة تبین الحکمة  
 و من تبین له الحکمة عرف العبرة فکما تبای الاولین و العدل منها  
 علی اربع شعب علی غایب القهزم و غور العلم و زهره الحکم و رسا  
 الحکم من فهم علم غور العلم و من علم غور العلم صدر عن شرایع الحکم  
 و من علم لم یفطر فی امره و عاش فی الناس حیدر و ایما دمنها علی  
 اربع شعب علی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصدق فی  
 المواطن و شنان الفاسقین من امر بالمعروف شد ظهور المؤمنین  
 و من نهی عن المنکر ازهم انوف المنافقین و من صدق فی المواطن  
 قضی ما علیه و من شفی الفاسقین و غضب الله غضبا له و  
 ارضاه یوم القيمة یعنی رسیدن شد انجناب که بر و باد صلوات الهی  
 از معنی ایمانی پس فرمودند ایمان بر چهار سنون واقع است بر چهار  
 یعنی در امور و کارها و یقین یعنی جزم داشتن در هر باب از مواظبت

و من عرف العبرة

عنه



وعدالت در هر باب از میان روی و غیر آن وجهها کردن بهر چه و  
فرمودند که صبر بر چهار شعبه است بر شوق به بهشت و خوف از آتش  
جهنم و ترك مجرمات و انتظار مرگ پس کسی که مشتاق شد و خواهش  
نمود بسوی بهشت بیرون نمی آید خواهشهای نفسی ترك نمیکند و  
که ترسیدند از آتش جهنم بر همین میمانند از اجزایها و کسی که ترك کرد دنیا را  
اسان میکرد در بر و مصیبتها و کسی که مرافقت موت نمود پیشی میکرد  
خبرات و کارهای بنکو یعنی بر امثال و اقربان خود و یقین از آنها چها  
شعبه است بر پنداری عقل و بدست آوردن حکمت یعنی شرایع را و پند  
گرفتن عبرت و پوستن اولین بودن پس کسی که پنداشد در عقل ظاهر شود  
انبرای او حکمت و کسی که ظاهر شود انبرای او حکمت مبدل اند عبرت گرفتن را  
و کسی که عبرت گرفت پس گویا پوستن اولین است و عدل از آنها چها  
شعبه است بر تمام غوص کنند و جوینده بابر غوص نمودن در فکر و غور  
کردن علم یعنی سخن و دعوائی هر يك از خصمین را و روشن و واضح بودن  
حکم و شفافیت آنرا و مویخ ذر بر داری یعنی در چاکه و غیر آن یعنی زود  
انجا بدین رود پس کسی فهم نمود علم را غور در دانستن علم نمی نماید و کسی  
که دانست علم را صادر می شود از و حکم شرایع باشد چها و در دنیا  
و کسی که بر داری غور افراطی نماید در امر خود یعنی از چهل تا و نیمی تا  
و نند کافی میکند در میان مردم ستوده شده و چله کرده شده یعنی  
مردم محل و شکر او را میکنند و از او راضی میشوند و چها دانسته چها

سؤ

شعبه

شعبه است امر نمودن بنکوئی و باز داشتن از بدی و راست بودن  
هم چها همه چال و گینه و روی نمودن بفاسفان یعنی شناساندن بکسی  
و روندن بکسی که امر بنکوئی کند فایده میگرداند پشت مؤمنان را  
و کسی که نفی کند از بدی بحال کسی مال دینی منافقان را و کسی که راست  
باشد در هر جا صادر میشود از و آنچه بر اوست از حق و کسی که گینه  
وری کند با فاسفان و غصب میکند خدا از برای خاطر او و او را  
راضی میکرد اند در روز قیامت از خود اللهم اجعلنی منهم بحر منهم و  
بعد از آن بخواب شروع بتعریف کفر و شک نموده و بیان ضرر آنها  
بدین طریق که و الکفر علی اربع دعائم علی التعمق و التنازع و الزیغ  
و الشقاق فمن تعمق لم یذهب الی الحق و من کثر نزاعه بالجهل دام غمّه عن  
الحق و من زاع ساءت عنده الحسنة و حسنت عنده السيئة و من  
سكر الضلالة و من شاق و عرت علیه طریقه و اعتزل علیه امره  
و ضاف علیه محرجه و الشك علی اربع شعب علی التماری و الهول  
و التردد و الاستسلام فمن جعل المرء دینا لم یصیب ليله و من هاله  
ما بین یدیه نکص علی عقبیه و من تردد فی التریب و طینت سبائک  
الشبائین و من استسلم لهلكة الدنیا و الآخرة هلك فهمنا یعنی و  
نیز بر چها درکن است بر تعمق کردن یعنی در باطل و نزاع کردن در  
یعنی بغیر حق و حجة بغیر جهل و نادانی و میل کردن از حق یعنی بسوی  
و شقاق یعنی مخالفت نمودن پس کسی که تعمق کند یعنی در باطل با غور کند

کند از برای خدا غصب



در حق و در گذرد از آن باز گشت نمیکند بچون و کسی که بر کند ز اعتراف  
از روی چهل و نازانی دایم میماند در کوری از دیاف چو و کسی که صلا  
از حق نمود بدی بد نزد او نیکو بینا و خوش میاید نزد او بد بینا و  
می شود بمستی ضلالت و کراهی و کسی که مخالفت کرد چو را دشوار می شود  
بر و راه چو بافتن مشکل و سخت می شود بر و امر و شکر و دشواره  
میگردد بر و بیرون رفتن از راه باطل و شکر بر چهار شعبه است  
بر ممانعت و مجادله در مجاورت و ترس داشتن و مغرور بودن در آن  
که هست و استسلام یعنی طلب انقیاد نمودن بی دلیل پس کسی که  
جلد نمودن را داب و شعار خود صبح می شود شب ظلماتی اشک او  
یعنی چو فایز نمیکردد و کسی که نرسد و فرغ داشته باشد در آنچه مایلین  
دستهای او است بر میگردد قهقری بر عقب خود یعنی پس پس میگردد  
بر پشت خود و کسی که منهدم الحال باشد در شک قاصدگاه شباطین  
خواهد بود و کسی که طلب انقیاد کند بی دلیل و حجتی سعی کرده خواهد  
از برای هلاکت دنیا و آخرت خود پس هلاک خواهد شد در دنیا و  
آخرت نعوذ بالله منهم **تنبيه** پس ای عزیز من ملاحظه نما از روی  
تفکر و تدبیر در غور نمودن آن و بیان معنی ایمان و کمال و فایده  
آن را و همچنین کفر و شک در دین خود را پس از روی بصیرت ایمان  
آور و از کفر و شک یک خود را باز دار زیرا که مبغض است نزد جناب  
عبدالله الصادق علیه السلام الشک و المعصية فی التائبین

بجای  
نویسد

ولا الینا و قال امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته لا تباوا فتنکوا و  
تشتکوا فتنکوا و در باب کفر سوال کرد ابی العباس از ابی عبدالله علیه السلام  
از ادبی کفری که اینکس بسبب آن کافر میشود پس فرمودند اینجاست که  
من ایندع را با فاجب علیه او بعضی و بر و ایت دیگر از ابی جعفر علیه السلام  
پرسیدند اینجاست فرمودند من قال للثوابة انما احصاه وللخصاة انما نواة  
ثم دان به و فرمودند جناب ابی عبدالله علیه السلام که امر الناس بمعرفة  
والرد الینا و التسلیم لنا ثم قال وان صاموا وصاوا و شهدوا لا اله الا  
و جعلوا فی انفسهم ان لا یردوا الینا کافوا بک من الشکرین پس هرگاه امر  
اینست که می شنوی پس باید در جمیع افعال و اعمال رجوع بفرموده آن  
بزرگواران نمود و اطاعت امر ایشان کرد و کار دین داری را با آنچه بنیاد  
شمرد و کول شیطان ملعون نیاید خورد که میخواهد ترا بانی داده قسم  
خود را از است نماید چنانکه اقدس الهی از و چکاپت مبغض نماید فوعزک  
لا تخونهم اجعین الاعداء منهم المخلصین یعنی عزت و بزرگواری تو  
هر چند که زنی ایشان همی خواهم نمود یعنی ایشان را از دین چو بدخواهم  
کرد و گمراه میکنم مگر بندگان ترا که مطیع و محصل اند از ایشان یعنی  
دستی ندارم پس اصل اعتقاد را باید درست داشت و بنای حقین و  
عمل را بفرموده الله علیه السلام باید گذاشت زیرا که بنا و اساس ایمان اگر از  
ایشان برپاست کار عمل بجز خواهد بود و اگر نه اعمال موجب نکال خواهد  
کرد بدین پس عمل خیر هر چند که باشد و سهل نماید با ایمان از اینکس قول

الله



واجب کرم عنايت ميفرمايند. و هر چند عمل صالح بسيار باشد اما  
يا کفر يا شک باشد پس او را قبول نمي فرمايند چنانکه حضرت ابي  
عبدالله ميفرمايند که لا يضر مع الايمان عمل ولا ينجع مع الكفر عمل  
الا نزي انه قال وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم كفروا بالله  
ورسوله وما تلوهم كفرون. و تراجعا بفرموده الايمان لا يضر  
معه عمل وكذلك الكفر لا ينجع معه عمل. و تيز فرمودند اذ عرفتم ان  
ما شئت من قليل الخ و كثره فانه يقبل منك **ربا عجي** مجوي چه بكار خود  
چهران شده. و فرماست چگونگي نواز گلستان شده. مانند مزارعي گسان  
بر سر راه ناسكري بخاك بكسان شده. پس عاقل كسي است كه بزخارف  
دنياي پوچ فريب نخورد و بمال وزن و فرزند و عشره و بار و مصفا  
و پيوند فغاخر و تكان نكند بلكه اينها را كار گذار و معاون و مددكار  
از براي دنيا و آخرت خود داند. و از هر کدام حصه و بهره خود را بيشا  
بردارد. ناز و زبوم لا ينجع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم  
پيشيمان و هراسان نكشند پشت دست خود را در بوم النعائير  
**ربا عجي** چون مرك كند كرون كرون بكنند في مال بكار ايد و ني پيوند  
ان وقت كه دست اجل از پاي فكنند في قوم بفر ياد رسد في فرزند  
و بداند كه جناب فاسد الحى از براي هر ذي نفس روزي ناضام نكند  
چنانكه فرموده و ما من ذا بذل الا على الله رزقا. و با وجود ان كفا  
نكره براي اطمينان نو و حجت در جاي ديگر قسم بر طبق فرموده خود

ارضي ولا يئنا  
والنعمان  
را عجي  
جناب

ياد نموده و فرموده قوريت السماء و الارض انه لحي مثل ما انكم تظنون  
و لطف خفي در شطوفوست كه نامادام نصرداري و اجل فراز رسيد  
روزي بنو خواهد رسيد اندوه كين مياش و با وجود ان كار بر خود  
دشوار نموده اين همه سعي و كوشش ميبايي و بلكه از تصحيل ان  
نمي شوي و شب و روز و ماه و سال در نك و پوي و يك دم براي كاري  
آخرت نيا سالتي كه منوجه ان شوي پس اي بچاره نديديم كه از براي آخرت  
بي ايمان و عمل جاري ضامن شده باشند چه جاري كه قسم ياد فرمايند و  
اميد بي علان و هواي باغ بهشت خيال خام خفي ست و سيم ياد  
و هر جاي غريب بهشت عي نمايند در ضمن ان ميفرمايند الذين امنوا  
و عملوا الصالحات كانت لهم ما يشاؤون عند ربك. پس ما يشاؤون را  
مقيّد بقيد امنوا و عملوا الصالحات فرموده و همچنين ان الذين امنوا  
و عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس و غير اين از ايات  
بينات پس هر گاه چنين باشد سعي نما. و از چاه غرور و فريب شيطان  
خوار برون آور. و نافه صفاست از ديو نبه و انابت ياد مده نداد  
كد نشنه و مافات را بجا آور **ربا عجي** از وادي معصيت بيازود كند  
كين مرحله راهي است پراز خوف و خطر كويي كه كم نوبه پس از پير پنا  
از مرك جوانان مكرت نيست خبر اي برادر ديني چو نشت كه اگر كسي  
در خانه خويش نشيند و بله و لعب خود مشغول شود و بعيش مشغول  
عمر را خواهد گذراند و بكار و كسبي و شغلي و علمي و مدار گذاري قيام



نماید و گوید خدا کریم است شاید بنده چاره روی کند و نجاتی افشاند  
 و زجی کشم غله بهر من سبز شود و روزی من رسد بوی شمع نماید  
 و اسنهای او نموده از غافلانش شماری بلکه در زمره دیوانگان نماید  
 و خود را با بچال از پرکان و غافلان زمان شماری و حال آنکه درین  
 آلتین از عذرا آخره از بهر اینها بش عقی نخی نکاری و چشم حاصل آن  
 نکاشته داری و امید بکرم ذوالکرم بداری و این را عیدانی که اگر  
 روزی دهد و اگر ندهد او سبحانه و تعالی علی الاطلاق است و اگر عفو  
 و بخشش و اگر عفو نموده بخشش او بکرم ذوالاکرام و رحیم و مهربان است  
**رباعی** کوباکریم خدای بچین بخشش بکرم چه بیند از من عصبان  
 جفا تو اگر کریم ذاتی بچیز و مانند سکان دوی بی لغه نان پس بتا  
 جیشد کور و این شریفه وَأَنْ لِّبَنِی الْإِنْسَانِ الْإِنْسَانِ الْأَمَّا سَعِیْ وَأَنْ سَعِیْهِ  
سَوْفَ یُورِی که چو جد و جهد را به بند و زمین دل نایخوف و خشیه  
 شمع نما و از غوا رکنه و نفاق و خاشاک حسد و شقاق و طمع او را پاک  
 ساز و بدست پاری بجا و امید از صفات چسبند و اعمال صالحه نخی  
 افشان و از چشمه اعتقاد و اخلاص و رضا و تسلیم اب پاری نموده غل  
 میاش و چشم داشت کرم و امید حاصل داشته باش و از آن فریاد  
 که چو تعالی در بار ایشان گفته که الَّذِینَ یَتَّقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ  
کَمَا کَفَّیهِمْ أَنْفُسُهُمْ سَبْعَ سَبْعًا بِلَکُلِّ سُبُلَةٍ مَّا نَزَّلْنَا مِنْ بَيْنِ  
أَیْنٍ بَشَرًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ و نه از اینجاست که گویند در آن روز ما را

لازمی رجلا لا کنّا بعدکم من الاشرار عدا الیه و همچنین الاخلاق بوی  
 بعضی بعض عدو لا المتقین با عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا انکم  
 یخزئون و مبادا خدا نکرده برخلاف این باشی که در روز و پسین بوم  
 الحشره اذ القلوب لیدی الخاجر کاظمین ما للظالمین من جیم و لا شفیع  
 بطاع نفع دست و مفلس همانی پس قدر نعمتهای نامتناهی الهی باید دانست  
 و شکر او را کرد زیرا که نزا افضل و رحمت از کم عدم بجز وجود آورده و از  
 افات و بیانات از چنین بودن نارسید شدن حفظ فرموده و همه انبیا  
 لطف و کرم بهر نومها کرده و ترا اینچ لازم اسباب بندگی و شکر  
 گذار نیست عنايت نموده و چند روزی بهر نواز نموده و بدایه تکلیف  
 و انصافت در آورده و در چاه بهیمت و کالایعامت و انکار داشته که  
 شاید خود را قابل لطف و کرم او نموده سرفراز کردی **بیت** در احسان  
 خود را بر کشاده بجز کس آنچه می ناپست داده و او سخنانه بکینکی را در حق  
 شفقت نموده و بک بدی را بکی فرار داده و اگر از باز گذراند و کان کم  
 انکاشته فلم عفو بر و کشیده و ورده مغفرت بر و پوشیده و ناوقت سفر  
 آخرت فرصت نویه و باز گشت داده است **رباعی** ناچشم زنی رسید و  
 سفرته فر داشت که در جهان نمائند اثرین بروی زمین همی خواهی  
 ناک از بر زمین مکر نباشد خبرت **مربعیت** که روزی شخصی بخیرت  
 سبیل سبیل صلوات الله و علی آلہ الطیبین مشرف گشته عرض  
 که فدای تو شوم یا رسول الله زود پیر شده انتخاب در جواب فرمودند



که پیر کردانید مرا چهار سوره. هود و غم. و اذا الشمس كورت. و واهمه  
و بر وایت دیگر عوض کورت و المرسلات وارد شده. بهر حال چون دین  
سوره های مبارکه احوال قیامت فردی ذکر شده لهذا انتخاب این افرموده  
پس چال دیگران از اینجا استنباط کن پس بجای که دهشت بر ندا نبی  
تو عذر کنه ناچه داری پنا پس موجب این حدیث شریف عمل نما از هر طایفه  
از این جماعت که هستی تا فایز و رستگار گردی چنانچه از آن سرور عالمیان  
مردیست که میفرماید العذل حسن لکنه فی الامراء احسن التوجس  
لکنه فی الشباب احسن الورع حسن لکنه فی العلماء احسن التخاذل احسن  
لکنه فی الاغنیاء احسن الصبر حسن لکنه فی الفقراء احسن عالم ورع  
کاجر عیسی ع غنی یعنی اجره کاجر ابن ابراهیم ع فقه صبور اجره کاجر ابوبکر  
امیر عادل اجره کاجر سلیمان شایب ناب اجره کاجر محیی ع و الحمد لله  
و هو حبیبی و الیه انیب **حدیث دوازدهم** و سبند مرضی را که  
در کتاب فضول الثامه فی هدایه العامه بسند صحیح نقل نموده از احمد  
محمد بن عیسی که او گفت کنت جالساً عند ابی الحسن الرضا علیه السلام  
مع جماعه من اصحابه اذا قبل محمد بن ابی عمر و سلم و جلس ثم قال یا بن رسول  
جعلنی الله فداک ما نقول فی ابی مسلم المروزی الذی خرج فی اقامه مروان  
محمد بن مروان قال علیه السلام اسمع فی الصحیفه الّتی فیها اسماء  
اعدائنا من بنی امیه و خبرهم قال ان قوماً من غالیکم یقولون  
من شیعکم قال کذبوا و یجروا عنکم الله انهم کان شدید العناد علیها

و علی شیعنا فن اجمعه فقد بعضنا و من قبله فقد دنا و من دنا  
قد دنا منا یا بن ابی عمر من اراد ان یکون من شیعنا فلیبرئ منه و یبرئ  
برئ منه فلیس منا و نحن منه برآء فی الدنیا و الاخره یعنی بودم نشسته  
نزد حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام با جماعه ای از اصحاب این حضرت  
که ناگاه محمد بن ابی عمر آمد و سلام کرد و نشست پس گفت یا بن رسول  
خدا ایضا مرا فدا کن که داند چه میفرماید در باره ابی مسلم مروزی که خروج  
کرد در زمان سلطنت مروان بن محمد بن مروان یعنی مروان چهارم و چهار  
بسیان کوبند که پدرش دو مرتبه انکشت او را که در بزه در کرده بود  
و گرفتار گشته خلاص نمود و در آخر حاشی که این لقب با و ماند حاصل  
انحضرت فرمودند که نام او دنان نامد است که نام دشمنان مادران  
نامد است از بنی امیه و غیر ایشان گفت راوی بدرستی که جمعی از مخالفان  
شما میگویند که او از شیعه شما بود بدرستی انحضرت فرمود دروغ  
گفتند و خود و زبند لعنت کند خدای تعالی ایشان را بدرستی که  
ابو مسلم شدید العناد بود نسبت بما یعنی اهل بیت نبوت صلو  
علیهم و بر شیعه ما پس کسی که دوست دارد او را پس تحقیق در شیعه  
کرده با ما و کسی که قبول کند او را پس تحقیق کرده مارا و کسی که  
مدح کند او را پس تحقیق که مذمت کرده مارا ای پسر ابی عمر  
هر که خواهد که از شیعه ما باشد میباید که نیز او را پیروی جوید از  
ابو مسلم و هر کس که از او برانماید نیست انکس از شیعه ما و ما از



پیزاریم در دنیا و آخرت **بل آنکه** در بعضی از کتب چکمت علی مسطور است  
که مردم هر مدینه پنج صنفند **اول** خبراند که خبر ایشان را سرایین  
و ایشان بنیکوکارترین مردمان و لایق صحبت ملوک و سلاطین  
**دوم** خبرند که خبر ایشان را سرایین نیست این طایفه قابل تر باشند  
نه خبراند و نه شر بر این جماعت را بر خبر باید غیب نمود و از شر بجا  
**چهارم** آنکه شر بر باشند و شر ایشان را سرایین نباشند این طایفه را حقیقه  
باید داشت و تعدیل کرد و در اصلا چنان هست باید که شایسته  
گراهند و از ایشان نیز اجتناب و دوری باید کرد تا مبادا وقتی شر ایشان  
سرایت کند **پنجم** آنکه بالطبع شر بر باشند و شر ایشان را سرایین باشد  
این صنف بدترین اهل عالمند و مستوجب بند و زندان و ایشان  
اصدا را بخوار باشند بدی را دوست دارند و بنیکی را دشمن و ممانند  
چو اناث مودبه اند چون سگ دیوانه و کرک و خوک و مانند آن و این  
طایفه را اقسا مست بعضی را بر جزو عتق از بدی و اجماله توان داشت  
و بعضی را بقطع اعضا و زندان مؤبد و گفته اند که فتنه خوانان  
دروغ گو و افسانه گوینان سخت رو و منصوفه بی آبرو و مبند عان  
زشت کوازی این طایفه اند چه اول تضییع عمر شریف نموده مردم را از  
کار و بار خبر باز دارند و دوم از دین و ایمان بر دارند و فریب مردمان  
دهند پس چون این معنی را دانستی با حضرات ایشان **تصور** و بدان که  
از جدیست شریف مذکور چند چیز درو مز بود است **اول** آنکه آن

از دشمنان اهل بیت و امام عصر خود بود که اگر چنین نبود اسم آن  
بی دین در میان اسامی دشمنان ایشان نمی بود **دوم** آنکه بر امام عصر  
خروج نمود و در تقویت دشمنان اهل بیت و شیعیان ایشان سعی  
نمود و آخر بموجب جدیست شریف من اغان ظالما فقد سلطه الله علیهم  
و مغلول شد چنانچه قدری ذکر کرده خواهد شد **سوم** آنکه همچنانکه بی  
لعمریه دشمنان خاندان نبوت و امامت بودند بنی عباس زیادتر بودند  
اگر بنی امیه پنج معصوم را شهید کردند بنی عباس شش امام را ممانند  
نمودند لعنهم الله تعالی **چهارم** آنکه لعن فرمودند امام علیه السلام بر کسی که  
گوید از شیعیان ایشانست زیرا که برخلاف شیعه بود چرا که شهید  
العقاد بود نسبت بائمه و شیعیان ایشان و باعث قتل ایشان بود **پنجم**  
آنکه هر که ابو مسلم را دوست دارد اما مان را دشمن داشته و هر که او را  
مدح گوید ذم ائمه علیهم السلام کرده است و هر که آن ملعون را قبول  
پس اما مان را رد کرده از اینجا معلوم میشود نهایت تا کید در دشمنی  
انتقامی باید **ششم** آنکه هر که خواهد که از شیعیان اهل بیت عصمت  
طهارت باشد باید که از آن بد بختان پیزاری جوید و تبرک کند که اگر  
چنین نکند ائمه علیهم السلام پیزارند از او و بر آنکس لعنت می نمایند و  
پیزاری ایشان پیزاری خداست از آنکس بغض با الله من غضب الله  
و غضب رسول الله و آل رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین و لعن الله  
علی اعدائهم من الاولین و الاخرین **پس بدان** ای حجت شاه مردان و



عمران و ای پیر و رسول و خاندان که لازم کردید که این حقیر قدری از  
 احوال آن بدسکال و آن دشمن پیغمبر خدا و آل و جمعی از مفضلان  
 مفضل ضال را بموقف عرض اخوان رساند تا هر یک قدری تجربه یک  
 احوال آن ملعون گشته بسبب لعن او ثواب بدی فایز کردند و  
 بدانکه مؤید چاربت شریف است آنچرا اهل نوار مخ و غیره از علما  
 رضوان الله علیهم اجمعین نقل نموده اند و در کتب معتبره ثبت فرموده اند  
 آنرا بجمعه صاحب کتاب کفایة البر یا فی معرفة الاثنیة والاوصیة نقل  
 نموده که چون سفاح و اهل او آمدند بکوفه از روی پنهانی نزد ابو  
 سلمه خلل رفتند پس پنهان نمود ابو سلمه ایشان را و عزم آن نمود که  
 خلافت را بشوری حواله کند میان اولاد امیر المؤمنین و بنی عباس  
 تا ایشان اختیار نمایند هر که را خواهند باز یا خود گفت میسر هم که اتفاقا  
 نمایند بنی عباس پس عزم آن نمود که بگرداند امر خلافت را بسوی  
 فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام پس نامه نوشت بسره کس از  
 اولاد آنجناب یکی بحضرت صادق علیه السلام و یکی با شرف که از  
 فرزندان حضرت سید الساجدین بود و مکتوب دیگر بحضرت عبدالله بن  
 حسن مثنی را و امیر عیین کوید که ابو سلمه عارف بمرتبه امام علیه السلام  
 نبوده که اگر عارف می بود نامه بدیگری نمی نوشت و سوز ایندن کتاب  
 نیز دال بر اینست القصه فاصدان مکتوبات را بر داشته روانه کردند  
 پس مشی داخل شد بحضرت صادق علیه السلام و گفت من فاصد

ابو سلمه ام و کتابی بشما آورده ام آنجناب فرمودند مرا و ابو سلمه را  
 چه نسبت او شیعه و پیر و است غیر ما را فاصد گفت نامه را بخوان  
 و هر چه زای شما و مقتضی آن باشد در جواب بنویسید فقال القضا  
 علیه السلام بخادمه قرب منی السراج ففر به منه فوضع علیه کفا  
 ابی سلمه فاجرعه فقال الا بیحه قال ع قد رايت الجواب پس فاصد  
 خدمت آنجناب بیرون آمده نزد عبدالله بن حسن رفت پس او را  
 گرد کتابت را و سوار شده آمد بنزدیک آنحضرت و گفت کتابی  
 بمن آمده و شیعه ما از خراسان بکوفه آمده اند پیش او و مرا طلب  
 نموده اند آنحضرت فرمودند منی اصرار و اشبعنک انت و جهت  
 ابی سلمه الى خراسان و امره بلبس السواد فقبل يعرف منهم احدًا باسمه  
 نسبة فقال لا فقال ع کیف بکون من شیعتک و انت لا تعرفهم لا  
 يعرفونک انتی اوجب علی یضی النصح لک کل مسلم فکیف ادخرو عنک  
 قد جاء فی مثل ما جاءک فانصرف غیر راض بما قال فانصرف تا آخر باب  
 امر حضرت با قول را و ایست که گفته پس منصرف شد یعنی برخواست  
 غیر راضی بودن با آنچه حضرت فرمودند و آنقدر ملا اجملا را و بی بی  
 گوید عبدالله نسبت بجناب حضرت جری گفتند که سابق بران جناب  
 گفته بود در روزی که بنی عباس و بنو هاشم بدینسان عبدالله بیعت  
 میکردند و حضرت منع می نمود و آخر ثمره او را دیدند در زمان منصور  
 دو انقی ملعون بهر حال اما اشرف بن علی بن الحسن علیه السلام



پس رد کرد کتابش و او گفت بقاصد که من نمی شناسم آنکسی را که این  
مکتوب فرستاده پس جواب داد قاصد را و مسعودی علیه الرحمه این  
روایت را در مروج الذهب ایراد نموده اما ذکر اشرف بن علی علیه السلام  
نفرموده و بدانکه صدوق علیه الرحمه در امالی روایت کرده با سند  
از ابی بصیر که او گفت قلت للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام من الخ  
قال ذریته قلت من اهل بینه قال لا ائمة الا وصیاء قلت من ائمه  
قال للمؤمنون الذین صدقوا بما جاء من عند الله عز وجل المتسکون  
بالتقوی الذین امروا بالتسکین بما کذاب الله عز وجل وعذرة اهل بینه  
الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا یعنی گفتیم بحضرت صادق  
جعفر بن محمد علیهما السلام که کیستند آل محمد فرمودند ذریه ما و گفتیم کیستند  
اهل بیت ما و فرمودند اما ما بی که اوصیاء او بند گفتیم کیستند امت او  
فرمودند مؤمنان ایچنان مؤمنانی که تصدیق نموده اند با آنچه آمده است  
از نزد الله تعالی و متمسک اند بتقوا یعنی بدو امر بزرگ و ما مومنان  
بمحمد در دزدن بان دو امر بزرگ یکی کتاب خداست و دیگری عز و  
پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی اهل بیت اشرف و که برده است خلافت  
از ایشان رجس را یعنی هر بدی را و پاک گردانیده ایشان را پاک  
گردانیده یعنی غرض از ایراد این حدیث معتبر نیست که بدانای آل و عترت  
و اهل بیت و ذریه و امت سید المرسلین راضی و توبه و یقین افعال  
سیدان پنجان مرتضی علم الهدی و پیغمبر محمد باقر داماد درجه امام است

در باب آنکه امت پیغمبر آخر الزمان مختص در شیعیه است و پس چون  
این را دانستی پس بدانکه ابو مسلم مروزی ملعون ال عباس بن عبد  
المطلب را ال پیغمبر میدانستند و کسی از امت باین قابل نبودند سابق  
و بعد از او قلیله قابل شدند و منفرض گشته اند و الحمد لله مؤید ایضا آنکه  
نقل نموده اند جمعی از علما و نقله که ابو مسلم در بدل و دعوت امر نمود و اعینا  
که اظهار اعتقاد باطل خود ننمایند مگر یکساعت اعتقاد کلی یا و باشد بلکه  
نمایند بانکه شمار آل محمد میخوانیم از جهة آنکه مشبه کنند بر شیعیان  
ال محمد که اعانت اغلغون نمایند و بعد از آنکه مستقبل شد و ضرر  
گشت و سقاج غالب گشت بمرغان جوار که شرح ان طویلی دارد اظهار  
مذهب باطل خود نموده اهل خراسان را به بحث سقاج در آورد  
هر کس را میگردانید او را بقتل میرساند پس دران ایام از شیعه امامیه  
بسبب آنکه به بحث نمودن بال عباس را از ارضی نمیداشتند و آنرا که رسید  
بسیار بر اگشت لعنة الله علیه و علی من اعان به و می گفتن ملعون  
که هر که ال عباس را امیر المؤمنین نداند و قابل با امامت و خلافت ایشان  
تباشد یا از ایشان بر کرد خون خود را مباح گردانیده باشد و او را  
با بد بقتل رسانند بنا برین ان ملعون بدیخت خون ائمه را و شیعیان  
ایشان را جلال دانسته چه ظاهر است که آن سروران عالم ال عباسی  
از طلقا بودند امام غیبتی ان شدند و مؤید آنکه شیخ مسعودی فرموده و  
محمد بن الحسن الیهی از شیخ مفید بدین نحو روایت کرده که ابو مسلم نامه



سفاح فرستاد باین عبادت که لهذا چل الله با امیر المؤمنین دمه لانه  
فدیکت و غیر و بیک یعنی تحقیق که چلال کرد ایند الله تعالی با امیر المؤمنین  
خون آورد یعنی بوسله را از برای آنکه تحقیق شکست و تغییر و تبدیل عهد  
ببخت شما کرده و آن کتاب را از کتابت فرستادن بان سه نفر بود که ساقی  
ذکر یافت بعد از آن سفاح در جواب گفت ما کنت لا فیخ دولی یقتل  
من شیعی لا سیمما مثل ابوسله و هو صاحب هذه الدعوة وقد عرض  
نفسه و بذل ماله و انفق ماله و ناصح امامه و جاهده عدوه فقال  
له ابو جعفر اخوه و داود بن علی عمری فی ذلك و قد کان ابو مسلم کذا لهما  
یساکهما ان یشر علی السفاح یقتله فقال ابو العباس ما کنت لا کنت  
کثیرا احسانه و عظیم بلائه و صالح ايامه بركة کانت منه و هی خیر  
من خطر ان الشیطان و غفلة من غفلات الانسان فقال له ینبغی  
المؤمنین ان یخبر مننه فالالا نامنه علیک فقال کلا انی لامننه  
فی ابلی و تماری و هر چند ابو جعفر و انقی و داود عمری سعی نمودند  
در قتل ابوسله سفاح اقبال نکرد و چون این خبر بان شوم ابرار  
که سفاح ابوسله را نکشته بلکه تعظیم و توقیر او را بدتر کشیده ابو  
بکر سید که مباد ابوسله به بدی ثلاثی نماید لهذا شخصی از سر هک  
خود را روانه نموده با جمعی و سفارش کرد که شاید بچمله او را بکشند  
ناشی ابوسله از پیش سفاح بیرون آمده کسی همراه او نبود مردم  
ابو مسلم از کین در آمده کاران مدبر را ساختند و چون سفاح بران

خبر یافت این بیت ادا نمود **بیک** الی التار فلیذهب و من کان مثله  
علی ای شیئ فانشأ منه ناسف یعنی با نش رفت ابوسله و هر کس مثل  
اوست پس بر چه چیزی که فوت شده است از ما از آن ناسف خویم  
یعنی چیزی از ما فوت نشده که بران ناسف باید خورد و گویا سفاح  
میدانست که هر که با ما امثا و مقر باشد با نشش باید رفت با آنکه هکذا  
با ما امثا و نیست سر انجام و مال و اناش خواهد بود بقر خاوی بران  
ملعون چنانچه بر ما مثل بصیر مخفی نیست پس بدانکه خلافت میان  
اهل نوارج در ابوسلم و چگونگی احوال و چنانچه سعودی در مرج  
الذهب میگوید که نزاع نموده اند در امر ابوسلم بعضی گفته اند که عربی  
و بعضی گفته اند که بنده زاده بود و ازادی یافت و گویا ابوسلم از  
اهل نرس و جامعین بود از دهی که از خطر نپس میگذشت و آن از ده  
کوفه بود و صاحب کتاب الانباء فی تاریخ الخلفاء که از مخالفین است گوید  
که لقب ابوسلم صاحب الدوله بود و نامش عبد الرحمن و اوی قطی بود  
که بر و پیدا و از اهل کوفه و لغیظ کوفی را گویند که او را بر سر راه انداخت  
باشند و در تاریخ طبری گوید ابوسلم غلامی بود و مراجه کرد  
و نامش عبد الرحمن کاهن در خدمت ابو عمره سراج علی بود و کاهن  
پیش از پس بن معقل علی سیری بود ناخر با عمره علی خراسان رفت  
و مرد مزایه بیعت محمد بن علی بن عبد الله بن عباس میخواندند القصه  
کثیران مشاهیر اهل خراسان گردید به بیعت در آمدند و چون قدر



مال جمع شد ابو عمر مذکور فخطبه بن سبیب که یکی از مشاهیر  
 و سلمه بن کنیز و مالک بن هبثم را با ابو مسلم همراه نمود شبی در مکه  
 نزد محمد بن علی مذکور رفته بوسه بردست و پای او داده مال تسلیم نمود  
 و محمد ایشان را نوازش کرده از جال ابو مسلم استفسار نمود گفتند سراج  
 بنی معقل میگویند بنده و بنده زاده ما ست و او میگوید از آدم  
 محمد با ایشان گفت از جال او غافل مباشید که نشان داده اند که او مثل  
 او کسی را رافع عظیم روی نماید پس وصیت کرد که اگر خداوند مرا زنده  
 نماید بسم ابراهیم خلیفه است و اگر قضیه او را روی دهد برادرش  
 ابو العباس که سفاح باشد او ست و ایشان مرخص شده بخراسان  
 مراجعت نمودند بدانکه محمد بن جال ابو مسلم است که مکرر از جناب  
 حضرت با فرصادق علیه السلام شنیده بودند که ایشان را یعنی بنی  
 عباس را دولة باطلی بود و بتاحق غضب خلافت خواهند نمود لهذا  
 محمد بن ابراهیم گفت مؤید این سخن آنکه صاحب کتاب اعلام الوری  
 از کتاب نوادر الحکم نقل کرده از بکار بن ابی بکار واسطی که او گفته  
 بودم نزد ابی عبد الله علیه السلام اذ اقبل رجل مسلم ثم قبل رسول الله  
 عبد الله قال قس ابو عبد الله ثنایه و قال ما رايت کال یوم ثنایا  
 اشد بیاضا و لا احسن منها فقال جعلت فداک هذه ثنایا بل انما  
 و جنتک منها فخر من هذه فقال یا معنی قبضها منه ثم خرج فقال  
 ابو عبد الله صدق الوصف و فرب هذا صاحب الزبائن السود

پسر پست

خبر از آن

سهما

الذی یابن بها من خراسان ثم قال یا معنی الجفده فاستله ما اسما  
 ثم قال لی ان کان اسم عبد الرحمن فهو والله فرجع معنی فقال قال  
 اسمی عبد الرحمن قال بکار بن ابی بکار فمکث زمانا فهو ولی ولد  
 العباس نظرت الیه و هو یعطی الجند فقلت لا یجابه من هذا الرجل  
 فقالوا هذا عبد الرحمن ابو مسلم و ازین حدیث خیال کنی خوبی ابو  
 و دوست بودن اتملعون با اهل بیت و قبول فرمودن حضرتان بدان  
 که غلط است بچند جمعه **اول** آنکه هیچ یک از اصحاب حضرت او را  
 نشناختند چنانچه در خدمت انتخاب تردید می نمود البته پیشناختند  
 و همچنین نشناختن انتخاب هر چند بعلم امامت و فراست شناختند  
**دوم** فرمودن انتخاب هذا صاحب الزبائن السود پس معلوم نمود  
 انتخاب که از معاونان بنی عباس است و معاون ایشان ملعون است  
**سوم** پرسیدن اسم آن شیعی و فرمودن انتخاب که هرگاه عبد الرحمن  
 اسمش باشد پس او ست صاحب زیادت و خروج و نزدیک خواهد بود  
 منفرض شدن دولت بنی امیه لعنهم الله و وجه های ظاهر هست که  
 چو الله بعقل مستقیم و طبع سلیم است پس خبر دادن حضرت صا  
 علیه السلام با جوال و آمدن او از جانب خراسان معجزه انتخاب است  
 غافل مباش و همچنین حضرت با فر علیه السلام خبر فرمودند و آن بخت  
 در روضه کافیه است و چنانچه جناب امیر المؤمنین خبر دادند و آن شیخ  
 الحق علامه است و باز حضرت صادق علیه السلام در حدیث دیگر که



ان نیز در روضه کافست بدین نحو که مفضل بن بزید گفت که گفتیم  
بحضرت ابا محمد عبد الله بن علی قد اختلف هؤلاء فمنا بینهم فقال دعوا  
عنك انما یجئ فساد امرهم من حیث بدلا اصل وجههم عرض از نقل اینها  
انست که بدانی که باز از ائمه شنیده بودند و ایشان نیز کمان می بردند  
چنانچه محل خود میگوید که نشان داده اند و کمان نکنی که ایشان یعنی  
بنی عباس از پیش خود اینرا میگویند باشند که معجزه ایشان تواند شد  
یا دلیل حیث ایشان الفصه بعد از مرخص شدن خطبه و رفقا در  
خمس و عشرین و منته محمد بن علی مذکور بدار البوار پیوسته اینرا هم پیش  
خلیفه شد و داعیان خراسان جمعیت نموده بجهت نغز و مبارک با  
بر پیش از هم آمدند و بعد از نغز بیعت نموده مبارک یاد گفتند  
و چون ابو مسلم نیز همراه بود بعد از بیعت او را نیز از داعیان نموده  
و سفارش کرد در خدمت رسانند و چون مبنای نصر است که چاکم  
مرو و جمع خراسان بود از قبل مر و ایشان با جدیج بن علی از دی که  
بکرمان بود نزاع شد و چارث بن شریح که از قبل نصر چاکم ما و الله  
بود بمد نصر آمده بعد از از دی که از نصر او نیز پیوسته نزاع شد که شریح  
طولی دارد الفصه در سر نزاع بودند که اینرا هم بداعیان نوشت که  
چالا و فث فرصتست و از دست مدهند و خروج نمایند و اما  
ایشان را ابو مسلم داد زیرا که معلوم نموده بود شیطنت و مکر و  
او را و اما ملعون بعد از امارت مقرر نمود که داعیان و بیعیان میا

سیا پوشیده ذرا و احوال مبارک رمضان سال صد و بیست و نهم  
از هجرت خروج نمودند و کردند آنچه کردند و هر که خواهد بر کیفیت احوال  
ان مفضل ضال اطلاع حاصل نماید رجوع به روح الذهب مسعودی  
یا کفایه البزیه یا کتاب انیس المؤمنین یا تمکذبا الاختیار یا انیس الابرار  
و غیره نماید و مشهور است سیاه پوشی بنی عباس و اختراع نمودن سیاه  
پوشی که لباس اهل جهنم است از جهت آنکه در نظر دشمنان با هیبت نما  
و صدوق در فقیه روایت نموده که روی آنرا هبط جبرئیل علی رسول الله  
فی قیاء اسود و منطقه فیما خیر فقال یا جبرئیل ما هذا الذی فقال  
ولد عبد العباس یا محمد و بل لولدك من ولدك فقال یا رسول الله  
عليه و آله الی العباس فقال یا نعم و بل لولدك من ولدك فقال یا رسول الله  
افا قطع نفسي فقال جری القلم یعنی جبرئیل نزول نمود به پیغمبر و قیای سیاه  
و کمر بندی که درو بود خجری پس پیغمبر فرمود این چه پوشش است گفت  
پوشش فرزندان عمت عباس است یا محمد و ای بر فرزندان نواز فرزندان  
عمت عباس پس پیغمبر بیرون آمد بسوی عباس پس فرمود ندایم و ای  
بر فرزندان من از دست فرزندان تو پس عرض نمود عباس که یا رسول الله  
ابا امرخص میمانی که قطع نمایم رجولیت خود را پس فرمودند پیغمبر کجا  
شده قلم قدرت و این چوینت شریف نیز بریدی احوال بنی عباس و  
استیلا ایشان بامر خلافت دلالت می نماید حاصل کلام آنکه چون  
سفاح بجهنم رفت ابو مسلم پیش از پیش شوکت و عظمت بهم رسانید

ص



و میان او و جعفر دو انقی در جبهه برادرش سقاخ گذر نهاد و خصوصاً  
واقع شده بود چون جعفر بخلاف نشست دفعان ماعون را هم  
دید بجهت اسباب چند که طولی دارد پس ابو مسلم چون از سپاه خود  
دور افتاده بود و قلیل همراهش بودند و با ابو جعفر بر نمی توانست آمد  
لذا کتابی نوشت بخدمت حضرت صادق علیه السلام که شاید بدان  
خود خلاص سازد صورت جواب اینست که در روضه کافی مذکور است  
از فضل کتاب که گفت کنت عندی عبدی عبد الله علیه السلام فانه کتاب  
ابو مسلم فقال پس بکتاب یک جواب اخرج عنا فجعلنا نسا بعضنا  
بعضاً فقال ای شیء نسا ان بافضل ان الله عز وکر لا يجعل لجهل  
العباد ولا لاله جليل عن موضعه ابر من زوال ملک لم ينقض اجله  
و این معنی بعد از آن بود که ابو جعفر ابو مسلم را منع نموده بود از رفتن  
بخراسان و آن طولی دارد پس او را خواهی نخواهی بنابین و بنوبد و بعد  
بخدمت جعفر و انبغی رسانیدند و جعفر در بالا خانه نشست بود و  
عثمان بن هبیک را با سر هبیک دیگر در جنب اطاف خود با شمشیر  
نشاند که چون من هست بر دست زخم شما بیرون آید و کار  
او را بسازد چون ابو مسلم حاضر شد خطاب با و نموده گفت یا ابن  
یاداری که با من چها کردی در زمان برادرم و سلام بنو کردم جواب  
ندادی و شبعه ما و پس شبعه ما را در حضور من بشمشیر زد و کشت  
و چون برادرم فوت شد خلافت را که حق من بود بر پسر عم عیسی بن

بنو اسنی بر دی و عترام را خواستگاری کردی و گمانتان بود که هم گمان  
باشی و مرا پس سلامه خواندی ابو مسلم گفت من آنکس که ظاهر کردم  
دولت شما را و تمهید نمودم برای شما امر شما را ابو جعفر گفت یا ابن  
ابن از انچه بود که خدا خواست اظهار دعوت ما را و نصرت دوت  
ما را و رد حق ما را بسوی ما و اگر کنیز کی سبای بجای نوبی بودی  
از تو ظاهر شد هر اینه از و بظهور می رسید یا ابن الفاعله خود را در  
نسب بما ملحق ساختی و عرضت آن بود که دعوی امامت و خلافت  
مکر علی بن ابی طالبی دانند که نویسنده معقلی و اگر تو از اولاد سلیمانی  
آخرین زاده ما بودی ابو مسلم گفت من کیستم یا امیر المؤمنین که  
بسبب من تو را این مرید در غضب پیروی ابو جعفر گفت تو آنکس که  
دعوی خلافت کردی چون سخن یا ابن مقام رسید دست برداشت  
از چها زن با شمشیرهای برهنه از آن حجره بیرون آمد ابو مسلم  
چون چنین دید دو به در پای ابو جعفر افتاد که پایش را بسو رسد و در  
انحال خواست که بگوید یا امیر المؤمنین گفت یا رسول الله الامان  
ابو جعفر لکدی بر سرش زده گفت و بک یا عدو الله الم تفرق بین  
امیر المؤمنین و رسول الله یعنی وای بر تو ای دشمن خدا یا فرفرتو  
میان امیر المؤمنین و رسول الله پس شمشیر هار و کراشتند ابو  
گفت و انقضاء ابو جعفر لکدی دیگر زد بر سرش و گفت یا ابن الخبیث  
فعال الجبارین و جزع الصبیان یعنی ای پسر خبیثه بفعل کردی گشت



اقدام میبای و جزع کو دکان پیش میاری ابو مسلم گفت ای بقیه  
یا امیر المؤمنین یعنی باقی گذار مرا از برای دفع دشمنان نمودن برای تو  
ابو جعفر گفت وای عدو و اعدای منک یعنی کدام دشمن از تو دشمن  
تراست آخرین سخنش همین بود پس شمشیرها بساییده کارش را تمام  
انجامید ابو جعفر در آن حالت این ایما را میخواند **بسم الله الرحمن الرحیم**  
لَا يَنْفَعُنِي فَاكِلُهَا كَلْتٌ يَا بَايَعُهُمْ أَشْرَبُ كُؤُوسًا كَفْتُ شَفِي مَاءَ أَمْرٍ  
فِي الْخَلْقِ مِنَ الْعَالَمِ حَتَّى مَتَى نَضْمُ بَعْضُ النَّاسِ فِي النَّاسِ بِنَا لَنَنْتَقِي  
فَقَدْ نَعَى الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَرْتَعَمُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا جَلَّ جَعْرُهُ بَعْدَ أَنْ كُشْتُ بَشْدَنْ  
در آن بساطی که افشاده بود پیچیدند و در گوشه همان حجره انداختند  
در آنوقت عبسی بن موسی گفت ابو مسلم را کشتی اکنون چاره ندارد  
سر هتکی که بر در این قصر ایستاده اند و بالو هبتش فایند و اعتراف  
دارند چون میکنند ابو جعفر بجانب خود را بیرون فرستاد که مرا  
ابو مسلم گفت که خلیفه منم که ابو مسلم بنده بود از حد خود تجاوز  
نموده بود جزای اعمال و پا داشت افعال خود یافت شما دل خوش دارید  
که اگر قبل از این ملازم او بودید من بعد ملازم ما خواهم بود و در  
این اثنا سراسر ابو مسلم و الیایا بدوهای روز و یوم قصر پریشانداختند آنها  
که بالو هبت افشانی قابل بودند چون در دیدند هر یک قیدی ری بودند  
و من خود گرفتند و بدو رفتند و جسد پلیدش را بشط انداختند  
مانند جسد فرعون در رود نیل **فیلل** اعتراضات و اشعار ابو جعفر

غافل شونست با ابو مسلم و همچنین از کفار عبسی بن موسی در دعوی  
خلافت و امامت و از و تجاوز نموده در الو هبت و حلول که اکثر علمای  
امامیه در کتابهای معتبره و همچنین اکثر اهل ثواب پنج چه از موالف و چه از  
مخالف و اهل سنت نقل نموده اند و اتفاق دارند پس چنین کسی را بخی  
قصه خوانان باوه کو و داعیان شیطان و دروغ کو و هرزه در زبان بی ابرو  
چیزها بر ویستند از زبان پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم پس  
چنانچه تفریق و ناخوبی از کسی شنوی دروغست و کذب و مهتان  
فریفته نشوی و دوستش مینداری و قبولش نداری که **المرء یختر مع**  
**من أحب حبیبی** **در** ابو مسلم مروی نادان و آن دام فریبست خوانان  
شناخت ائمه هدی را نمیگرفتند چو شاه مرغان بستانند و وحاکم  
چند چو که فروختند ایمان دادند فریب ابلهان را که کشتند فریفته انبیا  
ذاتابان دانستند که آنجا کایت ذامیست ز دامهای شیطان افشاده بدام  
دیو بی بین خرسان و خزان و غول طبعان هر کس که خواند مرغان چکا  
مدایجی خارجی و دادان بر خاریجان مادی شان لعنت باد از حق فرات  
دانا خورد ز قصه خوان کول ابله بازی دهند ایشان مؤمن را نیست سزا  
باشد مایل بقصه خوانان که مؤمن و شیعه جز در کن زان قصه که هست جمله  
همان هر صبح و مساجد و جوامع یعنی ابو مسلم را کن اندل و جان صلوات  
دگر بران یعنی کوراشمار دار لعینان **بسم الله** دلیل در منع دوستی غیر  
از اباث و اچادیت بسیار است با نحای عبارت و از جمله آیات



اینست لا یختر المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و دیگر  
 لا یختروا انباکم و اخوانکم اولیاء ان استجبوا لکفر علی الایمان  
 و یحین و لا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسک التار و ركون اندک میل  
 خاطری ناکویند که یکی بظالمی کند و کلام ظلم از کفر بدتر است از اینجا  
 استنباط نما چال دوستان خود را و تفسیر و شرح ایات رجوع بتفسیر  
 علما نماید و اما حدیث پس این بابو به رسند خود را مالی نقل نموده  
 از حضرت صادق علیه السلام که باجناب فرمودند من جالس لنا عابیا  
 او مدح لنا قالیا او واصل لنا فاطعاً او قطع لنا واصل او و الا لئلا  
 عدوا او عاذا لنا ولینا فقد کفر بالذی انزل السبع المثانی و القرآن  
 العظیم یعنی هر کس هم نشینی کند با عیب کننده ما با مدح گوید بر دیگر  
 بر ما یعنی ما را بیدی یاد کننده با واصل کند با فاطع از ما با قطع با قطع  
 نماید با واصل ما یا دوست دارد دشمن ما را یا دشمن دارد دوست  
 ما را پس تحقیق که کافر شده است با تخلفی که فرستاده است سبع  
 و قرآن عظیم را و در جامع الاخبار از رسول مختار روایت نموده که باجناب  
 یابن مسعود خطاب نموده فرمود یابن مسعود اجب الصالحین و لا  
 المؤمن مع من اجب فان لم تغد علی الحال البر فاجب العلماء و الهله فان  
 تعالی یقول من بطع الرسول فقد اطاع الله و من بطع الله و رسوله  
 فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و حسن  
 اولئک رفیقاً و یحین حضرت صادق علیه السلام فرمودند

بعضی فایده الکتاب  
 و اصل البیت با عیب دیگر  
 و معنی این حدیث را در  
 چنان نکات آفریده

القلب چرم الله لا ینزل غیر الله و قال علیه السلام انه قال ص یابن ادم  
 علق قلبک بالله و لا تغلفه بخلفه فانک ان علفته بربک خدمک  
 و ان علفته بخلفک خذلک پس بر شیعیان سعادت عال و دوستی  
 با خلاص چید و ال از مردان و زنان از بزرگان و کوچکان و آزادان  
 و بندکان از سپاه و سفید محقق نماید که ابو مسلم و نظرا و امثال او را  
 که سخت ترین دشمنان دین و اهل بیت طیبین و شیعیان ایشان بود  
 بد کسل قرآن و سنت عداوتشان واجب و اجتناب از زد و ستنی ایشان لازم  
 که اگر یحین کند خسران دنیا و آخرت او را شاملست زیرا که ائمه ملعون  
 در اکثر اعمال ذمیه با عر ملعون هم عنان و با شیاطین جن و انس کین  
 از برای آنکه اگر عر سبب غضب خلافت و استیلا ی بنی امیه و مروانیا  
 شد ابو مسلم نیز غضب خلافت و باعث استیلا ی عباسیان شد  
 و اگر عر مدعی امامت و خلافت گشت ائمه ملعون نیز ادعای انام  
 و اگر عر برای ابی بکر از مردم بیعت گرفت ائمه ملعون نیز برای عباسیان  
 از مردم بیعت گرفت اگر عر امیر المؤمنین دشمنی میکرد استغنی نیز با  
 صادق علیه السلام می نمود و بسبب عنادی که باجناب داشت  
 بقتل شیعیان انحضرت کما شئت و آن مجرب دین دعوی جلوه نمود  
 و عر دعوی نکرد و قتل مجله از نبش ابورزا فرمود بعد از کشتن دو  
 نفر از صغیر و کبیر ذکور و اناث جوان و پیر سنینا دمجوسی که از  
 خاصان ان زندیق بود از سبب قتل استفسار نمود و در جواب

است



گفت روزی درین مجله دم دراز گوش مرا بر بلند سنباد گفت  
امیر و نامی شناخت در جواب گفت نه سنباد گفت عجب از این  
تقصیر چنین که فاعل آن معلوم نبود این همه قتل فرمود انملعون  
گفت اگر آن تقصیر معلوم نشد این تقصیر خود معلوم بود که اما  
العباس معترف نبودند و اولاد ابوطالب را امام دانسته پیر  
میشودند **رباعی** بغض علی و آل زبید پیدا است این کین بقیقین  
علت ما در زاد است بی مهر علی درست کی باشد عقد زن عقد  
خالق که بر یاد است و استخراج عید الله بن الحسین الاصفهین  
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از مرگ نمود و عبد  
یحیی بن زبید بن الحسین علیهما السلام را بدست خود سرافظوم را  
بر بد برای خوشنودی سفاح ملعون و اهل نوارنج نقل نموده  
که شب صد هزار کس انملعون بالتعبین بقتل رسانیده سوای آنچه  
در معارک کشته شده نعوذ بالله من خذلان الله و نواب شیخ علی  
عبد العال در مظالم الجرمیه که در زم آن پیمان و امثال و قلی خود  
نقل میفرماید پسند خود از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت  
فرمودند من شک فی کفر أعدائنا و الظالمین لنا فهو کافر و بعض  
هر کس شک کند در کفر دشمنان ما و در کفر ظلم کنندگان در حق ما  
پس آنکس کافر است و سابق عرض نمود که اندک میل خاطر هرگاه با  
عذاب جهنم بلکه ابدی کرد پس چگونه است چال جامع که در

با آن ملعونان نمابند و مدح آن بد بخنان کنند یا شنوند یا نه  
یاد و نشان و هواداران ایشان نمابند حضرت الله تعالی همگی از  
نقشب باطل نگاه دارد و بر جاده حق پرستی و دوستی اهل بیت با  
بدارد و اینکس را انجا یعنی کوفه که الحجب فی الله و البعض فی الله کار  
بوده و از ربا و سمعه و سالوسی و جابلوسی و مردم فریبی تراشند  
و الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتعبین **رباعی** نادل زوفای خلوتی  
نکنند در کوچه عشق به نوردی نکنند پای دل خویش را شکست  
چون طفل بقم هرزه کردی نکنند **جدید سیزدهم** سید مرتضی  
الداعی الحسینی پسند خود از شیخ مفید و او پسند خود از عبد الحکیم  
و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن جناب ابوقفا  
جعفری را مخاطب ساخته فرمودند یا ابا هاشم سبائی زمان علی  
الناس و جوهم ضاحکه مستبشرة و ظوهم منکدة السنه فیه  
بدعة و البدع فیه سنه المؤمنینهم محقر و الفاسقینهم مؤمن  
امرأؤهم جاهلون جاثرون و علماؤهم فی ابواب الظلمه سائرون  
اغنیاءهم بسرقون زاد الفقراء و اصاغیرهم ینفقهون علی الکبراء  
کل جاهل عندهم خبیث و کل مجمل عندهم فقیر لا یمیزون بین  
الخاص و المزاب و لا یعرفون الضان من الذباب علماؤهم شرکاء  
علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة و التصوف و انهم  
انهم من اهل العُدول و الترفیع بیاغون فی حب مخالفینا و بضلالتهم



شیعتنا و موالینا فان نالوا منصباً لم یشتعوا عن الرضا و ان خذلوا  
عبد الله علی الرضا الا انهم فطاع طریقی المؤمنین والدعاة الخلیفه  
المجربین فمن ادركهم فلیجزم و لیصن دینه و ایمانه ثم قال یا اباها  
هذا ما جدتني ابي عن ابي عن جعفر بن محمد علیهم السلام و هو من اسرار  
فاکتمه الا عن اهله یعنی ای ابوهاشم زود باشد یا بد زمانی هر مرد  
که در بهای ایشان خندان و شکفته و دلهای ایشان سباه و نیز باشد  
سنت در میان ایشان بدعت در میان ایشان سنت باشد مؤمن در میان  
ایشان خوار و بی مقدار و فاسق در میان ایشان عزیز و اعتبار باشد امیر  
ایشان نادان و ستمکار و علمای ایشان بردرهای ظالمان ساپرو  
رفتار باشند توانگران ایشان بدزدند نوشته فطیران و درویشان  
و خورزان ایشان تقدیم جویند بر بزرگان یعنی در سن و علم و عمل و  
در اسلام و ایمان اینها هم منظور است در شرع هر نادان و فاسق  
نزد ایشان مرد آگاه باشد و هر بد سگالی و چپک کرمی نزد ایشان زود  
و مرد آگاهی باشد نمیزنند اهل از زمان میان مرد پاک دین و پاک  
اعتقاد و میان مرد شکاک فاسد عقیده بد نهاد و شناسند که  
از کرکان خونخوار یعنی شیعیان را از سباع ضاره مردم از اهل علمای  
ایشان بدترین خلق خدا بندگان بروی زمین زیرا که ایشان یعنی  
علمایان مایل کنند فیلسفه و ضووف و تجدافتم که ایشان از اهل  
برکشتن از حق و مایل نمودن بیاطل باشند مبالغه نماید علماء و

پاسن و اوند

خالفان ما و کراه کنند شیعیان و دوستان ما را پس اگر منصبی  
یابند یعنی علماء سیر نشوند از رشوه گرفتن و اگر فرو گذاشته شوند  
از منصبی عبادت کنند خدا را بر پا بدان و آگاه باش که ایشان را  
مؤمنانند و دعوت کنند بیکش مجدان پس هر کس در باید ایشان را  
بسیار بد کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان  
خود را پس فرمودند یا اباهاشم این پنج بیت که چیدیت کرده از بزرگان  
من بدین از آیتش از جعفر بن محمد صلوات الله علیهم و این از بزرگان  
ماست پس همان دار اینرا مکر از اهلش و مؤبدان این چیدیت بلیغ  
شریف از برای منصف متبع انار اهل بدت نبوت صلوات الله علیهم  
بعین بسیار است و این چیدیت نیز چند چیز ظاهر است **اول**  
محرز آن بزرگواران که از غیب خبر داده اند و اهل زمان ملاحظه آن  
نموده اند **دوم** ظاهر نمودن شرط بقعه که اینکس عارف کشته احقر از  
و بنظر نامت و تفکر به بیند اهل زمان خود را و از ایشان عبرت گیرد  
و فریب انبای زمان را بخورد **سوم** اهل فلسفه که چکا گفته میشوند  
و اهل منصوفه که مبنده و مجوس و یهود و نصاری این امت گفته  
میشوند زیرا که از هر یک از این چهار طایفه چیزها دارند بدترین و بدترین  
خلق خدا بندگان در بد اعتقادی و بد نهادی و دشمن خانگی در اغوی و  
خلق خدا و دشمن ترین مردم اند بخاندان نبوت و امامت زیرا که در  
شیعیان و دوستان ایشان از کراه می نمایند و نسبت بجناب اقد



عز وجل بجلول و انجاد قابل میشوند و نسبت با دنیا و اوصاف عالم  
السلام چیزهای بیهوده بگویند که بعد ازین قدری انشاء الله ذکر می شود  
**چهارم** آنکه هر عالمی که هواذاری ایشان میکند دانسته باشند که ایشان  
خواهند بود که فرموده اند کل حزب بما لدیهم فرعون و یحیی من نسیته  
بقوم فهو منهم و نیز و یقولون اهدی سبیلا که هر یک از آیات و  
جدی است استنباط دارند که شامل حال چنین کسی است و شرح آن  
طولی دارد پس کسی که هواخواه کسی باشد از فعل آنکس راضی باشد پس  
خاص است بشهادت کتاب و سنت از ایشان خواهد بود نه  
خود را در زی صلی و انقیاد را آورده مرد را فریب دهند و هواذاری  
ایشان نمایند بدین وسیله که اگر چنین نکنند مدعاشان از پیش زود  
و لهذا ازین خدا و رسول بجز نیا اگر خبری دارند معتقد نیستند بلکه  
عام فریبی و دفع لایقال و از بهر جل و قال اموخته شوند و چنین  
عالم اند راه زمان دین و دعوت نمایند که بکش ملحدین و قصه خوانان  
ملعونین و معاونان شیطانین و سایر برادر ظالمین و کراه نماز و شایع  
و دوستان با یقین **ع** الحذر من یحیا بان الحذر **بیت** عیث لاهل  
العلم کیف تغافلوا بجزون ثواب الجور عند المهادک بدرون جول  
الظالمین کانهم بطوفون جول البیت چنین الناسک **و قال الشافعی**  
عیث لمیناع الصلاة بالهدی و من یشری دیناه بالدين اعجب **ع**  
من هذین من باع دینه بدینا سواء فهو من ذین الخبث **بیت** ان که در کتاب

کافی ان حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند او حتی الله  
تعالی الی داود لا یجمل بنی و بینک عالما معشوقا بال دنیا فصدک عن  
طریق حقیقی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین به ان اذنی اما  
صانع بهم ان اترع جلوه مناجاتی من قلوبهم یعنی و حی نمود خدای  
دو جهان کردی داود مکرر آن میان من و خود واسطه عالمی را که فریفته  
و شیفته دنیا باشد که باز میدارد ترا از راه دوستی من یعنی که مراد است  
خود نکردنی پس بدستی که انعامان را بر بندگان بندگان مستند که از او  
بندگی و محبت من دارند و خواهند که مستند از راه محبت و بندگی **بیت**  
که ادنای انجیزی یعنی جزای درد دنیا که با ایشان خواهم نمود است که  
شیرینی جلالت مناجات خود را از دهنای ایشان یعنی عالمی چنین  
بر میدارم و برداشتن جلالت مناجات است که قلب اقبال نمائند  
به بندگی از تو شوق و ذوق و لذت خلوت با خدای خود را در آینه نمایند  
و بسیار کسل میکرد و اگر عبادتی کند از روی ریا و سمع و لاعلاج نمایند  
و ثواب بران مترتب نمیکرد بلکه باعث وبال و نکال میشود و همچنان  
باعث رغبت معاصی و شفر از طاعات میکرد و در رفتن از عبادت  
قطع امید مینماید و بدرباری معصیت و بدعت و شهوت غوطه خوردن  
نمود با الله من ذلک و یستند عتیر ان جناب چید علیه السلام مرویست که  
ان حضرت فرمودند و قود النار یوم القیمه کل عتی یخلی الله علی القفا  
و کل عالم باع الدنیا بالدين یعنی هر که از این جهنم در روز قیامت هرا عالم



که بخل و زبده باشد و مال خدا را از مال خود بفقرا نرساند باشد بخیر  
 هر دافتمند نیست که دین را بدینا فروخته باشد و باز در کافرا بی عبد الله  
 جعفر بن الصادق علیه السلام روایت است که فرمودند من اراد الخیر  
 لمنفعة الدنيا لم یکن له فی الآخرة نصیب و من اراد به خیر الآخرة اعطاه  
 خیر الدنيا والآخرة یعنی کسی که اراده نماید موختن چندی را از برای  
 دنیا نیست از برای او در آخرت نصیبی و خطی و کسی که اراده نماید بسبب  
 او خیر آخرت اعطا می فرماید الله تعالی خیر دنیا و آخرت را و نیز در کتاب  
 از انتخاب روایت است که فرمودند اذا رتبتم العالم محبا للدينا فانهم  
 على دينكم فان كل محب شيء يحوط ما احب وقال ابو جعفر عليه السلام  
 من طلب العلم ليأهني العلماء او يماريهم السخفاء و يصرف وجهه  
 الناس اليه فليتبوء مقعده من النار ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها  
 و در احتجاج از جناب امير المؤمنين عليه السلام روایت است که آنجا  
 در سوال سابق چنین فرمودند در جواب که فامت الدنيا بعالم ناطق  
 مستعمل لعلومه و یعنی لا بخل عالمه على اهل دين الله و بفقير صابر  
 فاذا كرم العالم علمه و بخل الغني بماله و لم يصبر الفقير على فقره فعند  
 الويل والثبور و كادت الداران ترجع الى الكفر بعد الايمان انهما  
 السائل لا تغترن بكثرة الساجد و جماعت اقوام اجسادهم بحجة و  
 قلوبهم منفردة فانما الناس ثلاثة زاهد و راعب و صابرا و اما  
 الزاهد فلا يفرح بالدينا اذا اثنه ولا يحزن اذا فاته و اما الصابر

فتمت

فتمت اها بطلبه فان ادرك منها شيئا صرف عنها نفسه لعله يسوء  
 العاقبة و اما الراغب فلا يبالى من اجل اصابها ام من جرم قال ابو امير  
 المؤمنين فاما علامة المؤمن في ذلك الزمان قال ينظر الى وجه الله فينوره  
 و الخد و الله فبتبرأ منه و ان كان جيبا فرييا قال صدق الله و الله يا امير  
 المؤمنين ثم غاب فلم ير فقال هذا اخي الخضر يعني پراسست دنیا یعنی  
 را میزد که داند دنیا یعنی کویند و عمل کنند بعلمش یعنی آنچه داند میگوید  
 و عمل هم میکنند تا آنکه بگوید مردم و خود عمل نکنند و بما لاری غنی که بخل  
 نکنند از مالش با اهل دین خدا یعنی ان غنی حقوق الله با اهل دین برسان  
 و خمس و زکوة را بر اهلش دهد و بخل نوزد و بفقیر صبر کند که  
 صبر می نماید بر شکستگی و خود را به لاکت حرام نمی اندازد و از او چیزی  
 می نمایند و آبروی خود را نگاه میدارد و سوال نمی کنند پس هرگاه نهان  
 دارد عالم علمش را یا بسبب تقیة یا بسبب عمل نکردن بان و اغشاش خود  
 بشان علم و بخل نماید یعنی در مالش یعنی آنچه که فرموده الله بخل نماید و اگر  
 از داهلش نرساند و بغير اهلش رساند باز از عهده فرموده بیرون  
 نیامد و کوبل عمل نکرده است و صبر نکند فقیر بر فقرش یعنی اجتناب  
 از حرام و سوال نکند و بهر که رسد شکوه نماید پس در آن هنگام و بخل  
 و ثبوت از برای اهل زمانست که در آن عصران و دانات و تریب است که  
 دارد دنیا مبدل گردد و بداند که بعد از ایمان ای سوال کنند با اهل غرور  
 نکراند در آن زمان نرانا اینکه مردمان کثرت نمایند مسجد ها و عبادت

و در این باب از کتب معتبره



کنند و هرگاه بعضی بسبب نماز و زکوة و غیره از ایشان آنچه  
 آنکه عالم بعلوم عمل نمیکند و غنی نکند و خشن نمیدهد و فقیر بفقیرش  
 نمیکند زیرا که برای امتحان اوست و خبر او در فقر است اجساد ایشان  
 جمیع بجهت کار و دلتهاشان مشغول است اینست و جز این نیست  
 که مردمان سده کرده اند زاهد در دنیا و راغب در آن و صابر بر آن  
 و اما زاهد پس خوشحال نمیشود بدینا هرگاه رو کند با و و محزون  
 هرگاه پشت گرداند دنیا از او و پاک معنی زاهد اینست که عاجز و مقصر  
 نمیکند و اندواشکر آنچه فضل شده با و از جلال و صبر کردن او و بیخیالی  
 و اما صابر پس از او نمیکند دنیا را بدیش پس اگر در بایدا و چیزی دیگر  
 روی دلش را از بسبب داشتن مال عاقبت او را یعنی زیرا که جلاست  
 حساب دارد و اگر جرم است عذاب و در آنکه زمانی بایدا و وجد  
 و چسبند و وبال او را بایدا خورد و اما رغبت کنند در دنیا پس با آنکه  
 یعنی اندیشه و نرس و عاقبت او را نمی یابد که از جلال با و صابره نماید  
 حرام یعنی هر چه از هر یک که بوده باشد در اخذ و حرام با آنکه  
 و مرتکبان میشود پس سبایل گفت با امیر المؤمنین پس چه چیز است  
 علامت مؤمن در آن زمان یعنی چه علامت او شناخته میشود و فرمودند  
 اینجانب که نظر مینماید بسوی دوستان خدا پس دوست میدارد  
 او را یعنی یاد و دوستان خدا دوستی مینماید اگر چه خویش و آشنا  
 نباشند و بگردار و افعال ایشان عمل نموده سر مشق خود می سازد

و بسوی دشمنان خدا پس بپایبوی او یعنی بهزاری مینماید از دشمنان  
 خدا و گفتار و کردار ایشان هر چند اقربا و خویش بود باشند گفت سبایل  
 راست فرمودی بخدا قسم با امیر المؤمنین پس غایب شد و دیده نشد  
 یعنی دفعه پس فرمودند جناب حضرت امیر المؤمنین که این برادر خضر  
 صلوات الله علیه و در آیت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که  
 فرمودند خاندان الرجل فی العلم اشد من خاندان فی المال و همچنین فرمودند  
 حضرت صادق علیه السلام که قول النبی صلی الله علیه و آله النظر فی  
 وجه العالم عبادة فقال هو العالم الذی اذا نظرت ذکرک لاخرة و من  
 علی خلاف ذلك فالتظر الیه فتنه یعنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که  
 فرمودند نظر کردن بر روی عالم عبادتست فرمود انما الیست که هرگاه  
 نظر کنی بسوی او بیاد تو آورد از آخرت یعنی نظر کردن بر روی او یاد تو  
 آخرت گردد از اقوال و اطوارش و کسی که بوده باشد بر خلاف اینجانبان  
 عالمی پس نظر کردن بر روی او فتنه است یعنی فریفته مینماید از اینکس را در  
 معاصی و دلیر مینماید در بدی غمخشو و شناس و غیبت کن و درگاه  
 از مفضل بن عمر روایت است که گفت لای عبد الله الصادق علیه السلام  
 بما یعرف الناجی فقال من کان فعله لغوله موافقا فاما ذلک مستودع  
 یعنی مفضل گوید که گفتیم حضرت صادق علیه السلام که چه چیز است  
 میشود ناجی یعنی علامت شناخت کسی که دشمنکار باشد چیست  
 اینجانب فرمودند که هر که قولش موافق کرد کارشست پس اگر دشمنکار



و نایبست . و کسی که نباشد او را فعلش موافق قولش پس نیست و از  
این نیست که اینچنان کسی مسنود عسک یعنی ایمان و اسلام او عاری  
از و پس گرفته میشود و بی ایمان از دنیا میرود و نعوذ بالله من ذلك و ابد  
الاباد در جهنم خواهد بود و خواهد سوخت پس ای برادر هرگاه باغی  
اینهارا و فهمیدی خواهی شناخت مردم روزگار خود را و این فرمودها  
مرا از ویست از برای عفا که باین وزن قدر هر یک شناخته میشود  
و معمول معمول میشود پس فایده داشته باش و ازین غافل مباش **کتاب**  
**کشم** کسی مدتها کسی نیافتم که در حق افاده کند استفاده هم زایش  
خاندان مروت نشان مجوی کاهل بی غمان از آن خانواده هم و اینک  
گفتم که هر که قولش و فعلش موافق باشد مرد خوبست نه باین معنی که هر  
یک مدتی که باشد چنین است هر چند راستست که در مذهب باطل  
خوبتر از بیزا منبازی دارد و چنین است بلکه آن قول و فعل قول و فعل  
رسول و آل رسول یا بد که باشد و آنکس مقیدان بزرگواران باشند نه از  
دیگران چنانچه مکرر گذشت که سوای گفتار اندر و دان گفتار و کرد  
دیگران بکار کسی نمی آید **مشقی** هر چه نه قال الله و قال الرسول فضله  
فضل مدان ای فضول **چهاردهم** ملا احمد از پیلی رحمه الله  
در چندی الشیعه روایت نموده از فربا الاسناد علی بن بابویه رحمه الله  
و شیخ گوید که در این کتاب از آنکه در زمان مؤلف نوشته شدن بود  
در نجف اشرف و آن مرحوم مغفور پسند خود را احمد بن ابی نصر بنظر

روایت کرده که او گفت قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیه السلام  
قد ظهر في هذا الزمان قوم يقال لهم الصوفية فما نقول فيهم قال عليه السلام  
انهم اعدائنا فمن مال اليهم فهو منهم و يحشر معهم و سبكون اقوام  
بدعون جننا و يملكون اليهم و يشبهون بهم و يلقبون انفسهم بغيرهم  
و ياتلون اقوالهم الا من مال اليهم فليس منا و انا منه براء و من انكر  
ورد عليهم كان كمن جاهد الكفار بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله  
و آله یعنی گفت ای نصر که عرض نمود شخصی از اصحاب ما مرصدا و علیه السلام  
که تحقیق ظاهر شد اندرین زمان گروهی که گندی شوند ایشان صوفیه  
پس چه میفرمایید درباره ایشان فرمود علیه السلام بدرستی که ایشان  
دشمنان ما اند پس کسی میل نماید بسوی ایشان یعنی خواه بعنوان  
هوادری و خواه بطریق یقین و اعتقاد پس آنکس از ایشان خواهد  
بود و حشر کرده میشود با ایشان و زود باشد که بپایندگی و دعوی  
دوستی نمانند و میل نمایند بسوی ایشان و مانند و شبیه سازند  
آن گروه خود را با ایشان و لقب دهند خود را بلفظهای ایشان و نواب  
نمایند اقوال کفرآمیز ایشان را . آگاه باش که پس کسی که میل کند بسوی  
ایشان پس نیست آنکس از ما . و ما یعنی اهل بیت از آنکس بیزایم  
و کسی که انکار نماید ایشان را و رد کند ایشان یعنی اقوال و افعال  
کفرگفتار و کردار ایشان را بوده باشد آنکس بمنزله کسی که جهل  
کرده باشد با کفار بر او رسول بخنار که بر و یاد درود و سلام بجا



و شمعان و برآل اطهارا و **یک** روی در کعبه و دل جانب خنجر چه سود  
خو به بردوش و کمر بسته بزنا چه سود هر که او سجده برد پیش نشان در  
لاف ایمان زد نشهر هر نا ز اچه سود **پس بدانکه** شیخ حر علیہ الرحمہ رسا  
در رد این طایفه نوشته الحق بسیار خوب نوشته و بخط مصنف در  
رقم اربعین موجود است بخاصل آنکه نفل میکند از کشکول شیخ بها  
محمد عاملی رحمه الله مضمون آنکه اینست که فرمود رسول خدا صلی الله  
علیه و آله که فایم نخواهد شد فیما بین ما اینک بیرون آمدن فوجی از  
من که اسم شان صوفیه است بنسبتند ایشان از من و ایشان بهود  
منند و ایشان اصل از کفارند تا آخر چندی و رقم خود نیز در کشکول  
دیده و ابضا در باب دوم آن رساله شیخ حر علیہ الرحمہ نفل میکند  
از شیخ نجم الدین عمر النسفی که از جمله اجله علماء ابن طایفه است آنکه  
بدانکه اصحاب تصوف برد و از ده فرقه اند یکی از آنها بر حق است و با  
بر بدعت و ضلالت و اما آنها پی که بر ضلالتند **اول چینی** میگویند  
چون خدا بنده را اخذ کرده باشد چپ خود و منقطع شده باشد از  
مختر مخلوقین برداشته میشود از ایشان تکلیف و نیز برداشته  
میشود از ایشان خطاب عبادت و جلالت ایشان جلالت و ترک  
صلوة و صوم نزد ایشان جایز است و پیبوشند عورات خود را  
و این کفر محض است و نمی شناسند مردم ایشان را با فوال بلکه با فعل  
شناخته میشوند پس جدا کنید از ایشان **دوم اولیای** الله و اینها

در این رساله  
نویسند  
که اینها  
از اهل  
کفر و بدعت  
اند

در این رساله  
نویسند  
که اینها  
از اهل  
کفر و بدعت  
اند

گویند گاه هست که بنده بدیعت و لایق میرسد و برگرفته میشود خطاب  
امرو نهی از و پس آنچه خواهد کرد و این نیز کفر و ضلالت است **سوم** شیخ  
اند و ایشان گویند هر گاه بنده عارف شد بخدا برداشته میشود امر و  
نهی از و ایشان را عبادت بشنیدن دف و طبل و عزما و غیر آن و  
گویند نه نامش را باچینند و بوییدن طبعین مباحست و ایشان قوم  
عبد الله بن شمر الخبند سیر میکنند در عالم بکسوة اهل صلاح و  
سدا و میکنند در عالم کون فساد **چهارم** **اباچه** اند گویند ما قادیانی  
بر منع نفس خود از معاصی و نیست مہبان ایشان امر و نهی از منکر و گویند  
اموال مسلمانان و فرج ایشان چلا لست و مباح و گویند قول لا کفر  
و ابذاء حجابست در بطرفی و امر بمعروف و نهی از منکر ابداست **رقم** گویند  
این چهار فرقه در معنی همه یکی باشند نهایت عبادتشان مختلف باشد  
اگر کسی نامل کند **پنجم** **جاله** اند گویند سماع و رقص مباحست و  
ایشان در سماع و رقص بهوش شوند چنانچه در وجودشان کتی نمیشد  
و این طریقی خلافت رسول صلی الله علیه و آله و کتاب خداست پس بد  
و ضلالتست **ششم** **جلول** اند گویند نظر در وجه جمیل از پیر و خوش  
وزن چلا لست و در اینجا لث رقص کنند و گویند در حال رقص صفی  
از صفات الله تع جلول کند و ما بنا برین صفت بوسیدن و در بر  
بر ما چلا لست و این کفر محض است **هفتم** **چوری** اند مثل جلول که  
صفات از صفات الله جلول میکند بر ما پس چوریان بهشت می آیند

در این رساله  
نویسند  
که اینها  
از اهل  
کفر و بدعت  
اند

در این رساله  
نویسند  
که اینها  
از اهل  
کفر و بدعت  
اند

خلاف حدیث است  
که اینها  
از اهل  
کفر و بدعت  
اند



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطاهرين

و یا ایشان موافقه می نمایم. و لهذا بعد از چال غسل جنابت گفتند و بگو  
ما که بلکه شباطین ایند پیش ایشان **هشتم و افضله اند** گویند بندگان  
چرا است از معرفت الله یعنی معرفت در حقیقت مجالست و اینست  
گویند **بیست** نرا نودانی که نراند اند کس نرا که داند که نرا نودانی و اینست  
محض است **نهم مجتاهله اند** و اینها در لباس فاسقین در آیند و علانیه  
مربک معاصی شوند و گویند مراد ما دفع ربا است و این نیز خلاف  
شرع و ضلالت است **دهم متکاسه اند** این قوم نرک کسب و جرفه  
و منوجه میشوند بر در خلافتی بحدی که ای کردن و راضی میشوند از جوف  
عبادت بدن و میخورند اموال زکوة را بغیر حق و این خلاف سنت است  
**یازدهم الهامیه اند** و اینها اعراض نمایند از قرأت قرآن و علم علم  
و فایده شده اند بمنابت کتب چکا و مبتدعین و گویند قرآن حجاب  
طریقست و آیات چکا و اشعار ایشان قرآن طریق است و این کفر  
محض است **دوازدهم اهل حقند** و اینها فوجی اند که نا بعد سبقت  
رسول را و بجای آرند نماز را بوقفتن با جماعت و چند میکنند از نماز  
و زنا و سماع و رقص و حرام پس شروع نموده در مدح این فرقه و امر  
بایشاع اینها تا آنکه گویند حد رکند از بازده فرقه که ذکر کردیم که اینها  
اهل بدعت و ضلالتند و تحقیق فرمود حضرت نبی صلی الله علیه  
که کسی که امانت کند صاحب بدعتی را این میگرداند و را الله تعالی  
در روز قیامت انفرع اگر انهمی که **عرض** از ابراد اینها آنست که بنا

و اینها از فرق سنی اند نه از شیعه و سنیان نیز قبول ندارند ایشان را  
و بل من کفره نموده مثل سنیست مشهور پس فریب این طایفه بخور که لغت بر  
خوب و بد این جماعت باد زیرا که محراب بین خدا و رسول و راه زمان و غیره  
انته هدی و آل بولاند و باز ملا احمد رضی الله عنه از کتاب علی بن بابویه  
و او بسند خود تا بنوع و او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده  
که فرمودند من ذکر عن الصوفیه و لم یکنهم بلسانه او قلب فلبس منا  
ومن انکرهم فکما جاهد الکفار بین بدی رسول الله صلی الله علیه  
والله یبعی کسی که نزد او مذکور کرد صوفیه و منکر نشوایشان را بنتر  
بعینه هرگاه تقیه نباید کرد یا بدش هرگاه تقیه باید کرد پس نیست انکر  
از ما یعنی اهل بدعت نبوت و امامت صلوات الله علیه و کسی که انکار  
نماید ایشان را پس انکر چنانست که مجاهده کرده باشد در پیش رسول  
خدا صلی الله علیه و آله با کفار یعنی ثواب مجاهدین بانکر کرامت  
میفرماید الله اجعل منکم **مهم** و شیخ و دام بنی فراس رضی  
در مجموعه اش روایت میکند از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله  
در وصیت الی ذر عقیاری که یا باذر بگوئی فی اخر الزمان قوم بلبسون  
الصوفیه فی صفتهم و شانهم برون الفضل لهم بذلک علی خیرهم اولئکه  
بلعنهم ملائکه السماء و الارض ای باذر مینباشند در اخر زمان که  
که میپوشند لباس ازینم بلاد زمستان و تابستان ایشان میندارد  
فضل و یا بدی از ایشان بسبب آن لباس بر غیر خودشان آن گروه را

و یا ایشان موافقه می نمایم. و لهذا بعد از چال غسل جنابت گفتند و بگو  
ما که بلکه شباطین ایند پیش ایشان **هشتم و افضله اند** گویند بندگان  
چرا است از معرفت الله یعنی معرفت در حقیقت مجالست و اینست  
گویند **بیست** نرا نودانی که نراند اند کس نرا که داند که نرا نودانی و اینست  
محض است **نهم مجتاهله اند** و اینها در لباس فاسقین در آیند و علانیه  
مربک معاصی شوند و گویند مراد ما دفع ربا است و این نیز خلاف  
شرع و ضلالت است **دهم متکاسه اند** این قوم نرک کسب و جرفه  
و منوجه میشوند بر در خلافتی بحدی که ای کردن و راضی میشوند از جوف  
عبادت بدن و میخورند اموال زکوة را بغیر حق و این خلاف سنت است  
**یازدهم الهامیه اند** و اینها اعراض نمایند از قرأت قرآن و علم علم  
و فایده شده اند بمنابت کتب چکا و مبتدعین و گویند قرآن حجاب  
طریقست و آیات چکا و اشعار ایشان قرآن طریق است و این کفر  
محض است **دوازدهم اهل حقند** و اینها فوجی اند که نا بعد سبقت  
رسول را و بجای آرند نماز را بوقفتن با جماعت و چند میکنند از نماز  
و زنا و سماع و رقص و حرام پس شروع نموده در مدح این فرقه و امر  
بایشاع اینها تا آنکه گویند حد رکند از بازده فرقه که ذکر کردیم که اینها  
اهل بدعت و ضلالتند و تحقیق فرمود حضرت نبی صلی الله علیه  
که کسی که امانت کند صاحب بدعتی را این میگرداند و را الله تعالی  
در روز قیامت انفرع اگر انهمی که **عرض** از ابراد اینها آنست که بنا

که اینها



لعن مینمایند ملائکه آسمان و زمین و این معنی بر همه اهل عالم ظاهر است  
 سوای این طایفه ضال که کصوف پوشیدن عادت ایشان و زی  
 ایشانست و بسبب آن لغاخر مینمایند بر دیگران چنانچه پیر شایسته  
 سفیان ثوری با حضرت صادق علیه السلام کرد که انشاء الله تعالی  
 مذکور کرد در جایش طایفه دیگر چنین نمایند هر چند پوشند  
 پس اینها همه دلیل و علامت زشتی احوال این طایفه است لعنهم الله  
**جای** بوی درویشانند که بجا پیشه بر چه سوز چند **بشی** شک در ناف که مشک اندازد  
 ناز بر دهوایا نفس ننوازند غزاه زن چه باشد لایق مجرم مرد مغفرا  
 در جوانی سعی کن که بخل خواهی عمل میوه نقصان بود چون از درخت تو  
 عالم عالم مقام از بهر خرخواهد علوم چون علی کش معنی استعلا و کار او حرا  
 فلسفه چون اکثرش آمد سفر پس کل آن هم سفته باشد که دارد حکم کل آنچه اکثر  
 فلسفی از کج چکست چون فلسفه به نیاید مینداند دیگر با سویی او چون رهبر  
 چکم خال منطقی خواهی بخل فلسفی گن قیاس از آنکه اصغر مندیج در اکثر  
 آن بد اختر کش میم گفته چون هراثر پیش او مسند با خورشید خدایش اختر  
 اخباری نیست او را اخبار از او **بشی** اخبار جملگی در اخبار او را است  
 بخی و آنچه حق و مردم هر یک اینها مضطر اخبار جمله پیش من بحسب المضطر  
 چکمت بونانیان پیغام نفس است و چکمت آلمانان فرموده پیغمبر است  
 نامه کنه قال الله یا فال التبی است حاصل مضمون آن خسران روز بختر  
 نیست جز ال نبی سوی خدا رهبر را از علی بن ابی طالب بوی بوی مستغنی

مردمان را که اینها را  
 بکش و بکشند  
 بنات بدان

دست بکسل از شقای و که دستور شقای پای یکسویه ز فافوش که کانون شر  
 صاحب علم لدنی را چه حاجت خط و **لفظ** صفی دل مصحف است از اگران از راه  
 جای احسن شعر نواز باغ رضوان **بشی** کاند و هر حرف خطی از شراب کوثر  
**حدیث** یا نزه **دهم** در کتاب قریب الاسناد علی بن بابویه بسند  
 روایت است از حضرت امام حسن عسکری و آنحضرت از ابای کلام  
 آنحضرت رسول نام علیهم الصلوٰه والسلام که انتخاب فرمودند از این  
 اهل البیوع والربیع من بعدی فاطمه و البراءة منهم و اکثر و امن  
 من ستمهم والقول فیهم والوقیعة و یا هتوهم کبلا بطمعو فی  
 الفساد فی الاسلام و یحذرون الناس ولا یعلمون من یدعونهم  
 ینکب الله لکم بذلك الحسنات و یرفع به لکم الذیجات فی  
 الآخرة یعنی هرگاه به بیند اهل رعت و شک را بعد از من پس شما  
 سازید بیزاری از ایشان را و بسبب آن نمایند سعایت و سبب ایشان  
 و بسبب آنکه سخن از احوال زشت مال و اعتنا با فساد کاستن  
 و مکرر بگویند در مجالس و مجالس و مناقبه و محامد نمایند با ایشان را  
 حجة آوردن ایشان از امیثوت نمایند تا آنکه شایسته طبع نکنند در فساد  
 اسلام و بخند بر نمایند مردم را از ایشان و تعلم نمایند از بدعتی  
 ایشان یعنی عوام الناس را و هرگاه چنین کنید بنویسد الله تعالی  
 بسبب آن برای شما حسنات را و بلند مرتبه نماید بسبب آن برای  
 درجات شما را در آخرت و در کتاب کافی در باب مجالست اهل

از نزه  
 تعلموا



بسند صحیح ذکر کرده و باز در آن کتاب است که جناب رسول الله صلی الله علیه  
 فرمودند اِذَا أَظْهَرَ السَّادِعَ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرْ الْعَالَمَ عَلَيْهِ قُلْتُ لِمَ يَفْعَلُ عَلَيْهِ  
 لَعْنَةُ اللَّهِ بِعَنِي هَرَكَاهُ ظَاهِرٌ شُودَ دَر مِیَانِ اَمْتِ مِنْ بَدْعُهَا بِعَنِي دَر دِینِ  
 مِی بَایَدُ کَظَاهِرِ سَازِ دَعَالَمِ عِلْمِ خُودِ رَا بِعَنِي اِن کِسی رَا کَمِیدَ اَنَدَ کَ اَن هَا بَایَدُ  
 مِی بَایَدُ عَالَمِ بَیَانِ کُنَدَ اَو رَا وِی مَر دِمَانِ بَرِ سَازَدَ کَ اَن هَا بَدْعُ اَسْتُ کَ اَر  
 اَظْهَارِ دَ اَسْتُ خُودِ رَا نَکُنَدُ وِی فَهْمَانِ دَر مَر دِمَا وَا کَاهِ نَ سَازَدِ بَرِ سَازِ  
 دُورِی اَز رِجْتِ بَی کَر اَن اَلْهِی نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ وَبِخُودِ بَکَرِ فَر مَودَنَدِ رُسُولِ  
 خُدا کَ مِنْ عِلْمِ عِلْمَاءِ وَکُتْمَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَوْمِ الْفِیْئَةِ بِلْجَامِ مِنَ النَّارِ بَرِ کَدَامِ  
 اَزِینِ بِالْاَنزِ وِی دَر تَر وِی شَیْعِ نَزَا مِی شَدِ عَیْنِ صُوفِیهِ وَفَلَا سَفَرِ ثَوَانِ بُوَدَ کَ  
 عِلْمَاءِ اَزِینِ سَاکِتِ بَاشَنَدُ وَاَظْهَارِ دِشْتِ وِی بَدْعُ اَسْتُ بُوَدَنِ اَن هَا رَا نَکُونَدِ  
 فَر دِ اَی قِیَامَتِ جَوَابِ خُطَابِ بَرِ عَنَابِ رَبِّ لَ اَرِیَابِ وِی رُسُولِ وَا کَ بُوَا  
 اَلْحَسَابِ چَهرِ خَوَاهَدِ بُوَدِ وِی نَبِی اَلِی بَصِیْر اَز جَنَابِ اَلِی عِبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ  
 رَوَايَتِ مِی کُنَدِ دَر قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ کَ اَن تَخُذُوا اِجَارَتَهُمْ وَرَهْبَانَتَهُمْ  
 اَرَبَا مِمَّنْ دُوْرَ اللّٰهِ فَقَالَ وَاللّٰهِ مَا صَا مَوَالِهِمْ وَلَا صِلَا هُمْ وَلَکِنْ  
 اِجْلُوا هُمْ حَرَامًا وَحَرِّمُوا عَلَیْهِمْ جَلَالَ قَاتِبِعُومِ بِعَنِي فَر اکر فَنَسَدِ  
 اِجَارَ شَانِ اَو رَهْبَانِ شَانِ رَا نَزِیْتِ کُنَدَ غَیْرِ خُدا بِعَنِي بَر وِی اِجَارَ  
 وِی رَهْبَانِ اَن شَدَنَدِ وَاِشَانِ رَا بَرِ سَنَدِ وَا طَاعَتِ اَمْرِ اَلِی نَمُودَنَدِ  
 پَسِ فَر مَودَنَدِ بَی خُدا فَمِنْ رُتَبِ اَزِی اَن هَا نَکَر فَنَسَدِ وِنَمَا رَا زِی اَزِی بَرِ اَن  
 نَمُودَنَدِ بِعَنِي مَر دِمَانِ وَلَکِنْ رَهْبَانِ اَن وَاِجَارِ اَن جَلَالَ کَر دَر جَرَامِ خُدا

و حرام نمودند جلالت خدا را پس مریدان مطابعت ایشان کردند بنا بر این  
 ایشان را بر سَنَدِ نَدِ پَسِ اَزِینِ مَفْهُومِ مِی شُودَ کَ هَر کِی بِهَر وِی صَاحِبِ  
 کُنَدَ اَو رَا بَرِ سَنَدِ خَوَاهَدِ بُوَدِ وِی بَیْنِ رَوَايَتِ اَسْتُ کَ مِنْ اَلِی ذَا  
 بَدْعُ ضَعْفُهُ فَا تَمَّا بِعَنِي فَر هَلَمِ اَلْاِسْلَامِ بِعَنِي رُسُولِ خُدا فَر مَودَنَدِ  
 کَ کِسی کَ بَر وِی دَر دِینِ صَاحِبِ بَدْعِی وِی عَظِیْمِ نَمَا بَدَا وَا پَسِ اِیْسْتُ  
 جَزَايِ نِیْسْتُ کَ سَعِی نَمُودَ خَوَاهَدِ بُوَدِ دَر خَرَابِ کَر دَنِ اِسْلَامِ نَعُوذُ  
 بِاللّٰهِ مِنْ هَاجِرِ اِیْنِ مَعْلُومِ اَسْتُ وِی یَا لَ وِی کَالِ اَو رَا خَوَاهَدِ بَایَدُ  
 بَعْدِ اَلْهِی خَوَاهَدِ سَیْدِ وِی هَر کِی زِیَادِ اَزِینِ خَوَاهَدِ رِجُوعِ بَکَنَابِ  
 کَافِ وِی جَاسِ بَرِی کُنَدِ وَا لَیْسَ عَلَی اَلِی النَّبِیِّ اَلْهُدٰی **چندین شایسته**  
 اِن جَمْعِ عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ وَبِسْمِ الرَّحْمٰنِ اَزِ شَیْخِ مَقْبِدِ رِضْوَانِ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلَیْهِ  
 رَوَايَتِ نَمُودَ اَنَدِ وَا وِی سَنَدِ خُودِ اَزِ عِجْزِ بِنِ اَلْحَسَنِ بِنِ اَبِی اَلْخَطَّابِ کَ  
 اَزِ خَوَاصِّ اَصْحَابِ چَندِ اَمَّا مَسْتُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ رَوَايَتِ نَمُودَ کَ اَو کُنَدِ  
 کُنْتُ مَعَ اَلْهَادِی عَلِی بِنِ عَمْرِو عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فَر مَسْجِدِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ  
 عَلَیْهِ وَا لِّهٖ سَلَامٌ وَا کُنْتُ لَهٗ مَتَرَفَ عَظِیْمَةٍ عِنْدَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ  
 مِنَ الصُّوفِیِّ وَجَلَسُوا فَرِی جَانِبِی مُسْتَدِیْرًا وَاخَذُوا بِالْتَهْلِيلِ فَقَالَ  
 عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا تَلْتَفِتُوا اِلَیْهَا لَخَدَّاعِیْنِ فَانَّهُمْ خُلَفَاءُ الشَّیْطَانِ وَ  
 مَحَرِّقُوْا اَعْمَالَهُمْ یَزِیْدُوْنَ لَا رَا جَزَا لَ اَجْسَامِ وِی یَقْدَرُوْنَ اَلْاَعْمَالُ  
 اَلْاَعْمَالُ بِخُودِ عَمْرِو عَمْرِو اَجْنِی بَدِیْحِ اَلْاَبْکَافِ حَمَلًا لَا یَهْلُکُوْنَ اَلْاَعْمَالُ



الناس ولا يفلون الغداء الأمل العشاء واختلاس قلب الدنيا  
 ينكسون الناس باملاهم في الحب وبطرحهم باذلالهم في الحب  
 اورادهم الرقص والتصديق واذا كانهم التزم والتغنية فلا يتبعها  
 الا الشفهاء ولا يعطوا الا الحق من ذهب في زبارة اجر منهم جبا  
 او مينا فكم اذا ذهب الى زبارة الشيطان وعبادة الاوثان ومن احب  
 اجرامهم فكم اذا اعان بزبد ومعاوية واباسقبان فقال رجل  
 من اصحابه وان كان معترفا بحقوقكم قال فنظر اليه شبه الغضب  
 وقال دع ذاعتك من اعترفت بحقوقنا لم يذهب في عفوفا اما  
 لدرى انهم اخس طوايف الصوفية والصوفية كلمة من مخ  
 وطريقهم معايرة لطريقنا وانهم الانصارى وجوس هذه الامة  
 اولئك الذين ينجحون في طفاء نور الله والله بهم نوره ولو كره  
 الكافرون يعني بودم باحضرت امام علي النقي عليه السلام نشسته  
 در مسجد پيغمبر صلي الله عليه واله يعني در صدين پس آمدند جماعتي  
 از اصحاب انتخاب و نشسته اند و از ایشان بود ابو هاشم الجعفي  
 و او بود مردی بلیغ فصیح و او را نزد انتخاب بنترقی عظیم بود بعد  
 ان داخل مسجد شدند جماعتي از صوفیه و در جانب از مسجد نشسته  
 جلوه زده به لا اله الا الله گفتن مشغول شدند پس امام عليه السلام  
 خطاب باجباب و اصحاب خود فرموده گفتند ما نعتن و مشغول  
 مشغول باین فریبندگان که ایشان خلیفه های شیاطین اند و خراب

از طایفه اهل طایفه است و در آن

کندگان قواعد بن اظهار زهد می نمایند از برای اسایش در جبهه ها  
 و شب بیداری می کنند بجهت شکار نمودن چارها با بعضی مسخر کردن  
 آنها که بصورت آدم و بسیرت مانند چارها باشند که خوب از بد میترسند  
 چنانچه در کتاب خدا از آنها خبر داده اولئك كالا بعام بل هم اضل سبلا  
 که سبکی بخورند عمری نازام کنند از برای بالان کردن خری چند را و لا  
 اله الا الله میگویند مگر برای فریب دادن مردمان که بخورند مگر از  
 برای بر کردن کاسهای بزرگ و وجود دل مردمان احمق و دنی سخن  
 گویند مردمان املا میسازد و دوستی یعنی از روی دوستی و مهر باقی  
 و می اندازند ایشان را بعضی مردمان از درجه ذلک و خوری او را ایشان  
 رفض کردن و غرور زدن و دستک زدند و ذکر کردن ایشان ترس و  
 سزا بیدار پس چنانکه می کنند ایشان را مگر سقیمان و معطل می کنند  
 با ایشان مگر احمقان پس کسی که بود بربارت یکی از اینها در زندگی و  
 در مردکی ایشان پس چنانکه که رفتن باشد بربارت شیطان و عیانی  
 نمودن ایشان و کسی که اغاث کند یکی از ایشان پس چنانکه که اغاث  
 کرده بزبد و معاویه و اباسقبان را لعنهم الله پس عرض کرد مردی از  
 اصحاب آنحضرت که و اگر بوده باشد معترف بمخفوق و اما من شمتا  
 ان زابر گفت راوی که پس نظر کرد و اذیاب کسی که غضبناک باشد و فرمود  
 و اگر از انوابین گفتار دور بود که بگوئی کسی که اعتراف میکند بمخفوق  
 هرگز نمیرود و عقوق ما یعنی عی نافرمانی و مخالفت امر ما نمیرود



ایا متبادی که این طایفه اخس ترین طایفه های صوفیه و صوفیه همگی  
مخالفان ما اند و راه و روش ایشان غیر راه و روش ما است و  
نیستند ایشان یعنی مسلمان مکر نصاری و مجوس این امت کو  
صوفیه انجمنان گروهی بند که انکار توبه الهی می نمایند و در صدد فرود  
نور الهی اند و خدا تمام می نماید نورش را و اگر چه کاره باشند تا که در  
پس ای مراد در پی ملاحظه تمام مضامین این جدید شریعت و از  
بصیرت نظر کن و به بین بلاغت و فصاحت و شباهت نمودن انجمن  
این قوم مرزا را و اظهار عیوب باطنی ایشان را خبر فرمودن و ازین  
جدید چند چیز مبین است **اول** منع نمودن که ملتفت ایشان  
مشوین پس بعد از آنکه مردم متوجه ایشان نشوند و پیروی ایشان  
نکنند انما لعین لا علاج کشته از در توبه در می آیند یا او را که خود  
بجای دیگر می روند و از سر مردم و امید شوند سبحان الله عجیب است از  
مردم که اقام و پیشوای عالمیان میفرمایند ملتفت مشوید اینها در حق  
النفات بی پرستند و معتقد ایشان می شوند بچپستی که ایشان را خدا  
میدانند لعن الله التابع والمبتوع **دوم** آنکه میفرمایند این طایفه  
و پیونده کاند و خلفاء شیاطین اند زیرا که اکثر این طایفه شیطان را  
رئیس الموجدین میگویند و هواداران دشمن خدا میکنند و در  
دادن آنها شهرتش از آن گذشته که قلبی نماید کسی از **سوم** آنکه محراب  
دین اند و در خراب کردن دین ازین بدتر چه تواند بود بعد از آنکه

بکیش ایشان کسی داخل شود ملحد شود و ایجاد است که کسی از دین  
در رود و بصانع واقعی قابل شود و بصانع که ایشان فایند صانع  
نیست پس راست است که ملحد اند و بزرگتر از نصاری و مجوس اند  
زیرا که نصاری بتشایست فایند و مجوس باهر من و پزدان که شتو  
گویند فایند و این ملاعین بهمه اشیا خدا بودن فایند پس از  
مجوس و نصاری بدتر اند **چهارم** آنکه ترهیدی که ایشان دعوی می نمایند  
اگر راست گویند شریعت نیست بلکه بدعت است و بدعت ضلالت  
و ضلالت مکاشف حتم است و این طوطی فار **پنجم** آنکه ذکر کردن  
ایشان برای فریب دادن بی خردان و صید کردن ایشان است و در  
این شکی نیست و کسی که بیدارند **شش** شنبه کی بود مانند دله  
و همچنین او را از ایشان رقص کردن و دستک زدن مانند کتار مکه  
که در حضور حضرت رسالت پناه می نمودند تا آنکه جناب اقدس یار  
سر زلف ایشان نموده فرمودند ما کانت صلواتهم عند البیت الا  
مکاء و صد به **هفتم** آنکه متابعان ایشان اکثر مردم آوایش و اجاره  
و از کارگر می نمایند یا میباشند و اکثر غاشقی و هرزه دزلی و اشعار  
عاشقانه خواند و مرتکب هر معاصی شدن کارشان باشد و از  
دین بچرخ باشند و هر که باور ندارد امتحان کند و چند روزی بپوشان  
رود تا بعین البقین بهر بیدار مشاهده کند **هفتم** آنکه بزارشند  
و مرده ایشان رفتن و تعظیم ایشان نمودن چنانکه در حدیث است



و این ذکر شده در هدم اسلام کوشیده و بت پرستی شعار خود  
نموده و معاوینشان معاونت معا و پیروزید و ابی سفیان است  
لعنهم الله تعالى جميعا **هشتم** آنکه هر که معترف با امامت ائمه است  
باید معاونت امر ایشان نماید و الا بحض قول فایده ندارد و این مکر  
عرض شده **نهم** آنکه تمامی این طایفه مخالف اهل بیت خدا نمانند  
و طریقه ایشان غیر طریقه اهل بیت است پس ایشان در برابر اهل بیت  
باشند و کرامت دعوی و اظهار کشف و غیب کوئی کنند بلکه  
الو هبت و اتحاد کرده معجزات حضرات اهل بیت را علیهم السلام در نظر  
میخواهند و بمقدار نمایند و خود را بهر از ایشان میدانند  
باید مؤمن اندیشه کند و در ندادن اعمال عین سعی بلیغ نماید که اینها  
خوار و بمقدار داشت و دست و زبان از سر زشت ایشان کوتاه  
نباید کرد و چون ظاهر افسد املا عین نتوان نمود زیرا که خواهند  
که آدم کشند و در عوض میکشند باید آدم میکشند و خدا را  
زعمان ما موریکشتن ایشان و غیر ایشان نیستیم و الا واجب  
القتل اند بقول خدا و رسول و اهل بیت و صلوات الله علیهم  
**مکمل** مذکور است آنچه شیخ مفید نقل نموده در کتاب التمهید  
علی اصحاب الجراح پسند خود بعضی مضامین آن اینست که پرسیدند  
از حضرت امام علی النقی علیه السلام از احوال این گروه و در چه نشینند  
ایشان و سماع و سرود نمودن و شنیدن آن و اصول گرفتن و دست

بهم کوفتن و رقص کردن و چرخ زدن و نغمه بر آوردن و بهوش  
ایشان پس فرمودند که کلمه من المرائین و الخداعین و لا یستغفون  
بهذه الاعمال الا لغرور الناس و اتها من الشیطان و انهم یبتغون  
فقیل له یابن رسول الله یقولون لا شعور لنا فی بعضنا فلی علیه السلام  
یخادعون الله و الذین استوا و ما یخادعون الا انفسهم و ما اشعرون  
یعنی کل این طایفه از ریاکاران و فریبندگان و اشتغال بخی نمایند باین  
اعمال مکر از برای فریب دادن مردم و بدستی که این کرد را از جانب شما  
و ایشان پیروی شیطان مینمایند پس گفته شد با مختصر که بعضی  
ای فرزند رسول خدا این جماعت میکوبند که شعوری نیست ما را  
در بعضی از این فعلها پس تلاوت فرمودند این وافی هدی را که مضمون  
الله یعلم اینست که زعم منافقان اینست که فریب میدهند خدا را  
و انکسانی را که بخدا گرویده اند و فریب نمیدهند منافقان مکر خود  
و بخیرند و شعوری بآن ندارند یعنی که خدا و مؤمنان را فریب نمیتوان  
داد و بزودی مجرای محادعه خودشان گرفتار خواهند شد بدانکه چون  
کسی کلام الحق را در طبق گفته خود شاهدی دارد و معنی دارد بکلی  
که مدعای خود را بآن لفظ مبارک اقتباس نموده آدا میکند دوم  
آنکه شاهد مدعای خودی آورد و در اینجا بهر دو معنی میشود بود  
و نیز ممکن است که مراد امام علیه السلام این باشد که این طایفه  
در بی شعور بودن در افعال کاذبند بلکه بعضی ادعا است **بیک**



کویا باور نمیدارند روز داوی کین همه قلب و دغل در کار او بکنند  
**حدیث هفتم** شیخ مفید علیه السلام در کتاب مذکور بسند  
 خود جابر جعفی میسراند که جابر گفت قلت للباقر علیه السلام ان قوما  
 اذا ذكروا شيئا من القرآن اوجدوا فيهم صغورا جديهم حتى ترى احدكم  
 لو قطعت يده ورجلاه لم يشعر بذلك فقال عليه السلام سبحان الله  
 ذلك من الشيطان ما بهذا فعنوا انما هو اللين والدنعة والوجل  
 جابر گوید عرض کردم بباقر علیه السلام بدستی قومی هستند که هرگاه  
 یاد نمایند چیزی از قرآن باقرات کنند از آن با حدیث کنند از معانی  
 بهوش میشوند یکی از آنها تا آنکه می بینم یکی از ایشانرا اگر بیده شود  
 دستهای او و پاهای او مشعور بلمر نمی شود پس فرمودند سبحان الله  
 این از شیطان است و این اطوار غریب کرده نشدند اند اینست و حق  
 این نیست که غریب و خوبی بزی چال و اشک ریختن از چشم و تر  
 انداختن است و این حدیث شریف را در کافی نیز ذکر نموده اند و شیخ  
 مفید هم بسند خود از حضرت امام ابی محمد العسکری علیه السلام  
 روایت نموده که آن جناب فرمودند که پرسیدند از حضرت صادق  
 علیه السلام از چال ابو هاشم کوفی ماعون که در زمان انجذاب ظاهر  
 شده بود و واضع طور تصوف و سرفه ابن طاغی است اینحضرت  
 فرمودند آن کان فاسد العقیده جلا و هو الذی ابتدع مذهبا  
 فقال له التصوف وجعله مقرا لعقیده الخبیثة و بسند دیگر فرمودند

وجعله مقرا لنفسه الخبیثة و اکثر الملاحدة و جنة لعفا بهم السلام  
 و در کتاب کافی است باب دخول الصوفی علی ابی عبد الله علیه السلام  
 و انجذابهم علیه و صاحب کتاب انجذاب در باب انجذاب صاحب  
 علیه السلام بر صوفیه حدیث طویل الذیل ذکر نموده و همان حدیث  
 شیخ زین الدین علیه السلام ترجمه در رساله که در رد ابن طاغی نوشته  
 و مستحق توثیقا المارقه فی اغراض الزنادقة نقل کرده و در فصل سیم  
 آن رساله میگوید که و علم ان هذا الاسم و هو اسم التصوف كان  
 مستعملا فرقة من الکماة الثانیین عن طریق الثواب ثم من بعد هم  
 کان يستعمل فی جماعة من الزنادقة بعد حصول الاسلام و جماعة من  
 اهل الخلاف و كانوا اعداء آل محمد علیهم السلام کما یحسن البصری و  
 سفیان الثوری و نحوهما الخ و شیخ جرجان الله علیه در رساله  
 اثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه میگوید در باب اول السابغ اجماع  
 جمیع الشیعة الامامیه و الثغاف الفرقة الاثنی عشریه علی ان هذه  
 التسمية واجتذابها و مبانی اهلها فی من الائمة علیه السلام الخ  
 و این همه از شیخ مفید و او بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام  
 نموده که انجذاب فرمودند لا یقول بالتصوف احدا لا یخبره او  
 ضلاله او خافه و اما من سقی نفسه صوفیا للثقیة فلا اثم علیه  
 یعنی قابل نیست شود بتصوف چندی مگر از روی مکر و فریب یا از روی  
 کراهی فضلا با محض جهل و خافت و اما کسی که سستی نماید بر



صوفی از روی تقیه پس نیست کنایه بر و در حدیث دیگر مثل این  
باز پادشاه و آن زبانی نیست که و علامه آن بکنی التسمیه و لا  
بقول شیء من عقایدیم الباطله یعنی نشان کسی که از روی تقیه اسم خود را  
صوفی گذاشت که اتفاقا نماید بنام گذاشتن آنها و قابل تشویح می  
از احوال شیعیه و عقاید باطله ایشان و صاحب رساله شصت و  
نفل میکند از کتاب کمال الدین که ورد عنه علیه السلام و فیها  
و اما ذکر من الصوفی المصنع بنو الله عمره و لعنه ثم خرج من بعد  
مؤنه فصدقنا فصرنا علیه فبتر الله بدعوتنا عمره چنانچه طول  
مقال است که بدانند پیروان احمد مختار و شیعیه آن چقدر که از  
و دوستان ائمه اطهار صلوات الله علیهم ما دامت اللیل والنهار که  
این طایفه خبیثه جیفه خوار رد زین اهل کفار و از دل انجمن نشان  
و مستوجب شتم و قتل و نارتند پس ملاحظه نما این اجابت شیعیه  
و خطایات منیقه و اطوار پسندیده آن بزرگواران را و همچنین در  
افعال و افعال و طوران گروه ضایعه که جمع میشوند شد با هم که  
اگر جمع شوند مضایقه نیست و اگر نتواند شد مال خال خود را  
اینکس ملاحظه کند و در خور آن فکر نماید و بعد آورد و شیخ بهاء  
محمد عاملی علیه السلام با وجود سهل انکاری که کرده قدری از ضایعه  
پیموده میگوید در رساله که در رد این طایفه فطن نموده و ایشان  
چند فقره شمرده بدینجه که بدانند که ضووف یا کیره کردن نیست است

و خود را از دست غیبه حق بازداشتن و از اسنان بن بست رسول  
صلی الله علیه و آله و بدانند که صوفیه دوازده فرقه اند یک فرقه از  
ناجی و باقی هالک و زبان کار و بر کشته روزگار و اسمای ایشان اینست  
حبیبیه ۲ اولیائیه ۳ شمر اخیه ۴ اباحیه ۵ خالیه ۶ خلوتیه  
۷ حوزائیه ۸ وقوعیه ۹ متجاهلین ۱۰ منکاسیه ۱۱ الهامیه  
۱۲ اناجیه و چون ملاحظه نمودیم همان فرقه ایست که شیخ  
از شیخ نجم الدین سنی نقل نموده باندک اختلاف عبارتی و در باب  
ناجیه گویند دوازدهم ناجیه اند و این مردم صوفی چقدر و ناجی ایشان  
و مدعیان قوم است که تمام عمر خود را صرف اهل فضل و کمال و  
علمای نمایند و تابع امر خدا و رسول و روز و شب بنماز و روزه و  
خدا مشغولند و کمال خوف و خضوع و خشوع دارند و حج بشراط  
استطاعت بجای آورند و زکوة و صدقات ادا میکنند و از عشر  
و حظ اکل و شرب و لباس الوان اجتناب می نمایند و استماع سازها  
و بزمه کوپی و افشا نهای دروغ رو میگردانند و شرب خمر و مسکرات  
جرم میدانند و با شارب خمر و نامقیدان مجالست نمی نمایند و از  
لفظ بیگانه اجتناب نمایند و از ناول و اطه اجتناب میکنند و در میان  
خلق خود را خوار و زاری ندارند و خود را نادان تر از همه کس نمی دانند  
و دعوائی کشف و کرامات نمی کنند و در دنیا با آنچه مقدور است  
اندازد مستحقان میکنند و طالب علمان را عزت می نمایند و ظلم



وستم بر خود و بر دیگران روا نمیدارند و بخت زن و فرزند و مال و  
 از دل بیرون نمیکند مگر با ضرورت حکم شرع شریعت و بحرقه و  
 آنچه رسیده اکفا کنند و ما دام راضی باشند پس ایشان صوفی اند  
 و حق با ایشان است و دنیا بر وجود ایشان برقرار است **در بیان این**  
 بدانکه این مرد دین دار با وجود کشف و پندار و فضل و کمال و قدر و  
 جلالت از راه غفلتی که انسان را میباید غافل گشته و غفلت از حق  
 در دین ضرر عظیم تر است از هزار شمشیر زن بلکه صد هزار تن  
 ضرر دین که این را فاش نماید و حقیقت چال را بر عرض اخوان دین  
 و آن آیدست که میفرمایند صوفیه دوازده فرقه اند یک فرقه ناجی  
 و باقی اهل ناز و مردم از این اسنباط میکنند که مثل شیخ مرعش  
 چنین فرمایند پس حق خواهد بود و بنابرین هر طایفه از این طوایف  
 در پناه این طایفه گریخته باز همان خواهد شد که بود و حال آنکه بخیر  
 میخند وجه و این را نسبت بشیعیان هیچکدام از علمای متقدمه بلکه آنکه  
 معصومین صلوات الله علیهم نفرموده اند بلکه برخلاف این منع کرده  
 چنانکه سابقا فرمودی مذکور شد و نیز میشود بچند وجه **اول** در حدیث  
 رسول ص که باز شیخ در کشکولش نقل کرده اینجا که میفرمایند هیچ  
 من اسمهم صوفیه لیسوا بمنی **دوم** در کافی و من لا یحضره الفقیه  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی انا و انت مؤکدا هذان  
 الاثنان اتفقا علی غیر ما یبیه علیه لعنة الله **سوم** در حدیث حضرت

ایضا

در حدیث

کاظم علیه السلام با شفیق بلخی که او گفت حجج فراغت رجلا اسمی اللون  
 منفردا لیس معه شیء فقلت فی نفسی هذا رجل من الصوفیه برید  
 آن بكون کلا علی الناس فنظر الی و قال با شفیق اجنبوا کثیرا من  
 الظن ان بعض الظن اثم فندمت و قلت هذا رجل صالح قد سمعنا  
 و الخیر فیما فی نفسی من غیر ان انطق به لا عند رن الیه اذا رایت  
 فلما ارا بی مرة اخرى قال با شفیق و انی لعقاد لمن انا فی امر  
 و عمل صالحا ثم اهدی فلما وصلت الی المکة سألت عنه فقیل  
 هذا موسی بن جعفر علیه السلام و بر و اب دیکر طایفه و من مانی با نجنا  
 سید الساجدین بهمین نحو مکالمه شده نهایت زیاد دین دارد و بنده  
 پاینده است و در کتب مناقب زیور است **چهارم** در حدیث حضرت  
 صادق علیه السلام در اینجا که میفرمایند در جواب سائل قال علیه السلام  
 انهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم **پنجم** در حدیث  
 حضرت امام رضا علیه السلام اینجا که فرمودند لا یقول بالنصوف  
 احدا لا یحذرنه و ضلاله او جاهله **ششم** باز از اینجا در حدیث  
 دیگرش که فرمودند من ذکر عن الصوفیه و لم ینکرهم بلسانیه  
 أو قلبیه فلیس مثا **هفتم** در حدیث حضرت امام علی الرضی علیه السلام  
 اینجا که فرمودند آنانی که انهم اخس طوائف الصوفیه و الصوفیه  
 کلام من مخالفینا و طریقهم مخالف لطریقینا **هشتم** و باز از اینجا  
 در حدیث دیگر فرمودند کلامهم من المراتین و الحدا عین **نهم**



در جدیدت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در اینجا که  
فرمودند علما و هم شرار خلق الله علی وجه الارض لا یتام بمیلون  
الی الفلسفه و التصوف و اتم الله انهم من اهل العُدول و الخرف  
بنا لعلون فی حب محالینا **دهم** در توقع رفیع حضرت صاحب علیه السلام  
در جواب سابل و اما ما ذکر من الصوفی المنصع بنزل الله عمره و  
**یا دهم** در جدیدت حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام که سوال  
از چال ابی هاشم کوفی ملعون کردند در جواب فرمودند و هو الذی  
ابنوع مذهبنا یقال له التصوف **دوازدهم** در جدیدت دیگر از ابی  
علی النقی علیه السلام که راوی گوید: سالت ابا الحسن علیه السلام عن  
الصوفیه فقال لا یقول بالتصوف احدا لا لخدمة او ضلالة او  
جماعة و ربما استجتمها واحد منهم **سیزدهم** اجماع علمای امامیه  
و شیعه اثنی عشره بر بزرگ این اسم و اجتناب از نسبت آن بخود و  
میان میان ایشان و شیعیان در هر زمان که هرگز از شیعیان  
خود را موسوم با بن اسم نمی نموده اند و از سابقین کسی نبوده و منع  
دیگران نیز می نموده اند چنانچه کتابها و رسائلها درین باب نقلی  
نموده اند زیرا و از آنچه خیال کند کسی **چهاردهم** آنکه شیخ زین الدین  
رحمه الله تعالی در رساله مسمی علی رد زناقه گوید و اسم التصوف  
کان مستعملا فی فرقه حکماء الزاریعین عن طریق الثواب ثم من  
بعدهم کان یستعمل فی جماعة من الزنادقة و **بذلک** صاحب کتاب

هادی الی النجاة و ابیاح المطالب و فصول الثامه فی هدیة العالم و حقیقه  
الشبهه از اهل حق و غیر ایشان و از عامه شیخ عز بن نسفی و ملا حاجی و  
تشریحی همگی نقل نموده اند که اول کسی که در اسلام اطلاق اسم صوفیه  
بر و شد عثمان بن شریک کوفی بود که مکنی بابوهاشم کوفی و مشهور  
بان بود و این بسبب آن بود که مانند رهبانان پشیمینه در شب پوشید  
و اتملعون مثل نصاری مجلول و اتحاد قابل بود لکن نصاری را بر عیسای  
و آن زندیق در باره خود و امثال خود و در کتاب اصول الدیانان سطورا  
که او بظاهر اموی و جبری و در باطن مجید و دهری بود و مرادش از وضع  
این مذهب برهم زدن دین خدا بود و از آنکه علیهم السلام چندین جدیدت در  
باره آن و طعن آن ملعون وارد است و پیروان او را خواه صوفی بوند  
و خواه نبوشند صوفیه گفتند گاه بکینه و گاه بنام او و گاه بنام پدر او  
پیروان او را منسوب کرده به شمشیه و ابوهاشمیه و عثمانیه و شریکیه  
خواندند و چون سفیان ثوری طریقه را و را خوش نموده صورت و رقیبت  
و تحم و تشبیه بر مذهب او افزود و عرصه این مذهب باطل را وسیع  
نمود لهذا این فرقه را نو پیرو و سفیانیه نامیدند بعد از آن ایشان را ابو  
بن بدیسطامی نسبت دادند بر بدیه و بدیسطامیه گفتند و باعتبار قابل بودن  
مجلول و اتحاد مجلولیه و اتحاد پیرو خواندند و چون جمعی از ایشان در اتحاد  
مبالغه تمام نمودند قابل بوجردت وجود شدند ایشان را و جدید نام کردند  
و بحسب منصور ایشان را منسوب نموده منصوریه و جلاجیه گفتند



و چون در باره مشایخ علو نمودند بخدا پی ایشان بر وجه جلول و اتحاد و بر  
کراهی خود و دیگران افزودند ایشانرا غلات و غایبه و غایبه نام کردند  
و بسبب مکر و شپید و ذرق و خلعت و مردم فریبی ایشان را بر زاقبه  
و خدا عهده و مکاربه و شپیدیه موسوم ساختند و چون طریقه مذکور  
اختراع نمودند که مشتمل بر هیائیه و ضرائبه بود و کفر و <sup>بجهت</sup> ~~سوء~~ <sup>دین</sup>  
امامان ما ایشانرا بمنزعه مستحق نمودند و چون منافقان و باکاران و  
بمراشته موسوم شدند و چون اصطلاحی وضع نمودند و از علم تصوف  
نام نهادند اما آن و علما ایشانرا منصوفه و صوفیه نام کردند و این نامها  
نامهای بدست که با کثر ایشان بهر يك يك جاری جاری میشود و حالا  
چند بقدر الشیعه میفرمایند که بعضی از علمای شیعه گویند که آنها پی که  
بعد از پیغمبر با امامت امیر المؤمنین علیه السلام قایلند هفتاد و دو  
فرقه اند و ثمره از امتی بهر وند و جمعی گویند اصول مذهب صوفیه هفتاد و دو  
دو نا است و اگر چنانچه اصول و فروع هر مذهب را بشمارند از هفت  
مجا و از است قال **راقم** الاربعین كما قال المتفردمون **شعر** بر ثنا  
الى الله من عشره بهم مرض من سماع الغناء و کم قلت من قوم انتم علی  
شفاجرف ما به من بناء شفا جرف تخته هوة الى درك کم به من عشا  
و تکرار ذالصح مناهم لنعذ فيهم الى ربنا قلنا استهانوا بنبی  
رجعنا الى الله في امرنا فغشينا على سنة المصطفى و باقوا على امرنا ناشنا  
**و راقم** اربعین از رخت پناه علیقلی یک دیلمناج استغفارا احوال

صوفیه نمودم که جای در کتابهای سابق ذکر این طایفه شده و رجوع  
فرمودند بجلد در کتاب شیعیان در باب ملاحم بیدی یاد نموده اند  
و در کتاب لغت فرنگیان در باب جرف صداد بنقیر پی گفته اند  
صوف اسم جماعت چکماه یونانیان بوده و بعد از مدتی مدینه رفت  
فساق ان طایفه را با این اسم میخوانده اند آخر چکماه برای خود انتم  
وضع نمودند که آن قلیسوف باشد و اسم صوفی را بر نادقه و فسا  
و اکدا شدند **زبایه** از بسکه زدن شیشه تقوی بر سنگ و زبیک  
بمعصیت فرمودند چنگ اهل اسلام از مسلمانی شان صد تنک  
کشیدند ز کفار فرنگ **در ایت** شاهد این مقال آنکه روزی بعضی  
سپه و عبرت در مسجد علی که در تختگاه اصفهان مشهور است بر این  
ولایت که نزد علایمان علی بهر وند و وی موسومست حاضر بودم  
که دیدم رفای فرنگی ملعون مشهور پیدا شده نگاه با طوار و سماع  
و وجد طایفه از صوفیه که در اینجا جمع شده می نمودند کرده بخنده  
در آمده گفت چاشاکه این طور عبادت و بندگی باشد رفیق  
خدا بیامرزد اشم مردی دین دار روی با و آورده گفت چه میخواند  
پنداری این دین اسلامست رفای گفت میدانم فرق بسیار  
اسلام شما هست و اینها نیز از انجمله اند که شما ها اینها را خوب  
نمیدانید رفیق گفت ما اهل مکت احمدی اینها را کافر و بد  
از شما فرنگیان میدانیم رفای گفت حاصل ماجبین بازی و عجب



در هیچ ملتی و کیشی ندیده ایم و نشنیده ایم اینرا گفت و رفت به جای  
ازین چند پشای مذکور از هر يك يك و دو و سه و چهار بطان نسبت  
اسم صوفیه شیعیان می رسد و محض غلط و همانست بلکه اینها  
از فرق سنیان و زناد فتنی ایمانند چنانکه دانستی نهایت دین و  
رفند رفته در میان عوام شیعیان سرایت کرده شیوع یافته که آن  
پنجارگان کول خوردند باعتبار غفلت بعضی از فضلا و سهل انگاری  
ایشان زیرا که بعضی سناکت کشته از ده تفریق حرف نکشند و بعضی  
دوران سلسله داخل کشند بخیا آنکه شاید آنها را باین وسیله با  
رام کنند و از راه دوستی و هم عنکبوت پیش آمده ایشانرا از آن را باطل یاز  
دارند و عاقل از این معنی که خیال باعث کراهی و اضلال جمعی میشود  
و رواج این طایفه پیش از پیش میگرد که باعث و بان و چار و آن محال  
مثل شیخ بهاء الدین محمد عاملی و ملا محمد تقی مجلسی و ملا محسن کاشانی  
علیهم الرحمة که هر يك فدای بنابر مصلحت این طایفه را که شاید از آن راه  
باطل برگردند مراعات می نمودند بلکه از جانب ایشان سخنان پوزی  
وی نوشتند اما فی الحقیقه در عقاید حقه مخالف ایشان بودند و  
مؤید اینمقال آنکه هر يك از این علمای مزبور خود را صراف اخبار  
ائمة اطهار صلوات الله علیهم اجمعین نمودند و مادام الحجة در  
اثار اهل بیت علیهم السلام مجروح و ساقی بودند و قتل شهادت از انتقال  
فلاح ایجادیت ایشان می کشودند و شاهد برین چال و مصدر آن

آنکه شیخ بهاء الدین در رساله که از مشهور زبان فرقه های این طایفه  
نموده که دوازده فرقه اند یکفرقه از آنها ناجی و یازده فرقه ها الکنند  
و باین فرقه ناجیه را که می کنند و صافی چند زبان می نماید که شیخ  
امامیه است و مراد او اینکه بنابر مصلحت وقت مطلق این طایفه را  
لعن نکند و یکی از آنها را خوب شمارد که باین تقریب شاید ایشانرا  
بطریقه اهل بیت علیهم السلام در آورد و آنخوند ملا محمد تقی مجلسی  
علیه الرحمة که ظاهر اینها امیرش می نمود باز سببش هدایت ایشان  
بود و برین دعوی و پیروی ملا عبد الله و آنخوند ملا محمد باقر  
که هر يك در فضل و کمال سرآمد مردم روزگار بودند از ادای شهادت  
می نمودند یا بتقریب و ایشان باحوال والد خود داناتر از دیگران بودند  
و چون توانا بودند که باین سخن را که یکی از ایشان قبول ننماید و چنانکه  
محمد عصر و زمان و مقتدای مجتهدین و عام بودند و بنای مسکن  
دین را بر قول و فتوای ایشان می گذاشتند و چنانکه در آن اوان  
این طایفه را طغیانی بود که چاره بجز تقیه از ایشان نبود و در لیکن  
برین مدعا احوال ملا عبد الله مرجومست بعد از فوت پدرش  
آخذ ملا محمد تقی مجلسی عظمه آنکه او را در نزوح دین حق ناصری  
معیبی هست فی الجمله اظهاری از افعال قبیحه و اطوار شیعه این  
طایفه را نموده و بطریقه ائمه هدی را که شیوه مرضیه آنخوند خود  
بیان فرموده و بر و آن چنان بنابر عداوت دینی و الحاح اتفاق مؤ



از برای اهانت بلکه ضرب و قتل نیز مضایقه نبود در مسجد جامع  
عشق اصفهان هجوم آوردند بر باهای مسجد را سوزانیدند و  
مدرسین را منع از درس نمودند و مدتی در مسجد را بستند و آن  
بند خدا را بعضی از دوسنانش به هزار چپله و نمد بر از مسجد بخانه  
رسانند و مخفی کردند و چون آن طایفه چنین فضااحتی نمودند از وی  
عالیان ترسیده جمعی متفق شده از راه شیطنت که خیالی این طایفه  
تقریب بمقریان درگاه خلافت امیدگاه حسنه به بهمان و دروغ  
چیزها بعرض اقدس ظل الله رسانند که اول بقتل آن پیکار اشاره شده  
بعد از التماس اخراج از بلاد فرمودند و تقصیر او که پیروی ائمه اطهار  
و انتشار اقاواشها را بخواریشان بود بجهت عداوت دینی بنحویکه  
خاطر نشان نموده بودند و بنوعی خاطر اشرف صاحب فرانی را از  
که مافوق آن منصوب نبود اعوذ بالله من شرور الناس و الخناس ان  
بوسوسه صدور الناس و انش غضب پادشاهی را که نمونه از خشم  
الهی است از سخنان فتنه انگیزی چنان برافروختند که احدی قدرت  
التماس و جرات درخواست نبود لاجرم بسبب عداوت  
آن سپاه بخنان بی ایمان جلای وطن نموده روانه کفرستان و بلاد  
هندوستان گردید و با وجود عداوت چنین که پیران و پیروان ایشان  
با اهل علم و صلاح هست دعوی تشیع نیز میکنند و خود را از شیعیان  
جی شانند و مردم یقین از ایشان نیز قبول میدادند و عرض اصناف کفای

نیز

از کبر و ترس و بهود و هتود در کمال امن و آسایش در ترویج کفرشان  
مشغول و بیست پرستی خودشان مامول با وجود این از مکتب ایشان  
ساکت باشند و هیچ نگویند و از ارشان ننمایند و مرد فاضل دین  
که کارش شب و روز مدح و منقبت اهل بیت اطهار و ذکر احادیث  
و آیات ملک جبار بوده منشا این نحو اهانت که بر کفار رواندازند  
رسانند زهی بی دینی و جرات و جسارت تشیع این طایفه و اخلاص  
ایشان بدو دمان سلطنته صفتی که باعث ترویج دین ائمه اطهار  
فی الحقیقه ایشانند عاقل را باندک نامالی ظاهر است و بعد از انقضای  
مدت مدید از وقوع چکایت که فضل و دانش قدوة المحققین مولانا  
محمد باقر مرحوم با وج کمال و ذر و ذیال رسیده در زمان جلوس  
میمنت مانوس نواب کامیاب فلك جناب گردون قیاب اشرف  
افدس ارفع که از بن دین پروری و معدلت کسری بندگان او  
ایران چون گلستان ارم گردید اخوند مرحوم با ستمدار جمعی از  
مقریان پایه سیر سلطنت که از دل و جان خیر خواه دین و دولت  
بوده و هستند جزایم الله خیرا و اعظمهم اجرا امور نامشروع را  
از مناهی و ملاهی و معاصی جناب مقدس الهی به پایه سیر بر عرش نظر  
افدس که جامی دین مبین و مایه آثار فجار و ملحدین است عرض نمود  
بنابر ترویج مذهب ابای کرام و اجداد ذوی المجد و العظام علیهم  
صلوات الملك العلام نهی از جمیع فسوق و فجور از شراب و قمار



و فواجش و منع صوفیه خدا عبه و از سلوک مسلك ضلال و اضلال  
 جماعت جهال نموده و زجر از کتاب مناهی و اشتغال رخص و سماع  
 و ملاهی فرموده چنانکه نافر در جمیع ممالک مجر و سه در منع جمیع چنانچه  
 و دفع مخزعات شرف عز و صد و برافش و انواع فسوق و فجور از صفحه  
 روزگار بر طرف و روی ادبار بر نافت و مجاهر بقسقی و فجوری کسی ندید  
 بلکه بندرت هم نشنیدیم که مر نکب کردند **مشق** الهی تو این شاه  
 در و پیش دوست که اسایش خلق در ظل اوست **سب** بر سر خالق  
 پابنده دارد دلش را بنور خودت زنده دارد بکام نو باد اهر کار تو خدا  
 بکنی بکه دار تو دل و کشورت جمع و معور باد و مملکت پر اکتد کن  
 دور باد تو در سهرت پادشاهی خویش **سب** بر دی از پادشاهان  
 پیش **و** مولا نامجد محسن کاشی در کتاب کلمات الطریقه میفرماید  
 و منهم قوم یسمون باهل الذکر و النصف بدیعون البراء من النفع  
 و التکلیف یلبسون خرقا و یجلسون جلقا ینحز عون الاذکار  
 و یتعنون بالاشعار یعلنون بالتلیل و یلبس لهم الی العلم و  
 المعرفة سبیل یندعوا شهیقا و نهیقا و اختر عوار قصا و نصفیقا  
 قد خاضوا فی الفن و اخذوا بالبدع دون السنن رفعا و صواتهم  
 بالنداء و صا جوا صیحة الشنعاء ام من الضرب ینالون ام من  
 الطعن ینظلمون ام مع اکفائهم یتکلمون ان الله لا یسمع بالصاخ  
 فاضر و امن الصراخ ام تنادون باعدا ام توقظون رافدا تعالی

لا ناخذ السنه و لا نقیظه الا لسنه سجدوا التبع الحیان **س**  
 التهم و ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و دون الجهراته لبس منکم یعید  
 بل هو اقرب الیکم من جبل الوریل پس چون بر جنت و شفقت ان  
 و یبسمت عالمیان و مالک رقاب اهل زمان و مالک ارض **س**  
 صاحب دوران بقدرت ملک الملتان دلیها قویست **ه** لهذا بنابرین  
 هر چند سابق از این ایمانی بطریقه این مضلان ضاله شده نهایت  
 میخواست بعضی از اقوال آن شیخه و افعال آن شیعه این طریقه راه  
 چنانچه خواند مرحوم مغفور میر و ملا احمد اردبیلی طاب ثراه که  
 نموده نماید تا پیر و ان شاه راه یقین و غلامان پیشوا پان دین  
 مطلع تر گردیده **م** رب غریب عجیب از انما از شنیده و دیده کون  
 غولان بادیه ضلالت و پیر و ان پیران غوا به نخرند و اجاز  
 از ایشان واجب و لازم شمارند و اذیت و سعا یت با ایشان رسانند  
 تا از جمله مجاهدان دین سپید المرسلین شمرده شوند پس شروع  
 میر و دران بعون الملك الملتان و بیده العصمه و التوفیق و **س**  
 تحقیق **تبیه** ای جو بای راه ایمان و ابقان و مجتنب راه ضلال  
 و خذلان بدان که هرگاه عالمی به بینی که بدر نصوف زده چنانچه  
 معصوم ص فرموده از سه حالت بیرون نیست یا واقعا کمر بشد  
 مثل علمای عامه انطریق را خوش کرده و بدان قانع کشنه از راه  
 تحقیق حق در نیامده و اجماعا بسلوک و باضت ظاهر از ان ظاهر



شده و انکفاد در حقیقت آن کرده و باید که پیر و اهل بیت نبوت  
 این را بدانند که هرگاه عالمی چنانی که مذکور شد پیروی طریقه صوفیه را  
 خوش نموده باشد قدح در طریق حق و شریعت و دین ائمه اهل بیت  
 رسالت نمیکند بسبب پیروی او **بیت** هر که را شیطان باشد زده نما  
 سر بر کار او باشد خطا و ازین استبعاد بکنی زیرا که سنی با حق فاضل  
 باشد با آنکه بی فهمد و بد مردم فریفتن زده زیرا که در بدعت ضلالت  
 شیطان ملعون اعانت می نماید و راه انتفاع بروی او میکشاید  
 لهذا خود را بان راه زده ناشاید و خرم بچندی بهم رساند و دنیا را  
 بدان وسیله بدست آورد و مدار و معاش خود را بکنانند و یا  
 ریاست محض برانش دارد و با اتفاق میشود که هر سه خصلت در یک  
 نیز جمع شود باد و خصلت **ثانی** رویه صفتی چند که پیران توانند  
 چشمی کشا که جله شیطان تواند برهیز کن از چله دشمنان کین قوی  
 پنهان شده در کین تواند یا آنکه واقعا مری صانع عارف منزه  
 نهایت از جهة تقیه خود را صحت نام کرده فاما از اعتقادات باطله  
 و افغالات ذمیمه و افوالاث شنیعه ان طایفه ساکت است و اگر  
 بگوید بعنوان چکاپت بجهة دفع لایقال گوید پس بدانکه اصل قد  
 صوفیه چنانچه دیده میشود باشد شنیده و پنهان علمار وایت کرد  
 و نمیکند اینست که با بوجدت وجود قابلند یا بجهول و جهل  
 جای گوید **نظم** چه طری کشت بید جوادث از انجا بملك قدم درانجا

در این کتاب  
 در بیان طریقه  
 صوفیه و شریعت  
 و دین ائمه اهل بیت

محل در آن قلم نور شو غوطه زن و روشوی از خویش ظلمت ظلم  
 ز فخر محیط قدم منبسط بین نوادی امکان هزاران جدا و بود بخود  
 جدول یکی فی الحقیقه **دو** خواست از اخوان سواحل یکی را  
 یکی خوان یکی کو یکی جو سوی الله والله زوری و باطل **بیت** حقیقت  
 کشد شعر حاجی فبا خبر قول و با خبر قایل و عبد الله فدرسی کو **بیت**  
 عالم همه اسرار ملع بود است انوار حق از جمله ملع بود است نام خود  
 او انسبب معبود است کونا همه اشباهی جهان مع بود است و اکثر  
 این طایفه زرقیه دعوی کشف و کرامات کنند و لا فها زده اچقا  
 فریب دهند گویند دیشب من فلا زاردم و همانا بدو ک من **بیت**  
 و عمر پیری کرامت کردم و بکرا از دولت کیناندم حاصل نزل  
 کوی و شعر باطل خوان و ز ثنات و نعمات سر را داد و سست دارند  
 و با پسران امر و باد خزان پیچند عاشقی نمایند و از افطه **بیت**  
 خوانند و اگر بدستان افشند بعمل شنیع اقدام نمایند خصوص  
 در چله خوانها و ترک نماز و جمله فرائض را جلال دانند و افراد مجمع  
 نوای و معاصی **لای** شمارند و اکثر آنها چله زده با تقطیعات  
 و نغاث بلا الله الا الله گفتن صدا بلند کنند و بسرود و غنا  
 اسامی ائمه را بعضی از اینها برای فریفتن عوام نیز یاد نمایند و  
 در علم موسیقی اکثر آنها باشند و در وقت ذکر کلامی دستک زنند  
 و رقص نمایند چنانچه خرس مست در کوهسار و بحر رخ در اینند



و خود پیهوش نمایند و در چله خانها نشینند و چهل روز کوبند و  
نخوند و دروغ کوبند و اگر که میخوند بلکه در پنهانی طعامهای  
لذیذ و کله پاچههای با تکلف بکار برند و زهرها نمایند **چهارم**  
**حکیم شایقی** همه سپرباغ زمین دارند از چه برای شرع و دین  
دارند همه از راه شرع بچینند ادبی صورتند لیک خرد همه  
دیوان آدمی رویند همه غولان بی بی رویند ماه رو باین هوشا  
جاء جوان و دین فروشانند همه در راه انچههای کور بنده خورد و خفت  
همچو سنوره همه جوابی گیر و نمکین اند همه قلب شریعت و دین اند از  
صد عای و خای ساخته شرع و صدق کشنده کوبان ز بغض یکدیگر  
که فلان ملحد و فلان کافر و بدانکه اکثر ان افعال ذمیه با اتفاق امت  
جرام و بعضی با اتفاق علمای شیعه جرام اند **پس اول فرقه** از ان فرقه  
ها شمه اند بدانکه واضح اصل مذهب صوفی ابو هاشم کوفیست چنانچه  
سابقا ذکر یافت در جلد بیست امام حسن عسکری علیه السلام و با اتفاق  
اکثر علمای اثنی عشر در کتابهای که در رد این طایفه نوشته اند قلمی نموده  
و ملاجایی در او ابلغیات لایس میگوید قال امام الفخری علیه السلام  
ان المسلمین بعد رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقسموا فیما هم فی  
عصرهم بسمه علم سوی صحبه رسول الله صلی الله علیه و آله الا فیضیله فوقها  
فقبل لهم الصیابة ولما ادرکهم اهل عصر الثانی بسمی صیاب الصیابة  
التابعین ثم اختلف الناس وبنایند المراتب فقبل لخواص الناس

دایم

من فم شدة عنایتهم بامر الدین الزهاد و العباد ثم ظهرت البدعة  
وحصلت التداعی بین الفرق کل فی راد عوان فیهم نقاد فانفرد  
خواص اهل السنة المراعون انفسهم مع الله الحافظون قلوبهم عن  
طرق الغفلة باسم الصوف و اسنهم هذا الاسم لمولاه الا کابر قبل  
الما بین من الفجرة و بعد از یک نفر بسا ذکر مشایخ این فرقه ضاله را نمود  
و اول کسی را که ذکر کرده ابو هاشم کوفیست تا به ساندیجایی که میگوید  
اول کسی را که صوفی خواندند وی بود و پیش از وی کسی را باین نام خوانده  
بودند و اول خانقاه که ساختند در مکه شام ساختند و ان ملعون  
و مریدانش همه ملحد و دهری بودند و چون جمعی از متعصبان خلفا  
و بزرگان سنی بر فضایل و قیام و فسق و نفاق ابی بکر و عمر و عثمان  
بر شقاق واقف شدند چاره جز ان ندیدند که دست از ارتداد بردارند  
طریق بقره مذهب و شعار خود سازند و خلق را در ضلالت اندازند  
و اعانت و تقویت ان کنند و در افعال عبنا دجبر قایل شوند و بمعای  
انبیا و اوصیا افزا کرده دلیل قائم نمایند تا بدین وسیله پرده درین  
خلفای خودشان را دروغ نمایند و از ان تجا و نموده قابل بچلول و انچه  
و بوجده و وجود موجود شدند و بدین وسیله مرتبه دعوی الهی  
از برای خود و ایشان را بشعر نمودند و مردم را بدین سبب فریب داده از  
دین و این پیغمبر اخر الزمان بدر بردند تا شاید زبان لعن و طعن ان  
خلفا شان کوتاه کنند و طریق بقره ناپسندیده خدا و رسول الله را در نظر



جهال و عوام مستحسن نمایند و چون میل عوام را دیدند لهذا علماشان  
 نیز میل نموده پیش نهاد همت نموده پیر و شدند و رفته رفته خودشان  
 نیز دعوی آن کردند و مدتها که در کتاب و سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام  
 وارد شده درباره این ملاحظه است نه درباره علما و پیر و پادشاهان  
 و طایفه مؤمنین و شیعیان متقین و چون طواغیت بنی عیسا و گروه  
 اتباع ایشان چنین دیدند برآفرینشاند انوار الهی که ائمه هدی آیتند  
 است نمودن قلد و مترت آن بر یکدیگان ملک متان در رواج دادن  
 انطایفه ضاله کوشیدند و با ایشان غایت محبت و کرامت و زینت  
 و ایشانرا مکرم و معزز و محترم نمودند و کرامات و معجزات و خوار  
 عادات برایشان بستند و خودشان نیز دعوی آن نمودند و بنا برین کتاب  
 در تعریف و توصیف و کرامات و معجزات ترتیب داده نوشتند تا  
 برخلق الله و انما یند که اگر امامان را فضیلت معجزه دارند پیران مانین  
 دارند و اینها از دیاضت بهم میرسد پس هرگز سر و پای و هر پاوه کو  
 هرزه درانی و هر دیوانه خود را بی پای بر کردند و معجزات را بر و بستند و اینها  
 اولیا و قطب و ابدال نام نهادند تا مردم مشغول این دامها و فریبها گرد  
 برای آنکه بفکر اجوال خبر اشتهال هدایت مال ائمه انام علیهم السلام  
 نیفتند و راه حق را نجویند و مردم از ایشان برنگردند و پیروی ایشان  
 واجب شمارند و دیگر آنکه مکاشفه و معجزه امریست که هر بی سرو  
 پای و یاد بوانه و ابله هرزه درانی دارد و اینها باعث حقیقت خلافت

و امامت شریف بود و خلقی سابق بحقیقت خلافت امامان بودند  
 بنا برین عوام کالانعام مخصوص اعراب اشک کفر و نفاق با ایشان هجوم آورد  
 شدند و مثل قوم دجال با ایشان گرویدند و علمای ایشان در راه مفسد  
 آن به اعتقاد بهاسعینا کردند و بدلیل لاطایل و شبهه های ابلیس بکفر  
 و نوشتن اقدام نمودند تا رفته رفته رواج گرفتند و صاحب مدعی شدند  
 و آخر در میان آنها بر شیطانیان خلافتها انداخته بجهت آنکه کفر را ترویج  
 شوند منشعب بشعبه های بسیار گشتند و هر فرقه از آن فرقه را زانی می  
**بیت** چه توان کرد تا جهان بوده همه کار جهانیا را آورده سبحان الله عجب  
 ستیان دعوی این کرها را دلیل حقیقت مذهب باطل خود نموده و با ایشان  
 کمال محبت و شفقت می کردند و سخنان کفر امیر ایشان را با و پادشاهان  
 تا و بل می نمایند و سعیها میکنند که شاید در چشم بی بصر این امثال خود جلوه  
 مرد مرا فریب دهند **بیت** کا ورا اندر خدای عامیان باور کنند تو خدایا  
 نذر اندازی پیغمبری فلعل الله علیهم و علی مشایخهم الطاغیة و علی  
 اتباعهم الفا و بتر لعنا و بیلا و عذابهم عذابا الیما **فرقه دوم** و اصلیه اند  
 و این طایفه گویند ما بنیاد اصل شده ایم یعنی با و پیوسته ایم بعضی این  
 مذهب را از اصول مذاهب صوفیه شمرده اند و ظاهر آنکه از فرج اتحاد  
 باشند و بعضی از مقالات شنیعه و افعال فحیه از اتحادیه ممتاز گردند  
 از انجمله گویند نماز و روزه و زکوة و حج و سایر احکام شرعی را از انجمله  
 وضع کرده اند که ادبی بان تهدیب اخلاق نموده و اصل شود و چون ما



تهدیب اخلاق نموده ایم و معرفت اشیا و شناخت حق تعالی را حاصل  
بخدا و اصل شده ایم. نکالیم شرعیته بنابرین از ما برخواستند و هیچ چیز  
بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما جلالست و چون سالک باین  
مقام عالی رسید هر چه از او صادر شود از شرب خمر و زنا و لواط و غیر آن  
هیچ کس را بر او اعتراضی نیست و او را منع و زجر نتوان کرد و از و نیکی و نیکو  
و اگر خواهد با مادر و خواهر و دختر خود و طی کند حلال باشد مثل شوهر  
محبوس و اگر با پسران و دختران و زنان مردمان و طی کند از وفیت همتا  
بایشان رسد و اگر کسی را بر خود کشند روا باشد مثل پسر ایشان عمر که با  
افلق سر می نمود و مشهور است از مفتی ایشان ملا میرزا جان که با پسرش  
عمل قوم لوط می نموده اند یکی از دوستانش گفت که پسر ترا منع کن که با  
این عمل شیعی می نمایند در جواب فرمودند که بنفس ناطقه او چه زیان و  
ملای روم در خطبه از خطبه های مشنوی گوید چون حقیقت حاصل شود  
شریعت باطل شود و چکایت ملاقات شمس تبریزی با و و دختر و پسر خود  
برای شمس تبریزی بودن و شراب بجهت او خریدن و بدوش خود کشیدن  
جای در نجات الان نقل نموده مشهور است و صاحب ایجاز المطالب  
در آن کتاب در باب کفر و فجور ایشان چکایتی نمی نقل کرده و علامه  
حلی رحمه الله در نهج الحق در باب ترک نماز و عذر گرفتن ایشان که خود دیده و  
شنیده ابرار آن نموده جویند بان دو کتاب معتبر رجوع نماید و گویند  
اگر یکی از ما شهوت غالب شود و خواهد با دیگری مثل خودی مجامعت

کند و انکس یا نکند و اصلی نباشد بلکه کافی گردد و اگر اجابت کند خواهد  
و خواه زن بدرجه ولایت رسند و از اولیاء عظیم القدر گردند و صاحب  
بصره العوام گوید چکایت کرد شخصی برای من و گفتم در باب یکی از شیعیان  
من شد روزی گفت دی شب شخصی آمد و دست پیایم گذاشت گفت  
نمودم که مباد از رضا در روم نهادن تسلیم نمودم و هیچ نگفتم دست در  
کرد و بند پیر جامه ام را و اگر کرد و مراد دلش را حاصل کرد و من هیچ نگفتم  
ان شخص گوید گفت دی شب هرگاه خاموش بودی امروز چاره سوا نمودی  
گفتم من شیعیان او نیستم بلکه میخواهم معلوم تو کنم رضا و تسلیم من  
ناچیز غایت است لعن الله علیه و گویند رابعه و جمعی از زنان بودند که  
بواسطه بر آوردن حاجات و اصلیان بر مرتبه عظمی ولایت رسیدند  
و ازین گونه من خرافات بسیار دارند همه دروغ محض است راه دوییده و  
دیده بایشان خواهد ماند و بولایت نخواهند رسید **چهارم** گویند یا  
نمیدارند و زداوری کین همه قلب دغل در کار داور می کنند اللهم  
العنهم جمیعاً و عذبهم عذاباً الیم **فرقه پنجم** چینی اند ایشان گویند چون  
بنده بدرجه معرفت اشیا رسید و بدوستی حق پیوست و از دوستی  
دیگران بریدن فلم تکلف از او برخواستند و از قید عبودیت رسته پیش بان  
وقت چراست مقید بپشربیت بودن و کفر این طاهر و محض زندقه و  
الجاد است تعوذ بالله من ذلك و این طایفه عورتان و زنان خود را از خلوت  
پوشند و گویند دوست برین خلق عالم ما نیست نزد خدا و دنیا و انکار از دوست



ویریدی ایشان افتخار نمایند و بسیار باشد که بعضی از سفیهان بفیلد  
ایشان مرید و معتقد دیوانگان شوند علی بن بابویه بسند خود از ابو  
جعفری روایت کند که او گفت سئل ابو محمد العسکری علیه السلام عن  
الجنون فقال صلوات الله وسلامه علیه ان كان موزنا فهو في حكم السباع  
والا ففي حكم الانعام یعنی پرسیدند از آنحضرت ص از حال دیوانه یعنی  
چکم ایشان چیست فرمودند اگر بوده باشد از آن رکنده پس او عقل در چکم  
سباعت یعنی واجب الذمت و اگر از آن رکنده پس در چکم چارپایانست  
و از اهل سنت که منتهی اند چندی از جناب رسول خدا صلی الله علیه  
و آله روایت کردند که اکثر اهل الحجة البله یعنی بیشتر اهل بهشت ابلیس  
و جمعی از علمای نواصب این را تصدیق نموده اند و معنیها از عقل و نقل  
دور از برای لفظ بله در هم بافته اند بآنکه خود قایلند بله جمع ابله است  
و گفته اند اما الابله فهو الذی لا عقل له و صاحب نهایه گوید الابله  
جمع الابله و هو الغافل عن الشر المطبوع علی الخبز و اما صاحب فیهما  
از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده در حدیث طولانی  
در تعریف مومن که فرمودند ابله فی امور الدنیا و کثیر فی امور الآخرة  
و بله اسم فعل هم آمده مثل بله زبانی دعه پس ممکن است که معنی  
شریف این باشد یعنی اکثر اهل بهشت غافل از شرند و عامل خیرند  
و بتأیید آن که اعتقادی با حردینا چند آن نمی نمایند مثل اهل دنیا اهل  
ایشان را مجازا ابله گویند چنانچه میان مردم نیز مصطلح است که اکثر

باشد دیوانگان از آن رکنده بود بدلیل قرآن و حدیث با وجود آن  
جمعی بی عقلان قابل بقطب بودن و اولیا بودن آن طایفه اند و گفته اند  
این قول در جاهلان منتسبان بشیعه سزا نیست نموده بلکه بعضی  
غافل نمائند قابل شده اند از روی غفلت با وجود تعریف عقل عقلا  
که جناب قدس باری مکرر از کلام چندی و جناب رسول خدا  
شریفتر فرموده اند پس در سوره بقره قل اهل بستی الذین یعلمون  
والذین لا یعلمون انما ینذکر اولوالالباب و در آل عمران آن  
خلق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار لا یلی الا ابت  
و در قه ان فی ذلك لذكری لمن كان له قلب او لمی السمع و هو شهید  
و در بقره ان فی خلق السموات والارض نالیات لغوم یعلمون و در  
زایات فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون و غیر اینها  
از آیات مبینات و از احادیث بابیست در خطاب کافی و مجاسن  
و غیر آن از انجیل است حدیث طولانی از حضرت کاظم علیه السلام  
که هشام بن الحکم را مخاطب ساخته میفرماید ان الله بقوله في كتابه  
ان في ذلك لذكری لمن كان له قلب یعنی عقل و نیز در کافی از حضرت  
صادق علیه السلام پرسیدند ان کیفیت عقل که ما العقل قال ما عبد  
الرحمن و اكتسب به الجنان یعنی چیست عقل فرمود ان چیزی است که  
بسیبسان پرسیده و سنایش کرده میشود بهشت جاودان را  
عرض نمود که فی الذی فی معاویه یعنی پس چیزی بود در معاویه غاوه

در حدیث  
کافی از حضرت  
کاظم علیه السلام



فرمود تلك التكررة تلك الشبهة وهي شبهة بالعقل يعني ان زنتي وكبري  
ومكر وشبطن بود وان شبهه است بعقل وان عقل نيست ونيست  
بمسند صحيح از حضرت باقر عليه السلام روايت صاحب كافي كه فرمودند  
انجناب لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال اقبل فاقبل ثم قال له ادبر  
فادبر ثم قال وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا هو احب الي منك ولا  
اكمل لك الا فيمن احبته اما اني اياك امر واياك انهي واياك اتيب و  
اياك اعافى يعني چون افرديد خدا بعتلى عقل را طلب كوي باي فرمود از تو  
اودا كوي با كره خطاب فرمود كه بيا بيشتر آمد پس فرمود برو پس بترس  
بعد از ان فرمودند كه بعزة وجلال خودم قسم كه بنا فرديد هيچ افرديد را  
كه دوستر باشد بسوي من از تو و هر انچه كامل تر است بگوياي ترا مكر در كوي  
دوست دارم اودا بدان واكاه باش كه بسبب تو امر ميكنم و بتو عتاب  
و بسبب تو ثواب ميدهم و بتو عتاب ميكنم پس بدان كه از من حديث شريف  
چنين ظاهر است كه اشرف تر از عقل چيزي نباشد و حال آنكه جناب  
نبوي اشرف مخلوقانست زيرا كه در حديث ستم هيچ نديمن مذکور  
كه انجناب فرمودند ما خلق الله خلقا افضل مني ولا اكرم بدمني ونيست  
در خطبه كه در كشف الغم از انجناب روايت شده كه بعضي از ان بپشت  
كه ميفرمايند در شب معراج جناب الهي خطاب نموده فرمودند يا  
انك رسول لي جميع خلقي وان عليا ولي و امير المؤمنين وعلي ذلك  
اخذت ميثاق ملائكتي و انبيائي و جميع خلق من قبل ان اخلق خلقا

من الجنة

في سماء وارضى حجة مني لك يا محمد ولعلي ولولدا وكان من شيعتك  
ولذلك خلقت من جنتك اقلقت الهي وسبدي فاجمع الامة عليه  
قائلي علي وقال يا محمد انا المبني والمبني بي واني جعلتك حجة لخلفي اصبح  
بكم جميع عبادي وخلقني في سماء وارضى وما بينهم لاكمل الثوابين  
اطاعني فيكم واجل عذابى ولعنتي على من خالفني فيكم وعصاني وبكم  
امير المجتهد من الطبب يا محمد وعزتي وجلالي لولا اني ما خلقت ادم  
ولولا علي ما خلقت الجنة لاني بكم اجري العباد يوم المعاد بالثواب  
والعقاب وبعلي وبالاخرة من ولده انتم من عداي في دار الدنيا ثم  
الى المصير للعباد والمعاد واجمكم كما في جنتي وناري فلا يدخل الجنة الا  
عدو ولا يدخل النار الا كواشي وبذلك اقسمت على نفسي الخ وابن  
جميع شريف مؤيدات بسيار دارد خوب تا ممل نما معاني از او  
غافل مكن از ان ونيست حديث قدسي مشهور واز طرفين منقول كولا  
لما خلقت الافلاك وبموجب حديث ديكر كه ما من نبي جاء قط الا  
بمعرفة جنتنا وتفضيلنا على من سوانا پس انجناب اشرف مخلوقات  
وحجة وايات درين باب بسيار ونيست در حديث طولاني ديكر كه  
خطاب بموسى عليه السلام شده ميفرمايند اني اردت ممن اجله  
خلقت ادم وحوي ومنمن اجله خلقت الجنة والنار فقال موسى  
من هو بارت فقال محمد پس هرگاه اين را دانستي پس بدان كه ذات جنتنا  
نبوي ومرتضوي صلوات الله عليهم في الجنة او لا خلقوا وبعده

جنة



ایشان از نور ایشان عقل متزع شده و خلق شده پس راست است  
 نسبت باشیاء دیگر اول ما خلق الله نوبی و اول ما خلق الله العقل  
 بعد از نبی و نیز عقل کل انجانبند بموجب حدیث که در مجاسن برقی روایت  
 کرده که امام علیه السلام فرمودند فاعطى الله محمداً صلى الله عليه وآله  
 العقل شعة و سبعين جزءاً ثم قسم بين العباد جزءاً واحداً و نیز در خطا  
 روایت کرده امام ع میفرماید که اصل هر یکی ما ییم و از ما منزع شده  
 بدیگر آن می رسد پس اینست که شبهه کشنده احوال انجانب بعقل در هر یک  
 مثل آنکه اگر بسبب عقل حجة فائست و بسبب انجانب نیز فائست چنانچه  
 میفرمایند و ابی جهمانم حجة خلفی امتی یکم جیع خلفی و عبادی الخ و اگر  
 بسبب عقل ثواب میدهند بسبب ایشان نیز چنین است چنانکه میفرماید  
 لا کل الثواب لمن اطاعنی فیکم و احل عبادی و لعننی علی من خالفنی فیکم  
 و عصائی تا که عقل حجة باطنیست انجانب نیز حجة ظاهری و باطنی هر دو  
 هست و انجانبند علت غایی همه خلق شدن هر مخلوقی پس مقصود  
 بالذات از خلق عالم وجود مسعود ایشانست و بالعرض غیر ایشان و  
 بواسطه ایشان پس مقصود بالذات اقدم و اعز و اشرف باشند از  
 مقصود بالعرض و چون علت غایی در وجود خارجی مؤخر است از  
 اینجه خاتم انبیا است و در بحار الانوار از رسول مختار روایت است  
 در حدیث طولانی که خطاب مستطاب بحسین علیه السلام نموده  
 فرمودند هذان سبباً شباب اهل الجنة و ابوهم اخیر منهما و بعد از آن

فرمودند ان اخیر الناس عندی و احبهم الی و اکرمهم علی ابوکما  
 تم امکم و لیس عند الله احد افضل منی و اخي و وزیري و خلیفني  
 فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی علی بن ابی طالب و جناب فاطمه  
 ظهور و انکاشه زیرا که سابق فرمودند احبهم و اگر مهمه علی ابوکما  
 تم امکم پس نا افضل باشد مقصود را اکرم واجب میفرماید پس  
 جناب فاطمه علیها السلام نیز بعد از ایشان افضل خلایق اند و انشاء الله  
 تعالی در موضعش از این روشن تر بیان خواهد شد بدانکه الفلام  
 ناس الفلام جنس است یا الفلام عهد زهنی است بهر طریقی ناس  
 میخند معنی است ناس میگویند ذات انبیا و اوصیا را میخوانند و ناس  
 میفرمایند و شیعیان را میخوانند و ناس گفته نواصب و غیر ایشان را  
 میخوانند پس چون سواي انبیا و اوصیا و مؤمنان دیگر از افضل  
 نبی باشند پس ناس در این حدیث انبیا و اوصیا و مؤمنان باشند زیرا که  
 بصیغه افضل تفضیل بیان میفرماید که ان اخیر الناس پس ازین معلوم  
 میشود که انبیا و اوصیا و مؤمنان مراد اند نه غیر ایشان بهر حال  
 این بود که بسبب عقل ثواب میدهند و بسبب او عقاب میبخشند  
 و در خطا ابن بابویه روایت نموده که رسول خدا فرمودند فقم العقل  
 علی ثلاثة اجزاء فمن كانت فيه کمال عقله و من لم يكن فيه فلا عقل له  
 حسن المعرفة بالله عز وجل و حسن الطاعة و حسن الصبر علی امره  
 و در جامع الاخبار بطریقی دیگر نقل شده و بحای و حسن الصبر و



الظن بالله مذكور است ودر محاسن بر فی رحمة الله ان عبد الله مسك  
 واوازي عبد الله عليه السلام روايت نموده كه فرمودند لعن الله  
 بين الناس شيئا اقل من خمس البغين والقناعة والصبر والشكر  
 والذي بكل هذا كله العقل ليس هرگاه اينها را با فني و دانستن بپسند  
 جناب الهي زاد و محبت است بر خلقش بكي در ظاهر و بكي در باطن و اما  
 در ظاهر پس اينديا و اوصيا اند و اما در باطن پس ان عقل است و اين  
 هر دو لازم و ملزوم هستند پس با عقل نبا شد بعثت انبيا فابده ندارد  
 و اگر نبی نباشد عقل بتهنایي مراد الله كفايت نکند و لهذا اطفال و  
 مجانين را تكليفی نیست زیرا كه فرموده اند دفع العلم عن المجنون و الصبيان  
 و مجنون دو نوع است بكي لا مجنون نامند و بكي لا ابله و مجنون است  
 بعد از نولد بسببي از اسباب خبيث و خفي بر عقلش ناري شود پس  
 ديوانه شود و ابله است كه از مادي چنين بعقل نازده شده باشد پس  
 مجنون اجمال علاج دارد و اما ابله ندارد و اما اينكه گفتيم محنت ظاهر  
 و باطن ميباشد و لا عقل چا كست دو بماد در حديث حضرت كاظم  
 كه به شام خطاب نموده فرمودند يا هشام ان الله على الناس محبتين حجة  
 ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسالة والابدية والائمة و اما  
 الباطنة فالعقول پس سبقت انبيا بر عقلا هست چنانچه اول مخلوق  
 كه در دنيا خلق نمودند آدم صفي بود كه حجة ظاهري باشد و اخر هم كه  
 دنيا تمام شود معصوم رجعت فرمايد چنانچه جناب صادق عليه السلام

در كناب كافي ميفرمايند نمازك الارض الاولى تعالى ذكره فيها الحجة  
 بعرف الجلال والجلال و بدعوا الى سبيل الله جل وعز ولا ينقطع الحجة  
 من الارض الا اربعين يوما قبل القيمة و ايضا ذكر كافي اذ بان بن بعلب  
 كويد فرمودند ابو عبد الله عليه السلام كه الحجة قبل الخلق ومع الخلق و بعد  
 الخلق و مؤيدات اينها بسيار است و از انجمله انكه جناب الهي ميفرمايند  
 وان من امة الا خلا فيها نذير و اما عقل بتهنایي كفايت نميكند است  
 در عين الانحصره الفقيه و همچنين در كناب نو جدي بن بابويه نقل نموده از  
 جناب ابی جعفر كه فرمودند اذ كان يوم القيمة اخرج الله عز وجل علي سبعة  
 على الطفل والذي مات بين التبيين والشيخ الكبير الذي ادرك النبي  
 صلى الله عليه وآله وهو لا يعقل والابله والمجنون الذي لا يعقل و لا  
 والايكم كل واحد محجج على الله عز وجل فيبعث الله عز وجل اليهم رسولا فيخرج  
 لهم نارا فيقول ان ربيكم يا امرئ ان نثبوا فيها فمن وثب فيها كانت عليه برية  
 و سلاما ومن عصي سبق الى النار و محجج بن يعقوب ع در كافي با تدليله  
 باز از انحضرت روايت نموده نهايت مفاد يكست و در كناب كافي از  
 حضرت صادق عليه السلام روايت كند كه هشام كه ناته سئل عن مات في  
 الغفرة وعن لم يدرك الجنة والمعروف فقال يحج عليهم برفع لهم نارا فيقال لهم  
 ادخلوها فمن دخلها كانت عليه برية و سلاما و من ابى قال ها انتم امرئكم  
 خصيتموني و اگر چكيي نامليدي كويد كه در دار جزا تكليف نیست چنانچه  
 است كه در دار جزا با بهشت است باد و نزع و اين تكليفه و غير اين



دو موضع خواهد بود بهر حال پس عاقل باید در اصول و فروع دین خود  
تابع مجتهدی الهی باشد نه غیر ایشان که میبند عین و چکمان بی دین و  
دیوانگان بی یقین اند و باید که دلیل عقلی و نقلی هر دو موافقت نمایند  
و اینها را قاضی و حاکم سازند تا معمول شوند و الا بجز قول بعضی از  
فریبندگان که دعوی نمایند که راه و روش اسناد باید بر طریقت ما ایست  
محقق غلط است کول نباید خورد و آزاده حق نباید در رفت و دیوانه  
و ابلیهی که مال چالشان نمیداند اینکس که آخر ناجی یا هالک خواهد بود  
او را بر سبیدن و معتقدان شدن نیست مگر از ابلیهی **ع** دیوانه جو  
دیوانه بیدار خوشش آید و چال آنکه این بابویه علیه الرحمه در عمل  
از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که انتخاب فرمودند جنبوا  
مساجدکم الشری والبیع والمجانین والصبیان والفساق والاحکام  
والجلود و رضع الصوف و در من لا یحضره الفقیه از جناب سید محمد  
روایت کند که آنحضرت فرمودند جنبوا مساجدکم صبیانکم و مجانینکم  
نا آخر الحدیث و شیخ مفید **ع** در بعضی از مؤلفاتش میفرماید که قد  
اخراج المجانین من المساجد كما وجب إزالة النجاسة عنها پس عاقل تابع  
دین خدا شده نوعی کند که در بحث ابن شهرآشوبه فی شرح عباد الدین بسته  
القول فی تبیین احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولوا  
بعضی بشارت ده بندگان مرا آن بندگان که کوش دهند و بشنوند  
گفتار حق را پس پیروی نمایند بنکوتر از ایشانند آنان که هدایت

کرده است ایشان را خدا بی تعالی و ایشانند صاحبان عظاما و هلال  
هر عاقل باید بداند که بهترین قولها و راست ترین همه گفتارها قول  
گفتار خدا و رسول خدا و ائمه هدی است و من صدق من الله حدیثا  
و جای دیگر قبلا فرموده اند که اگر چنین نباشد اینکس پس منافق یا کافر  
خواهد بود و بگفتن اینکه من مسلمانم یا مؤمن فایده در عین حق  
نخستید و خود را با زی داده خواهد بود ذلك هو خسران مبین **بیت**  
نوبت ادبی بیک قولی که رستی کند فریاد خوارت را آنکه مستحق مسلمانان  
نیست از توجرت زیانت منافق این بود کردم بیانت اتفاق ای پنجبر  
در نیست زبان کو یا و دل را زان خبر نیست اگر دل باز یان یکسو  
نویز آنچه گفت حق فرمان بگو مسلمانان حقیقت گفته باشی ز شر  
مشرکان و ارسنه باشی مؤمنان مقال آنکه پرسیدند از امیر المومنین  
علیه السلام که اگر کسی شهادت دهد بیکانی خدا و نبوت رسول الله  
ایا مؤمن است پس فرمودند این فرا بصر الله راوی گوید و شنیدم که  
فرمودند لو كان الايمان كلاما لم ينزل فيه صوم ولا صلوة ولا زكاة  
ولا حلال ولا حرام و قال و قلت لابي جعفر عليه السلام ان عندنا قوم  
يقولون اذا شهد الله لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فهو مؤمن  
قاله فلم نقطع ابدیهم ولم یضربون الجرد و ما خلق الله خلقا اکرم  
عليه من مؤمن لان الملائكة خدام المؤمنين وان جوار الله للمؤمنين وان  
الجنة العين للمؤمنين ثم قال فما بال من يجد الفرض كان كافرا الله الله كما



و بیک افنادم الحاصل باز گشتم بر سخن بجاصلان و واصلان بعضی گویند  
 و اصلیه و حبیبیه یک نفر اند بنا بر آنکه ترک نماز و روزه و سایر عبادات ایشان  
 نهایت در عقالات بسیار از هم متمیز اند **فرقه چهارم** و لایق اند ایشان گویند  
 که چون بنده بدینجه و لایق رسید با خدا شریک شد پس در جمیع صفات  
 و سلبی با خدا شرکت دارد **قال الله عن ذلک علوا کبیرا** و گویند مرتبه و لایق  
 از نبوت و رسالت بالاتر است و چون بر می و لایق چیست گویند بخان  
 مان بودن و گویند زن کردن چرامست و گویند صاب زنده کردن مردگان و  
 میراندن زندگان قادریم و ایشان نیز بپوا انکار ادا و ست دارند و این گویند  
 پروا دارند **فرقه پنجم** مشارک اند و خود را فضلیه نیز گویند و اهل دین ایشان  
 مشرک خوانند ایشان دعوائی مشارکت با انبیا نمائند و میگویند خدا اگر  
 پیغمبر میتوان شد و گویند ما در مرتبه پیغمبران شریکیم لیکن خدا ما را عزیز  
 داشته و ما را مأمور بدعوت ساختند اگر خواهیم خلق را هدایت کنیم و اگر  
 نخواهیم نکنیم و گویند ما را بر پیغمبران فضیلتی دیگر نباشد زیرا که مملکت  
 واسطه است میان نبی و خدا و میان ما و خدا واسطه نیست و این گویند  
 هر چهار دارند **فرقه ششم** شریک اند گویند چون صحبت قائم شود و حال  
 در دلها آید امر و نفی و سایر مشربا باطل شود یعنی تکلیف در میان نیفتد  
 و شبیدن سازها و ارتکاب ملاهی و منافی و اگر چه اجماع جلال کرد و  
 گویند زنان و کودکان ما و دیگران چون کل و با چنین اند که بویان رضا  
 و عام میباشست و بدانکه اصل این طایفه از خواجند و اگر چه بصورت

اهل صلاح میگویند نهایت مقصد اند در لباس درویش و گرگانند  
 در پوست میبش همیشه در یکین مثل عنکبوت نشسته اند تا بنده  
 خدا را بداند انداخته بدینش کنند و فاسد عقیده اش گردانند و چون  
 معقل ایشان شد و خاطر جمع نمودند اندک اندک از عقاید باطله خود را  
 کنند و از راه حق بکیانند و آخر مانده میگردانند و از پیش بیکانه سازند و  
 بر و منتهی اگنانند و گویند ترا از شر نمودیم و بیشتر این طایفه خرقه ها و  
 پشمینا پوشند و معجزها از خود و پیر خود نقل نمایند و بصالح ظاهر  
 خود را از اسسه دادن برای قریب دادن مردم اصابی الحقیقه علیها باشند  
 و واجب للرفع و الطرد اند **فرقه هفتم** میباجه اند و ایشان نیز مثل واصلیه  
 هر چه بر عارف جلال و میباج دانند و آمر معروف و نهی از منکر در نظر  
 ایشان باطل و غاطل دارند و بردن و خوردن مال مردم از روی دزدی و  
 غیر آن بهر حجه که دست دهد جلال شمارند و ترا از شر پندارند و  
 جمیع فروج بر خود میباج گردانند حتی با مادر و خواهر و پسر و دختر خود  
 و دیگران و گویند شک و یقین هر دو حجاب دهنند این طایفه نیز مانند  
 مجذبانند و در تریب خلق الله اند و همگی مستوحی عن خداوندند **فرقه هشتم**  
 ملا مشبه اند ایشان بعلاقمه مرتکب منافی و معاصیه شوند و در آن ملائمه  
 ایثار و مانندان اگر شرب بنمایند و رشیشه کنند و در برابر مردم خورند تا  
 مرد را بلامنت خود داند از و از فرموده رسول خدا که اتقوا موضع التیم  
 اجتران لازم شمارند و اگر چه اکثر صوفیه مجبور باشند خصوص این طایفه



واضال

مبالغه در آن بیشتر نماید و گویند از باب معاصی را بر احباب طاعت است  
و مزیتی هست از آنجه که مردمان ایشان را بسبب آن ملامت کنند و این  
درجه است بلند که دست هیچ عابدی بان نرسد و این گروه نزد طوایف  
صوفیه بلکه سنی هم عزیزند و مانند ملاجای و امثال او در مقام توحید  
اصلاح احوال ایشان در آمده اند باید فریب بخورند **فرقه نهم** طالبان  
ایشان گویند چون چال دست داد دستک زد و در فرعون و نمر  
بر آوردن اختیار نیست و این کذب محض است و اگر راست گویند شیطان  
ملعون بر ایشان تسلط یافته از خواهد بود چنانچه در کافرانجا بر جعفر  
مرویسست که یاق جعفر علیه السلام عرض نموده که آن قوم اذکر و اشیا من  
الفران او جلد ثواب بصیرت اجد هم جانی آن اجد هم لوطیعت بداه و رجلا  
لم یشر بذلك فقال سبحان الله ذلك من الشيطان فما بهذا اغترأتم اهل الدین  
والترفة والامعة والوجل و گویند چون بهوش گردیم خدای زما آمد و  
سر کوشی کند و سر ما را در کنار بگرد و ما با او را زگویم و او دست در گردن ما  
و ما دست در گردن او کنیم تعالی شانه عما یقول الجرون علوا کبریا و گویند  
از روی شهوت پسران و شاهدان دیدن و یوسپیدن بلکه زنا و لواط و  
فواست و این طایفه پسران خور و شاهدان خوش مو و روزا صیقل  
کند و نعتش و در زندانهم الله **فرقه دهم** جویند گویند در جین و جدو  
سماع و بهوشی جوینان بهشتی نما نازل شوند و مادران وقت با ایشان نزد  
کنیم و ایشان با ما هم زبانی کنند و از غیب ما را خبر میدهند و بعضی این را

مبالغه

بما فیها مبرهنه اند و این گروه با آنکه منکر شرع و برین اند بعد از اظهار  
و ساختن چون بخوابند غسل کنند تا سفیمان را فریب دهند زیرا که بعضی  
امام علی البقی علیه السلام در جواب سائل از خالات صوفیه فرمودند که هم  
من المذنبین و الخداعین و لا یشتغلون بهذه الاعمال الا لغر و الناس و  
انهم من الشیطان و انهم یلقون فی چنانچه پیش مذکور شد **فرقه یازدهم**  
**واقفیه و قوفیه** و این فرقه باین دو نام خوانده میشوند بجهت آنکه میگویند  
بغیر ایشان بر اسرار معرفت و قوفی حاصل نیست و خدا را بغیر ایشان که  
شناخته و دیگر آنکه بغیر ایشان بسر و جد و اکت شده اما ذاتا با رموز  
و معرفت و بیروان شریعت و ولایت که و افغان چقا بق اند ایشان را قوفیه  
نام کرده اند زیرا که توقف نموده اند در عمل نکردن یا حکام شرعیه و کسب  
نمودن علوم دینیّه دلیل عقلی و نقلی موجب توقف سالک است در اول  
مرتبه زیرا که خدا را بدلیل نتوان دید و یا نتوان رسید و نتوان شناخت  
چنانچه ملائکه گویند **بیت** پای اسبند لایبان چوبین بود پای چوبین سخت  
بی تمکین بود پس اگر کسی خواهد که خدا را ببیند و بشناسد و با سر او  
وقوف یابد باید که از کسب علوم دینیّه روی بپاشد و در خدمت پیر کا  
سعی نماید و استر ضای او حاصل کند تا هر چه خواهد او را حاصل شود  
**بیت** چشم چون بینا شود خضر است هر نقش قدم رهبر بینا چهر چوبی  
دیدن بینا طلب **فرقه دوازدهم** **نیکبینه** اند که تا کسی مقام تسلیم نرسد  
به رتبه عالیه عرفان نمیرسد و او را عارف نتوان گفت و گویند تسلیم عباد



از آنست که چون پدر خواهد با مرید و طی کند مرید کردن تسلیم بنده را  
پیر مراد خود حاصل کند و بر خلاف رضای پیر عمل نماید و اول چیزی که  
که این طایفه مرید خود را کردن فراز کنند زنجیر یا سنی در گردنش افکنند مثل  
زنا و زارشده تسلیم نام کنند **گویند** رسته در گردنم افکنده دوست  
میگردد هر جا که خواطر خواه اوست و نزد قلندر به واصلیه بنیز این طو  
صلو کست و با اعتقاد ایشان این مرتبه ایست بغایت بلند و بدانکه  
قلندر به چند گروهند از اصناف صوفیه و بیشتر آنها نیز می دانند و گو  
ما از علم تکلیف بدیم و نهایت مرتبه بعضی از قلندریه نهیکت است  
یعنی هر چه خوردند سیرابی نداشته باشند و اگر این طایفه از عبادات  
ظاهری دست کشیده دارند و عبادت قطعاً نکنند مگر بندگی و  
برای ساختن و فریب دادن مردم و بعضی از سقیهان قلندریه باز گشته  
معتقد این گروه ضالان نیز گردند و در ویش نام کنند و در ویش پندارند  
**خبر قدسین در تم تلقینیه اند** و نظر بهز گویند ایشان گویند نگاه کردن  
بکتاب علوم چراست مگر کتابی که در صوف باشد و در پیش پیر کا  
خوانده شود و مشنوی ملا روم را ثانی کتاب خدا دانند **مشهور است**  
که گویند بدست پیغمبر ولی دارد کتاب و گویند معرفت جز بتلقین پیر  
حاصل نشود و گویند هر چه علما در هفتاد سال با پیشتر تعلم با کتب  
کسب کنند در یک ساعت بتلقین پیر و ارشاد حاصل گردد و گو  
هر چه مردان راه و سالکان طریق موصل بدیده الهی یافته اند همه بنظر و

ارشاد پیر یافته اند نه بخواندن و تعلیم گرفتن از علمای ظاهر و خود را  
علمای باطن دانند و گویند هر چه اهل شریعت یا مشغولند علم  
و ظاهر نیست و ایشان از علم باطنی به بهره اند و علم در حقیقت علم با  
طن است و هر کس که از علم باطنی بهره یافت انسان کامل و عارف و  
حقیق اوست **بیک** علم رسمی سر سرقیست و قال فی ازو کیفیتی  
حاصل نه حال علم نبود علم غیر عاقلی مابقی تلپیس ابلیس شفی کل  
بعشق الوجه الحسن قریب الی الله و الریس و اگر چه جمیع طوایف  
این هرزه را را گویند و دعوی علم باطن کنند نهایت این طایفه متع  
ز یاد نمانند و اقمعی از باطنیه استعجلیه کسب نموده اند و گویند  
مخلوق نیست و گویند مرتبه ولایت کسبی است و اکثر ایشان بتو  
نیز کسبی دانند و این فرقه و بیشتر اهل صوفیه مریدان را کلامند و خ  
و ایشان را چهل روز در خلوت نشانند و آن خلوت نشستن را  
نام کنند و این ملاجمین این امر شیع را در برابر اعتکاف وضع نموده اند  
و از جمله غریب است که ملائی روم با وجود نشستن و صوفی این طایفه  
و امثال اینها را مذمت نموده بدین نحو که میگوید **بیک** اگر از پوست  
کس در ویش بودی و تلپیس پوست پوشان میشد بودی اگر کف بود  
عریشست و معراج یقین میدان شمر منصور جلاج اگر خدا انم  
چرخ نیست یقین دان کاسیا معروف کرخ نیست و دیگری گویند  
گویند جامع که راهی داریم و زکوت عارفان کلامی داریم کفرانج مند

صوفیه  
هستند



کلاه ایشان باشد ما نیز این عهد کلاهی داریم و بدانکه شاید بخپال بعضی  
این رسد که شخصی این کمال هر چند در نظر غفلت این زکات نمیداند بلکه  
کمال انسان در درستی دین و ایمانست و معرفت در فقه دین و ابقا و مثل  
ملک و موم و عطاء و امثال و اشباه آنها نمیتواند بود با وجود مدایج اهل تقوی  
و اهل بیت که سنی یا صوفی باشند جواب اینست که معرفت عمر و عاص و هر  
و مامون که مشهور افتادند با همه علمای السلم ظاهر و علمای عامه که کتب ایهاد  
نایب تولد و عمر کرامی ایشان و معجزات و علم و زهد و تقوی یافت نموده اند  
بجستنی که از کسی از علمای امامیه این معنی سر زده معلومست پس اگر  
این جماعت شیعه اند آنها نیز شیعه خواهند بود و حال آنکه این بزرگواران  
از جانب او سبحانه که چاره بحر خوب گفتن ندارند زیرا که نه در ظاهر و نه  
در پنهان بحر خوبی از آن بزرگواران ندیده اند و نشنیده اند نه از دست  
ایشان و نه از دشمن ایشان پس اگر بهستانی بایشان می بستانند و می گفتند  
خود سوا می شدند لهذا لا علاج شده مدح ایشان می کردند و حال آنکه  
باعث اذیت طوائف صوفیه هرگاه فرعون و شیطان و عمر و امثال اینها خوا  
باشند خوبان بطریق اولی خوبتر خواهند بود پس مدح گفتن ایشان با  
خوبی اینک نیست بلی و قبی با عی زبانی خوبی اینکس میشود که معتمد  
بامر ایشان و فرمان برداری ایشان بوده عمل فرموده ایشان نماید و  
چگونه حکم ایشان باشد و الا فلا و اصل خوبی هر کس در درستی اعتقاد  
جفقه و عمل نمودن بامر آن و کویا بودن بر این است چنانکه سابقا درین آثر

مذکور شد و از اینها است که چون بکفزار و کردار هر کس مطلع میشوند  
چکم بخوبی و بدی آن کنند از کوزه همان برون تراود که دروست پس آن  
کفزار کفزار و کردار شیطان شعار ایشان چنین ظاهر بوده و علمای  
که هم عصر ایشان بودند نقل در کتبهای خود فرموده اند و گفتار با فضل  
در میان هست لهذا تکفیر ایشان می نمایند چنانچه که سالک مسلک  
شریعت غرا و نایمان طریق مستقیم بیضا رسول رب العالمین و پیشوا  
راه یقین و امیران بوم الدین که ریاضتها کشیده اند و شبهه نادر و چراغ  
و خواننده دل خورده اند و در پی بصیرت بکمال الجواهر اچا دیشان بر گردیدگان  
روشن نموده اند و خود را مبرا از غصب و ربا و سمعه کرده اند و ترک  
مناهی و ملامتی و معاصی فرموده اند و بقدر مقدور از در بندگی و امانت  
از مایشها دیده اند و بدر ثواب خود را انداخته از راه نضر و زاری بیک  
دولت عظمی و عطیه کبری سرافراز شده هر کس را بجای خود شناخته  
و یاد دست دوستی و یاد شهنشاند دشمنی کرده اند و بفضل صاحب فضل  
و کرم و متان ذوالن و النعم قایل گردیده اند و این معنی برای هر عامی سوا  
و هر طالب علم غمائی صاحب کوره سواد می که چند کلمه از چک توانایان  
یا از صرف و نحو و منطق و معانی بیان خوانده باشد دست نواند  
و با عی این ره رده عشق نیست بچا صلی طوفانی دور مانده از سبک  
نه لذت کفر باقی نه ایمان در دهر و حرم چه کردی غافل و غناب  
حضرت عزت میفرمایند که والدین جا همد و افشا دهند بندهم سبک او ان الله



لمع الحسنین یعنی شیعیان **رباعی** جاهل ز کج راه حقیقت دانند طی کثر  
این باد به کی بتواند هر چند زند چرخ بجای نرسد مانند خری که اسب را  
گرداند والله علی ما نقول وکیل **فردی چهاردهم** **کامله اند** که متابعت  
شرح اچدی صم ایشانرا کاهلیه نامند و این گروه با غایت جهل دعوی  
کمال کنند **حقا** که کمال جهل اینست این طایفه گویند پیر کامل باید طلعت  
و چون یافت شود دست از دانش کوتاه نباید کرد و بکنایه و ظاهر ظاهر  
کنند و خاطر نشان نمایند بسیفیهان که خود پیر کاملند و انشاء الله تعالی  
هرگز به پیری نرسند و این طایفه کسب وجه معاش و حرفه را حرام دانند  
و از غایت تنبلی و کاهلی بخرقه و لفافه فریفته شدگان بجهت ایشان بریدن  
سازند و بلذات نفسانی که بعضی از آن خوانندگی کردن و شنیدن آن  
و دفع نمودنست مشغول شوند و از اعبادت نامند **چند** این قوم  
زرقص اخراجی هستند مؤنث سماعی و ایشان نیز معسدان درین  
فکره کنندگان بهمن اند زیرا که طلب علم که بقول خدا و سوره برهن  
واجب و کسب وجه معاش هم لازم است حرام دانند و مردمان از  
راه حق بپایانند و فاسد عقیده نموده مانع شوند و گویند اینها هرچند  
زاهدست و مردمان را و هر که اندک رغبتی ایشان کند از کار دنیا و عقی  
باز دارند و ایشانرا چون خری بی افسار که از کارگر بخت باشد گردانند  
و وبال جان پیکار کان سازند و بیکدیگر دیدار اندازند و با پسران و  
دختران مردم عشق بازند و جز هرزه گفتن و هرزه خندیدن و سخن

نمودن و زن پروردن و پر خوردن و بیجا صل کشتن و اچقازن بازی دان  
کاری دیگر نکنند و تسبیحهای دانه درشت و غیر آن در برابر مردم  
بدکر بخورف جنبانند و عوام را فریب دهند و شک پرستان در پی خود  
اندازند و از مردمان با برام و فریب چیزی گرفته بخورد آنها دهند و بعضی  
از آنها سر زده بخانه مردم روند و جلفه ذکر با مردمان درست نموده شرح  
بمعمر کنند و خواهی نخواهی از انصاحب خونه اش بکیرند دست بردارند  
و بعضی از ایشان بدیدگان باز آیدان رفته نشینند و بعبادت علما و فضلا  
و مؤمنان زبان درازی نمایند و آن بنده خدا را مسطل نموده بوسه  
از راه در برند و با سادات و علما و علمای مؤمنان دشمن سازند **رباعی**  
جعی جاهل که کشف اظهار کنند دانا یا ناز جهل انکار کنند ذاتی گذر  
های و هوای این جمع جمع آمده در سچ جهل نکر آیدند و مردمان ایشان  
ایشان در خانه های مردم چون اش و یلو و چلو و چلو و چلو در غریبه رفت و رواج  
آن تفاوت پیشکان بجهت ها و کرامت ها نقل کنند و خواهی بمانند و چکان  
کنند و بر طبق مدعا قضا می خوردند و گاهی بخود استاد کنند که خود دیدیم  
و این طایفه هر چند خود را از اولاد دنیا دانند اما پیشتر از همه کس  
طالب اند پس خرد دانا با بد فریب آنها بخورد و از راه حق اهل بیت  
صلوات الله علیهم بدین رود و قاضی شریف خود را ب رحمة الله علیه در غریبه  
و توصیف طایفه صوفیه ضعیفه دارد چون مناسب بود نقل شد برای عبرت **قص**  
میر و مردم در حال پیری فکر دیگر میکنند باید امنی میکنند در خلوتی سر میکنند



دل و شمع و رذا و شانه و سوله و عصا. چو سالیان صوفی در سر و بر میکنند  
خو بریدی چند پیدا میکنند تمام تراش. شور با بی هوشان هر شب فقر میکنند  
فقط اقطابم لقب بخشند و تاج العارفین. اینجا که در وقتان من نیز باور میکنند  
تا بگویند که شیخ از خوف خوش میگذرد. صبح و در دیده از آب هن تر میکنند  
ساده مقبول چند میکنند در بی جمع. نکند با از آن کج او غلن توانگر میکنند  
میکنم با هوشا هو و معلق میزنم. که چه زان که هم خود را کور میکنند  
مسجدی را میکنند از بهر خیدن نزل. هر غازی از آنک های هو که میکنند  
یک دو خوطر یک گنبدان ده می اورم. در میان آن خزان من نیز غر غر میکنند  
چون ندانم هیچ ناخوانم تا و از بلند. و در لب جنبانند بی و از بر میکنند  
چو بر اندم مریدان بر فلک چون بازید. چو شیلی با عصا در بحر معبر میکنند  
که چه الجدی بندان ولی در بزم ذکر. دم بدم الفانج کف من مکر میکنند  
در حق خود هر چه گویند کواهی میدهند. خویش را کرامات و کرم بر میکنند  
اینچنین خوصوفان تا و با وجود نکرده. که از ایشان بشنوم دعوی دیگر میکنند  
هر کجا بدم بروی کج جسنی مبارزلف. از پی دم دادش خود را فسونگر میکنند  
بر لب جوی نشینم در نماز بام داد. ذکر و سنا از وضو ناشب مکر میکنند  
هم من غریب میروی در بیغنه محمود نیست. زهد های خشک را با دامن تر میکنند  
کل عذار از اصبادهی مشکا کوی و زرق. دانه خوار دام مکر و دست پرور میکنند  
اگر از ابد هم درویش خوش باطن لقب. ملحد از انام شیخ پاک محضر میکنند  
رشته منام برای پای بند این خزان. هر خری را از ره افشار بر سر میکنند

هر که خواهد آخرت می بخشش چو رو. هر که دنیا خواهد او را بچینا که میکنند  
میکنند دجال با یک خرجه از ارباب. من بچندی خری از دجال کمتر میکنند  
بر من و بر پیر و ان من نماز و روزه نیست. نان بدم من و نقدی کار کمتر میکنند  
روزه میگیرم برای اشتهای اش مفت. سجده پیش ساده رو باور میکنند که میکنند  
صوفی من هست سال و دهان بر من مبالغ. بنیت بر من حجتی که خبر و کشر میکنند  
کا و با نوح باز و لو طبان شهر را. میکنند من جمع و خود را امیر لشکر میکنند  
اگر با ایشان مرا صاحب دست و نجات. روز و شب پیش مریدان و صفای میکنند  
هر که بهتر میترشد لاف میگوید و غوغ. بر مریدان خود او را میر و مضر میکنند  
با عوام الناس او هم و جدالات مرا. دم بدم میگوید و من هم مکر میکنند  
هر که میرد از اجل گوید که او را شیخ زد. من هم او را بردغای خود مفر میکنند  
هر که از اندک گوید از دعای شیخ زاد. من هم اندک پیششان تضلیق دیگر میکنند  
میکنارم نام خود را اینک فخر را شدین. خویش را ازین خرم بدان نیز خرم میکنند  
اینچنین شد امر و زجارت کوید این شیخ. من هم او را بهر خود منشور محضر میکنند  
که کسی زدم دهد که بدست گیر آورد. با چنین دم دردی شهری مستحضر میکنند  
من بخوانم شدم بر من خط تکلیف نیست. در جهان هر نوع میخواهد دلم سر میکنند  
صوفی من مرعانه اطاعت من واجب. که بر پیغمبرم که میل دبختر میکنند  
هر که دارد بحث کعندی که بحثان ده. از مریدان بهر انراش مفر میکنند  
که از اولوست لا بد میشود مغلوب از و. اعتقاد خلق را بر خود قوی تر میکنند  
شدن صاحب منصبی مغرور پیش مریدان. نصب او را بردغای خود مفر میکنند



می برم هر روز پیش باب و در پیش **کوم** این را در دعای خویش یا اور میگویم  
میستانم هر چه دارم در پیش از تو **یا بخا** از اهر از بخت برابر میگویم  
طفل مقبول که کرد خود خواند و است **در** بخت خویش یا او برابر میگویم  
در حق من و حق الهام و کرامات و خطا **جمله** میگویند و من هم نیز یا اور میگویم  
خوابم من که در دوش ملالت **بر** فراز تخت سبزه چرخ انصر میگویم  
که کسی گوید و غش این سخن چندان **میخورد** ایشان که من خود نیز یا اور میگویم  
میدم هر که از شاه درویشان لغب **زین** تشابه اب درویشان مکدر میگویم  
اولیا را میگویم بدنام این کردارها **عارفان** ایشان چشم منکر میگویم  
از برای خویش بیت غارت شیراز **راه** میدم تغییر و بر لوح دفتر میگویم  
همچو زاهد جلوه در محراب و منبر میگویم **چون** مخلوط پیروم آن کار دیگر میگویم  
در تعصب پای حکم میگویم **چون** شریف **هر** چه میگویند بهتر باشد میگویم  
پس ملاحظه نما از روی تدبر و بصیرت خالی از تعصب و غیرت و بیهوشی  
اجوال پیران طریقت و غولان بادیه جهالت و ضلالت را که جوشت و  
کار سخنان شقاوت و شیطنت صفت را که چیست و کمال بدین شان  
این وجود و جانشان آن زینهار و فرب زری ایشان مخوری **که** بود نزد  
ایشان بر ناک نری مان **والله** لا یهدی القوم الفاسقین فلا عدوان الا  
على الظالمین **فرقه** **پانزدهم** الهامه اند و اینها نیز از کسب علم روی  
کردن و اعتقاد بعباد و چشم و نظر نداشته باشند و عمر را بشعر گفتن  
و خواندن آن مصروف دارند و بیزبانه کوی و هرزه درایی و مسخرگی

می پند

و لهو و لعب و غیر این خوش وقت باشند و بان نفاخر کنند ایشان نیز  
مدعی دینند و درین دعوی کاذبند و ایشان مجلد و لعین و مرثیه  
بی دینند و جلال و جلال و جلال نزد ایشان بکسان و گویند ما بهر چه خواهیم  
ملهم شویم و بضر و درت بر خود نام اسلام نهادند خدا لهم **الله** تعالی **فرقه**  
**شانزدهم** نور بهر اند گویند و حجاب است یکی نوری و دیگری تاری  
حجاب نوری مشغول است با کتب و صفات حید چون بنوکل و تسلیم  
و مراقبه و انس و وجد و سماع و چال و حجاب تاری مشغول است با کتب  
افعال شیطان چون فسق و فجور و حرص و شهوت و امثال آن و گویند  
مرد باید در رضا و تسلیم و مراقبت و وجد و نوکل گوشد هر چند اینها  
حجاب است اما آخر دین حجاب دوست دیده شود و گویند نه امید  
بر جنت و لطف خدا باید داشت و نه بیم از عذاب و عقاب هم بر خلاف  
قول خدا و رسول **صلی الله علیه و آله** و گویند هر چه در عالم کون  
میشود نتیجه نور و نار است و این بعینه مذهب مجوس و پسانیه است  
که بنور و نار قایلند و بدانند اینها از فرقه **پانزدهم** شمرده اند اکثر علمای  
عامة و خاصه قاعیه و اولاد و لا تغفل **فرقه** **هفدهم** باطنیه اند ایشان نیز  
مانند لقیه دعوی علم باطن کنند و دیوانه انکار اصحاب باطن دانند  
و ایشان را مجذوب نام نهادند و بغایت دوست دارند مانند و لایشه  
و چپیده و گویند هر چیزی از عبادات معنی دارد و اثر اند اند الا اهل باطن  
و مقالات این طایفه با مقالات اسمعیلیه مانند باشند نهایت فرقه **پانزدهم**



که استغیلبه پیشوای خود را امام گویند و اینها پیر باشند و استغیلبه  
 ابابکر و عمر و عثمان را دشمن دارند و اینها فخر محبت شیوخ در دل دارند  
 و مزخرفات اینها نیز بسیار است جوینده یا بنده است **فرقه مجیدیه**  
 جوینده اند ایشان چنانچه خوانند البسه الوان ابریشمین که چرب محض باشد  
 و زیننه و زربفت و سمور پوشند و در مجالس از خود و غیره از خود  
 ساز و شاهمان کلمات و پسران زلف دار و غیران از آلات فار و  
 مناهلی را سینه کنند و حاضر شوند و مرتکب کردند و از آنها مضایفه  
 نمایند و قصهای دروغ و افسانههای غریب و غش گوشت کنند مانند کبریا که  
 شاه نامه گویند چنانچه فرقه و سبی با وجود نظم آن خود در مدحش گویند  
**نظم** چورستم خری بود در سپستان منش کرده ام رستم داستان همه  
 آن روایت دروغند پاک سر اسیر زنده یک مشت خاک و جلد  
 از جناب حضرت صادق علیه السلام روایت شده بعضی از مضمونش  
 انست که کسب و سیب و کسری از اینها بی اسیر ایلر اشهد بمود  
 سوای مؤمنان دیگر **بسی** بهلوان پای تخت بی دست الودکی عتوان  
 بود اگر چه هر رضا باشد بفعل ان شفی عنه الله و دیگر قصه ابو مسلم  
 مروزی را نیز گوش کنند و سابق قدیمی از چال خسران مال او عرض  
 نموده شد و همچنین قصه حمزه علیه السلام که با جناب بسته اند و  
 چیزهای زشت با و نسبت داده و میدهند که با تعبیه است  
 و با جنس بهمان و هر یک کبریا است و در باب قصه های دروغ باز

که از آن

که از دشمن دین باشد گفتن و شنیدن آن برای تعیش و خوش اندکی  
 حرام است بلکه کبریا است و انشاء الله تعالی بعد از این قدری مذکور  
 میکرد در طی حدیث اینده و با آنکه جوینده بیشتر از باقی صوفیه در دنیا  
 گوشند و دعوی برائت از دنیا نمایند و گویند ما عارفانیم هر چه کنیم و  
 گویم پسندیده باشد و آنچه از فسق و فجور و جور کنیم از جهت دفع ریا کنیم  
 و اگر اینها خود را از ملامتیه شمارند و ایشان از اینها عار دارند و بپلین  
 کفره فرود و این گروه اگر دست بایند بفرقه و ظلم و تعدی و دردی مال مردم  
 گیرند و بخورند بلکه اگر خوانند در عرض و ناموس مردم نیز مضایقه میکنند و  
 خانه های مردم را با بربسانند و مطلق رجم و مروت نداشته باشند و  
 خوردن حرام و کارهای زشت مرتکب نشوند و اگر بعضی از آنها کاری  
 نیک کنند از برای خدا نباشد بلکه عرضی از اغراض دنیوی یا غش خوا  
 و در امالی این بابویه رضی الله عنه پسند خود از حضرت ابی جعفر الباقری  
 روایت کند که آنحضرت فرمودند من اصاب مالا من اربع لم یقبل منه  
 فی اربع من اصاب مالا من غلون او ربا او خبانه او سرفه لم یقبل منه  
 فی ذکوة ولا صدقة ولا فی حج ولا فی عمره و در حدیث دیگر و قال ابو جعفر  
 علیه السلام لا یقبل الله عز وجل حجاً ولا عمره من مال حرام و با وجود این چه  
 توانند کرد و اغلب اینها منوسل محرف پوش و با ماسک به پیشینه پوش  
 ملجری باشند و در تقویة آن ملجیان کمال سعی نمایند و صاحب کشف  
 و کرامات شمارند و ایشان را مستجاب الدعوه دانند و بر باشد که خود

بود



بیز این دعویها کنند و در کسب مال جزایم بنوعی چربص باشند که اگر نتوانند  
بسم و عفت و بهمانه و رشوه و خجانت و چربیه بهشتان از مسلمانان و  
شیعیان و غیر ایشان بغیر حق بگیرند و اگر با آنها قادر نشوند بهمانه و رشوه  
باز یافت نموده هرگز واپس ندهند و اتمال جلال را بجزای خود نزن و بیان کرده  
نادرویش صرف نمایند و بیان سبب عذاب و عقاب خود را مضاعف  
گردانند و دلیل بر آنکه این طایفه نیز اعتقاد بخدا ندارند آنست که سادات  
و علمای ایشان خوار و بی مقدار باشند و با صلی و انقیاد بامکرم و غدر  
سلوک نمایند و آنچنان و فریبند کار را با جاه و اعتبار شمارند و با آنکه  
سبیدی و با عالمی خود را صوفی نام کند و پیش خند ایشان نماید اولی نیز  
دارند و این طایفه بنماز جماعت یسایا شد حاضر شوند و از روی بی  
وسعه با انواع عبادات پردازند که شاید باین وسیله خود را بیک نام  
سازند و باین سبب تمصبهای ایجاد کنند خدا هدا ایشان کند  
پادست ایشان کوناه نماید و الله عز و جل **فرقه نوزدهم عشق**  
**انک** این طایفه خود را عاشق گویند و دوستی کلمه را از عشق نام کنند  
و نمیدانند که عشق نام مرضیست دماغی و گویند مشغول شدن بغير  
خدا باز ماندنست از معرفت خدا و با وجود این بایست از و دختران مرد  
عشق بازی کنند و گویند عشق الحاق فطره الحقیقه یعنی عشق حجاز  
یا حقیقه است و این هرزه است بلکه کفر و گویند آخر حقیقت رسید  
و این گروه با انبیا و اوصیا دشمن باشند و گویند اینها ساد راه خدا

و مردم را بشکلی از خدا باز داشته اند و مردم باید التفات بقول  
انبیا و اوصیا نمایند و با وجود این ای بکر و عمر و عثمان زادوست  
دارند کل حزب بمالدهیم فریچون نعوذ بالله و سنیان را از خود راضی  
دارند و در پیش شیعه دوستی ائمه را ظاهر کنند و از عداوت انبیا و  
اوصیا همه کس اظهار نکنند برای مدار کردن و زدن کی بنا و در  
امالی این بابویه در مجلس نمود و پنجم از حضرت صادق علیه السلام پرسید  
مفضل بن عمر که من العشق فقال فلوب خلیت من ذکر الله فاذا قهنا  
حب غیره یعنی چیست چیست عشق پس فرمودند دلها نیست که خا  
شده اند از یاد خدا پس چشاییده است دوستی و محبت غیر او سبحانه  
و مثل این انجناب امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علی اخیه و علیه  
والله روایت شده **فرقه بیستم جمهوریه اند** و این طایفه مذهب عقا  
اکثر صوفیه را جمع نموده یک مذهب کرده اند و دست رد بر هیچ نیک  
نکذاشته اند و سایر چیزها که در شرع مجتبی است همه را پاک دانند و  
اکثر صوفیه که امروز هستند جمهوریه اند و گویند هر کس جزئی از اجزای  
الهی اند اگر نیک و اگر بد هر یک مظهر یک صفات خدایند و کفر و اسلام  
و ابراهیم و مرود و موسی علیه السلام و فرعون و محمد صلی الله علیه و الله  
و ابو جهل و علی علیه السلام و ابن علی و حسین علیه السلام و یزید و  
مظلوم و ظالم و موحّد و ملحد و مطیع و عاصی همگی خوبند و هر یک  
مظهر یک صفات از صفات الهی نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و البلیه



بر لبس را شیخ الموحیدین گویند و از او اعانت و استمداد جوینند و در جبهه  
و ششبه و تجتم و صورت و رقیب و وجود و مبالغه تمام دارند  
و ترافاتی از طایفه و طایفه ایستند بسیار است لعنهم الله **فقریب**  
**یکم نقیضه اند** و ایشان را خدا عیب نمیزد گویند از بسکه محجل و مکارند  
و اینها خبیث ترین فرقه های صوفیه اند از هر کس که شک و تحسین دنیا  
از هر یکند بی که باشد مثل ذوقی و لوندی و غیر آن از جام مضاف  
نمایند و مهمانان از بدنامی آن نکنند و جمعی از ایشان کلاه های نمایی  
گذارند که پیران ایشان وضع نموده اند و بایشان داده اند و بعضی  
برد و رکلاه و عرقچین نمایی بچند و بر سر گذارند و اکثر لباس عسلی بپوشند  
و بسماع و رقص دست افشانند و چرخ زنند و بازی نمایند و آنرا  
وجد و حال نامند و بیشتر اینها در اعتقادات مانند جهوپر اند  
و هر یک از این طوایف در هر ولایتی هستند خصوصاً در هند و  
در آذربایجان و بیشتر اند حضرت جناب اقدس احدیث همگی شیعیان  
و حجتان و دوستان امیر المومنین و یار زده فرزندش را صلوات الله علیهم  
در حفظ و حمایت خود از شریکین طایفه جن و انس خصوصاً صوفیه  
شومیه که گمراهان مطلق و راه زبان طریقی هستند محفوظ دارد و این  
طایفه را اندوخته زمین بر دارد و بگوید که پس اینها که مذکور گشت از اقصای  
و احوال بدعایت شقاوت مال اینها اند که گشت از بسیار اینها بایست  
بنظر اقل بر بینند و از مایش اینها را بکنند و آنچه گفته شده بر بینند

از این

کرده بر این بدتر خواهند دید بانه پس فریفته و شیفته این ملاحین نشو  
و دست از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و آئینه هدایت  
علیهم السلام بر ندارند و کتاب اربعه المخصوص کافی بعد از کتاب خدا و نبوت  
اوست عمل با آنها نمائید تا راه نجات یابید **بیانی** ای آنکه فواید غلط روی غایت  
خوست و کن بر روی که متزلزل دوست دروست بخوان کتاب اربعه که روی  
هر طریقه اهل سنت که راست میرود ندارد دوست **و ایضا** دین را کتاب اربعه  
چون جان باشد این چهارچهار و کن ایمان باشد هنگام چهار نفس این  
چهار کتاب چهار این صاحب عرفان باشد و اگر کسی زیاده از این خواهد که  
بر احوال خسران مال این کرده ضاله اطلاع یابد رجوع بکتاب عملی نماید  
و متاخرین نماید مثل کتاب الرزق علی اصحاب الجلاج و کتاب هادی  
الی النجات من جمیع المهلكات و کتاب فرب الاسناد علی بن بابویه و کتاب  
افضاد و کتاب مطاعن المجریه و کتاب رساله اثنی عشریه و کتاب الرزق  
علی زنادقه و کتاب صراط المستقیم و رساله سلوة الشیعه و کتاب فیض  
المشریق و تنقیح المذهبین و کتاب عزالی و کتاب طریقت ملا محمد علی  
و غیره که بطول میکشد ذکر همه آنها والله المستعان علی ما یضعفون  
خواهم که گذاره زمین عم آباد کنم خود را بخیر زینت و ازاد کنم در گوشه از خدا  
بنشینم در مقام دین ناله و فریاد کنم **جدید** **هجدهم** در فقه  
الاسناد علی بن بابویه رحمه الله تعالی بستند خود از جناب امام محمد  
نقی علیه السلام روایت کرده و این کتاب از ابلی کرام خود را رسول امام



عليهم الصلوات والسلام که رسول خدا فرمودند که ذکر علی بن ابی طالب  
عباده و من علامات المنافق ان ینقر عن ذکره و یجحد اسماع فی  
الکاذبه و اساطیر الجوس علی اسماع فضايله ثم قرأ علیه السلام و اذا  
ذکر الله و جده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الله  
من دونه اذا هم یسبشرون فسل صلوات الله علیه عن تفسیر ه  
قال المائدون ان رسول الله صلی الله علیه و الله کان یقول اذ ذکر فی  
علی بن ابی طالب فی محاسن فان ذکره ذکرى و ذکرى ذکر الله قاله  
اشمازت قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا  
یؤمنون بالآخرة و لهم عذاب مهین یعنی یاد نمودن علی بن ابی طالب  
عبادت است و از علامات منافقت که میرسد و متفرص میگردد از یاد کردن  
و شنیدن ذکر انجذاب و اختیار می نماید شنیدن فضیلهای دروغ و  
فضایلهای محسوس را بر شنیدن فضایل انس و بعد از آن امام علی علیه السلام  
خواندند این بیه وافی هدا به را و اذا ذکر الله و جده فالخریس بر میسند  
از انجذاب تفسیر این را بر انس و فرمودند ایامید ایند که پیغمبر صلی الله  
علیه و الله میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسهای خود  
بدستی که یاد کردن علی بن ابی طالب یاد کردن منست و یاد کردن  
یاد کردن خداست پس آنکسانی که میرفتند و گرفته میشدند طاعتشان  
از یاد کردن علی بن ابی طالب و شادمان میشدند از یاد کردن غیر او  
ایشان امانند که ایمان ندارند باخرت و بر ایشان است عذاب خوار کردن

و در روضه کافی از زاده روایت میکند که قال جدی ابو الخطاب  
فی احسن ما یكون چالا قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله  
عز وجل و اذا ذکر الله و جده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة  
قال اذا ذکر الله و جده بطاعته من آل محمد اشمازت  
قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذين لم یأمر الله بطاعتهم  
اذا هم یسبشرون یعنی گفت خبر داد مرا ابو الخطاب در بعضی از  
از اوقات او یعنی وقتی که بد اعتقاد نشده بود که گفت سوال کردم ابو  
عبد الله علیه السلام را از قول خدا عز وجل و اذا ذکر الله الایة  
انخصرت فرمودند که هرگاه یاد کرده شود خدا بقیتهای باطاعت کردن  
کسی که امر فرموده است خدا باطاعت آن کس اقبال میگرداند و در هم  
میشود دلهای انجذاب که ایمان نمی آورند باخرت و هرگاه  
یاد کرده شوند کسانی که امر فرموده اند خدا باطاعت ایشان اهنکا  
مستبشر و خوشحال میشوند و در تفسیر علی بن ابراهیم میگوید و اذا  
تفکر الذين من دونه اذا هم یسبشرون فانهما نزلت فی فلان و فلان  
و فلان پس چنین امر محبت و دوستی هر بی دین که این کس با او محبت  
داشتند باشد این معنی شامست خواه نشد و خواه غیر آنها پس بداند  
کثر مردم آنچه را که خدا امر میفرماید دلشان از آن متنفر و گرفته شده  
اطاعت نمی نمایند و غور و تأمل درو نمیکند هر چند که هر قدر عظیم  
و ثواب جسیم چه در دنیا و چه در عقبی بجهت ایشان داشته باشند



وچیز را که بهوای خواهش خود خواهند هر چند ضرر داشته باشد  
خوشحال و مرتکبان میشوند و در مال عاقبت اینچنین فکر و تأمل نمیشناسند  
پس عاقل کسیست که در مال کارهای خود تأمل و تفکر نموده چیز را اختیار  
کند که صاحب کل اخبار او برآی و بخندار نموده باشد و مکر در مجلس  
و محافل عظمی و علما و اوسط الناس ملا حظره شده و میشود مکر نادر  
از اینها که هرگاه ذکر احوال و اطوار و افعال آنها نام علیهم السلام کرده شود  
مشوجه نشد بلکه بخلاف و بجاهل میکند و از آنکه نشانه بر زبان شمر  
و غیر و نیز منصرف از آن بنده خاص خدا میشوند بلکه بعضی از آن بخاور نمیشود  
در صدد ضرب و قتل و در جی بید و چال آنکه جناب رسول خدا میفرمود  
بیتوا محاسنکم بذكر علی بن ابی طالب علیه السلام فان ذکره ذکره و ذکره  
ذکر الله یعنی زیست دهید مجلسهای خود را بپاد کردن علی بن ابی طالب  
علیه السلام پس بدینوسیله یاد کردن او یاد نمودن منست و یاد نمودن  
پاد او بی جناب الله تعالی است و نیز روایت نموده صاحب کتاب  
فردوس دلی از امام سید رضی الله عنهما که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله  
علیه و آله که ذکر علی عبادت یعنی یاد کردن علی علیه السلام عبادت است  
و این نشان از آن علیه الرحمه و العفو ان در مانده خود آورده که قال علی علیه  
السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی جعل لاجی علی  
فضایل لا یحصى فمن ذکر فضیله من فضایل مفرها عفا الله له ما تقدم  
من ذنبه و ما تخر و بر روایت دیگر و لو وافی القیمة بدنوب الثقلین و

کتاب فضیله من فضایل و لعل الله انک تستغفر له ما بقی لذلک الکتابه رت  
و من استمع الی فضیله من فضایل عفا الله له ذنوبه الی اکسبها بالاسماع  
و من نظر الی کتاب من فضایل عفا الله له ذنوبه الی اکسبها بالنظر ثم قال  
النظر الی علی بن ابی طالب عبادت و ذکره عبادت و لا یقبل الله ایمان عبید  
الا بولائه و البراءة من اعدائه یعنی گفت علی علیه السلام که فرمود رسول  
صلی الله علیه و آله که بدینوسیله الله تعالی گردانیده است برای برادر علی  
فضایل بسیار که شمرده میشوند شد از بسیاری آن پس کسی که یاد کند  
فضیله از فضایل او را در جای که او را رکننده باشد بان یعنی از عان بان  
فضیلت داشته باشد و منکران نباشد از مرزیده شود کناهای از برای  
او اینچنین پیش کرده و اینچنین بعد کرده شود زیرا بمعنی که دانسته معرور شده  
اینچنین خواهی از معصیت نمایی و گویی که مرزیده شود خواهد شد و بان  
غافل گشته و فیه و انابه بنیابی و در خلدان و شقاوت ابدی افنی بلکه  
کناهای نیست که آدمی غافل شده مرتکب میکند و چون بخود بی ایدیشما  
و نادان میشود و این نقص نیست از برای خاطر اینجناب نیست بشیعیان  
سعادت مآب و الله تعالی بعلی و آله ایااب و بر روایت دیگر بپاد فی دارد  
و ان الیسست که و اگر در پاید قیمه را بکناهای انش و جن و کسی که بنویسد  
فضیله از فضایل او را بر طرف بنمایند ملائکه طلب مرزش از برای  
او را مآذی که باقی باشد از آن نوشته نشاند و کسی که بشنود فضیله از  
فضایل او را مرز از برای او الله تعالی کناهای را که بشنیدن کسب



نموده باشد و کسی که نظر کند بنوشته فضیلتی از فضل اهل اول و اهل آخر زنده  
 برای او الله تعالی کتاهایی را که بنظر کردن کسب کرده باشد پیر فرمودند  
 نگاه کردن بسوی علی بن ابی طالب عبادت است و یاد کردن او عبادت است  
 و قبول بیغیر نماید الله تعالی ایمان سده را مکرر دوست داشتن و گردیدن  
 بسر کردی او و پیروی نمودن از دشمنان او **یا علی** ای دل فضل اهل اسد الله  
 طاعت است مدح علی قال شنیدن عبادت است بودن بدر کجید و گزاف  
 یک نفس حقا که در برابر صد ساله طاعت است و در کافران علی علیه السلام  
 رواست که آنجا نبیره فرمودند که ان الملائكة الذين في السماء يطلعون الى  
 الواحد والاثني والثلاثة وهم يذكرون فضل آل محمد صلى الله عليه وآله  
 قال فقولوا ما نرون الى هؤلاء في قتلهم وكثرة عدوهم يصفون فضل  
 محمد صلى الله عليه وآله قال فقولوا الطائفة الاخرى من الملائكة ذلك فضل  
 بؤنیه من ابناء الله والفضل العظيم یعنی بدرستی که ملائکه و انجاء عی  
 که در آسمانند هر آنکه مطلع میشوند بر یک و دو و سه که ایشان یاد میکنند  
 باشند فضل آل محمد صلوات الله علیهم را فرمودند امام که پس بگویند  
 بیکدیگر ای با پی بنید بسوی این گروه در قتل ایشان و بسیاری دشمنان  
 ایشان یعنی با وجود مقتول شدن و کثرت دشمنانی که دارند با وجود  
 و غریب مینمایند فضل آل محمد صلوات الله علیه و الله را یعنی با ک نداشتند  
 و نمی نرسند فرمودند امام علیه السلام که پس بگویند گروه دیگر که ملائکه  
 که چنین است فضل خدا را که چنانکه بهر که میخواهد یعنی این معنی از

فضائل الهی است بهر که لایق دانند بفضل مینمایند و خدا صاحب  
 فضل عظیم است و الحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر است که بعضی  
 از مومنان است که ملائکه مقرر باذن میطلبند بجهت زیارت نمودن  
 آن زبیدی که حجی از شیعیان در آنجا جمعیت نموده ذکر آل محمد صلی الله  
 علیه و آله کرده شده باشد که بعد از متفرق شدن آنجا عت بریاد  
 آن زمین آیند پس ملائکه حفظ کن فرد و مترت آن بر یکدیگر آن ملک متنا  
 و مرئیه شیعیان ایشان را پس شکر این معنی نموده سعی نمایند از ایشان کردی  
 و بشقت جناب الهی سرافراز شوی و در فکر و ذکر و نغمه احوال آن  
 عزیزان باشی تا از دنیا و آخرت برخوردار و مباد خدا نکرده از انجاء عی  
 کردی که با دشمنان ایشان محشور گردی و قتلهای پویج و هزاره را کوش  
 دهی تا آنکه خود بگوئی زیرا که روایت کرده صاحب کافیه پسند خود را  
 غیاث بن ابراهیم و او از جناب حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود  
 ما اجتمع ثلثة من المؤمنين فصاعدا الا حضر من الملائكة مثلهم فان  
 دعوا بخیر امنوا وان استعاذوا من شر دعوا لله ليصرف عنهم وان ساء  
 ما جئتم تنفعوا الى الله وسالوه قضاها وما اجتمع ثلثة من الما جئهم  
 الا حضرهم عشرتهم اضعافهم من الشياطين فان تكلموا تكلم  
 الشيطان بخوكلامهم واذا اخرجوا اخرجوا معهم واذا قالوا امنوا ائنا الله  
 نالوا معهم فمن ائنا من المؤمنين بهم فاذا اخلصوا في ذلك فليقم ولا يكن  
 شرك الشيطان ولا جليسة فان غضب الله عز وجل لا يقوم له شيء

رحمة الله عليه



ولعنته لا يرد هاشم ثم قال عليه السلام فان لم يستطع فليكن بقلبه  
وليقم ولو جلب شاه او فواق ناقه يعني هرگز جمع نمیشوند سه نفر از مؤمنان  
بیکای پس متفرق میشوند مگر آنکه حاضر میشوند مثل آن عدد از ملائکه  
پس اگر دعا کنند بچیزی از خبر امین گویند و اگر استعاذه نمایند از شیطان  
مسائل می نمایند از الله تعالی اینک بگرداندان شر را از ایشان و اگر  
طلب حاجتی کنند شفاعت نمایند بسوی الله تعالی و سوال قضای حاجت  
کنند یعنی برای مؤمنان و جمع نمیشوند سه نفر از جاجین مگر آنکه چنانچه  
میشوند اعضا ایشان از شیاطین پس اگر حرف زنند حرف میزنند  
شیاطین مثل کلام ایشان و هرگاه بخندند می خندند با ایشان و هرگاه  
ناصوابی از دوست خدای گویند ناصواب گویند با ایشان یعنی عیبی  
یابد گویند خدای گویند شیاطین نیز با ایشان گویند پس کسی که گناه  
شود از مؤمنان در میان ایشان پس هرگاه شروع کنند در چنان امری  
پس باید بر خیزد المؤمن و نشود شریک شیطان و نه هم نشین او پس بدین  
غضب الله عز وجل را بر نماید و آنچه چیزی و لعنت او دارد نمیکند چیزی پس  
فرمودند که بگوید یا اسم الله پس اگر نتواند برخواستن پس منکر شود بدش  
یعنی خواهش انگیزان مکن و یا آنکه بر خیزد یعنی برماند و اگر چه بقدر  
دو شیدان شیر کو سفندی باشد یا انداختن شتر بر بعد از و بی  
و بر گرفتن شتر بر و باز دو شیدان آن پس بهین ناکند انجبارا و منع نمود  
از آن که اگر کسی چنانکه فرموده نکند و نعوذ بالله غضب الله تعالی نازل شود بر او

اینکس و لعنت خدا بر او بعد از آنکه فرود آمد بر میگزیر پس یا بچیز مدعی  
کار و امر الهی را و یا جد نباش و عاقل نباش که چون کار از جد کرد و عاقل  
بگیر خواهی شد و آنوقت پیش مالی سوای پشت دست بدندان گردان  
فایده نکند و از مردودان خواهی بودن یا ای لطف حق با نومدان اها کند  
چون که از جد بگذرد سوا کند و چون از رسول خدا روایت نموده صاحب  
کرم قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیسجد الرجل منکم اخاه کصیفة  
نفسه یعنی و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آینه باید بضمیت  
کند مردی از شما برادرش را مثل نصیحت که بنفس خود کند پس ای  
انچه را بخود روا دارد از نیکی یا برای برادر بدی خود نیز روا دارد و ای  
بدی یا برای خود بخواد برای برادر بدی خود نیز بخواد و العا بالحق  
**حدیث نوزدهم** ابن بابویه علیه الرجه در کتاب اعتقادات  
بسنن خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که پرسیدند از  
انجناب از حال قصه خوانان و انحضرت دستور کلی فرمودند بدین نحو  
که سئیل الصادق علیه السلام عن القصص ايجال الاستماع لهم فقال  
لا و قال من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد  
عبده الله وان كان الناطق عن ابليس فقد عبده ابليس یعنی هر سیده شد  
صادق علیه السلام از قصه خوانان یا بجلال است گوش داشتن بان و  
شنیدن از ایشان پس فرمودند نه یعنی جلال نیست و فرمودند که  
هر کس که گوش بدارد بگویند پس تحقیق او را پرسید پس اگر باشد



گویند از خدا پس تحقیق خدا را برسییده و اگر باشد گویند از شیطان  
پس تحقیق شیطان را برسییده و در کتاب کافی نیز روایت نموده و این  
حدیث شریف شامل هر سخن بجای آنست که کسی کوش کند هست و جنتا  
افس الهی میفرمایند که لاخبر فی کثیر من یخونهم الا من امر بصدقة  
او معروف او اصابه من الناس و در تعریف مؤمنان صادق الایمان  
میفرمایند و اذا امرک بالحق و النور و اگر اما بنا بر این باب و حدیث مذکور  
بر هر سخن لغوی و بی قایده کوش نمیتوان داد و در هر مجلسی و با هر کس نمیتوان  
نشست بلکه اجتناب لازم است و اجتناب واجب و محتمل نیز آمده و علل  
الشرایع از جناب علی بن الحسین علیه السلام پسند خود روایت نموده  
که اجتناب فرمودند که لیس لك ان تعد مع من شئت لان الله تبارک و  
تعالی یقول و اذا رايت الذين یخوضون نامع الظالمین و لیس لك ان تکلم  
بما شئت لان الله عز و جل و لا تقف ما لیس لك به علم و لان رسول الله  
صلی الله علیه و آله قال رحم الله عبدا قال خیرا فضعتم او صمت فسلم و لیس  
لك ان تسمع ما شئت لان الله عز و جل یقول ان السمع والبصر والفؤاد  
کل اولئک کان عنه مستویا یعنی نیست از برای تو اینکه بشنوی یا بفر  
خواهی از برای آنکه الله تبارک و تعالی میفرماید و چون بر بینی کسی را  
که گفتگو میکند بعد از درانیهای ما پس اعراض کن از ایشان نادانند  
در سخن غیر آن و اگر فراموش گرداند ترا شیطان پس نشین بعد از آن  
آمدن یا گروه ظالمان و نیست از برای تو که هر چه خواهی گوئی از برای

خدا عز و جل میفرمایند و پیرو و مباشر آنچه نباشد هرگز اعلم بان و این  
این فرمود رسول صلی الله علیه و آله کرم کند خدا بنده را که بگوید خیر  
غنیست شمارد از انبیا ساکت باشد و منالم مانند بعضی از انبیا آنچه میفرمایند  
و بگوید و نیست از برای تو که آنچه خواهی بشنوی از برای آنکه خدای عز  
و جل میفرماید بدستی که کوش و چشم و دل هر یک از آنها برسیده شوند  
از آنچه از ایشان ناشی شده باشد پس اجتناب خود را در هر باب داشته باشد  
و باز چه مدان و سهل پسند او و در کتاب کافی از ابی بصیر روایت کرده که  
فرمودند حضرت ابی عبد الله علیه السلام که اجتناب فی مجلس قوم لم یذكر الله  
عز و جل و لم یذكرنا الاکان ذلك المجلس حیرة علیهم يوم القيمة ثم قال  
قال ابو جعفر علیه السلام ان ذکرنا من ذکر الله و ذکر عذنا من ذکر  
الشیطان یعنی نشوند جمع در مجلسی فوجی که ننمایند یاد الله عز و جل را  
و نشانند مذکور ما را مگر آنکه بوده باشد انجمنان مجلسی ناعت حضرت  
و نماز بر ایشان روز قیامت پس گفتند که فرمودند ابو جعفر علیه السلام  
بدستی که یاد نمودن ما یاد کردن خدا است و یاد نمودن دشمنان ما از  
یاد کردن شیطان است و در حاشیای برقی علیه الرحمه پسند خود روایت  
کرده از ابن مسلم و از ابی عبد الله علیه السلام و اجتناب از امیر المؤمنین  
علیهم السلام که فرمودند ذکرنا اهل البیت شفاء من الوباء و الا سقام  
و وسواس الریب و جبار رضی الرب تبارک و تعالی یعنی یاد کردن ما  
اهل بیت را شفا است از تب و المرن و بیماریها و وسواس شکها و



ما رضاه رب تبارک و تعالی است پس از این دو چیز مستفاد است  
که یاد نمودن ایشان در جماع و محافل جبریت روز قیامت و پشیمان  
از آنست و یاد کردن ایشان یاد کردن خداست و رضای او سبحانه  
در اوست و شقایب شب و نای کونان از آنست و یاد کردن دشمنان  
ایشان یاد کردن دشمن خدا سبحانه است و باعث سجده او سبحانه  
پس در محاورات و محالسات از خود غافل مشو و ادب از او داشته باش  
از که باعث رستگاری دنیا و آخرتست و همچنین یاد کردن دشمنان  
ایشان از بخت خوی باعث کوری دل و بیماری و بزم مردکی است و دنیا  
دل بدترین از اهرها است و باعث ضلالت و گمراهیست و پشیمان  
روز قیامت است **بابی** یاد عمرت پلید و ناپاک کند بی قدر از اهرها  
خاشاک کند چون یاد عمر کنی نولعش میکنی کن شربت از آن مرغی  
پاک کند **بابی** ای مانده ز کعبه محبت میجو افتاده ز راه راست  
صد مترل دور با جنت عمرم مزن از مهر علی کی جمع توان نمود ظلمت  
با نور و پیر در کافی بسند خود رواست نموده از عبد الملک و او از ابی عبد  
علیه السلام قال تراور و افان فی زیارتکم اجاء لعلوکم و ذکرکم  
لا جادیتنا و اجادیتنا تعطف بعضکم علی بعض فان اخذتم بها  
رشدتم و نجوتم و ان ترکتموها ضللت و هلكتم فخذوها فانها انما  
زعیم یعنی فهمود زیارت یکدیگر را بکنید پس بدستی در زیارت کردن  
یکدیگر شما را باعث زندگی دلهای شما است و یاد نمودن احادیث

ما است و یاد کردن احادیث ما باعث تعطف بعضی است بر بعضی  
از کفر اگر یاد احادیث ما را یعنی که خدایان نمازید و مذاکره ان کنید رسید  
شوید و نجات یابید و اگر ترک کنید احادیث را یعنی یاد نکنید و مذاکره ان  
نکنید و عمل بان نمازید گمراه شوید و هلاک گردید پس فراموشی یاد بان یعنی  
نجات خود را پس بدستی که ما یعنی اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم بر سنگا  
شما ضامنیم یعنی هرگاه چنین کنید و ایضا در کتاب مذکور از عبادین  
کثیر گوید قلت لابی عبد الله علیه السلام انی مررت بقاص یقصر وهو یقول  
هذا المجلس الذی لا یستقی به جلیس قال فقال ابو عبد الله علیه السلام هیما  
هیما خطا استاهم الحفرة ان الله ملائکة سیاجین سوی الکرام الکملین  
فاذا مروا بقوم بلکرون یحذروا لآل محمد فقالوا فقد اصبتم حاجتکم فجلسوا  
فیفتقنهم معهم فاذا قاموا عادوا لمرضاهم و شهدوا جنازهم و قاعدوا  
غایبهم فذلک المجلس الذی لا یستقی به جلیس یعنی کفتم مرالی عبد الله السلام را بید  
که من گذشتم بقصه گوئی که قصه میکند در مجلسی که او میکند این مجلس  
جلسی است که هر که بنشیند درین مجلس شفی نشود یعنی بدیخت نشود گفت  
راوی که پس فرمود ابو عبد الله علیه السلام که دور است دور یعنی از رحمت  
الهی افتاده نشستگاه ایشان در کوزال انش یعنی جهنم بدستی که مرخص از  
ملائکه چندند سیاحت کنند ما و رای کرام الکاتبین پس هرگاه بگذرد  
بر روی که یاد می نموده باشند محمد و آل محمد صلوات الله علیهم پس بکنید  
یعنی بکنید بکنید که بایستید پس تحقیق اصابت مطلب خود نمودید پس بشنید

شیخ

امام



پس تعقیب می نمایند با ایشان پس هرگاه بر خیزند یعنی اهل مجلس ایشان نیز  
بر خیزند عبادت می نمایند و ایشان را یعنی اهل مجلس را و حاضرین را  
بخانه ایشان را و تعاهد نمایند غایب ایشان را پس اینست مجلسی که بد  
نمیشود نشینند آن مجلس یعنی نه مجلس دیگر و میر محمد هادی مرحوم بسند  
معتبر در کتاب زیادة الدعوات نقل نموده از سید امام علیه الصلوة و علی  
آله السلام که فرمودند نه توانوا بحالکم بدکری علی بن ابی طالب علیه السلام فان  
ذکره ذکر کی و ذکر کی ذکر الله و من علامات المنافق انه یتنفر عن ذکره و  
یخار علی استماع فضائله قصص الکاذبة و اساطیر الجوس و سابق برین نیز  
بروایت دیگر ذکر شد **چهارم بیستم** این باب بوجه علیه الرحمه در احکام  
الدین و النمام النعمه روایت نموده بسند خود از بوش بن عبد الرحمن و او از  
حضرت امام موسی علیه السلام که قال دخلت علی موسی بن جعفر علیه السلام  
فقلت له یا بن رسول الله انش القام بالحق لکن الذی یظهر لارض من اعداء الله  
عز وجل و یبلاها کما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدی له غیبه  
بطول مدتها علی نفسه برید فیما قوم و یثبت فیها اخرون ثم قال علیه السلام  
طوبی لشیعتنا الممسکین بجلالتنا فی غیبه فائمننا الشائین علی موالنا  
والبراءة من اعدائنا اولئک متا و یمن منهم قد رضوا بنا انما و رضینا  
بهم شیعة فطوبی لهم والله معنا فی رجعتنا یوم القيمة یعنی گفت  
داخل شدیم مجلس حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام پس گفتیم  
ای فرزند رسول خدا تو می قائم و پیاپی دارنده امر امامت بحق الخضر بن فرمود

فقال انما القام بالحق

ثم طوبی لهم

که منم قائم بحق اما ان فایمی که پاک خواهد کرد زمین را از دشمنان خدا ای عز  
وجل و بر خواهد کرد زمین را از عدل اینچنانکه بر شده باشد از جور و ظلم  
و همچنین است از اولاد من هر او راست غایب بودی که در از شود مدت  
ان از رو ترس داشتن بر خود مرند شوند در ان غایب بودن قوی و ثبات  
باشند بر دین و مذهب حق دیگران پس فرمود علیه السلام خوش بنیاد  
مر شیعیان ما را انا که چنگ زنده اند بکنند متابعت ما در زمان غایب  
بودن قائم ما انا که ثابت باشند بر دوستی و موالات ما و بریزاری از  
دشمنان ایشان انمایند و ما از ایشانیم تحقیق که ایشان را رضی شده اند  
بما از حیث امام بودن و راضی شده ایم ما با ایشان از راه شیعه بودن  
پس خوش باد ایشان را و دیگر خوش باد ایشان را بخدا قسم که ایشان با ما آیند در  
روز قیامت در درجه ما و این حدیث شریف چند چیز ظاهر میکند **اول**  
**آنکه** هر یک از امامان را قائم میتوان گفت اقتاد عصر خود نیز آنکه هر یک  
قائم مقام دیگری بود در امر امامت و وصایت یا آنکه هر یک بر حق قائم  
بودند و از حق بخا و زنی نمودند **دوم** آنکه انتقام کشند از دشمنان دین  
خدا و رسول و دشمنان اهل بیت رسول صلوات الله علیهم حضرت  
صاحب عصر و زمانست علیهم السلام دیگری و انتقام در حضور ایشان  
و در دولت و بدست او کشیده خواهد شد نه دیگری **سوم** آنکه حق  
از شیعیان از دین حق بر کشته مرند شوند و جمعی بر دین حق ثابت بمانند  
**چهارم** آنکه طوبی درختیست در بهشت ان برای شیعیان است یا نحو



وقتی خوش چالی با هر دو دران روز برای شیعیان است **بسم الله** انکه شیعیان  
 ایشان در درجه ایشانند و از این نهایت اعلای مراتب شیعیان میرسد  
 غافل نباش **بسم الله** شیعیان نبود که کوبیدن غلام چیدم شیعیان باشد  
 که چیدم دوستداران بود و در خصال در ابواب سبعمانی امامان از  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که انتخاب فرمودند طوبی  
 لمن را این و این و طوبی ثم طوبی یقولها سبع مراتب لمن هر یکی و این  
 یعنی طوبی برای کیست که دیده مرا و ایمان آورده بمن و طوبی ثم طوبی  
 فرمودند هفت مرتبه از برای کیست که مراندیده و ایمان آورده بمن و  
 عبود الله لای بسند خود نقل نموده از عیسی بن منصور الطاشی و او نیز  
 سندی بامام ابی حمزه الثمالی علیه السلام که فرمودند قال رسول الله صلی  
 علیه و آله زایت لیلۃ اسری بنی الی السماء قصوراً من باقون الجحیم و نیز  
 اخضر و در و مرجان ملاطفاً للسک لافز و نیز بها الزعفران و فیها قاف  
 و نخل و دقان و چور خیرات جسان و آنها را من غسل بخیر علی الله و الحو  
 و قباب علی خافی تلك لانها غرق و خبام و خدم و ولدان فرشتها  
 الاستبرق و السندس و الجبر و فیها اطباء فقلت یا حبیبی جبرئیل  
 لمن هذه القصور و ما شانها قال لے جبرئیل هذه القصور و ما فیها  
 خلفها الله عز و جل و اعد فیها ما نزی و مثلها اضعافاً مضاعفة  
 لشیعة الخبیک علی بن ابي طالب و خلیفتک من بعدک علی امتک و  
 بدعون فی آخر الزمان باسم برادر غیر هم المرافضة و انما هو زین الحسن

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة علی محمد و آله  
 و السلام

لانهم رفضوا الباطل و تسکوا بالحق و السواد الاعظم و شیعة ابنه الحسن  
 من بعده و شیعة الحسن من بعده و شیعة علی بن الحسین من بعده و  
 شیعة محمد بن علی من بعده و شیعة جعفر بن محمد من بعده و شیعة موسی  
 جعفر من بعده و شیعة علی بن موسی من بعده و شیعة ابنه محمد بن علی  
 من بعده و شیعة علی بن محمد من بعده و شیعة ابن الحسن من بعده و شیعة  
 محمد الجدی من بعده یا محمد نهو لاء الائمة من بعدک اعلام الهدی و مصابیح  
 الدجی و شیعتهم و محبتهم شیعة الحق و موالی رسول الله الذین  
 الذین رفضوا الباطل و اخذوا بالحق و قصدوا الحق و اتبعوه فینزلهم فی جنتهم  
 و راودهم بعد و قائم مناصیرین علی عیبتهم رحمة الله انه غفور رحیم یعنی  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم شبی که سپهر فرمودند را بسوی آسمانها  
 قصرهای از باقوت سرخ و زبرجد سبز و در و مرجان و کلان از مشک  
 از فر و خالان زعفران و دران مینوها و نخل و انار و چوران پسندیده  
 بنیکو و نهرهای جاری در روی در و جواهر و خیمه های ان آنها  
 و غرقها و خیمه ها و خدمتکار و فرشتهای او استبرق و سندس و حریر است  
 و دران باغها مرغها و پرندها بود پس گفتیم جبرئیل ای دوست من  
 من جبرئیل از برای کیست این قصرها و چیست حکایتان گفت  
 جبرئیل علیه السلام که این قصرها و آنچه در و است که افریده الله عز  
 و جل و مستعد نموده دران آنچه را که می بینی و مثل ان اضعاف مضاعفة  
 از برای شیعه برادر تو علی بن ابي طالب و خلیفته تو بعد از تو بر امت تو



وخوانده میشوند در آخر الزمان با سبی که برآورد کرده شده غیر ایشان  
و آن اسم زافضه است و آنست و جز این نیست که این اسم زینبی است  
از برای آنکه ایشان رخص کرده و دور نموده اند از خود باطل را و چنانکه  
زده اند بحق و انسواد اعظم است یعنی اعظم مردم مانند که مجتمع میشوند  
بر طاعت حق با اهل سواد اعظمند و از برای شیعه پسر او حسن است  
بعد از او و از برای شیعه حسین بعد از او و از برای شیعه علی پسر حسین  
بعد از او و از برای شیعه محمد پسر علی بعد از او و از برای شیعه جعفر پسر محمد  
بعد از او و از برای شیعه موسی پسر جعفر بعد از او و از برای شیعه علی پسر  
موسی بعد از او و از برای شیعه محمد پسر علی بعد از او و از برای شیعه علی  
پسر محمد بعد از او و از برای شیعه حسن پسر علی بعد از او و از برای شیعه  
محمد مهدی پسر حسن بعد از او ای محمد پس این جماعت پیشوایانند بعد  
از خود و علامت هدا پند و چراغهای ظلمت و تاریکیها اند و شیعه ایشان  
و دوستان ایشان پدر بحق و دوست خدا اند و دوست رسولان  
انجمن کرده و هر که انداختند باطل را و اجتناب نمودند از او و مایل بحق گردیدند  
و متابعت او کردند پس مولی امویا ایشان میشود و حق در زندگانی ایشان  
و آمد و شد میکند بعد از وفات ایشان در جایی که باری کند و اند  
هد بکر را بر محبت پیشوایان یا بسبب محبت هد بکر رحمت الله تعالی  
بدستی که او سبحانه از زنده و بسیار مهر با نیست پس بدانند که  
نمودن يك يك از ائمه عليهم السلام اظهرا كنند اين باشد که چون متباین

برایش  
درین حدیث

شیعه بنابر فرموده جناب امیر المؤمنین علیه السلام سیزده فرقه اند که يك  
فرقه آن ناجی و رستگار است و باقی از اهل نازند چنانچه در کتاب سلیم  
قبس هادی مد کون و در احتجاج نیز مسطور است پس طلب این شیعه  
شیعه امامیه اند و تصریح نمودن جناب نبوی يك يك را بدین جهت  
باشد یعنی شیعیان امامیه اثنی عشریه اند نه غیر ایشان **بصره** پس  
از این حدیث شریف مستفاد میشود اسم زافضه که بر اعظم مردمان که  
مجمع بر حق باشند یا بر اهل سواد اعظم چنانچه اطلاق کرده و میکنند که  
ظاهر و علانیه است یعنی این معنی ثانی برای این طایفه دست نداد تا  
زمان ظهور شاه جنت مکان شاه اسمعیل ماضی قدس الله روحه و  
جعل الجنة مشاء مع آبائه الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعین هر چند  
سابق بر آن شیعیان بودند نهائیت علانیه یا اهل سنی علانیت می  
و تفرقه از ایشان میکردند و اجتماع در سواد اعظم و خطبه و سر کرده ندان  
که سبب و از اولاد ایشان بوده باشد و دولت از دیگران بایشان منتقل  
گشته باشد و عمل بفرموده ائمه عليهم السلام نموده باشند سوای این  
سلسله علیه عالیه که انشاء الله تعالی دولت ایشان ابدت قایم  
الصلوات الله عليهم متصل نموده از خاصان و مخلصان انجمن  
باشند محمد وآله چنانچه علامه حلی علیه الرحمه در منهاج الکرامه  
از پدرش نقل نموده در معجزات و از غیب خبر دادن جناب امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه وآله حکایت هلاکو خان را و طلبیدن اهل جمله



از هلاکوخان امان و پرسیدن آن که من هنوز غالب بر خاکم  
 نکشند چرا امان میطلبید و جواب پدر علامه که از زکات دین خود  
 بپاچتن خبری رسیده لهذا بعد از آن امان نامه نوشته بایشان  
 عنایت نمود و در آخر اینجدیت انجناب میفرمایند که تم بدفع ظفر  
 الی رجل من عشرتی یقول الحق و یعمل به یعنی هلاکوپس ردکن ظفر  
 بسوی مردی از عشرت من که بگوید حق و عمل بان نماید و ازین ظاهر  
 مین است که بعد از هلاکوکسی از سادات رفیع الدرجات را این دولت  
 میسر نشد مگر اهل صفویه علییه عالیله را برستائل خیر بصیرت خوش  
 و ملائمه میناید اینمعنی ظاهر باشد و مؤید قول داعی و ام دولت باد  
 آنکه محمد بن الحسن المشهور بفاضل هندی در رساله نجات آورده است  
 جلیل نظام الدین حسن بن جعفر الجبینه پسند خود از امیرالمومنین  
 و یعسوب المسلمین علیه السلام که آنحضرت فرمودند لانی اردبیل  
 کتر لبس من ذهب و لا فضة و لکنه رجل من ولدی برجل الی التبریز  
 باشی عشر الف فارس معصب بعضا به حمراء را کبابغله شهباء فاذا  
 سمعتم به واد که اوفی زمانه قانونه و انصروه و لوجوا یعنی از برای ما  
 در اردبیل کنج و نیستان کنج از طلا و نقره و لکن مرد پست از اولاد  
 من که روان میشود بسوی تبریز و از ده هزار سوار جزا بسته باشد  
 بعضا به سرخی و سوار اسر شهباء باشد پس هرگاه بشنود اینرا و  
 ادراک کند او را یا زمان او را یعنی زمان دولت او را پس بناید

بسوی او و نصرت نماید او را و اگر چه بچا دست و پا بر وید پس  
 منقبعان آثار اخبار آن نامدار ظاهر و مبین است که سواي انجناب  
 باد و از ده هزار کس و علامات قریشی که عصابه سرخ کنایه از و است  
 بعد از هلاکوخان یا پیش از آن از سادات کبی را روی نداده پس ظاهر  
 که مرد در آنه موجود و وجود مسعود ایشان بوده که علم سادات و شجاعت  
 افراشته و شمشیر کین برای دشمنان دین اخذ متوجه انصوب شده  
 بعد از فتح و نصرت دین بلاد مینار که با بحث مسعود بر تخت سعادت  
 متمکن و قرار یافتند و بدولت و اقبال بر تخت پادشاهی و بادین و دادخوا  
 و جو پرستی نشستند مؤید این مقال آنکه سبطی که از جمله علمای اهل  
 خلافت در کتبش که موسوم بحامع کبیره است پسند خود از این  
 مسعود نقل نموده که گفت ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال انا اهل  
 بیت اخنار الله لنا الاخرة علی الدینا و ان اهل بیتی سبلفون من بعدی  
 بلاء و تشربدا و لظربدا یعنی بانی قوم من قبل المشرکینهم را بابت مؤفیستلو  
 الخیر فلا یعطونه فیما للون فیصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه  
 حتی یأفغوها الی رجل من اهل بیتی بواحی اسمہ اسمی و اسم امیر اسمی  
 فیملک الارض فیملکها سطا و عدلا کما ملوها جورا و ظلما فن ادرک ذلك  
 منکم او من اعقابکم فلیأثم و لوجوا علی الثلج فانما انا انا اشد هدی یعنی  
 بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند ما اهل خانواد  
 که اخبار فرموده الله تعالی برای ما آخرت را بردنیا و بدرستی که اهل بیت

این حدیث از مسعود بن جعفر  
 الجبینه است  
 الحقی



مرا بعد از من خواهند سپید بلاها و بختها و بختها از زمین  
 و دریدن رشتن از خان و مان و پیوستن درین بلاها و شدت آنها خواهد  
 بود تا از زمان که بنایند و پیدا شوند جماعتی از جانب مشرق که باشند  
 با ایشان علمای سپادت و پادشاهی پس آن قوم مطالبه حق نمایند  
 و در بعضی نسخها خبر نمایند پس مردم قبول نمایند پس اتفاقاً در وقت  
 در آیند پس حضرت داده شوند پس داده شوند آنچه را که میخواهند بگویند  
 چنانچه پس و آنکه ایشان آنچه را که مطالبه میکنند و مالک  
 شوند تا آنکه پسینارند پسوی مردی از اهل بیت من که سلا و بست اسم آن  
 با اسم من و اسم پدرا و با اسم پدر من پس مالک شود تمام زمین را پس کند  
 او را از عدل و داد و آنچه بر شده باشد بخور و عظم پس کسی که او را کند  
 از از شما با از اولاد شما پس بنایند پسوی ایشان و اگر چه بر وی چارده  
 و پای ووند بر وی برت پس بد رستی که آن را بخت هدایت است  
 اللهم ارزقنا محبة و غافرة و سلاما و دين و دنیا و آخرتهم انك على كل  
 قدیر و کسی را که نشود که این حدیث را نمیکشند که سبوطی بر این حدیث  
 بنی عباس و در مدح ایشان ذکر نموده باشد بلکه در چنین است زیرا  
 باز در آن کتاب در حدیث ایشان میگوید که للطبرانی عن ابی امامه  
 عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال انها ستخرج الی باب من المشرق لیخرج  
 العباس اولها مشهور و آخرها مشهور لا تنصرونهم و انهم لا یبصرونهم هم الله من  
 مشی تحت رایت من ابائهم ادخله الله فاعلی یوم القيمة جهنم الا انهم

شر خلق الله و انشاءهم شر خلق الله و برعمون انهم منی الا انی منهم  
 بری و هم منی برآء علامتهم انهم یطبلون السعور و یلبسون السواد فلا  
 یخا السوم فی الملأ و لا یساعوهم فی الاسواق و لا تهدوهم الطریق و لا  
 تشغوهم الماء یثا ذی یکتیرهم اهل السماء و مؤید و یجمل کما است  
 یخبر وایت کرده بنس بن عبد الرحمن از حضرت امام رضا علیه السلام  
 که فرمودند در دعای مشهور از انتخاب که اللهم صل علی ولایة عهده  
 و الائمه من بعده و نیز در دعای حضرت صاحب الزمان علیه السلام  
 که میفرمایند وصل علی ولایت و ولایة عهده و الائمه من ولایة پس و لا  
 در زمان و عهد اینجاست چنانچه ظاهر عبارشت و الائمه بعد از  
 ظهور و در دولت است و راست چنانکه سابق برین ذکر شده و بدین  
 در قریبها اسناد حمیری در سولات بر بنی از حضرت امام رضا علیه السلام  
 میگوید که فقلت له جعلت فداک انک قلت لی فی عامنا الاول  
 حکمت عن امیرک ان انفضاء ملک آل فلان علی رأس فلان و فلان  
 پس یعنی فلان سلطان بعد شما قال فقلت ذاک لک فقلت  
 اصلحک الله اذا انقضی ملکهم بملک احد من قریبتی یستقیم علیه  
 الامر قال لا قلت یكون ماذا قال یكون الذی نقول انت و أصحابک  
 قلت یعنی خروج السقیانی فقال لا قلت فقیام القائم قال یجعل  
 ما یشاء قلت فانت هو قال لا یجوز و لا قوة الا بالله و قال ان قد ام  
 هذا الامر علامان الحدیث و غیر از ذکر این حدیث است که بدان

انما یخرج  
 السعور و یلبسون  
 السواد



که خبر داده اند از این شیعیان در اینجا که راوی میگوید ما از این  
 انتخاب میفرمایند بگویند آنکه ای نبوت و ای صاحب کسب این خبرها  
 همه افاده دولت صفویه علیّه عالیّه و طریقه ایشان که الحمد لله والتمنه  
 طریقه شریعیه صحیحیه شیعه اثنا عشریه است میخایند پس بر هر یک از  
 شیعیان سعادت مال و دوستان رسول و علی و آن واجبست شکر  
 این نعمت و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیه و دعای و ام  
 دولت ابد مدتها در دوستان نماید تا باعث زیادتین نعمت الهی نیست  
 باین کس شود زیرا که فرمودند و لن شکرتکم لا زیدتکم زیرا که وجود این  
 پادشاهان نسبت بشیعیان نعمت عظمی است که قدرشان را نمیدانند  
 مردم مگر قلیل نادری که از معرفت نعمتهای الهی مطلعند و واجب است  
 دعای خیر از جهت ذات مبارکشان زیرا که شیخ عبدالقادر که بدین  
 شیخ بها الدین محمد عاملی است رحمت الله علیه در ربیعین که در میان  
 اهل بیت نوشته در اول آن بسند خود از ابن بابویه نقل میکند که  
 و باسناده ابضا الى اسمعيل بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر عليه  
 السلام انه قال لشيعتنا يا معشر الشيعة لا تدلوا رفاكم بترك  
 طاعة سلطانكم فان كان عادلا فاسئلوا الله بقاءه وان كان جائرا  
 فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحكم وصلاح سلطانكم وان السلطان  
 العادل بمنزلة الوالد الرحيم فاجتوا له ما تحبون لا تنفسموا وادعوا  
 له ما تكرهون لا تنفسموا يعني فرمودند حضرت كاظم عليه السلام شيئا

که ای گروه شیعیان باید ذلیل نگردانید کردنهای خود را بترك اطاعت  
 سلطان خودتان پس اگر بوده باشد عادل پس سوال نمائید از جناب  
 الله ببارك و تعالي بقاء او را و اگر بوده باشد جور کننده پس سوال  
 نمائید از الله تعالی اصلاح چال او را پس بدین سخن که در صلاح چال  
 او صلاح چال شماست و بدین سخن که پادشاه عادل بمنزله پدر و پسر  
 نسبت بخلاق الله پس دوست دارید برای چال او آنچه را دوست دارید  
 برای نفسهای خود یعنی هر چه برای خود خواهید برای او نیز نخواهید  
 از خوبها و مکر و داری از برای او آنچه را مکر و میدارید برای ذات خود  
 و نیز در مجلس بجا و هشتم اصالی از ابن بابویه روایت کرده از حضرت  
 صادق علیه السلام که اینجانب از پسران خود را رسول نام علیه السلام  
 کان سرور فرمودند قال الله جل جلاله انا الله لا اله الا انا خلقت  
 الملوك وقلوبهم بيدى فاقبى قوم اطاعوا في جعلت قلوب الملوك عليهم  
 رحمة واما من عصوا في جعلت قلوب الملوك عليهم سخطا الا لا تشعروا  
 انفسكم بسبب الملوك يؤيوا الى اعطفت قلوبهم عليكم يعني فرمودند  
 الله تعالی که بزرگ است از در یافت جلال او که منم معبود بحق مستمع  
 جميع صفات كما اينست معبودي مكر من خلق نمودم ملوك را بايد قد  
 كامل خود و دل ایشان در پد فلذت منست پس هر که و هر که اطاعت  
 امر و بندگی من نمائند میگردانم دل پادشاهان از امر ایشان و رحم و مهر  
 و هر که و هر که عصیان من نمایند در بوالهی و غیر این میگردانم دل پادشاهان



برایشان غضبناك آگاه باشید ای بندگان من باید مشغول تسبیح  
نفسهای خود را در یاد کوی و دشنام پادشاهان نوبه نمایند و یاد کش  
کنند از زینتهای خود را از بسوی من نامهربان کن دلهای ایشان را بر شما  
پس برای مشاغل بصیر درین اخبار صادق و عبرتهاست پس تا مثل نموه  
عبرت گیرید و از در انصاف در آید که گمانین بدان و خود را خوب بود  
دیگر برامقصر میدانند و بدگوی ایشان را و اگر آید و شکر احسان را اینجا  
آید تا از فوز یافتگان شوید و در عیون اخبار الرضا علیه السلام  
فرموده اند که و باسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من  
عامل الناس فلم يظلمهم و حذرهم فلم يكدنهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو  
من جملة مروة و ظهر عدل الله و وجبت خوته و جرم غيبه  
یعنی کسی که عامل باشد بر مردم پس ظلم نکند بایشان و سخن گوید از  
هر باب پس دروغ نکوبد بایشان و وعده که نماید پس خلف نکند  
برای ایشان پس اشخص اینچنان کسی است که کاملست مروت او و  
ظاهر است عدالت او و واجب است بر او ری و ویراست غیبت او  
و مؤید است فقرات دعای حضرت صاحب الزمان علیه صلوات  
الرحمن که اکثر علما نقل نموده اند که میفرمایند و علی الامراء بالعدل  
والشفقة و علی السعیه بالانصاف و حسن السیرة و برضا همت  
که دعای امام برای پیروانشست غیر آن پس معلوم شد که بود پاد  
وامرادر کار است و دعای خبر برایشان واجب و لازم و اعانت و

اطاعت ایشان لازم و الله تعالی بعلم و تفصیل سلوک اگر کسی خواهد  
رجوع نماید بر سالی شیخ ابو الحسن خاتون آبادی که شرح دستور  
العمل که جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله برای مالک داشته  
علیه الرحمه فلی فرموده اند در وقتی که حکومت مصر را بان شفقت نمود  
بودند شرحی بر آن نوشته و منشی ساخته بنصایح المملوک فی اذا السلطان  
البحر خوب پرداخته که بسیار ضرر داشت از برای پادشاهان کامکار  
و مملوک ذوی الاقدار و معترزان اولی الاخبار و سایسان که تار و  
اشرار و منافقان عداو و با بنان خبر و معدلت شعار طول الله تعالی  
اعمارهم و ابقی فی العالمین عدلهم و برهم و احسانهم علی فقار فی العالمین  
**صاحب بن عماد** شهنشاه ما را نشای جلیست که از بنان محبت علی  
بود دوست او را خدا دوست دارد پس آن دوست را با چه تم چکار از  
کر بدانم شاید شتر خورد بر روانم و دوست پیشتر **جدیدت بیست و یکم**  
در کافی بسند خود نقل نموده از محمد بن ابی عمیر و از علی بن حمزه و او  
از ابی بصیر و از ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند خرجت انا و ابی  
علیه السلام حتی اذا کتابین الغیر و المنیر اذا هو بالناس من الشیعه فلم  
علیهم ثم قال والله لا جبریم و ارواحکم فاعینونی علی ذلك یومع و  
اجتهاد و اعلموا ان لا یثنا الا تنال الایا العمل و الاجتهاد من انتم منکم  
بعید فلیعمل بعمله و انتم شیعه الله و انتم انصار الله و انتم السابقون  
الاخرون السابقون فی الدنيا الی و لا یثنا و السابقون فی الآخرة الی



الجنة فدخلنا الجنة بضمان الله وضمان رسول الله يا علي درخت  
 الجنة اجد اكثر از واجباتكم فتنا فصولا في الدرجات انتم الطيبون ونسألكم  
 الطيبات كل مؤمنه حواء عتبات وكل مؤمن صديق ولقد قال امير المؤمنين  
 عليه السلام الفقيه يا قنبر ابشر وبنشر واسبغوا وغدا مات رسول الله صلى  
 الله عليه وآله وهو على امنه ساخط الا الشيعة الا وان لكل شي عروة  
 وعروة الاسلام الشيعة الا وان لكل شي سبيل وسبيل الجاهل الشيعة  
 الا وان لكل شي اماما وامام الارض تشككها الشيعة والله لولا ما في  
 الارض منكم لما اتم الله على اهل خلافكم ولا اصابوا الطيبات ما لهم في  
 الدنيا ولا هم في الآخرة من خلاف كل ناصب وان تعبدوا جهنم فتسبوا  
 الى هذه الامة عاملة ناصبة تضلني انا اجماعة تشقى من عيني ابيه ليس  
 لهم طعام الا من ضربه لا يسم ولا يغني من جوع كل ناصب مجتهد ضلله  
 هباء شيعتنا ينظرون بنور الله ومن خالفهم بقلب والله ما من عبد  
 من شيعتنا ينام الا اصعد الله عز وجل روجه الى السماء الدنيا فان كان  
 فداي عليه امله في كنوز رحمة وفي باض جنة وفي ظل عرشه وان كان  
 مناخر اعنه بعث به مع امينه من الملائكة ليؤديه الى الجسد الذي خرج  
 منه ليسكن فيه والله ان تجاحكم وعاركم لخاصة الله وان فقل لكم لاهل  
 الفناء وان اغتباكم لاهل الفسوق وانكم كلكم لاهل دعوة الله واهل  
 اجابته يعني روزي من ويدرم عليه السلام بيرون امد يرم ناكاه بوديم  
 قبر و منبر كه انكاه بودند مردم از شيعه پس سلام نموديم برايشان بگفت

نصيب

پدرم بخدا قسم هرگز اينده دوست ميدارم بوي شما وارواح شما را  
 پس اعانت و مدد نمايد بران بپر هيزگاري و جهد نمودن در بندگي  
 و بد ايند بد رستي كه در غيبا بد كسي و سني و سر كرد كه ما را مكر يعجل  
 كردن آنچه ما موريد بان و جهد نمودن در بندگي كسي كه پيري خواهد  
 كند از شما بنده را پس بايد كه بعمل ارد عمل و كردار او را يعني كسي كه پير  
 اما مي كند از شما بايد اعانت امام خود نمايد بپر هيزگاري و عمل نمودن  
 آنچه را امام عمل نمايد و فرمايد تا فرزي قيامت شرمندكي نيايد ان  
 براي شفاعت ايشان نكشند زير كه امام هر عصري بنا امت خود  
 بعرضات مي ايند و در وقت حساب بخالت مي كشد در شفا  
 بجهت ان عاجي و اين معني كه عرض شد از مضامين اجاديت و دعاها  
 ميشود و شما بايد حضرت پير و امر الله تعالى و شماها نصرت نمايد  
 خدايد و شماها سابقان ديگر بد يعني سبقت شما نسبت بسبقت  
 سابقان پيش ندارد زيرا كه هر بني امتش بر يكديگر سبقتي در بندگي ندارد  
 پس سابقان نسبت بيكديگر در هرامت ميباشند پس سابقان آ  
 پيغمبر ما صلى الله عليه وآله نسبت ندارند بسابقان ام سابقه  
 زيرا كه اينها اخصاند و بهترند و الحمد لله على مته و تفضله سابقيد  
 در دنيا بسوي دوستي ما و سابقانيد در آخرت بدین سبب بسوي  
 بهشت بخيقيق ضامن شده ايم براي شما بهشت را بضممان خدا  
 و ضمان رسول خدا در اعلى درجات جنت و هر يك از شما از بسيا



خواهید داشت پس غیش خواهید نمود در درجات و مراتب  
عالمات خود شما با کاینده و زنان شما یا کیم اند هر زن مؤمنه  
چوبی اند و هر مؤمن صدیقست و تحقیق فرمودند جناب امیرالمؤمنین  
علیه السلام مر قیرا که ای قیر بشارت باد ترا و بشارت ده یعنی امثال  
خود را و خوشحال باش و تحقیق از دنیا رفت رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و انحضرت بر امتش غضبناک و از ده بود مکر شیعه را  
اکاه باش که بدستی که هر چیزی را دسسته است و دسسته اسلام که  
شیعه است اکاه باش و بدستی که هر چیزی را سر کرده و بز کیست  
و بز و سر کرده مجلسها مجلس شیعه است اکاه باش که بدستی  
که هر چیزی را پیشوا نیست و پیشوای اماکن مکان نیست که مسکن  
شیعه است و بجا قسم که اگر نه شما بودید در زمین هر اینه انعام  
و تفضل می نمود الله تعالی بر اهل خلاف شما یعنی روزی را و نه اصفا  
می نمودند بایشان چیزهای نیکو را نیست از برای ایشان ندر دنیا  
و نه در آخرت از رحمت و تفضل نصیب و حصه هر یک از ناصیبان  
هر چند عبادت و جهد نمایند پس مشوب این بذر شریقه اند که  
عامله ناصبه نامش جوع یعنی عمل کننده و مخ کشنده اند داخل میشوند  
در آتش بسیار گرمی شامیده میشوند از چشمه که بجای گرمی رسیده  
نیست مرایشان از خوراک مگر از صرع که نوعیست از خرابی که شتر  
خورد و چون خشک گردد در هر قاتل باشد یا نیم ویرک و در حبان

فره نکند و کفایت ننماید از گوسنی که هر ناصبی سعی نمائند و خیر  
پس عمل او هبنا است یعنی نیست و نابود که چیزی حتما نمایند  
پس از فرموده خدا غافل مباش و از اینجا معلوم میشود که مردمان  
نا از راه رضا و تسلیم و بندگی اهل بیت نبوت در نیابند بندگی و  
عبادت فایده نمی بخشد چنان است امر و رضای خالق پس باید  
اطاعت امر اهل بیت نمود تا عمل بدرجه قبول رسد پس فرمودند  
شیعیان ما نظر مینمایند بنور الله تعالی و کسی که مخالفت کند ایشان را  
منقلب میشود یعنی هدایت شیعیان بسبب نور ایمان نیست که  
جناب الهی عنایت نموده بایشان بسبب طاعت کردن امر او بجا  
در باره ائمه انا هم علیهم السلام و مخالفان شیعیان بر میگردند از حق یعنی  
بر خلاف ایشانند بآنکه بسبب طاعت نمودن او سبحانه در باره  
اهل بیت علیهم السلام گونند و حق را نمی یابند و هدایت نمی یابند  
لهذا و اکذاشه شده اند در شبه ضلالت و کراهی پس بر عکس شیعیان  
اجوال ایشان در هر باب فناء مل و لا تغفل پس فرمودند بخدا قسم که  
نیست بنده از شیعیان ما اینکه بخوابد مگر آنکه ناله ای بر د روح  
او را الله تعالی بسوی آسمان دنیا یعنی برای دیدن بعضی چیزها  
و قدرها که بقیش زبانه شود مثل خوابانی که راست میشود و بر  
اگر آنکه رسیده باشد اجل و خواهد بود که نور رحمت الهی در بر  
جنت او و در سنا پذیرش رحمت او و اگر بوده باشد اینکه ناخبر در اجل



برخی انگیزد با او ملاقاتی یعنی ملکی همراه روح او نموده تا آنکه برده  
 گردد شود بسوی جسدی انجمنان جسدی که بیرون آمده از و تا آنکه  
 ساکن شود در و بخدا منجی که از آن شما و عمر بجا آورندگان شما  
 خاصان الهی اند و بدستی که فقر شما اهل قناعتند با اهل غنا  
 یا بمعنی که خود را غنی می نمایند بر دمان و بی روی خود را نگاه میدارند  
 از سوال کردن و شکوه نمودن و رسوا شدن و بجای نرسیدن و بدست  
 که غنی شما اهل قناعتند یا بمعنی که اسراف نمینمایند و بقدر ما  
 بحتاج صرف میکنند و مال خدا را از خسر و زکوة بمستحقان میسرانند  
 پس هرگاه از جد خود بخا ورنه کنند و شکر نعم جفیف بجای آرند است  
 که قناعت نموده اند و بدستی که شما و قنای شما اهل و شایسته  
 دعوای خدا بید و شایسته قبول کننده امر او بید و این حدیث شریف  
 جمعی از علمائ نقل کرده اند انجمله در کافی از حضرت صادق علیه السلام  
 و در عمل الشرايع از امام محمد باقر علیه السلام و در مجمع البیان و اما فی  
 صدوق و عقابا لا اعمال و در تفسیر علی بن ابرهیم و غیره پس نام  
 نما با الطاف و شفقتهای الهی نسبت به بندگان خود بجهت ابروی حضرت  
 رسالت پناهی و آل اطهار را بفرمان روان سرگردان کل اخبار صلوا  
 علیهم ما دام الليل و النهار و پیروان ایشان که بچه محو لطف و رحمت  
 نموده و می نمایند پس قدر و منزلت شیعیان را بفهمید و بدانید و بنا  
 سبقت در معرفت بر یکدیگر و زیادتیکه دارند بشایران رعایت جفا

هر یک از واجب و لازم شما دید که اگر کسی خواهد شرح ان نماید از  
 عهد ان درین کتاب بر نیاید پس رجوع بکتاب کافی اولاً و انساب  
 نماید و بدانکه مرده رحمت و تفضل انجانب خدا و رسول او زیاد این  
 چه چیز می تواند بود که چکاپت روز بازار قیامت در کف کفایت شما  
 ولایت است که مولای جمیع مؤمنان است پس سعی نما تا از مؤمنان شما  
 بدین مرده جان افشان که روزی چارث هدای که ان خواص انجانب بود  
 پیرو شکسته و ضعیف و ناتوان شده لرزان لرزان بخدمت ان سرور  
 سرافراز گشته جناب حضرت اسفندار احوال و نقد نمودن ایشان  
 عرض کردند که با امیر المؤمنین از ملاقات موثر چنانسان و دل از رده از  
 شمانت دشمنان حضرت بلفظ که برارید بجهت در جواب ان پیر از عمر  
 بر بخور و از چنین فرمودند یا چارث همان من یکت بر من مؤمن او من  
 قبله **فصل** میدان بیعتن نو چارث هدای که ان کسر که رود ازین جهان فای  
 بیند بچنان جمال من نادانی که اهل نفاقست و کراپانی بفرقی طرفه  
 و انفرقه و بفرقه و انیمه و ما فعل **تفسیر** انرا که بود بوقت مردن مشهور  
 او بشناسد مر او من او را ندیده معلوم شود نام و نشان که چه بود و ان کما  
 که آمده باشد بوجود **حضرت فرمود** و انت عند الصراط معترضی فلا  
 عثرة و لا ل **تفسیر** ان خواهد بصرط چون گذارت افشاد ان بمر راه  
 توان روی و داد کوی بنوای خارت همان بمر از ان عرش یا منبر میگذرد  
**حضرت فرمود** اقول للتاسر جین فوقف للعرض یا ناره ویر لا تقر فی السجلا



**تفسیر** ان کو ہم چند نوافل افند با نوافل کای نارم کردیم که در این کس نهاده  
 نزدیک مشو یا و او را بکند از کای و راست نماید درست سر رشته کار  
**حضرت فرمود** اشقیک من باری علی ظمأء فقال له فی الجلاوة العسل  
**تفسیر** ان چون تشنگیست در سد بحشر بکمال زانگونه زکوثر دهن  
 آب زلال از روی جلاوت غسل ابد بخیال و تشنگی ابد شوی فایع بال  
**حضرت فرمود** هذا لنا خالص شیعنا اعطانی الله فیهم اکمالا  
 یعنی این کرامت ما از است و مخصوص خالص شیعیان ما است که عطا  
 فرموده است خدا بمانا و شیعیان ما این خواهش را **بایست** بدین مرده که  
 جان فشانم رواست که این مرده انسانش جان ما است **بایع** و فانی  
 در و جرم و خطای بخشند تفسیر که او یادش میبخشد خوش باشد در آن  
 معر که خوف دلا ما را بعلی مرتضی میبخشد مؤتداین مقال جدید  
 پیغمبری الجلاست که متفق علیه فریقین است که روایت نموده اند از انجنا  
 که فرمودند الاومن مات علی حجت ال محمد فان کفیله بالجنة مع الانبیاء  
 یعنی آگاه باش و هر کس که پیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس من  
 کفیل اویم به جهشت با انبیاء علیهم السلام و با انبیاء بودن بجهان غافل مبتلا  
 از مرتبه ایشان شیعه اثنی عشر هر کس نباشد جاهلست هر که شایسته  
 باصل خویشتن ما در خطا است پس هرگاه مجازا حال این نباشد حال  
 و مرتبه شیعیان خالص بطریق اولی رفیع تر و اولی تر خواهد بود و در دعوت  
 راوندی علیه الرحمه نیز از بدین ارقم و او از سید الشاجدین علیه السلام

روایت کرده که فرمودند ما من شیعتنا الا صدیق شهید قلت انی بکون  
 ذلك و هم یؤمنون علی فرسهم فقال اما تملوا کتاب الله الذین امنوا  
 بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون و الشهداء و عند ربهم ثم قال علیه  
 السلم لولم تکن الشهادة الا من قتل بالسبف لاقل الله الشهداء یسئل  
 نما درین حدیث نیز و از اینجا استنباط کن و چون چنین نباشد و  
 حال آنکه صاحب کافی نقل نموده بسند خود از فضیل بن یسار و او از  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله که ان الروح و الرجة و الفلاح و العون و النجاة و البرکة  
 و الکرامة و المغفرة و المعافات و البشر و البشری و الرضوان و القرب  
 و النصرة و التمکن و الرجاء و المحبة من الله عز وجل لمن یؤتی علیا و انتم به  
 و بری من عدوه و سلم لفضله و لاد و صباء من بعده جفا علی ان اذ لهم  
 فی شفاعتی و یقول علی بنی ببارک و تعالی ان یستجیب لیه فانه انما انبای  
 و من شیعی فانه منی و نیز در حدیث متفق فییه طرفین وارد است که  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند الا و من عرف علیا و احبه  
 بعثه الله الیه ملک الموت کما یبعث الله الی الانبیاء و دفع عنه اهوا  
 منکر و نکیر و نور قبره و فصح مسیری سبعین عام و یخیر وجهه یوم  
 القیمة **بایع** چون در لحدم نکیر و منکر دیدند اعضای که کار مرا  
 بوسیدند چون بوی محبت علی داشت دلم از آمدن خویش خجل کردیدند  
**چهارم پندست** و دویم شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب



كافي وابن بابويه در عمل الشرائع بسندهای خودشان نقل نموده اند  
 و شیخ رجیب برسی در مشارق الانوار ذکر کرده از ابی اسحق لیثی که گفت  
 قلت لابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام یا بن رسول الله اخبرني  
 عن المؤمن المستبصر اذا بلغ في المعرفة وكل اهل بيته قال اللهم لا قلت  
 فيلوط قال اللهم لا قلت فيلسوف قال لا قلت فيدشرب الخمر قال لا قلت  
 فيباني بكبريه من هذه الكباير او فاحشته من هذه الفواحش قال لا قلت  
 فيذنب ذنباً قال نعم هو مؤمن مذنبك مالم قلت ما معنى علم قال الملم بما  
 الذنب لا يلزمه ولا يضر عليه قال قلت سبحان الله ما اعجب لابنك ولا  
 بلوط ولا يسرق ولا يشرب الخمر ولا ياني بكبريه من الكباير ولا فاحشته  
 فقال لا اعجب من امر الله ان الله عز وجل يفعل ما يشاء ولا يسئل عما  
 يفعل وهم يسئلون ثم عجبت يا ابراهيم سئل ولا شئت كيف ولا استحي  
 فان هذا العلم لا يشعل مستكبر ولا مستحي قلت يا بن رسول الله اني  
 اجد من شيعتك من يشرب الخمر ويقطع الطريق ويخيف السبيل ويبتلي  
 ويلوط وياكل الربوا ويرتكب الفواحش وينهاون بالصلاة والصيام  
 والزكوة ويقطع الرحم ويباني بالكباير فكيف هذا ولم ذاك فقال  
 يا ابراهيم هل تخالف في صدرك شيء غير هذا قلت نعم يا بن رسول الله  
 اخرى اعظم من ذلك فقال وما هو يا ابا اسحق قال قلت واجد من اعدائكم  
 وناصبكم من كثير من الصلاة والصيام ويخرج الزكوة وينابيع الحج  
 والعمرة ويحرض على الجهاد وما نأثر عن البر وعلى صلة الارحام وبعض

در بعض نسخ  
 شده و در بعض  
 با كذا كذا  
 چیز تو را  
 تو را  
 سبب  
 چه  
 از بعض  
 جویند بینه است  
 و در بعض

حقوق اخوانه و بواستهم من ماله و یجنب شرب الخمر والزنا واللواط  
 و سایر الفواحش ثم ذاك فتدعى يا بن رسول الله وبرهنه و يثبت  
 فشد والله كثر فكري واسهر ليلى وضائق ذريعي قال فثبت صلوات  
 عليه ثم قال يا ابراهيم خذ اليك بيانا شافيا فيما سالت وعلما امكنونا  
 من خراب علم الله وسره اخبرني يا ابراهيم كيف تجد اعنفادها قلت  
 يا بن رسول الله اجد محبتكم وشيعتكم على ما هم فيه مما وصفتهم من  
 افعالهم لو اعطيت ما بين المشرق والمغرب ذهبا وفضة ان يروا عن و  
 لا ينكم و يجتنبكم الى موالاة غيركم والى محبتهم ما زال ولو ضربت خناشيمه  
 بالسبوف فكما ما ارتدع ولا يرجع عن محبتكم ولا ينكم و اني اناسب  
 على ما هو عليه مما وصفتهم من افعالهم لو اعطيت اجد من ما بين المشرق  
 والمغرب ذهبا وفضة ان يزول عن محبت الطوعيت وموالاة انهم الى  
 موالاةكم ما وصل ولا زال ولو ضربت خناشيمه بالسبوف فيهم ولو  
 قتل فيهم ما ارتدع ولا يرجع و اذا سمع اجد هم عنقبة لكم و فضلا اسماء  
 من ذلك وتغير لونه و رأي كراهية ذلك في وجهه بغضا لكم ومحبة  
 لهم قال فثبت الباقر عليه السلام وقال يا ابراهيم ههنا ههنا ههنا  
 الناصبة تضلي نارا جامية تسقي من عين ابيه ومن اجل ذلك قوله عز  
 وجل وقد منا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منسورا ويحك يا ابراهيم  
 انذري ما السبب والفضة في ذلك وما الذي قد خفي على الناس  
 منه قلت يا بن رسول الله فينته لي واشرحه وبرهنه قال يا ابراهيم

ولم ذاك

ما البتدع

ههنا



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

وخلص الماء اذا غار فخذ  
وتدشها بالبرك كبريت  
ابن جبرئيل

نقد

افنى  
ناظره  
مناظره  
علاء

وكتبه علي بن محمد

[illegible]

الحسنه في اذائق طيبه  
من قديم الزمان  
والطعام والشراب  
من قديم الزمان











می نماید از خوردن شراب و زنا و لواط کردن و سایر فواحش را پس از  
چهارست و از برای چیست اینچنین تفسیر او فرما از برای من یابن  
رسول الله و اشکار کن او را پس تحقیق فهم بخدا که بسیار شد فکرت  
و شب بیداری من و تنگ شد سینه من یعنی در یافتن اینها پس بستم  
منور صلوات الله علیه پس فرمود با ابراهیم فراگیر بسوی خود بنیای  
شفا دهند در آنچه سوال نمودی تو و علم بنیای از خزان علم الهی و سر  
خبرده مرا ای ابراهیم چگونه یافتند اعتقاد این دو کفر را گفتن یابن رسول  
یافتن حجتان شما و شیعیان شما را بر آنچه می گویید که هستند ایشان در آن  
آنچه بر آنکه وصف نمودم او را از افعال ایشان یعنی با وجود آن کرده  
شوند مابین مشرق و مغرب و مشرق را بر اطلال و نظر بجهت آنکه بپزایی شود  
از محبت وافر بر سر کردی شما و گرانید بسوی موالا که غیر شما هر  
نمی کنند و هر چند زده شود پینه های ایشان بشمشیر هادر راه محبت  
و ولایت شما و اگر چه کشته شوند در راه شما باز پیدارند و بی شکند  
از محبت و ولایت شما و می بینم ناصب و دشمنان را بر آنچه که بر ویند  
از آنچه وصف کردم من او را از افعال ایشان کرده شود بپکی از  
ایشان مابین مشرق و مغرب بر اطلال و نظر اینکه زابل کردند از محبت  
و دوستی طاعتیان و سر کردی ایشان بسوی سر کردی و محبت شما  
نمی نمایند و بر طرف نمی کنند و اگر چه زده شوند بدماغهای ایشان  
شمشیرهای در راه محبت و موالا ایشان و اگر چه کشته شوند

در باره ایشان باز داشتند نمیشوند و بر نمی گردند و هرگاه بشنود  
از ایشان منقبی در باره شما و فضیلتی یا منقبض میشود از آن و  
منقبض میگردد در نکشان و دیده میشود که اهیت آن در روی او از  
رهگذر عداوت بر شما و محبت از برای ایشان گفت پس بستم نمود  
حضرت با فر علیه السلام و فرمود با ابراهیم دوری یاد یعنی از رحمت  
الهی هلاک شد عمل کننده ریخ کشنده داخل میشوند در آتش بسیار  
کرمی اشامیده میشوند از چشمت بسیار کرمی و از برای اینست  
خدای عز و جل که وارد میشوند بنا با آنچه عمل نموده اند از کارها  
پس میگردد این مانع از عمل و کردار او را هلاک بر آنکه شده یعنی از جهت  
آنکه از آتش در نیامده اند بسوی بندگی و اطاعت زیرا که او حجتا  
بانی و امری سر کرده تعبیر نموده آن در فاسد و سر کرده را گذاشته  
بدیگری چسبیده و از در زدی در آمده و عمل بقول آن غولان  
ضلالت نموده لهذا این جزای عمل او است که از قبول نمی فرمایند  
زیرا که اصل را گذاشته و فروع ناصب را بجای آورده پس امام علیه السلام  
فرمودند که خوشحال نوای ابراهیم یعنی که اطاعت امر ما را می بیند  
و از روی که خدا مقرر نموده در حق این ایامیدانی چیست سبب  
قصه طینت فرمودند ای ابراهیم بدست من که الله تبارک و تعالی علیه  
دانا و قدیم بوده افرید ایشان را نه از چیزی یعنی به ماده خلق مخلوق  
فرمودند و کسی که گمان نماید اینکه الله عز و جل افرید مخلوقات را از ماده

در باره



و چیزی پس تحقیق که کافر شد از برای آنکه اینچیز اگر می بود چیزی اینچیز  
 چیزی که افزوده شده از چیزها قدیم با او در ازلت او و هویت او بود  
 اینچیز از اینچیز یعنی این خلاف مطلوبست زیرا که با او سبحانه چیزی  
 نبوده که اگر بوده پس الله ثانی خواهد بود چنانچه جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام در بعضی از خطبایش میفرماید لو كان مقدما لكان الله  
ثانيا و صدوق در کتاب توحید میگوید القول بقديم غير الله عز وجل  
كفر بالاجماع و میرزا فاضل در قبسات میفرماید القول بقدم العالم  
موقع شرك و در موضع دیگر میگوید انه الحاد و در خبر دیگر از حضرت  
 صادق علیه السلام راوی میبرد که فعلی ای شیء الثری فقال لها  
 عند ذلك ضل علم العلماء اقول فكذا الحال في انقطاع الزمان جميع  
 الموجودات في جهة الماضي لا يصور فيه امتداد اصلا لا موجود كما  
 زعم الحكماء ولا موهوم كما توهم المنكحون فلا يمكن فيه حرکات  
 كما استدل الحكماء على عدم التناهي الزمان بل لا شیء مطلق و عدا  
 صرف کاروی عنهم عليهم السلام الجادیت کثیره في هذا المعنى الجاصل  
 بلکه خلق نمود الله عز وجل جميع چیزها را و همگی از الایمن شیء خلق  
 الله تعالى زمین پاکیزه پس منفر ساخت بران زمین آب کواری  
 صافی را پس عرض نمود بران زمین ولایت ما اهل بیت را پس قبول  
 نمود ان زمین سر کردی ما را پس جاری ساخت این آب را بران  
 زمین هفت روز پس سرشت ان زمین را با ان آب و همه جای ان

پس دور داشت این ابرازان زمین پس فرا گرفت انخالصان و  
 بر کرده ان کل کلی را پس گردانید او را طینت امامان عليهم السلام  
 پس فرا گرفت از بقل ان کل پس خلق فرمود از ان شیعیان ما را و  
 اگر و امیکذا شدند طینت شما را ای ابراهیم بر چال خودش چنانچه  
 و اکذا شدند طینت ما انما را هراینه ما و شما یک چیز بودیم یعنی  
 بربک و پیره بودیم کفتم باین رسول الله پس چه کرده شد طینت ما  
 شیعیان فرمود خبر ده هم بنوای ابراهیم خلق فرمود الله عز وجل  
 بعد از ان زمین شوری خبیثه منتنه پس جاری نمود او را آب  
 تلخی که می شوری پس عرض نمود بران ولایت ما اهل بیت را پس  
 قبول نمود پس جاری گردانید بر و هفت روز تا آنکه سرشته گردانید  
 او را و همه جای او رسانید ان ابراهیم دور داشت این ابرازان  
 زمین پس فرا گرفت ازین زمین کلی را پس خلق نمود از ان طاعتیان  
 و پیشوایان ایشان را پس اینچیز ان کل را بقل طینت شما و اگر و اکذا  
 شود طینت ایشان بر چال خود و اینچیز نمیشد طینت شما شما  
 نمیدادند شما دین را و نماز نمی نمودند و روزه نمی گرفتند و زکوة  
 نمیدادند و حج نمی گذاردند و اذا وارد نمیکردند امانتی را و شبیه  
 نمیشدند با شما در صور شما و نبود چیزی بر مؤمنین از اینک  
 بر زمینند صورت دشمن خود را مثل صورت او کفتم باین رسول  
 پس چه کرد باین دو طینت فرمود اینچیز میان ان ایشان با ان



و اب ثابتی پس ما باید این هر دو طینت را مالید بخ پوشت پس  
 گرفت این قبضه پس فرمود حال کار بسوی بهشت و حال آنکه باک  
 ندارم و حال آنکه قبضه دیگر فرمود مال گدایان بسوی آتش  
 سوزان و حال آنکه باک ندارم پس هر چه از اینخت هر دو را با هم  
 این دو طینت را پس واقع شد از اصل مؤمن و طینت او بر اصل کافر  
 و طینت او و واقع شد از اصل کافر و طینت او بر اصل مؤمن و طینت  
 پس آنچه می بینی از شیعیان ماکس که زن آکند و لواطه نماید یا زن که نماز  
 و بار و نه و با حج و با جهاد یا با خجانه یا کبره از کبار کند پس او را طینت  
 ناصب و عنصر اوست اینچنان طینت و عنصری که ناکاه اینچنان  
 شده درو یعنی در مؤمن از برای آنکه از سنگ ناصب و عنصر او و  
 طینت اوست اکساب معاصی و فواحش و کبایر یعنی نه اصل طینت  
 و عنصر مؤمنست و آنچه دیده نواز ناصبی و مواظبه او بر نماز و روزه  
 و زکوة و حج و جهاد و ابواب نیکوییها پس آن از طینت مؤمن و آن  
 اصل اوست اینچنان طینت و اصلی که ناکاه اینچنان شده درو یعنی  
 در کافر ناصب از برای آنکه از اصل مؤمن و عنصر او و طینت او اکساب  
 حسنات و استعمال خیرات و دوری نمودن از مظالمست پس هر که  
 عرض کرده شود این اعمال و همگی آن یعنی در روز عرض اکبر بر الله عز و  
 جل میفرمایند منم عادلی که جور نمیفایند و منصف که ظلم نمیکنند و حکم  
 نمایند که چپ و میل واقع نشود و نه جور و ظلم و دوری از حق و حق

پس  
 خدا

نماید اعمال سبته را اینچنان سبته که کسب کرده مؤمن بسبب اصل  
 طینت کافر ناصب با و و ملکی نماید اعمال چسبته را اینچنان چسبته  
 که کسب کرده ناصبی بسبب طینت مؤمن و اصل او با و رد کنید  
 همه اعمال هر یک را بصاحب اصل طینت او یعنی اعمال آن مؤمن  
 بمؤمن که صاحب بنیکمها است از اصل و اعمال بد ناصب بناصب  
 صاحب بدیها است از اصل پس بدیستی که منم معبود بحق مستحق  
 جمیع صفات کمال و نیست معبودی سزای پرستش و بزرگواری غیر  
 منم داننده سر و پنهانی و منم مطلع بر خزان دلهای بندگان خود و  
 نیفایم میل و نه ظلم و جور و نمیکنم ملازم احدی مگر آنچه دانسته  
 باشم از و با و پیش از آنکه بنافریم او را پس اگر کسی شبهه نماید آنکه هر که  
 حق تعالی در ازل علم دارد به بد کردن کسی پس محالست که نکند که  
 اگر نه لازم آید بخود یا الله علم خدا جهل یا خلافت واقع باشد و هر که  
 این محال باشد که نکند پس مضطر خواهد بود در کردن آن و قادر  
 ترک نخواهد بود پس باید که مجبور و یا معذور باشد در آن و معذور  
 نباشد عقاب او بر آن جواب انست که علم حق تعالی تابع افعال  
 چیزها نیست که واقع میشود از عباد با خیر و وفادرت بران و  
 و فوج آنها تابع علم خدا نیست پس کسی که بد کند و چون بد را نخواهد  
 کرد علم داشت خدا هر چند قدرت بر نکردن آن داشته باشد آن  
 بنده و اگر نمیکرد علم بر نکردن با قدرت آن داشت در ازل پس

نماید اعمال  
 چسبته را



علم داشتن او سبحانه باعث وسبب کردن و نکردن نشود بیغیر  
 پس فرمود باقر علیه السلام ای ابراهیم! با خواندن این آیه شریفه را  
 گفتیم یابن رسول الله کدام آیه فرموده الله تعالی یعنی در چکات  
 یوسف علیه السلام که پناه میبرد بخدا اینکه فراموشی را  
 که یافتن منافع خود را نزد او بد رستی که ماهرگاه چنان کنیم یعنی آن  
 کسی را نیکویم که منافع ما نزد او یافتن شده و دیگر اگر خواهیم در عوض  
 بکیریم درین هنگام باشیم از ظالمان و زبائکاران این آیه در ظاهر  
 انچه نیست که میفهمید شما او را یعنی از چکات یوسف و برادرش  
 و اما در باطن اینست بخدا قسم در باطن همینست یعنی ای ابراهیم  
 بد رستی مقرر از معانی ظاهری میباشد و باطنی میباشد و حکم  
 و منشأ به و ناسخ و منسوخ میباشد پس فرمود خبر ده مرا ای ابراهیم  
 از بر آمدن آفتاب وقت در آمدنش پیدا شود و بنیاد شعاع آن  
 در شهرها ایایان یابن است از فرض آفتاب گفت در حال طلوع آفتاب  
 فرمود ایانست هرگاه غایب شود آفتاب متصل شود آن شعاعش  
 همچنان بر میگردد و عود میفاید هر چیز بسوی اصل شیخ خود و جوهر  
 خود و اصل خود را تم کوید کویا ازین بر خواسته حدیث کل شیخ بر رجوع  
 الی اصله فتأمل و ند بر پس هرگاه شود روز قیامت نزع کند الله عز و جل  
 طینت او را یعنی ناصبی را با کناهان او و وزرهای او از مؤمن  
 پس ملحق سازند همگی از ان ناصبی و بیرون می آید و نزع می نمایند

شیخ مؤمن و طینت او را با چسبات او از هر کدز نیکوین و جهدی  
 که نموده یعنی در خوبها از ناصبی پس ملحق نمایند از ان مؤمن  
 ایای پس می بینی خود را اینجا ظلم و عدوانی گفت نه ای فرزند رسول  
 خدا فرمودند این یعنی بخدا قسم قضایست فصل کننده و چکات  
 قطع نمایند و عدلیست ظاهر شونده سوال کرده نمیشود جناب  
 احدی از انچه میکنند یعنی زیرا که انچه میکنند محض حق بدوینند  
 و میل میکنند و ایشان یعنی بنده کان سوال کرده میشوند یعنی  
 زیرا که اسباب را برای او مهیا و در چک او نموده در تکلیفات پس  
 خودی خود میل میکند به بدی و عمل می آید از جهته زیاده سیری  
 پس ازین رهگذر است انچه می بیند روایت نموده اند که روزی  
 در شریف جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چیزی ها عرض کرد  
 از انچه گفت تو کردی بد و دست خود از خوبها انچه کردی پس حضرت  
 فرمودند نکردم ام مگر بر نفس خود یعنی بیک دست جهاد کردی  
 در راه خدا و بدست دیگر عطا نمودی در راه خدا انچه حضرت فرمودند  
 نکردم ام از برای کسی مگر از برای ذات مقدس خود زیرا که چون مرا  
 مختار نموده اند بنابر تکلیف بجهت ثواب و عقاب پس من اختیار  
 خوبها کرده کردم و ثواب آن عابد بخودم خواهد بود پس اینست انچه  
 گفته اند بدین انچه کنی بخود کنی که هر نیک و بد کنی کس نکند بجان تو  
 انچه تو خود بخود کنی پس حضرت فرمودند اینکه گفته شد ای ابراهیم



یا فرای ابراهیم که انحق و صدقست از پروردگار تو پس مباشرت  
بریده شدگان یا شک کنندگان از حق یاد حق این چه کیست از حکم  
ملکوت فرمودند چه نموده الله تعالی و حکم کرده اند انبیاء و اوسین  
در حال قصه خضر و موسی علیهما السلام در وقتی که موسی طلب قصه  
نمود با خضر پس خضر در جواب او گفت هرگز طاقت مصاحبت مرا  
نداری و صبر دران نتوانی کرد و چگونه صبر توانی نمود بر آنچه می  
آید بر تو که با و دانستی را بفهم ای ابراهیم و تعقل عما یعنی این معنی را  
که تا کسی چیزی را ادراک نکند انکار آن ننماید انکار نمود موسی بر خضر  
و سخت وزشت شمرد کارهای او را تا اینکه گفت موسی خضر که  
نکردم من او را یعنی آنچه کردم از پیش خود و خواهش خود اینست و  
جز این نیست که کردم من او را از امر و فرمان خدای عز و جل  
که انکار این کند خوشا چال نوای ابراهیم یعنی با ذعان این فراموش  
نالاوت کرده میشود و اخبار نیست که نقل کرده میشود از جانب  
خدای عز و جل کسی که رد کند چیزی از آنها را پس تحقیق کافر شد  
و شرک آورده و رد نموده بخدای عز و جل گفت بشی یعنی ابراهیم  
را و بی که پس گوید که من تعقل نمی کردم آیات ببنات را هرگز مجال  
آنکه من میخواهم چهل سال و مرا مکرر روز پس گفت باین رسول  
چه عجب می آورد مرا اینکه فرافکنه میشود حسنات دشمنان شما  
پس رد کرده میشود بشیعیان شما و فرافکنه میشود سیئات

حرف

دوستان شما پس رد کرده میشود بمغضیان شما فرمودند این خدا  
فهم اینچنان خدایی که نیست خدای مکرر و شکافنده دانسته و آفریننده  
بنده و خلق کننده زمین و آسمانست که خبر نداده ام ترا مگر حق و سبب  
نکردم بر تو مکرر را پس و نکرده ظلم الله تعالی و نیست الله ظلم کننده  
میرند کار او بد رستی که آنچه خبر دادم ترا هر آنچه موجودند در قرآن  
ان گفتیم این بعینه یافت شود در قرآن فرمودند بی یافت شود در پیشتر  
از بی موضع از قرآن آیا دوست میداری اینکه بخوام از آنها بر تو بگویم  
بی باین رسول الله پس فرمود فرمود خدای عز و جل و گفتند تا آنکه گوا  
شدند مرا تا آنکه ایمان آوردند متابعت کنند طریق ما را و با یکدیگر  
برداریم گناهان شما را و بنیاشند ایشان بردارند گناهان شما  
هیچ چیز بد نیستی که ایشانند هر آینه دروغ گویند و هر آینه بر میدارند  
بارهای گناهان ایشان را و بارهای گناهانی یا رهای گناهان و هر  
پرسیده میشوند روز قیامت از آنچه بودند که افزایم پسندند فرمودند  
آیا زیادکم برای نوای ابراهیم گفت بی فرمود تا بردارند بار گناهان شما را تا  
روز قیامت و از بارهای گناه آنانکه گناه میکنند آنها بدون علی اکبر  
باشید که بد است آنچه بر میدارید آباد و ست میداری آنکه زیاد  
کم برای تو گفت بی باین رسول الله فرمودند پس آنکه بد بدینما بد  
الله تعالی بدینما بدینما بدینما بدینما بدینما بدینما بدینما بدینما  
سیئات شیعیان ما را بحسنات و بدل میداد حسنات دشمنان

در سوره عنکبوت

در نخل

در فرقان

ایشانرا آنچه بهما صبر



و اما بد مطلع نکتی بر سر ما اجد بر امر مکر مو من مستبصر بر این بدستی که  
نوا کرد اینک ضایع کنی سر ما را مبتلی خواهی شد در نفست و مال نشد  
اهلک و ولدیت یعنی در بلیت خواهی افتاد و از اخواهی کشید از دستمان  
بد فعال و الله بعلم **نفسیه** بدانکه ازین حدیث شریف که مؤیدات بسیار  
دارد چند چیز ظاهر میشود اول آنکه مؤمن مستبصر کامل العقیده مرکب  
معاصی کبیره نمیشود بچند جهت یکی آنکه خدا دارد و جفا مانع نیست **دو**  
معرفت دارد و معرفت عمدتاً موانعست اما با یقین **سوم** صبر دارد و صبر  
اما با توکل آن نیز موانعست **چهارم** غیبت دارد و غیبت نیز موانعست  
و با عفلست تمامی خویها و دلیل این مدعا حدیث شریف است  
که انتخاب برای تمام وصف مؤمن کرده و آن طویل دارد و در کافی موجود  
جوابده باینده است **دویم** آنکه مؤمن مستبصر چنانکه گناه کند  
صغیره کند و در صغایر نیز مصر نباشد که اگر مصر نباشد آن نیز کبیره  
خواهد شد و بیک معنی مملکت است که اصرار در صغایر نباشد پس  
چون این را دانستی پس بدانکه نخب راوی از اینست که من میبینم  
جمعی از اهل ایمان را که مرتکب کبایر میشوند و شما میفرمایید که مؤمن  
مستبصر مرتکب نمیشود پس راوی مؤمن مستبصر را شناخته  
و جناب حضرت قطع نظر از آن نموده سبب ارتکاب مؤمنان  
که مستبصر و کامل نیستند میفرمایند سبب ارتکاب ایشان  
همان مزاج در روز السلسلتست که باعث آن گشته که اگر آن بنوعی

ما را بستنات و قسم بجلال خدا و وجه خدا بدستی که این امر هائیه  
از عدل و انصاف او است سبحانه نیست بر گرداننده مرقضا و حکم او را  
و نیست باز دارنده و بعقب اندازنده مر حکم او را و او است شوا و دانا  
یعنی در کارها و کردارها که هر چه میکند آیا نکرده ایم بیان از برای بخواهر  
مزاج طینی یا از قرآن گفتیم یا بن رسول الله فرمود بخون ای ابراهیم  
انکسائی که اجتناب نمودن کبیرهای گناه را و کارهای نشت را مکر  
صغیره بدستی که پروردگار تو وسیع مغفرت است او دانا تر است بشما  
هنکاهی که بدیدار او دشمنان از زمین یعنی از زمین طیبه و از زمین  
پس پاک شما باید نفسها را از او دانا تر است بکسی که بر هیئت کاری کرد  
میفرماید باید با بد فخر نکند هیچیک از شما بیسپاری نمازش و روزه اش  
و زکواتش و نیکوهایش از برای آنکه خدای عزوجل دانا است بکسی که  
بر هیئت کاری کرد از شما پس بدستی که این از قبل لم است و او را جنت  
آیا زیاد کرد ایم ای ابراهیم یعنی بیانرا گفتیم بلی فرمود چنانکه نخست افید  
شما را بجنان خود خواهد کرد و گروهی را هدایت کرد و گروهی را ثابت کرد  
بر ایشان کما هی را بدستی که ایشان را گرفتند شبا طین را و دوشان  
از غیر خدا یعنی سر کرده دون سر کرده چو را و می پندارند که ایشان هدایت  
کرده شد اند فراموش اینها را بسوی خود ای ابا اسحق پس بخدا قسم که این حدیث  
انجمله بر گردنهای اجداد است ما اهل بیت است و باطن سراسر ما  
و مکتون خزائن ما است و انصراف ثما یعنی بسوی خانه و کار باز نماند

در نجس

در اعراف

عقل دارد و عقل از اجزاء نفس است  
ست  
ست



وامیکنداشند بحال خود البته مرکب نمیشد چنانچه در بحث  
شریف گذشت و سبب مزاج چند چیز میتوان بود **اول** آنکه این مزاج  
از برای نظام عالم زیرا که اگر چنین نبود هیچ وجه میان خویان و بدان  
رابطه و الصبی نبود و چون رابطه نباشد دفع هر یک را الکل به سبب  
میتواند پس از دفع هر یک نظام عالم بهم خورده بر طرف بودند و  
مقصود کلی که نظام است بر طرف میشد **دوم** آنکه اگر مزاج بی  
مناط تکلیف و ثواب نبود زیرا که هرگاه نیک و بدی در میان نباشد  
و حق و باطل بهم آمیخته نباشد چه امر کنند و از چه نهی نمایند و نیز  
میان نیک و بد چون تواند شد **سوم** آنکه برای مصلحت چنانچه عباد  
نیک و بد بودن در میان نقصی نمیدارد و آن باعث ارتکاب بالذات  
در خوبی و بدی نمیشد بلکه این امور بجهت تمیز میان خودشان  
برای خودشانست نه از برای آنکه خدا خود بداند که خوب میکند  
و که بد میکند تا جتنی بین وظاهر باشد بجهت و قنی که برای نیکات  
تفضیلات و کرامات واقع شود و همچنین برای بدان عذاب و سخط  
واقع گردد هیچیک از این دو وظایف را جتنی بر جناب احدیت نباشد  
و خودشان دانند که خود باعث آن شده اند چنانکه جناب الهی  
جکایت می فرماید از بدکاران رَبَّنَا عَلَّمْتَنَا لِقَاءَ رَبِّنَا  
كَتَبْنَا قَوْمًا مَّا ضَالُِّينَ وَ تَكُونُ بَدَلًا لِّمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
فَلَا تَزِرُ وَازِرَتُكَ مِنْهُ يَوْمَ الْحَسَابِ **چهارم** آنکه چون جناب اقدس الهی از هر

صنعتی مخلوقی دارد مثلاً بعضی بالذات خوبند چون ملائکه و بعضی  
نه خوب نه منظور است در ایشان و نه بدی بلکه مقصود بالذات  
بودن ایشان از برای اصلاح عمارت دنیا بر آئین نوع انسانست چو  
چهاراناث و در هر یک از نوع چهاراناث از جلال و جبرام و مودتی  
غیر مودتی انواع اصلاح بر نوع انسان امیاشد و در الجملة شرح  
از آنکه کسی خواهد جویع بکتاب فوجید مفضل نماید و از اینجا  
استنباط میتوان کرد و شرح اثر این مختصر کتبایش ندارد و بعضی از این  
خواهند که بین این دو مجلس از مخلوقات باشد لهذا انسان را خلق  
نمودند که فردی از ملکوت و فردی از بهیشت داخل باشند **یکم**  
آدمی زاده طرفه مجهول نیست که فرشته سرشته و زچوان که کند میل  
شود کم ازین و رکند میل آن شود به از آن و چون فوجی را با خلق  
نمودند و آنچه ما محتاج تکلیفست در فوجی نیست نهادند و ترا نیز  
مخلوقات تفضیل داده سر کرده کردند چنانکه میفرمایند وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا  
بَنِي آدَمَ وَ جَعَلْنَاهُمْ فِي السَّمَاءِ الْجَبَرُوتَ أُولَئِكَ هُمُ الرُّسُلُ أُولَئِكَ  
حُكْمٌ وَ مَصْلَحَةُ اللَّهِ فِي خَلْقِ آدَمَ وَ تَكْلِيفُ أُولَئِكَ هُمُ الرُّسُلُ  
أُولَئِكَ هُمُ الرُّسُلُ وَ ان چند چیز است **یکی** آنکه معرفت پروردگار  
خود را حاصل کنی و بندگی او نمایی چنانچه فرموده اند وَ مَا خَلَقْنَا  
الْإِنْسَانَ إِلَّا لَعِبُدُونَا بَعْضُ الْمُفْسِدِينَ فرموده اند ای بفرموده  
و لازم عرض میشود که ظاهر اینست که معرفت لازم دارد عبادت را و عبادت



حق ملزوم معرفت است و در اخبار بعبودن بر ظاهر که عبادت داشت  
 روایت چنانچه در علل از ابی عبد الله علیه السلام نقل شده که سالت  
 عن قوله وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون قال خلقتهم ليامرهم  
 بالعبادة وبروايت ديكر خلقتهم للعبادة قلت خاصة ام عامة  
 قال لا بد عامة ليس ليعرفون وليعبدون بهر دو معنى ميتواند باشد  
 چنانكه احكام الهی نیز بران قرایافته که هر دو در کاندن انکه عبادت  
 بدله معرفت باشد و پس **دوم** آنکه برای ابد و امتحان خلق کرده اند چنانچه  
 جای دیگر میفرماید الذي خلق الموت والحياة ليبلوكم ايهكم  
 عما كنتم تعملون در جلد دوم علل الشرايع از ابی جعفر علیه السلام نقل  
 شده در جلد آدم علیه السلام و علت اختلاف بني نوع انسان سوا  
 كردن آدم علیه السلام و فرمودن جناب اقدس الهی علت انرا كه كلهم  
 دارد و در آخر حديث میفرماید وانا الله الملك القادر ولى ان  
 امضى جميع ما فقدرت على ما دبرت ولى ان اغيبر من ذلك ما شئت  
 الى ما شئت فافقدهم من ذلك ما اشرئت و اخر ما فقدرت وانا الله  
 الفعال لما اريد لا استئل عما افضل وانا استئل خلقى يعنى سوال السبب  
 اخيار ليست در امور تنكاليقي كه اينكسر دارد و اين امر است كه هر  
 طفلى را ظاهر است **سوم** آنكه اظهار قدرت كامله خود نموده  
 مختلف خلق كرد و اختلاف خلقت بر اى انست كه ديكر هيچ  
 ملحد غير انجبال نرسد كه جناب اقدس الهی عاجز است از خلق نمودن

چنان خلقی که نموده چنانچه در علل روایت کرده از ابی الحسن الرضا  
 علیه السلام كه راوى كويد قلت لم خلق الله عز وجل الخلق على انواع  
 شتى ولم يخلقهم نوعا واحدا فقال لان لا يقع في الاوهام انه عاجز  
 ولا يقع صورة في وهم ملحد الا وقد خلق الله عز وجل عليها خلقا  
 لئلا يقول قائل هل يقدر الله عز وجل على ان يخلق صورة كذا وكذا  
 لانه لا يقول من ذلك شيئا الا وهو موجود في خلقه تبارك وتعالى  
 فيعلم بالنظر الى انواع خلقه انه على كل شئ قدير ليس كردن تسليم و رضا  
 نماده بدانى كه ترا ما مور نموده اند بهر وي چنانچه در كتابى از ابى عبد الله  
 عليه السلام روایت شده كه فرمودند امر الناس يعرفنا والشرع بيننا  
 والتسليم لنا ثم قال وان صاموا واصلوا وشهدوا بان لا اله الا الله  
 وجعلوا في انفسهم ان لا يردوا اليه كانوا بذلك مشركين **چهارم** آنکه ترا  
 بجهت ان ما مور ساختند كه زياده سري را از سريديركنى و بفهمى كه  
 بنده عاجزى و هر چه امر كنند بچشم گفته از روى طوع و رغبت بچهار  
 آوى و كردن تسليم و رضا بچشم فدر و قضا در نهى و از جد خود تجاوز  
 نكنى و بيزبك علت تكليف و عده ان انست كه با وجود اين هم عجز  
 و بيجارى دعوى الوهيت نمايى چنانچه روایت شده از جناب ابا  
 عبد الله عليه السلام كه عبد الله بن فضل الهاشمي گفت قلت لابي  
 عبد الله عليه السلام لاي علة جعل الله عز وجل الارواح في الابدان  
 بعد كونها في ملكوته الاعلى في ارفع محل فقال عليه السلام ان الله



تبارك وتعالى علم ان الارواح في شرفها وعلوها متى تركت على  
 جالها نزع اكثرها الى دعوى الربوبية دون عز وجل فجعلها بقدر  
 في الابدان التي قدر لها في ابتداء التدبير نظر لها ورجعها وخرج  
 بعضها الى بعض وعلق بعضها على بعض ورضع بعضها فوق بعض رجعا  
 وكفى بعضها ببعض وبعث اليهم رسلا واتخذ عليهم حجة مبشرين  
 ومنذرين يا مرون بشعاطي العبودية والتواضع لمعبودهم بالانواع  
 التي تعبدهم ونصب لهم عقوبات في الاجل ومثوبات في العاجل و  
 مثوبات في الاجل ليرغبهم بذلك في الخير ويترهبهم في الشر وليدفعهم  
 بطلب المعاش والمكاسب فعملوا بذلك انهم يماريون وعباد  
 مخلوقون وبقيلون على عبادة فبسطقون بذلك نعم الابد وجنة  
 الخلد ويا منؤمن الفرع الى ما لبسوا لهم بحق ثم قال عليه السلام يا ابن  
 الفضل ان الله تبارك وتعالى احسن نظر العباد من انفسهم لا نفسهم  
 الا ترى انك لا ترى فيهم الا حجب العلو على غيره حتى ترى منهم لمن  
 قد نزع الى دعوى النبوة بغير حقايقها ومنهم من نزع الى دعوى الامامة  
 بغير حقايقها وذلك مع ما يرون في انفسهم من التقص والحجز والضعف  
 والممانعة والحاجة والفقر والالام والمساوية عليهم والموت الغا  
 لهم والفاهر يجمعهم يا ابن الفضل ان الله تبارك وتعالى لا يفعل  
 بعباده الا الاصل لهم ولا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم  
 يظلمون **ششم** انك اگر حکایت امتزاج نبی و ظاهر را هست که اکثر

في العاجل وعقوبات

این حدیث در بیان اینست که خداوند تعالی  
 از خلق و تدبیر و احکام و عقوبات  
 و انوار و کرامات و غیره  
 بسیار آگاهتر از ما است و ما را  
 در اینها بسیار کم است

کارها معطل و باطل بود چنانچه در قشون عقل و جهل واقع گشته  
 مثل آنکه اگر غضب نبود جهاد واقع نمیشد و اگر حرص نبود تنگ  
 امور دنیوی کسی نمیشد و اینها هر يك بقدر ضرورت در جای  
 در کار و ضرورت و لازمست و همچنین چیزهای دیگر پس هرگاه  
 اینها را از انسانی پس بداند که چون اینست از برای بنده عاقل و مطیع  
 که چنانکه در حکایت عقل از عقل ناشی شد که بعد از خلق شد  
 فرمودند پیش از این پیش آمد و فرمودند بر کرد بر کشت و هیچ چیز  
 که چرا پیش از این و چرا بر کردم پس این يك معنیست اشاره بآنکه  
 بنده را جز اطاعت کاری نیست بجز این چنانچه در کلام  
 نیز اشاره بآن شده در اینجا که میفرمایند لا یُسئَلُ عما یفعل و بهم  
 یُسئلون و همچنین در حدیث امام علیه السلام اقتباس از  
 کلام الهی نموده همین را میفرمایند و از احادیث بسیار  
 همین معنی ظاهر و هویدا است بر آری منتبعا انار اهل بیت علیهم السلام  
 پس مردمان مکلفند بسبب چیز چنانچه در کافی از سید روایت  
 شده که گفت قلت لابی جعفر علیه السلام انی ترکت موالیک  
 مختلفین بربا بعضهم من بعض قال فقال وما انت و ذاك انما  
 کلف الناس ثلثة معرفة الائمة و التسليم لهم فيما ورد عليهم  
 و الرد اليهم فيما اختلفوا فيه و بعد از معرفت خدا و رسول و عبا  
 مکلف باین سه چیز اند و از اینجا ظاهر میشود که چیزها بابت



خاله بهتر بود از ناج شهنشا هر که کدابی ز در شاه ولایت نکند  
و چون چراچنین نباشد و چال آنکه چون و چرا با امثال خود می باشد  
تبر خالق زبیر که او سبحانه مستجمع جمیع صفات کمالست و غنی الی  
من جمیع الجہات و مبرا و معزا از همه نقایص و عیوب ذاتی و صفاتی  
و مبرا از با خلقتش از نفسهای خودشان بخودشان و حکیم علیم قادر  
بمصلح چال مخلوقاتش پس خلق نمود خلقتش را از راه تفضل و مرحمت  
بی آنکه هیچ مخلوقی با او سبحانه مساویه یا حتی بوده باشد و بر ایشان  
تکلیفی چند فرموده که هرگاه اینچنان نمایند باعث مرحمت و مغفرت  
و تفضل شوند و اگر نکنند بر خلاف آن شوند با وجود این مراتب آبا  
واجبست که او سبحانه اطاعت کرده شود بانه با وجودی که دفع ضرر  
مکلف را از خود واجبست و ایتمنی در نهایت ظهور است برای  
غافل منصف که چنین ذات مقدس بجز اطاعت و انقیاد و رضا و تسلیم  
چیز دیگر جایز نیست چنانچه روایت کرده صاحب کافی در کافی از  
کاهل و آوازای عبدالله علیه السلام که فرمودند لو ان قومنا عبد الله  
تعالى و جده لا شریک له و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و حجوا الی بیت  
وصا موا شهر رمضان ثم قالوا الشی صنع الله او صنع رسول الله  
صلی الله علیه و آله الا صنع بخلاف الذی صنع او وجد و اذک  
فی قلوبهم لکانوا بیدلک مشرکین ثم تلا هذه الایة فلا وربک لا  
یؤمنون حتى یحکوا الایة ثم قال ابو عبد الله علیه السلام علیکم

ضلعکم بالسلم و همچنین است چال با ائمه اطهار غافل مباش و دل  
مخراش **بیت** نیست در دشت لاف انسانی مزین و در دایره انسانی  
کند عجز کن تا التفات لطف دوست داشت را چشمه چشوان کند  
در مناجات آنکه دل خواهد نکل او کدابی را به از سلطان کند پس اگر  
چنین نکند و در صد سوال در دایره از دو وجه بیرون نیست سوال  
یا سوال میکند و جبر را اگر صرفه دارد میکند یا بخیل را و اگر ندارد نمیکند  
هیچ آنچه کار کار اهل اینای زمانست یا اینست که میفهمد و جبر را  
و شک و شبهه ایلس را از او میدهد در دل و فایده بر آن مشرب نشده  
ان نیز رفتن رفت در شک افتاده از راه بدر رود و ازین جهت است که  
جناب الهی میفرماید ان اکثر سوالها در اینجا که میفرمایند لا تسئلوا  
عن الشیاء ان تبدلکم نسوکم الایة و جای دیگر میفرماید قد سألنا  
قوم من قبلکم ان یصبحوا کافرین و با وجود این معانی باز تفضل و تعطف  
و ترجم نموده میفرماید علت ینک و بد طینت سبق علم او تعالی است  
بر خلقتش پیش از خلق نمودن آنها چنانچه در حدیث اول میفرماید انما علم  
السیر و الخیر و انا مطلع علی قلوب عبادی لا اریفت و لا اعلم و لا اری  
ایضا الا ما عرفته منه قبل ان اخلفه و در حدیث سوال ادم علیه السلام  
جناب او سبحانه میفرماید انما الله الملك القادر و لی ان امضی جمیع ما  
قد رت علی ما در برت ولی ان اعبر من ذلک ما شئت الی ما شئت و  
فاقدم من ذلک ما احرث و اؤخر ما قد رت و انا الله الفاعل لما ارید



لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَأَنَا أَسْأَلُ خَلْقِي وَأَنَا بَيْنَهُمَا اسْتَدْرَاجٌ وَمَشَبَتْ  
 وَبَدَأَ وَتَكْلِيفٌ ظَاهِرٌ اسْتَدْرَاجٌ وَنَاشِئٌ مَبْنِيٌّ بِدَشْوَرٍ نَاجِيٍّ أَوْ سَبْحَانَهُ  
 فَادْرَحْنَا رُبَّاشِدْ وَأَوَّلِيَّ بَصَرٍ فِي خَلْقِهِ نَاشِدْ وَالْأَجْنَحُ وَالْعَاجِزُ  
 وَنَاضٍ خَوَاهِدُ بَدْوٍ وَخَدَّاهُ بَرَاخُوَاهِدْ شَائِلٌ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ  
 عَلَوُ الْكِبَرِ **بَيِّنَاتٌ** مَا كُنْهَ كَارِئِمٌ أَوْ صَاحِبُ كَرَمٍ نَاجِيٍّ كَسْتِ وَأَيْضًا خَوَاهِدُ  
 أَنْ كُنْهَ عَالِيٌّ شَادِدٌ وَمَا أَمْدَانُ التَّغَانِشِ نَاكِرُ اسْلُطَانِ كُنْهَ وَبَرَا  
 مَنَاسِلُ بَصِيرَةٍ وَمَنْتَبَعٌ أَجَادِيثُ أَهْلِ بَيِّنَاتٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثَابِتٌ وَهَمٌّ مُوَا  
 كُنَابِ خَدَّاسْتِ وَأَيْضًا خَوَاهِدُ مَا بَيَّنَّاهُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ  
 وَبَيِّنَاتٍ بَدْرَانِ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ شَعْرَتَانِهَا اسْتَدْرَاجٌ نَاوَاضِحٌ  
 يَاسِدٌ وَبَرَادِيزِ خَوْضٍ مَوْدِعٌ مَكَارِهِ وَمَشَاجِرُهُ وَبَيِّنَاتٍ اسْتَدْرَاجٌ  
 چيزی دیگر حاصل نخواهد شد و یاد در قضا و قدر گذاشته جهت  
 بر جهت افزوده غرق در پای کمراهی خواهد شد **بَيِّنَاتٌ** اگر نیک و  
 بدی بینی مزن دم که هم ابلیس میناید هم آدم **بَيِّنَاتٌ** هر کسی را در جهان  
 مشغول کاری کرده اند در کین عاقلان دیوانه هم بیکار نیست  
 طینت بد خلق را در یکین ظاهر چسود هیچ کس را چشم بر نقش نکار  
 ما نیست پس ملاحظه نماید بر سپیدن امام علیه السلام اعتقاد  
 این دو طایفه را و عرض نمودن ابراهیم یعنی اعتقادات هر دو  
 طایفه را **بَيِّنَاتٌ** انتخاب خود عالم بود از برای آنکه بفهماند یا و  
 که از هر کد زان فرائی و سر سنجی و طاعت نکردن ناس است که امر

طینت بدین بجز مفرز کشته و شده و اطاعت نکردن امر خدا و رسول  
 و ائمه هدی علیهم السلام که بهترین جمیع مخلوقاتند و همگی مخلوقات  
 مأمور بامر ایشان باشند پس هر کس از در تسلیم و رضا و معرفت  
 در آمد بطلب دنیا و آخرت قایل میگردد چنانچه روایت نموده  
 در کافی از زید شحام و از ابی عبد الله علیه السلام که گفت قلت  
 له ان عندنا رجلا یقال له کلّیب فلا یجوع عنکم شیء الا قال انا  
 اسلم فمیتناه کلّیب تسلیم قال فخرجه علیه ثم قال اندون ما التسلیم  
 فسکتنا فقال هو والله الا لایان قول الله عز وجل الذین امنوا و  
 وعملوا الصالحات واخلوا الی ربهم پس خرجه نمودن معصوم برو  
 دلیل ایمان اوست و معنی تسلیم را دلیل از قرآن آوردن نیز دلیل  
 بر ایمان او پس هر که مؤمنست خبر دنیا و آخرت بحال او شاملست  
 و دلیل برین مدعا بسیار و این مختصر کفایتش آن ندارد **بَیِّنَاتٌ** یک  
 نزاع دل و باطن نتوان کرد حق را بغسلان باطل و ناحق نتوان کرد  
 سر مشق بکس نماند هندا ز خط تسلیم را زنی که نهانست محقق نتوان  
 کرد و اگر از تکبر و خود پرستی از در هوا و قیاس مثل شیطان **بَیِّنَاتٌ**  
 و جسد و جهل را شعاع خود نمایند و رد امر الهی و حضرت رسالت  
 پناهی و حضرت ائمه انام علیهم السلام را کنند خواهد بود مثل شیطان  
 و شیما او مثل شیما ث شیطان پس او شکر منع جیفی خود را نکرد  
 و در لغت او را ندانسته لایق و ناچار است که آن نعمت را از وی باز گیرد



وینکی کرامت فرمایند که فرمودند و شکرش را نمائید و لهذا این  
 نیز وجه عمده ایست برای طینت پیش عقل و نظر و اینست که زوایا  
 شده از جناب اباعبدالله علیه السلام در کتاب توحید این بابویه که  
 فرمودند قال رسول الله صلى الله عليه وآله سبق العلم العمل و جفت  
 العلم و مضى الفضاء و ثم القدر يخفي الكتاب و ضديق الرسل  
 بالسعادة من الله لمن آمن و اتقى و بالشقاء لمن كذب و كفر بالولاية  
 من الله للمؤمنين و بالبراءة من المشركين پس آنچه ظاهر است از  
 کتاب خدا و سنت رسول خدا آنست که روایت نموده ابی سلمه  
 از عبد الله علیه السلام که گفت سمعته يقول بن الحسن الذين فرض الله  
 طاعتنا لأوسع الناس ألا معرفتنا ولا بعدنا الناس يحكم لنا من عرفنا  
 كان مؤمنا ومن أنكرنا كان كافرا ومن لم يعرفنا ولم ينكرنا كان  
 ضالا حتى يرجع إلى الهدى الذي فرض الله عليه من طاعتنا  
 الواجبة فان يمت على ضلاله بفعل الله به ما يشاء پس اگر امر  
 طینت چنین نمیبود هر اینه خوا هست بود این معنی بیت بگوید یا  
 بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان و این در نظر  
 عقل و نقل قبیح است و لهذا بانکه ناامل ظاهر میگردد تبدیل  
 سببنا مجسنا و تبدیل حسنا سببنا اگر اضا فاشد  
 بر مشفک خیر و وجه دیگر آنست که امتزاج طینتین فی الجعفی  
 دخل در بد کردن و خوب کردن ندارد و دلیل برین مدعا اولافوقه

امام علیه السلام است که فرمودند در خطبه اش که الذی خلق  
 خلقه لعبادته و أفردهم على طاعته بما جعل فيهم و قطع عذرهم  
 بالجميع فمن بينة هلك من هلك و منتهى الجحيم و الله الفضل المبجل  
 و معبدنا و دهم همان امتزاج است و بعد از امتزاج قبضه عین با  
 اهل جنة و قبضه شمال با اهل نار فرمودن پس مزوج هم بودن  
 ان هر دو طینت و از اهل سعید داخل در شقی و شقی در سعید  
 که هر دو با سعید باشند یا شقی و جان انکه هیچیک با کینه نیستند  
 بلکه بعد از عمل این داخل ان و ان کو داخل این نشود چنانچه این باب  
 علیه السلام در کتاب توحید روایت کرده در حدیث طولانی  
 و در آخر ان میفرماید که ان الله يبارك و تعالى ينقل العبد من  
 الشقاء الى السعادة و لا ينقله من السعادة الى الشقاء و نیز در  
 محاسن برقی از ابی بصیر و از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود  
 که فرمودند ان الله خلق خلقه خلقا فوما يجنبنا لو ان اجد من خرج  
 من هذا الرأى لرد الله اليه و ان رغب انفسه و خلق فوما بلغنا  
 لا يجنبونا ابدا و در فقره آخر گفته ایست بانکه اگر خواهند داخل  
 مجسمین میشوند چنانچه در فقره این و در حدیث سابق  
 بانست و جناب الهی قادر بر ان و مناط تکلیف نیز بآنست و در  
 دعاهای این اشعار ان شده چنانچه روایت کرده اند در کتاب دعا  
 کافی و این بابویه علیه السلام در جواب الاعمال در باب شیع و



تقدیری که جناب باری نسبت بخود میفرماید و هر که شوق  
 باشد و اثر آنخواند سعید گردد و در غیر آن دعا و از آنجمله است  
 دعا های شبهای ماه مبارک رمضان پس از مضامین قرآن و  
 حدیث و دعا های ظاهر است سعید میباشد و شوق میباشد  
 و ازین دو گروه هر کدام که نابع امر الهی و رسول و ائمه اند سعید  
 و هر که نابع نیست شقی است و این معنی در علم عالم الغیب و الشهادت  
 ظاهر است پس حضرت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 الشقی من شقی فی بطن امة و السعید من سعید فی بطن امة و  
 من سعید فی بطن امة پس از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدند  
 از معنی این حدیث انشروا و فرمودند الشقی من علم الله و هو فی بطن  
 امة و سعید من عمل الاعمال الا شقیاء و السعید من علم الله و هو فی بطن  
 امة و سعید من عمل الاعمال السعداء و هیچ یک از شقی و سعید در خارج  
 نیستند مگر بعد از اعمال خیر و شر پس سعی نماید ایمان بپا و در اطاعت  
 نما و خیر کن من ضامن بضمان خدا و رسول و ائمه که از اهل سعادت  
 باشی و اگر ایمان نیاری و خیر و اطاعت نکنی از اهل شقاوت  
 گردی پس حقیقت چنان است که الطاف و رحمة الهی سبقت  
 گرفته بر اعمال ما و آنچه و حجت بان تمام تواند شد کرامت نموده  
 بیت هر چه هست از قامت ناسازی بی اندام ما است ورنه نشسته  
 او بر بالای کس کونا نه نیست پس حقیقت و واقعا اصل چنانست

دخول در عمل خوب نمودن باید کردن ندارد مثال آن است که  
 شخصی دو بنده دارد یکی لباس خوب کرامت کرده و یکی لباس  
 بد عنایت نموده و بعد از آن میفرماید که فلان کار را بکنید  
 و در کردن انکار هر دو مساویند اما آن لباس انکار را میکند یا  
 آن قوای که در آن مندرجند پس ظاهر است که آن قوای با عشتان  
 کار است و چنانکه چه در ظاهر امرها لحظه میکنیم همگی در شتاب  
 الهی با آنچه ما مور نموده اند و در تحصیل شناخت نبی و انبیا  
 بکسانیم و در کردن فعل و ترک آن نیز بکسانیم پس خود قبول فعل  
 و ترک آن میباشد نه آنکه زاجری او را زجر کنند که بکن یا مکن و  
 این معنی در نهایت ظهور و مبین است و اگر چیزی غیر آن باشد  
 که من عند الله مفاد باشد چنانکه در کردن آن و نکردن اختیار  
 نباشد و قرای فی امانت از هیچ کس او را بازخواست نمینمایند چنانچه  
 در کتاب توحید این باب بود رحمه الله از بنده از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده که قلت له جعلت فداک ما تقول فی  
 القضاء والقدر قال اقول ان الله تبارک و تعالی اذ اخرج العباد  
 یوم القيمة سألهم عما عهد بهم و لم یسألهم عما فاضی علیهم و  
 در حدیث دیگر میفرماید در باب نفی جبر و تفویض که ان الله  
 عز وجل خلق الخلق فاعلم ما هم صابرون الیه و امرهم و نهائهم فما امرهم  
 من شیء فقد جعل لهم السبیل الی الاخذیه و ما نهیهم عن شیء فقد جعل



لهم السبيل الى مكة ولا يكونوا اخذين ولا تاركين الا باذن الله  
وحقست که بفرموده او سبحانه فرمایم که زیرا که فرموده فرایم  
اینرا و بفرموده ان تارکیم زیرا که فرموده تارکین او را یا آنکه بقوای که  
او سبحانه کرامت نموده و در فرمان ما کرده ما میکنیم ان کار را و  
ان میماییم پس اذن الله باین معنی بدان مثال دیگر که فرض کنیم  
اصل طینت نیز داخل در فعل داشته باشد بدانکه آنچه پیغمبر خدا  
تکلیف نموده اند از جناب اهل بیت نحو اسنه اند و آنچه از اهل بیت  
خواسته از تو نحو اسنه اند و آنچه از تو خواسته اند از عجبوه دیگر  
نحو اسنه پس در بعض از تکالیف هم مکلفیم و در بعض مکلف  
نیستیم مثلاً پیغمبر و اهل بیت و امت هر شریکند در انسانیت  
و تکلیف معرفت و اطاعت مثل را و امر و نواهی و اما در نبوت  
و امری که به پیغمبری منوطست از هیچ کس از امت نحو اسنه اند کچرا  
این و چی را رسانندی یا چرا رسانندی یا چرا اینرا جلال کفنی و یا او  
جرام کردی ازین قبل چهرها نسبت بجناب رسول الله صلی الله  
علیه و آله دارد و پس و همچنین در امر خلافت و امامت که با اهل  
بیت رسول صلی الله علیه و آله مرجوعست و ایشان باید حراست  
دین خدا را نمود از کم و زیاد و تغییر نگاه دارند و مردم را زجر و امر  
نموده جدود الهی را جاری نمایند و ازین قبیل آنچه با امر امامت  
منوطاست و از ایشان خواسته اند از امت ایشان مکلف نیستند

و نحو اسنه اند و اما امت پس از ایشان اطاعت و تسلیم و رضا  
خواسته اند و آنچه ایشان فرمایند امت باید بجای آورند پس این  
حکایتها داخل طینت ندارد طینت هر چه خواهد باشد نوره  
بندگی و اطاعت را آماده باش که او سبحانه بنده پروری دادند چنانچه  
در خصال از رسول متعال روایت است که فرمودند قال الله تعالی  
یا بنی آدم اطعونی فیما امرتک ولا تعلمنی ما یصلحک و او فادراست  
بانکه هرگاه شفی در سعادت سعی نماید سعیدش کنند و اگر سعیدی  
نیز سعی در شقاوت کند اگر بخودش و اگر از شفی خواهد شد چنانچه  
حدیث ان سابقاً مذکور شد از کتاب توحید و حق اینست که تقوا  
نموده محمّد در کتاب فضایل علی علیه السلام و در مسندش که خرج  
صلی الله علیه و آله علی الحج عشبته عرفت فقال لهم ان الله یأفی  
بکم الملائکه عامه و غفرکم عامه و یا فی بعلی خاصه و غفر له خاصه  
انّ فابلکم قولاً غیر حجاب فیما لقرابتی ان السعید کل السعید حق  
السعید من اجب علیاً فی جوده و بعد مونه پس تا مثل نماید در حدیث  
شریف و یقین بدان که همینست همینست همین و الحمد لله علی  
هذا یثبت بر درش از سجده ریزی هیچ کس را عاری نیست ابرو  
جز خاک سازان را درین دربار نیست تا آنکه کاران کرم را التفات  
دیگر است حجتی روشن تر از توفیق استغفار نیست اینست  
مجل حکایت طینت و السلام علی من اتبع الهدی حدیث بیست و دوم



در كافي از محمد بن سليمان واوازي پدرش روايت كند كه گفت كنت  
 عند ابى عبد الله عليه السلام اذ دخل عليه ابو بصير وقد حقره  
 النفس فلما اخذ مجلسه قال له ابو عبد الله عليه السلام يا با محمد ما  
 هذا النفس العالى فقال جعلت فداك يا بن رسول الله كبر سبى  
 ودق عظمى واقرب اجلى مع اننى لست ادري ما ورد على من امر  
 اخبرني فقال ابو عبد الله عليه السلام يا با محمد وانك لتقول هذا  
 قال جعلت فداك وكيف لا أقول فقال يا با محمد ان الله تعالى  
 بكرم الشباب منكم ويستحي من الكهول فقال بكرم والله الشباب  
 ان بعدتهم ويستحي من الكهول ان يحاسبهم قال قلت جعلت  
 فداك هذا لنا خاصة ام لاهل التوحيد قال فقال لا والله الا  
 لكم خاصة دون العالم قال قلت جعلت فداك فانا نيزنا بين  
 انكسرت له ظهورنا ومائت له افندتنا واستجلت له الولاة  
 وما كنا في حديث رفاه لهم فقاؤهم قال فقال ابو عبد الله عليه  
 السلام الترافضة قال قلت نعم قال لا والله ما هم ستموكم به بل الله سما  
 اما علمت يا با محمد ان سبعين رجلا من بني اسرائيل رفضوا فرعون  
 وقومه لما استبان ضلالتهم فلحقوا بموسى عليه السلام لما استبان  
 لهم هذه فسموا في عسكر موسى عليه السلام الترافضة لانهم رفضوا  
 فرعون وكانوا اشد اهل ذلك العسكر عبادة واشد هم جلالا  
 وهرون وذر بنهما عليهما السلام فاحي الله تعالى الى موسى ان ثبت

في كتاب  
 التوحيد  
 في باب  
 التوحيد

لهم هذا الاسم في التوراة فاني قد سميتهم به وبجلتهم اياه فاثبت  
 موسى عليه السلام الاسم لهم ثم ذكر الله تعالى لكم هذا الاسم حتى  
 يجلكموه يا با محمد رفضوا الخبر ورفضتم الشرافة والناس كل فرقة  
 ولشعبوا كل شعبة فانشعبتم مع اهل بيت نبىكم عليهم السلام وذهبتم  
 حيث ذهبوا واخترتم من اخيار الله لكم واردم من اراد الله فابشروا  
 ثم ابشروا فانتم والله المرجون المتقبل من محبتكم والمجاوز عن مسيئكم  
 من لم يات الله تعالى بما انتم عليه يوم القيمة لم يقبل منه حسنة ولم  
 يغاوزه عنه سيئة يا با محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك ان  
 فقال يا با محمد ان الله ملائكة يسقطون الذنوب عن ظهور شيعتنا كما  
 تسقط الريح الورق في وان سقوطه وذلك قوله تعالى الذين يملكون  
 العرش ومن حوله يسبحون بحمديهم ويستغفرون للذين امنوا  
 استغفارهم والله لكم دون هذا الخلق يا با محمد فهل سررتك قال  
 قلت جعلت فداك زدي قال يا با محمد لقد ذكركم الله في كتابه فقال  
 من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى  
 نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا انكم وفيتم بما اخذ الله عليه  
 ميثاقكم من ولايتنا وانكم تبدلوننا غيرنا ولولم تفعلوا العبركم الله  
 كما عبرهم حيث يقول جل ذكره وما وجدنا الا اكثر منكم من عهد وان  
 وجدنا اكثرهم لفا سقين يا با محمد فهل سررتك قال قلت جعلت  
 فداك زدي فقال يا با محمد لقد ذكركم الله في كتابه فقال اخوانا على



سُرِّرَ مُتَقَابِلِينَ وَاللَّهُ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ  
 قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ الْإِخْلَافُ يَوْمَ يُؤْتَى  
 لِبَعْضِ عَدُوِّ الْأَمْنِيِّينَ وَاللَّهُ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ  
 قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي قَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَعْدُ ذَكَرْنَا اللَّهَ تَعَالَى وَ  
 شَيْعَتُنَا وَعَدُوَّنَا فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِهِ فَقَالَ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ  
 وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَ الْأَلْبَابِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ  
 قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَاللَّهُ مَا اسْتَنْفَى اللَّهُ عَنْهُ  
 ذِكْرَهُ بِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا أَتْبَاعِهِمْ مَا خَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ  
 وَشَيْعَتُهُ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ يَوْمَ لَا يَغْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا  
 وَلَا يَنْصُرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ يَعْنِي بِذَلِكَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَيْعَتُهُ  
 يَا أَبَا جَعْفَرٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي قَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَعْدُ  
 فَذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ  
 لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ  
 الرَّحِيمُ وَاللَّهُ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ فَهَلْ سَرَرْتُكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ  
 جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَعْدُ ذَكَرَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ  
 إِنَّ عِبَادِيَ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَاللَّهُ مَا أَرَادَ بِهَذَا إِلَّا الْأَئِمَّةَ  
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَشَيْعَتَهُمْ فَهَلْ سَرَرْتُكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ  
 زِدْنِي قَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَعْدُ ذَكَرَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ فَأُولَ الْأَنْفُسِ الَّذِينَ  
 أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهِدَاءِ وَالصَّالِحِينَ

وَحَسَنَ أُولَ الْأَنْفُسِ رَافِعًا فَسَوَّلَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْآيَةِ  
 النَّبِيِّينَ وَنَحْنُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الصَّادِقِينَ وَالشَّهِدَاءَ وَنَحْنُ الْحَسَنُ  
 فَشَمَّوْا بِالصَّلَاحِ كَمَا سَمَّيَكُمْ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَبَا جَعْفَرٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ قَالَ قُلْتُ  
 جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي قَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَعْدُ ذَكَرَكُمْ اللَّهُ إِذْ جَعَلَ عَنْ  
 عَدُوِّكُمْ فِي النَّارِ يَقُولُهُ فَقَالَ أَمَّا لَنَا لَا تَزِي رَجُلًا لَكُنَّا نَعُدُّهُمْ  
 مِنْ الْأَشْرَارِ فَتَخَذْنَا مِنْهُمْ سَخْرًا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ وَاللَّهُ مَا  
 عَنِ اللَّهِ وَلَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ صَرَّحَ عِنْدَ هَذَا الْعَالَمِ أَشْرَارُ النَّاسِ  
 وَأَنْتُمْ وَاللَّهُ فِي الْجَنَّةِ تَجْرُونَ وَفِي النَّارِ تَطْلُبُونَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ  
 قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي قَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ تَقُودُ إِلَى  
 إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا تَذَكِّرُ أَهْلَهَا بِخَيْرٍ إِلَّا وَهِيَ فِينَا وَفِي شَيْعَتِنَا وَمَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ  
 تَذَكِّرُ أَهْلَهَا بِشَرٍّ وَلَا تَسُوفُ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَهِيَ فِي عَدُوِّنَا وَمِنْ  
 خَالَفْنَا فَهَلْ سَرَرْتُكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي قَالَ  
 يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ الْأَخْيَرُ وَشَيْعَتُنَا وَسَابِرُ النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ  
 بَرَاءً يَا أَبَا جَعْفَرٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ وَدُرُوَيْتُ دِيكَرُ اسْتَكْرَاوِي مِيكَو  
 فَقَالَ حَسْبِيَ يَعْنِي يَوْمَ نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا نَكَاهُ دَاخِلُ  
 بِرَأْمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُو بَصِيرٍ رَجُلًا كُنْتُ كُنْتُ شَدِيدُ بُدُودِ نَقَشِشَ بِسَرِّ جُونِ  
 فَكَرَفْتُ جَائِشْتُ خُودِي رَأْمُودِيَا وَحَضَرْتُ كِبَا بِأَبَا جَعْفَرٍ جَيْسْتُ  
 أَيْنَ نَقَشَ زِدْنِ عَلِيٍّ يَسْ عَرْضُ نَمُودِ أَبُو بَصِيرٍ كِبَا كَرَمِ مِنْ فِدَايِ تَوِي  
 فَزِدْنِ رَسُولَ خَدَانِ بَرَكْتُ شَدِيدُ مِنْ وَبَارِكْتُ شَدِيدُ اسْتِخْوَانِ مِنْ وَ

در بارگاه حضرت علی

ولا تجدون



نزدیک شد اجل من با این خال بدستی که نمیدانم چه وارد میشود  
 بر من از امر آخرت من پس فرمود ای عبدالله علیه السلام با ابا محمد و  
 بدستی نوا یا میکوبی اینرا گفت فدای تو کردم و چگونه نکوبم پس  
 فرمود ای پدر محمد بدستی که الله تعالی کرامی میدارد جوآنان از شما را  
 و چپا می نماید از پیران شما گفت گفت فدای تو کردم پس چگونه کرامی  
 میدارد جوآنان را و چپا می نماید از پیران پس فرمود کرامی میدارد  
 بخدا قسم جوآنان شما را از اینکه عذاب نماید ایشان را و چپا می نماید از  
 پیران اینکه حساب ایشان نماید گفت گفت فدای تو کردم این مخصوص  
 ما است یا اهل نوحید یا نیز شما نیست گفت پس فرمود نه محمد ام  
 نیست مگر مخصوص از برای شما دون عالم گفت گفت فدای تو کردم  
 پس بدستی ما یعنی شبعه ملقب بلقی شده ایم که شکسته ان لقب  
 پشت ما را و مرده بسبب ان دلهای ما و جلال نموده اند بسبب ان  
 امر جور خونیهای ما را در چینی که روایت کردند از برای ایشان است  
 ایشان گفت پس فرمود ابو عبدالله علیه السلام که ان رافضه است  
 یعنی لقبی که میکوبی گفت بل فرمود نه بخدا قسم نیستند ایشان اینکه  
 شما را نامیده باشند باین اسم بلکه جناب الله تعالی نامید شما را  
 باین اسم آیا نمیدانی ای پدر محمد اینکه هفتاد مرد از بنی اسرائیل را  
 نمودند فرعون و قوم او از هنگامی که ظاهر شد از برای ایشان کرامی  
 ایشان یعنی فرعون و اشاع او پس پیوستند موسی علیه السلام

هنگامی که ظاهر شد و هویدا گشت از برای هفتاد نفر راه را  
 موسی علیه السلام پس نامیدند ان هفتاد نفر را در قشون موسی  
 علیه السلام برافضه یعنی ترك كنده فرعون و قوم او از برای آنکه  
 ترك نمودند فرعون را و بودند سخنتر اهل سپاه از روی عبادت  
 و سخت تر بودند ایشان برای دوست داشتن موسی و هرون  
 و ذریه ایشان علیهما السلام را پس وحی نمود الله تعالی بسوی  
 موسی که اینک ثابت کند یعنی بنویسد در توره این اسم را پس  
 بدستی و تحقیق که نامیدیم ما ایشان را باین اسم و کوارا نمودیم  
 و عطا کردیم باو پس ثبت نمود موسی علیه السلام این اسم را برای  
 ایشان پس ذخیره نمود الله تعالی این اسم را از برای شما تا آنکه  
 عطا نمود باو یا ابا محمد ترك نمودند و واگذاشتند یعنی نواصب  
 خبر را که کتابه از معرفت و هدایت باشد و واگذاشتند و ترك  
 نمودید شما شتر را که کتابه از ضلالت و کرامی باشد و بر وایت  
 عمار دهنی سبب نام رافضی از حضرت صادق علیه السلام است  
 که روزی عمار وارد شد بحکم فاضلی ابی لیلی برای شهادت پس  
 بعد از ادای شهادت ابی لیلی گفت نورافضی شهادت تو مقبول  
 نیست پس عمار بعد از ارتعاد فرایضش که بیست ابی لیلی گفت  
 تو مردی از اهل علم و حدیث اگر نورافضی ابی لیلی را نسبت  
 دادند پس ترا کن از ان یعنی از رافضی بودن و نورافضی را از ان



باش پس گفت عمار باو که نرفتم ام هرگز بخدا قسم زاهی که نرفتم و بیک  
 میگیرم برو و بر خودم اقا کریم بر خودم انکه منسوب نمودی مرا  
 بر بنده شریفه که نیستم اهل ان گمان توانیست که من را فاضل و ای  
 برو تحقیق هر این حدیث کرد مرا جناب حضرت صادق علیه السلام  
 که ان من سمی الرافضه السجده الذین لما شاهدوا ایه موسی علیه  
 السلام فی عصاه امنوا به و اتبعوه و رفضوا امر فرعون و اسلموا  
 لکل ما نزلهم فسماهم فرعون الرافضه لما رفضوا رینه فالرافضه  
 من رفض کلما کره الله و فعل کلما امره الله و ابن فی الثمان مثل  
 هذا فاما انکسبه علی نفسی خشیه ان یطلع الله عز وجل قلبی و قد  
 نقبت هذا الاسم الشریف علی نفسی فبعاثنی بی عز وجل و  
 یقول یا عمار انک رافضا لا باطیل عامل للطاعات كما قال لك  
 فیکون ذلك مقصرا بی فی الدرجات ان سامحی موجبا لشدید  
 العقاب علی ان نافستی الا ان یذکرک موالی لشفاعتهم و اما بکا  
 علیک فلعظم ذلك فی شمتی بغیر اسمی و شفقتی لشدید علیک  
 من عذاب الله ان صرفت اشرف الاسماء الی ان جعلته من اهل  
 پس نامتل نماد بین خبر **الحاصل** حضرت فرمودند منقرض شدن شما  
 بهر فرقه و منشعب کشند بهر شعبه پس منشعب کشید شما  
 با اهل بیت پیغمبر شما علیهم السلام و رفیند هر جا ایشان رفتند  
 یعنی اهل بیت و بر کریدین و اختیار نمودید آنچه را که بر کرید

و اختیار فرمود و اراده کردید آنچه را خدا اراده فرمود پس مرده  
 شما را پس مرده باد شما را پس شما بخدا قسم از مرحوم بایند قبول  
 طاعت می نمایند از نیکوکاران شما و در میگذرند از بدکاران شما  
 کسی که نباید پیش خدا بد آنچه شما بر ایند یعنی از اعتقادات حق  
 طاعت امر امانان خود روز قیامت قبول نمایند از نیکوکاران  
 او را و در نمیگذرند از کناهان او ای پدر چچ پس یا خوشحال نمودم  
 گفت کفتم فدای تو کردم زیاد نما از برای من یعنی بیان و خوشحالی  
 و بشارت را پس فرمودند ای بابا محمد بدستی که جناب الله تعالی را  
 ملائکه چند هست که فر میزنند کناهان را از پشت شیعیان ما  
 همچنان میزنند باد برك درختان را و ان سقوطان و چنین آ  
 فرموده الله تعالی یعنی ای که فرموده انانکه بر میدارند عرش را و انکه  
 پیرامون اویند لشیر می نمایند بسنایش پروردگارشان و طلب  
 امرزش می نمایند از برای انکسانی که ایمان آوردند استغفار ایشان  
 بخدا قسم برای شما است نه غیر شما از خلق یا بابا محمد پس یا خوشحال  
 نمودم ترا گفت کفتم بکردم من فدای تو زیاد کردان از برای من فرمود  
 ای بابا محمد تحقیق هر این ذکر فرموده شما را جناب الله تعالی در کتبا  
 پس فرموده از مؤمنان مردانی اند که راست نمودند آنچه را پیمان  
 بستند با خدا بران پس از ایشان کسی هست که بسراورد عدت  
 پیمان را و از ایشان کسی هست که انظار می کشد و تغییر نداد



تغییر دادی. بدستی که شما وفا نمودید با آنچه فرمود خدا بر اینچنین  
 عهد و پیمان شما را از ولایت ما یعنی پسر کردی و بدستی که  
 شما تغییر ندادید غیر ما را بر ما. و اگر نمیکردید هراینه تغییر و سرزنش  
 میفرمود شما را خدا چنانچه سرزنش نموده ایشان را اینجا که فرموده  
 ذکر و بنافتم برای اکثرشان هیچ عهدی و پیمانی و اگر چه یافتیم اکثر  
 ایشان را از فاسقان یا با محمد یا خوشحال نمودم ترا گفت گفت فدا می تو کرد  
 من زیاد کردن برای من پس فرمودند یا با محمد هراینه یاد فرموده  
 شما را خدا در کتابش پس فرموده برادران بر سر پرها مقابل هم یعنی  
 نشسته صحبت دارند بخدا قسم اراده نفرموده باین غیر از شما را  
 یا با محمد یا خوشحال نمودم ترا گفت گفت فدا می تو کردم زیاد کردن برای من  
 پس فرمود یا با محمد و سنان در روز قیامت بعضشان مر بعضی دیگر را  
 دشمنند مگر بر هیز کاران بخدا قسم اراده نموده اند باین یعنی بر هیز  
 کاران بخدا قسم غیر شما را یعنی شما هیزید بر هیز کاران یا با محمد یا با  
 خوشحال نمودم ترا گفت گفت فدا می تو کردم زیاد کردن برای من فرمود  
 یا با محمد هراینه تحقیق یاد نموده خدا شیعیان ما و دشمنان ما را از  
 اندر کتابش پس فرموده تعالی شان را با یکسانند انا که میداند و  
 انا که نمیداند جز این نیست پسند میگردانند صابان خود را یعنی  
 عقالها میفهمند و میداند که صاحب دانش و دین بهتر و سزاوار  
 تر است برای هر یکی نه جاهلان پیدا نشوی دین یا با محمد یا خوشحال

کردم ترا گفت گفت فدا می تو کردم زیاد کردن برای من پس فرمود  
 یا با محمد بخدا قسم استثنی نمود خدا می عمر ذکر و بیکی از اوصیاء  
 انبیا و نه پیران ایشان را سوای امیر المؤمنین علیه السلام و شیعه  
 او را پس فرموده در کتابش و فرموده او چیست یعنی و راست است  
 روزی که کفایت نکند دوستی از دوستی چیز ترا و نه یاری کرده  
 شوند مگر کسی را که رحم کند خدا و خواسته باین علی علیه السلام  
 و شیعه او را یا با محمد یا خوشحال نمودم ترا گفت گفت فدا می تو کردم  
 زیاد کردن برای من فرمود یا با محمد تحقیق یاد نموده خدا در کتابش  
 هنگامی که فرموده ای بندگان من ایچا یعنی که اسراف کرده اند بر  
 نفسهای خودشان باید نا امید نباشند از رحمت خدا بدستی  
 که خدای امر زنده کنایه از اهل بدستی که او است امر زنده و رحم کنند  
 بخدا قسم اراده نموده باین غیر شما را پس یا خوشحال نمودم ترا ای  
 پدر محمد گفت گفت فدا می تو کردم زیاد کردن برای من پس فرمود  
 ای یا محمد تحقیق یاد نموده خدا در کتابش پس فرمود بدستی که  
 بندگان مرا نیست ترا بر ایشان تسلطی بخدا قسم اراده نموده باین  
 مگر ائمه علیهم السلام و شیعه ایشان را پس یا خوشحال نمودم ترا ای  
 پدر محمد گفت گفت فدا می تو کردم زیاد فرمای برای من فرمود یا با محمد  
 تحقیق یاد کرده شما را خدا در کتابش پس فرمود پس آنها اند با  
 انعام کرده خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان

تحقیق  
 و بیکی از اوصیاء  
 انبیا و نه پیران



و خوبندان کرده برای وفاقت و مصاحبت. پس رسول الله صلى الله عليه وآله در این باب بنویسند و ما بایم درین موضع صدیق و شهادت و شما یعنی جماعت شیعه صالحانید پس نشان کرده شوید بصلاح یعنی صالح شوید بخنانکه نام نهاده شما را خدا تعالی با باجماعت پس ابا مسرور کردم ترا گفت گفتند فدا می نو کردم زیاد فدا برای من فرمود یا با محمد بن حنفی ذکر فرموده شما را خدا هنگامی که چکایت نموده از دشمنان شما در آتش جهنم در کفزارش پس فرموده که چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که بودیم ما که می شدیم ایشان را از ایشان یعنی و بدترین خلق که فراموش کنیم ایشان را با ستمها یا اگر بد از ایشان دید یعنی که نمی بینیم ما ایشان را در آتش جهنم بخدا قسم نخواسند خدا و آواره نموده غیر شما را یعنی باین قول کشیده اند نزد خلق عالم شهرت بر ما یعنی بسبب اطاعت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم شما را بدترین خلفید یا اعتقاد فاسد مخالفان شما و شما را بدترین خلق میدانند چنانچه در زمان خود ملاحظه کردیم و دیدیم و شنیدیم که شیعیان را سبک بهود و خر بهود مینامیدند و چنانکه خود شما سزاوارند باین نامها زیرا که چنانچه از حضرت ابا عبد الله علیه السلام روایت شده در حدیث که در اول کتاب روضه فرموده اند که فان سرکه امر الله بهم الذی خلفهم له فی الاصل اصل الخلف من الکفر الذی سبق فی علم الله ان یخلفهم له فی الاصل ومن الذین

سماهم الله فی کتابه فی قوله وجعلنا منهم ائمة یدعون الی التار فندبروا هذا واعقلوه ولا یخملوه فانه من یجملوا هذا واشباهه مما افترض الله علیه فی کتابه مما امر الله به ونهی عن ترک دین الله و رکب معاصیه فاستوجب سخط الله فاکبه الله علی وجهه فی النار چنانچه بعضی از این وجود حدیث طبعی کذا شد فنامل و نندبر لعنهم الله تعالی **الحاصل** امام علیه السلام میفرمایند و شما بخدا قسم در جهنم مسرور و منتقم و خوشحال خواهید بود و در آتش طلب میماند یعنی مخالفان شما و نمی بینند یکی از شما را یا با محمد یا خوشحال نمودم ترا گفت گفتند فدا می نو کردم زیاد کردان برای من فرمود یا با محمد بن حنفی که نزول یافته که یکصد بسوی بهشت یعنی مال آن و نه که ذکر شد اهل او بخیری مگر اینکه در شان ما است و شیعیان ما و نیست هیچ اینی بخدا قسم که نزول یافته و یاد کرده اهل آن را از روی بدی و نکشاند بسوی آتش سوزان یعنی مال آن مگر آنکه در شان دشمنان ما است و مخالفان ما پس یا خوشحال نمودم ترا یا با محمد گفت گفتند فدا می نو کردم زیاد کردان برای من فرمود یا با محمد نیست ملت ابراهیم علیه السلام مگر ما و شیعیان ما و سایر ناس از ان امت بری اند یا با محمد یا خوشحال نمودم ترا و روایت دیگر زیاد دارد و آن اینست که پس گفت راوی بحضرت علیه السلام که سزاوارتر از این حدیث است آنچه روایت نموده در کافی از امیر گفت



دخلی علی ابی عبد الله علیه السلام فقال کیف استجاب الله لقلوبهم  
 فذلك لخص عندهم شر من اليهود والنصارى والجوس قال وكان  
 منكبا فاستنوی جالساً ثم قال کیف قلت قلت والله لخص عندهم  
 شر من اليهود والنصارى والجوس قال وكان منكبا فاستنوی جالساً  
 والله اشركوا فقال اما والله لا يدخل النار منكم اثنان لا والله ولا  
 واحد والله انكم الذين قال الله تعالى وقالوا اما لنا لا ترى رجالا لا  
 اهل النار ثم قال طلبوكم والله في النار والله فما وجدوا منكم احداً  
**بیت** عززت در وصف چون ابد که در قرآن خدای خوانده دانست  
 ز عزت نفس خبر المرسلین دشمنان جاه نودار و ز قوم و حجیم  
 دوستان در کشت در صدر جنت متکین **تذیبه** بدانکه هر یک از  
 فطرت حدیث سابق را مؤیدات بسیار است که اگر بداند که اینها مشغول  
 گردیم این اربعین تابان ندارد زیرا که امام علیه السلام خود میفرمودند  
 در آخر الحدیث شریف که در کتاب خدا هر یک از ایات که برای  
 اهل بهشت است همگی در شان ما و شیعیان ما است و هر چه  
 برای اهل عذاب است همگی در شان دشمنان ایشان پس همین معنی  
 کافیست از برای مردم منصف بآیین و از انجمله است که در کتاب  
 کافی از مالک جهنی روایت شده که گفت قال لی ابو عبد الله یا  
 مالک اما ترضون ان یقیموا الصلوة و یؤثروا الزکوة و تکفوا و  
 تدخلوا الجنة یا مالک ان الله لیس من قوم انتمو اما فی الدنيا الاجا

بوم القیمة بلعنهم و بلعنون لا لانتم و من کان علی مثل حالکم یا مالک  
 ان المیت والله منکم علی هذا الامر شهید بمنزلة الضارب بسیف  
 فی سبیل الله بدانکه نکفوسه اجتهال دارد یکی از معصیت انبیکس  
 خود را نگاه دارد و بگوید که زیانرا از ما لا یعنی با از راه تقیه نگاه  
 داری از اینکه با مردم مجادله نمایی و ایشانرا بجهنم خوانی در وقتی که  
 فایده بران مقصور نباشد و با وجود ان اجتهال ضرر نیز نباشد پس  
 اینکه گفت از اظهار دین خود نمایی و مراعات تقیه بجای آوری چنانچه  
 هر یک از این احتمالات مؤید دارد چون بداند است و نیز در کافی از  
 محمد بن النعمان عجل مر ویست قال سالت ابا عبد الله علیه السلام  
 عن قول الله تعالى و یستبشرون بالذین لم یلقوهم من خلفهم  
 الا خوف علیهم و لا یهم یحزنون قال هم والله شیعیان من ضاربت  
 ارواحهم فی الجنة و استقبلوا الکرامه من الله تعالى علوا و استیقنوا  
 كانوا علی الحق و علی دین الله تعالى فاستبشروا من لم یلقوهم من الخوا  
 من خلفهم من المؤمنین الا خوف علیهم و لا یهم یحزنون پس ای عزیز من  
 چون دانستی الطاف جناب اقدس الهی را که بسبب و وسیله خیر  
 رسالت پناهی و آل بر گردید انسر و این همه شفقت و مرحمت این  
 همه مرزده مغفرت فرموده اند پس باید اندیشه نموده فکر صیابی کرده  
 بدانای که مردم اصیل بجنب محبت سعید بکارهای که رضای آن بزرگوار  
 دران نباشد مرکب نشوند زیرا که باز فایده ان بر بین بنوعاید میسر



یا بان عزیزان دنیا و آخرت پس اگر بخواهد خواهد کشت آنچه فرمود  
بکن و اگر عابد با ایشان کرد خواهی کن خواهی مکن ولله العرف و لکن  
و للمؤمنین را فهم کن پس مرد عاقل هر چند مهریانی را پیشتر بخشد  
از در بندگی و اطاعت پیشتر در عیال بد تا آنکه این چند روز فانی  
طی نموده چون بمنزل رسی بهاسا و آمدن کی خود را بیکه انقدر که هر  
بنک بنیانی و آنچه خواهی در خور استعداد بلکه از راه فرج و تفضل  
مقدور و ميسر خواهد شد و باید نعمتهای الهی و حقوق رسالت  
پناهی و جناب امیر المؤمنین و ائمه طیبین صلوات الله عليهم اجمعین  
منظور نظر بوده بشکر ایشان قیام نماید موجب فرموده اوست  
و تعالی لئن شکرتکم لایزیدکم و لئن کفرتکم ان عذابی لشدید لایدرککم  
نعت خود را باینکس و الا اگر کفران ان نمایی و تغافل کرده ببعث او  
نشوی از نو کفره بدیگری عنایت خواهد شد چنانچه فرموده و اگر  
نکیر بد و زوردار باشد راجع افکنده چون که کسان چیه خوار تمام  
میست یحقیقه دنیا خواهد کشت او را بنو و زبانا و ازانی داشته  
چند و زنی که ضعف الطالب و الطالب خواهی بود و آخر سراج  
در آخرت از آنها بی که و ما لهم فی الآخرة من نصیب از آخرت نخواهی  
داشت زیرا که چنین میفرمایند و من یرزق ثلث الدنیا تؤتی منها  
و ما له فی الآخرة من نصیب و جای دیگر میفرمایند من کان یرید  
جنوة الدنیا و زینتها فوف الهم أعمالهم فیها و هم فیها لا یجسون

نصیب

اولئك الذين لبس لهم فی الآخرة الا النار باعنی دنیا طلبد هر آنکه  
ناکس باشد ما را از جهنم باخذ ابرس باشد هر کس که خدا کشتن شد  
باشد بیکس همه عالم اگرش کس باشد باعنی از دوری راه خویشتر  
کن بادی اما ده ز بهر سفر کن زادی در راه طلب چه خفته ای  
غافل بر خیز که از قافله دور افتادی **حدیث بیست و چهارم** در کتاب  
کافی از ابی جعفر گفت که سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا قال  
المؤمن لایخیه او خرج من ولایته و اذا قال انت عدوی کفر لایخیه  
لانه لا یقبل الله تعالى من اجد علا فی تریب علی مؤمن ضعیف و لا  
یقبل من مؤمن علا و هو یضمر فی قلبه علی المؤمن سوء و لو کشف العطاء  
عن الناس فظروا الی وصل ما بین الله و بین المؤمن نضعت للمؤمن  
رفاههم و یسهل لهم امورهم و لانت لهم طاعتهم و لو نظر الی  
مردود الاحمال من الله تعالى لغالوا ما یقبل الله تعالى من اجد علا  
و سمعته یقول لرجل من السبعة انتم الطیبون و نساءکم الطبیات کل  
مؤمنة حوراء عیناء و کل مؤمن صدیق و سمعته یقول شیعتنا  
افرب الخلق من عرش الله یوم القيمة بعدنا و ما من شیعتنا اجد یقو  
الی الصلوة الا اکشف فیها عدد من خالفه من الملائكة یصلون علیه  
جامع حتی یفرغ من صلواته و ان الصائم منکم لیرفع فی ریاض الجنة  
ندعو الیه الملائكة حتی یغفر و سمعته یقول انتم اهل تحبته الله بسلامه  
واهل اثره الله برحمته و اهل توفیق الله بعصمته و اهل عوده الله







شما اند در خیر یعنی معاون و مددکار اند در خیر پس هرگاه جهد  
 کنید در بند خدا دعا کنید و هرگاه غافل کردید جهد نمائید که آن  
 غفلت در آید و شما بهترین خلقید یعنی بعد از انبیا و اوصیا  
 یا آنکه کوه شما نیز بمنزله ایشانند بعد از ما. و بار شما برای شما  
 بهشت است و قبور شما برای شما بهشت است از برای بهشت  
 خلق شده اید شما. و در بهشت است نعم شما و بسوی بهشت است  
 بازگشت شما و الحمد لله رب العالمین **بصر** بدانکه ازین چندین شتر  
 عالی چند چیز ظاهر است برای شیعیان و دوستان محمد و آل محمد  
**اول** آنکه نسبت بایشان کسی اهانت نرساند که اگر برساند از او  
 او بیرون رفته خواهد بود و از دوستی و ستایشان بیرون رفتن  
 از دوستی آن بزرگواران بیرون رفتن است و مآل آن معلوم است  
 زیرا که در کافی از جناب رسول صلی الله علیه و آله روایت است  
 که فرمودند قال الله عز وجل فدا بدين من اذل عبدی المؤمن  
 و بر روایت دیگر از ابی عبد الله علیه السلام فرمودند ان الله تبارک  
 و تعالی يقول من اهان لی ولایا فقد اصد لمجا ربی وانا لست شیء  
 لی نصره اولیائی و بر روایت دیگر ایضا از آنحضرت مرویست  
 فرمودند من یحقر مؤمنا مسکینا او غیری مسکین لم یزل الله عز  
 وجل خافرا له ما قنا حتی یرجع عن محقره اياه و ایضا از آنحضرت  
 روایت است که فرمودند قال الله عز وجل لیاذن بحجری من اذی

و از آنجایی که عبد الله بن ابی طالب  
 که فرمودند اذا افسحرت  
 جلالک و دعت عنک  
 و جعل قبلک فدا  
 دونک فقد قصد  
 فضلك و ارجع  
 دعاک

عن حنفیه اياه

عبدی المؤمن و لیأتی غضبی من اكرم عبدی المؤمن و لو لم یکن من  
 خلقتی فی الارض فیما بین المشرق و المغرب الا مؤمن و اجد مع امام  
 عادل لا استغنیث بعدا ینما عن جمیع ما خلقت فی ارضی و لقامت  
 سبع سموات و ارضین بهما و لیجعل لهما من لایتهما انسا لا  
 یحاجان الی انس سواهما و ینزل الختاب فرمودند اذا کان يوم القيمة  
 نادى فنادی ان الصدود لا و لیا ین فیقوم قوم لیس علی وجوههم لیم  
 فیقال هؤلاء الذین اذوا المؤمنین و نصبوا الهم و عاندوهم و  
 عتفونهم فی دینهم ثم یومر بهم الی جهنم **دوم** آنکه هرگاه کشتن آنکه  
 نود شمن منی یا در صدد فحشاء و بدگویی مؤمن در آید کسی که او را  
 یکی از آن دو نفر و جهنم معلومست یا راست گفته انؤمن که  
 آن دشمن راست و چون دشمنی کند کافر شود یا دروغ گفته و همان  
 زده آن نیز کافر گردد چنانچه فرمودند ابی جعفر و ابی عبد الله علیه  
 السلام اقرب ما یكون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین  
 فخصی علیه عشرانه و لانه لبعثه بها یومئذ و از جناب رسول  
 صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند لا تطلبوا عشران المؤمنین  
 فانه من تبع عشران اخیه و تبع الله عشرانه یخصه و لو فی بینه و  
 حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند من بهت مؤمنا او مؤمنه  
 بما لیس فیہ بعثه الله فی طینه خیال حتی یخرج مما قال قلت ما  
 خیال قال صدید یخرج من فروج المؤمنات پس اجتناب از اینها

خلقت

لبسوا

الا انهم  
 الا انهم



واجب باشد زیرا که فرموده اند جناب ابی عبد الله علیه السلام  
که من قال فی مؤمن ما رآه عبداً وسمعته اذناه فهو من الذين  
قال الله عز وجل ان الذين يحبون ان يشبع الفاحشة في الذين آمنوا  
لهم عذاب الیم **سبهم** انکه اگر مردمان بدانند قدر و منزلت مؤمن  
در نزد خداوند عالمیان هر اینه ذلیل و مطیع میشوند مردمان زیرا که  
مؤمن از آن عزیز تر است در نزد خدا که شرح آن تواند شد از انجمله  
انچه روایت کرده در عبودیت اخبار الرضا از رسول خدا که مثل المؤمن  
عند الله تعالى كمثل ملك مقرب وان المؤمن عند الله اعظم من ذلك  
وليس شيء احب الى الله تعالى من مؤمن ثابت ومؤمنة ثابتة و در  
بخاری از کتاب الطه از انس روایت نموده و او از رسول خدا صلی الله علیه  
وآله که فرمودند ان الله تبارك وتعالى بعث اثنا و جوهرهم من نور  
عليهم ثياب من نور في ظل العرش بمنزلة الانبياء وليسوا بالانبياء  
و بمنزلة الشهداء و ليسوا بالشهداء فقال رجل انهم با رسول الله  
قال لا قال اخر انهم قال لا قيل منهم با رسول الله قال فوضع يده  
راس على ص و قال هذا و شيعته و ابن طاووس عليه الرحمه در سعد  
السعودي به بیست و شش طریق روایت نموده که اول آن هم  
خبر البریه و آنها فی مولا ناعلی و شيعته و در حدیث طولانی  
که در بخاری از کتاب فروع نموده از رسول خدا که در شب معراج  
میفرمایند صمعت منادین من عندی محمد خیر الانبياء

و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب خیر الاولیاء و اهل و لاینه خبر  
البریه جز آنها عند ربهم جئات عدن مجری من یخنها الانهار خالک  
فیها ابداً رضی الله عن علی و اهل و لاینه هم المخصوصون برحمه الله  
الملبسون نور الله المقربون الى الله طوبی لهم ثم طوبی لحبهم  
الخالق یوم القيمة بمنزلهم عند ربهم اللهم اجعلنی منهم محرمهم  
و ان حضرت امام رضا علیه السلام وایتست که فرمودند رسول خدا  
صلی الله علیه و آله که بدین مؤمن در اسمائهم معروفست و بی  
شناسند او را اهل اسمائهم انچه می شناسند اهل زمین اهل  
و فرندان خود را و بدین مؤمن که مؤمن کرامی تر است نزد حق تعالی  
مقرب و روایت کرده صاحب ما فی ارباب عباس که گفت رسول  
خدا صلی الله علیه و آله خطاب بسید اصفیاء یعنی علی رضاعی فرمودند یا علی ان الله اکرم اکراماً و کراماً لم یکرهها احد من  
خلقه زوجک الزهراء من فوق عرشه و اکرم محبتک بدخول الجنة  
بغير حساب و أعد شیعتک ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و  
وهب لك حب الساکین فی الارض فرضیت بهم شیعته و رضوا  
اما ما فطوبی لمن احبک و وبل من ابغضک یا علی اهل مودتک  
کل اواب حیفظ و کل ذی طمرین لو اقم علی الله لایه یا علی شیعته  
نزه لاهل السماء کما نزه لاکواکب لاهل الارض تفرج بهم الماکه  
و تشافوا به الجنان و یفر منه الشیطان یا علی مجوک جیران



فی الفردوس الاعلیٰ یا علی انا ولی من والاک وعد ولی عبادک  
یا علی چربک چرب و سلمک سلمی یا علی بشر اولیائک ان الله  
قد رضی عنهم اذ رضوا بک یا علی شیعتک حزب الله وخبره الله من  
خلقه یا علی انا اول من یحیی واول من یکسی غدا یحیی اذ احییت  
تکسی اذ کسیت صدق و بالحق نطق ص و عبد الله بن سنان از  
جناب صادق علیه السلام پرسید که ملائکه افضلند یا فرزندان  
آدم فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمودند چون  
تعالی ترکیب کرده است در ملائکه عقل را بی شهوت و ترکیب  
نموده در حیوانات شهوت را بی عقل و ترکیب کرده در فرزندان آدم  
هر دو و قوی تر پس هر که از فرزندان آدم غالب کرد اند عقل را شهوت  
بهرتر از ملکست و هر که غالب کرد اند شهوت را بر عقل ملک بهتر  
از اوست سبحان الله بدین که کند میل ان شوی از ان دور کند میل  
این شود که ازین کالایع بل هم اضل سبیل که تمییزی در کتاب  
کافی حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید عظیموا اصحابکم و  
و قروهم ولا یجھوهم بعضکم بعضا ولا تضاروا ولا یحسادوا  
و اباکم و الجمل کونوا عباد الله مخلصین پس تعظیم هم نمایند در  
راه خدا و اعانت هم کنید و دست گیری فرمائید تا از منزل  
دنیا زاد آخرت بر داشتند روانه شوید عنقریبست که همه  
اختیار از دست رفته با عمل خود محسوس خواهد بود و ثمره جنت

خودش درباره غریب شیعیان و مؤمنان کافیست و زیاده ازین  
اگر کسی خواهد رجوع بکافی نماید تنبیه پس هرگاه قدری دانستی نعمت  
اللهی را که مومنی نسبت بخود پس بدینهای قول راضی مشو که کوئی  
من مومن بلکه غریب ایمان را عرض نمودم که افرایزبان و عمل یار کما  
و یقین یحسان پس عمل خیر را تحسیر و تقصیر مینماید و هر روز از جنت  
نفس خود غافل مباش زیرا که در کافران حدابن عیسی و او از جمله  
و او از ابی الحسن الماضی علیه السلام روایت کرده که قال لیس منّا  
من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل چسند استغفر الله تعالی  
و ان عمل سبته استغفر الله تعالی منها و اناب الی ربّی نیست از ما  
آنکسی که حساب نفس خود در هر روز نکند پس اگر عمل نیکو کرد  
طلب زیادتی کند از جناب اقدس الهی و اگر عمل بد نموده طلب  
معفرت نماید از خدا ین تعالی از آن گناه و توبه کند بسوی او سبحان  
و ابضاد در کتاب کافی از ابی عبد الله علیه السلام قداج روایت  
نموده که فرمودند ما من یوم یاتی علی ابن آدم الا قال له ذلك  
البوم انا بوم جدید و انا علیک شهید فقل فی خبر و اعمل فی  
خبر اشهد لك به یوم القیمه فانک لمن ثانی بعد هذا البدا  
یعنی هیچ روزی نیست که بنیاید بر پسر آدم مگر آنکه گوید از روز  
مرا و ما من روز نازده و منم بر نوشتن هادث دهند پس بگوید رظرف  
زمان من خبر را و عمل نماید در من خبر را هادث میدهم بگردار



روز قیامت پس بد رستی نخواهی دید مرا بعد ازین هرگز و بزوا  
 دیگر از جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز نقل شد و در حدیث  
 دیگر است مجمل معنی آنکه روز قیامت از برای کسانی که چنانچه  
 کنند بیست و چهار خزانة حاضر نمایند یعنی هر ساعتی خزینه باشد  
 و آنچه در هر ساعت نموده در آنجا مضبوط است و از آنرا آنچه خوب  
 خواهد شد و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند  
 جناب امیر المؤمنین در هر شب هزار رکعت نماز میکردند و سالها  
 بن غیر از سوره نفل کند که شبهای اجزاء آن حضرت سوا بود اگر  
 ماه مبارک رمضان بود و اگر شوال یعنی همه شب آنجناب اجزاء  
 میداشت حتی در شب لیلۃ الهمیر با وجود جهاد شمشیر میزد  
 نماز سواره میکرد و معویة ملعون میکشید که هزار تکبیر امشب  
 از آنحضرت شنیدم جاصل اهتمام او در بندگی خدا چنین بود  
 با وجود فرمودن رسول خدا لضریر علی یوم الخندق افضل من  
 عبادة الثقلین و جناب سید الساجدین علیه السلام در هر  
 هزار رکعت نماز میفرموده و چون صحیفه کردار عمل حضرت امیر  
 المؤمنین ملاحظه میکرد می انداخت بر زمین و میکشید کیست مثل  
 تو کند جاصل کلام آنکه هر یک از سروران خود را که ملاحظه نما  
 و فقر سر احوال خبر مال آن بزرگواران کنی چنین خواهی یافت پس  
 نو که شیعه ایشان میخواهی باشی صد یک آنچه ایشان میکردند بکن

تا شاید شباهتی بهم رسانده بموجب من نشبه بقوم فقومهم از  
 ایشان شوی و با ایشان باشی در درجه ایشان زیرا که شیعه را  
 چنانچه فرموده اند علامات چند میباشد از آنجه آنچه روایت شده  
 از جناب حسن بن علی علیه السلام که قال رجل للحسن بن علی انا  
 من شیعتکم فقال الحسن علیه السلام یا عبد الله ان كنت لنا فی اوامرنا  
 و زواجنا مطیعاً فقد صدقت و ان كنت بخلاف ذلك فلا ترد فی  
 ذنوبك بدعواك مرتبة شریفة لست من اهله الا لافل من شیعتکم  
 ولكن قل اننا من موالیک و محبتکم و معادی اعدائکم و انت فی خبر الی  
 خبر و بر روایت دیگر از آن شخص دیگر گفت یا بن رسول الله انا من شیعتکم  
 قال ۱ اتق الله و لا تدعین شیئاً یقول الله لك کذب و فجر فی دعوی  
 ان شیعتنا من سلک قلوبهم من کل غش و دغل و لکن قل اننا من موالیک  
 و محبتکم و در روایت دیگر فرمودند آنجناب عرفا الناس المحفوف  
 اخوانه و اشد هم قضاها و اعظمهم عند الله شأن من تواضع  
 فی الدنيا لخوانه فهو عند الله من الصديقین و من شیعة علی بن ابی طالب  
 حقاً بعد از آن وارد شدن دو برادر مؤمن پدر و پسر و نشستن  
 بجناب امیر در میان هر دو و اکرام و اطعام نمودن و دست پدر را  
 خود را بر پایش و بدست پسر محمد حنفیه را فرمودن که بریزد نفل  
 فرمودن پس فرمودند من اتبع علیاً علیه السلام فهو الشیعی حقاً و  
 اینها نمونه ایست که نقل شد پس عبرت گرفته از ایشان شوانشاء الله



بیت لطف غامض کرده برخاسته کثرت و ششم را با سلسبیل  
ذره مهرش به از هر طاعت است بیشتر از هر کثرت است این قلیله  
چون طیب علت دلها و است جمله را باید شدن از جان علیله  
جان و دل مجذوب مهر چیده است مغز اینها و در کها قال و فیل  
**جدیدت بیست و پنجم** در بخارا از کثرت نفل کرده از عطیة الاوق  
از ابی جعفر علیه السلام که فرمودند فان رسول الله صلی الله علیه  
والله لما اخذ بيد علي عليه السلام بعد بر خم فقال من كنت مولاه  
فعلي مولاه كان ابليس لعنه الله جاضرا بعفارينه فقال له حيث  
قال من كنت مولاه فعلي مولاه والله ما هكذا قلت لنا الفدا خبرنا  
ان هذا اذا مضى الفراق احبابه وهذا امر مستفركا اراد ان يبد  
واخذ بيد اخر فقال افترقوا فان احبابه قد وعدوني ان لا يفترقوا  
والله بشي مما قال عز وجل ولقد صدق عليهم ابليس ظنه فاقبوه  
الا فبقوا من المؤمنين يعني بد رستی چون رسول خدا وقتی که کشته  
دست علی علیه السلام را در غل پر خم پس فرمودند رسول هر کسی را  
که من مولای اویم پس علی مولای او است بود ابلیس که لعنت خدا  
باد بر او جاضر با عفارینش پس گفتند با ابلیس عفارین او هنگامی  
که فرمودند من كنت مولاه فعلي مولاه بخلافم چنین گفتی  
برای ما یعنی تو ما را چنین خبر نداده بودی که رسول خدا ان  
عالم حضرت را نصب خواهد نمود بخلاف بلکه تحقیق خبر کردی



بد رستی که چون برود این یعنی رسول خدا صلی الله علیه و الله  
از دنیا منفرق شوند احباب او و این نصب خلافت مستفرد و  
فایم نمود و چون اراده کند یکی بد رفتن از دنیا نمایان شود دیگری  
و بر پا شود یعنی اما بی بعد از امالی بر پا شود و کار ما خوب نشود  
یا آنکه هر يك از احباب هر گاه اراده کنند از راه بد رفتن را دیگر  
مانع گشته نخواهد گذاشت که از دین در روند پس گفت ابلیس  
پر ابلیس منفرق شوید یعنی مترسید پس بد رستی که احباب  
انتخاب وعده تحقیقی بمن نموده اند آنکه مقررند اند از برای علی  
علیه السلام چیزی را از خلافت یعنی افرا بخلاف انتخابان نکنند  
و با و نکلانند از آنجا است که خدای عز وجل فرموده ولقد صدق  
عليهم ابليس ظنه فاقبوه الا فبقوا من المؤمنين یعنی و تحقیق  
راست کرد ابلیس که انش را در ایشان پس متابعت او نمودند مگر  
کروهی از مؤمنان که تصدیق ائمه نمودند و مؤید اینست  
روایت کرده علی بن ابرهیم در تفسیرش از ابی جعفر علیه السلام و فی  
که پرسیدند از معنی فرموده خدای عز وجل ولقد صدق الا به  
قال لما امر الله نبيه صلی الله علیه و الله ان ينصب امير المؤمنين  
للناس وهو قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك  
في علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته اخذ رسول الله صلی الله  
عليه و الله بيد علي عليه السلام بعد بر خم وقال من كنت مولاه

يعني نفل كثر امتك



فعلی مولاه جئت الی بالسه الزاب علی روضها فقال لهم ابلیس  
 الا کبر عن الله مالکم قالوا فادع هذه الرجل عفة لا یجملها  
 انسی الی یوم القيمة فقال ابلیس لله کل الذین حولہ فردو عن  
 فیہ عده ولن یخلفونی فیما فانزل الله سبحانه هذه الابه ولقد  
 صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فیرقام المؤمنین یعنی بابا  
 المؤمنین وعلی ذریئہ الطیبین ودر آخر حدیث طویل الذی یدر  
 بحار اورده کہ قال العالم موسی بن جعفر علیہما السلام اذا قبل هؤلاء  
 التاکیثین للبیعة فی یوم القدر لا تنفسد فی الارض باظهار نکث  
 البیعة لعیاد الله المستضعفین فلتسویون علیہم دینہم وتجرؤنہم  
 فی مذاہبہم قالوا انما یخفیون لانا لا نغفد دین محمد ولا غیر  
 دین محمد صلی الله علیہ وآلہ وحن فی الدین متجبرون فحن رضو  
 فی الظاہر محمد باظہار قبول دینہ وشریعہ وبقضی فی الباطن  
 علی شہواتنا فمتنع ونزکہ ونعقوا انفسنا من رن محمد ونفکنا  
 من طاعتنا بن عمہ علی لکن ان ابلا امر فی الدنیا کثافتہ ووجہنا عند  
 وان اضجیل امر کثافتہ سلنا علی اعدائہ قال الله عز وجل الا انکم  
 تم المفسدون بما یفعلون امور انفسہم لان الله تعالی یعرف نییہ  
 صلی الله علیہ وآلہ نفاقہم فهو یلعنہم ویا امر المسلمین بلعنہم  
 ولا یثق بہم ایضا اعداء المؤمنین لانہم یظنون انہم ینافقونہم  
 ایضا کما ینافقون اصحاب محمد صلی الله علیہ وآلہ فلا یرفع عندنا

فلتسویون

منزله ولا یجملون عندہم بحمل النقة قوله عز وجل واذا قبل لهم  
 امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء الا انہم هم  
 السفهاء ولکن لا یعلمون قال الامام علیہ السلام واذا قبل هؤلاء  
 التاکیثین البیعة قال لهم خیبار المؤمنین کسلان والمقداد وعمار  
 وابی ذر امنوا برسول الله وعلی الذی اوقفہ موقفة واقامہ وناط  
 مصالح الذین والذین کما کما فامنوا بهذا النبی وسلموا لهذا الامام  
 وسلموا له ظاہرہ وباطنہ کما امن الناس المؤمنون کسلان ولقد  
 وانی ذر وعمار ولکنہم یذکرون لمن یفضون الیہم من اہلہم الذین  
 یثقون بہم من المنافقین والمستضعفین ومن المؤمنین الذین ہم  
 بالسر علیہم واثقون بہم یقولون لہم انؤمن کما امن السفهاء  
 یعنی کسلان واصحاب الخ واما حدیث بسبار است از حدیث  
 بیستما رچہ در طریق مخالفان وچہ در طریق شیعیان در انکہ ابی  
 بکر و عمر و عثمان و غیر ایشان انا اصحاب پیغمبر اخر الزمان کہ نکث  
 بیعت نمودند وحق را بعد رهای لا طایل یبوندند واز دین چون  
 برکشند لهذا خداوند عالمان مهلت داد ایشان را چنانچہ  
 شیطان و دجآن و مرد و مشداد و فرعون و غیر ایشان را مهلت  
 دادند زیرا کہ دار امتحانست نامہلکی نباشد امتحان کردہ میشو  
 پس اگر کسی خواهد کہ بر معایب و مثالب و تغلب ان بد بخشان  
 دنیا و اخرت مطلع گردد بکتاب علمای طرفین رجوع کند ہما



از برای عبرت از مقوله تلك اشئى نجد روايت اكفاميكند **اول**  
 آنكه در پنجهز و تكفين رسول خدا حاضر نشدند بلكه بخلاف  
 امر خدا رفتند در بي بي سفيقه شدند و گردن را پنجه کردند در تفسير  
 طبرسي عليه الرحمه در بحث تفسير آيه شريفة در سورة مريم **خَلَفَ**  
**مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ**  
**يَلْقَوْنَ عَذَابًا** که مراد از اضاعوا الصلوة ننمودن ابا بکر و عمر و  
 عثمان و سایر منافقان نماز جنازه بر پیغمبر آخر الزمان و بر بعضی  
 زنان عالمیان و مراد از اتبعوا الشهوات رفتن برای استعداد  
 امر خلافت و لهذا جناب امیر المؤمنین میفرمایند خلف الارض  
 لسبعة بهم يزقون وبهم يبطرون وبهم ينصرون ابوذر و سلمان  
 والمقداد وعمار وحذيفة وعبد الله بن مسعود قال علي عليه السلام  
 انا امامهم وهم الذين شهدوا الصلوة علي فاطمة عليها السلام  
 وبجھة آنكه مبدا امر خلافت برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 قرار گیرد و نتواند برادر خود بودن غیبت و مشغول بودن آنحضرت را  
 غیبت عظمی دانستند و قول عمر با بنی بکر که البدار البدار قبل البوار  
 مشهور است و بعد از سه روز بر قبر انجذاب نماز کردند **ثانی**  
 ممکن است منع انجذاب که قبر مرا قبله میکنند و نماز مکنانید بیک  
 وجه آن این باشد که من راضی از انجاعت نیستم **دوم** آنكه هرگاه  
 باتفاق مخالف رسول خدا خلیفه تعیین ننمود پس چرا آنها کردند

و بعد از ابي بکر چرا او عمر را تعیین کرد و عمر چرا بشوری حواله نمود  
 پس بقول خودشان خلاف قول و فعل رسول نموده اند پس  
 یعنی اند و اگر گویند ضرورت بود از برای حفظ و نظام دین که خلیفه  
 تعیین شود پس بایست جناب امیر المؤمنین علیه السلام را  
 نمایند و احتیاط قول رسول نمایند که با انواع شتی و الفاظ مختلفه  
 و مقامها معین تعیین انجذاب فرمودند چنانچه خودشان در کتاب  
 بنو اتر نقل نموده اند پس اصحاب که بزرگان دنیا و دین بودند با  
 احتیاط نمایند زیرا که بزرگان دین احتیاط واجب و لازمست  
 پس نیست این معنی مگر اغراض عین از حق و عدل او بدین و  
 شیر خدا و بر ایشان باد لعنت حق **سیم** آنكه برخود نمادند اسمی را  
 که خدا و رسول اختیار کرده بودند برای جناب ولایت مآب علی  
 ابی طالب که آن امیر المؤمنین و خلیفه الرسول و سیف الله بود  
 باشد که ابو بکر را خلیفه رسول گفتند و عمر و غیر او را بعد از آن  
 امیر المؤمنین گفتند و خالد و لید را سبقت الله گفتند و همچنین  
 صدیق و فاروق نیز از اسمای انجذاب است و چنانچه روايت کرده  
 ثعلبی در بحث تفسير السابغون السابغون الابه عن عبد الله  
 قال سمعت عليا عليه السلام يقول انا عبد الله واخو رسول الله  
 وانا الصديق الاكبر لا يقولها بعدى الا كذاب مفضصل  
 قبل الناس بسبع سنين و در كتاب شرف النبي از خرگوشی نقل

شان



كند بسند خود كه انه اخذ النبي صلى الله عليه وسلم فقال الا انه  
 هذا اول من يصافحني يوم القيمة وهذا الصديق الاكبر وهذا  
 فاروق هذه الامة يفرق بين الحق والباطل وهذا يعسوب المسلمين  
 والمال يعسوب الظالمين وهما حديث ابن مريم ويدر كتابه  
 واحمد بن اسحق بن زويج در اربعينش بسند هاشم بن عمار بن عوف بن  
 يحيى بن ابي ذر ويكي از عبد السلام بن صالح وقتاده از ابن عباس بن  
 تفسيره الذين امنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون قال ابن  
 عباس صديق هذه الامة علي بن ابي طالب هو الصديق الاكبر و  
 الفاروق الاعظم ثم قال والشهداء عند ربهم وهم علي وحزبه و  
 جعفر فهم صديقون وهم شهداء الرسل على ايمانهم فدا بغير الشك  
 ودر كتاب فضائل نبي صلى الله عليه وآله بسند خود روايت كرده  
 كه سلمان وابي ذر و مفضل و بر خورند مرد ديگر كه طلب هدايت مي كرد  
 در زمان خلافت عمر بن الخطاب و انمروا زاهل كوفه بود پس نشست  
 در پيش ایشان و گفت فم مديهم شما را بكتاب خدا پس ایشان  
 گفتند و عليك بكتاب الله فالزمه و عليك بعلي بن ابي طالب  
 عليه السلام فانه مع الكتاب لا يفارقة فانتم هدا اناسه معنا رسول  
 صلى الله عليه وآله يقول ان عليا مع الحق والحق معه يدركه  
 ما دار به فانه اول من امن بالله واول من يصافحني يوم القيمة  
 وهو الصديق الاكبر والفاروق بين الحق والباطل وهو

و خليفته في امتي من بعدي وبقائل علي ستنفي فقال لهم الرجل  
 ما بال الناس يقولون اياك الصديق وعمر الفاروق فقالوا له  
 الناس مجهل حق علي كما جمل خلافة رسول الله صلى الله عليه وآله  
 بجملهم وهو حق بامير المؤمنين وما هو لهما باسم لانهما اسم  
 غيرهما والله ان عليا وهو الصديق الاكبر والفاروق الاخر  
 وانه خليفه رسول الله صلى الله عليه وآله انه امير المؤمنين عليه  
 السلام امرنا وامرهم به رسول الله صلى الله عليه وآله فسلمنا  
 اليه جميعا وهما معا بامير المؤمنين وروايت خاصه در بحار  
 از اسمعيل بن ابي مريسيث كه گفت قال دخل رجل على ابي عبد الله  
 عليه السلام فقال السلام عليك يا امير المؤمنين فقال علي فديعه  
 فقال مر هذا اسم لا يصلح الا لامير المؤمنين صلى الله عليه وآله  
 سماه به ولم يسم به احد غيره فوضي الا كان منكوجا وان لم يكن به  
 وهو قول الله تعالى في كتابه ان يدعون من دونه انا انا وان يدعون  
 الاشيطان ائمر يا قال قلت فاذا بدعي به فائتم قال يقال له السلام  
 عليك يا بقره الله السلام عليك يا بن رسول الله ودر روايتي  
 پريسيدي عمر از رسول خدا صلى الله عليه وآله ومن امير المؤمنين  
 قال علي بن ابي طالب قال عن امر الله وامر رسوله قال صلى الله عليه  
 وآله نعم ويطريق ديكر عبد الله بن جحش روايت كند از علي عليه السلام  
 كه فرمود دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت ان بقره

كذا في نسخة  
 وروايت  
 في نسخة  
 وروايت



الحجاب وهو في منزل عال يشه فجلست بينه وبينها فضالت بين  
ابن طالب ما وجدت لاسنك مكانا غير فندي امطعني فضرب  
رسول الله صلى الله عليه وآله بين كفيهما ثم قال لها ويل لك  
ما تريد من امير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين  
وازين كونه اجاديت از طريق عامر و خاصه بسيار كه هر دلالت  
ميكند مخصوص بودن اين اسمها با انتخاب كه اگر كسي خوض كند  
كتاب علي حده بايد قلى شود زير آكه هيك از اجاديت حديث بگيرد  
تقويت ميكند مي فهمد انكه هي فهمد ليس معلومست كه بنا حق  
غصب ان نيز كردند چهارم انكه در خانه انجمن ابراهيم نش زدن و  
در خانه مبا كه را شكسته بر شك حضرت سبطه لسانا العالمين  
زدند و محسن نام ولد از جندش را سافط كردند و نازيانه بر كفت  
مباركش زدند و ازان ازار و الم بر حمت الهي پوست و جال انكه  
خود نقل مي نمايند از رسول خدا كه فرمودند فاطمه بضعة مني من  
اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذ الله و بموجب فرموده خدا  
وَمَنْ اَذَى اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ جَطَّ عَمَلُهُ وَدَرَجَايُ دِيكَرِ مِي فَرَمَايد  
اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ  
اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا و بروايت شيخ طبرسي در تفسيرش كويد  
روزي خطاب نمودند رسول خدا صلى الله عليه وآله فاطمه زهرا  
كه من اذى شعرة منك فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله

ومن اذى الله فعليه لعنة الله ليس بنا بر فرموده خدا و رسول خدا  
لعنة الله در هر دو سرا براي ان غاصبان و ناصبيانست و  
هر كه لعنتشان نكند ان هم با ايشانست فلعن الله عليهم مستوا  
بدل هر كه بعضي على كرد جاي زما در بود عيب ان نيره راى  
كه نا پاك زاده بود خصم شاه اگر چند باشند بر ابوان كاه  
قلم بر سران بزن بچو من كه كم باد نامش زهر انجن نظم  
من ان امام نخواهم كه ايش افزود بر اسنان صدر كلام و كهف انام  
من ان امام نخواهم كه بهر باغ فلان كند ز حرص بفرزند مصطفى ابراهيم  
من ان امام نخواهم كه برخلا و ملا بر نند تا بايد مرد مشر بلعن نام  
حديث عائشه بكار و بيعاج چه اعتبار بقول زن و غصب عام  
ميانه حق و باطل چگونفر كنند مقلدي كند اند چلال تا با حرام  
خام انكه غضب فدا كند و جال انكه بفرموده خدا و ايت ذك  
الفرى حق رسول خدا فداك را ب حضرت فاطمه عنايت نمودند از  
خواهش نفس خود و از خدا و رسول چنان نمودند و كواهي جناب امير  
المؤمنين را با جستن و قول فاطمه را صلوات الله عليهم و شهادت  
ام ايمن را كه رسول او را از اهل بهشت شمرده همه دارد كردند  
و گفتند شهادت شوهر و فرزند چون بنا بر انتفاع خودشانست  
اعتباري ندارد و ام ايمن زنت از ان نيز اعتباري نيست با و



انکه خود مدعی بودند و سبده نساء عالمیان صاچب بد بود  
شاهد خودشان با بیست بنیاند نه حضرت فاطمه صلوات الله  
علیها و با وجود اینخان ظلمی کردند و حقان معصومه را ربودند  
که میاذا چیزی داشتند باشند و مردم روی با ایشان آوردند و  
خلاف از ایشان برگردد پس بنابر فرموده خدا و من بعض الله و  
رسوله و بعد چدروده بدخله نارا خالافها بخلا در جهنم حوا  
بود زیرا که برخلاف حکم از و انزع فدا کردند و بر کذب خدا و  
رسول حکم نمودند بجهنم انکه خداوند عالمیان شهادت بظهور  
ایشان داده در اینجا که میفرماید انما یزید الله لک ذلک  
البیت و بطهرکم تطهیرا و انما لعین تکذیب قول خدا و رسول  
کردند و قبول شهادت آن بزرگواران ننمودند پس قاصی و ملعون  
و بد انکه درین باب چندی طعن منوجه ایشانست که باند  
ناملی ظاهر است غافل مشومشوی از فدا هر که منع زهر اکرم  
خویش را در زمانه رسوا کرد انکه او خصم مرتضی باشد  
اصل او پیشک از خطا باشد چون وجودش زاب پاک نبوده  
انچنان کرد هاشان پاک نبود و تو نکوی که او را اصحاب است  
سک هاشانست که در است چند کوی که بیار غار بود  
از چنین خلفی نه غار بود سک باصحاب کشف شد هم  
یار غار از خری نشد ادم انکه بد شر بود زجیفه نو

از فدا هر که منع زهر اکرم خویش را در زمانه رسوا کرد

خود بگو چون بود خلیفه نو لعنت پیشمار بچند و مر بر ابوبکر  
ان دو بار دگر **ششم** انکه تخلف از جیش امام نمودند و چال انکه خود  
نقل میکنند که رسول خدا فرمود جهنم و اجیش اسامه من تخلف عنه  
ضایه لعنت الله پس بروایت دیگر انکه فرمودند جهنم و اجیش  
اسامه لعن الله من تخلف عنه بهر طریقی چون تخلف کردند ملعون  
پس ملعون خدا خلافت را نشاید و از جناب صادق آل محمد است  
که فرمودند من ادعی الامامة فلیس امام فهو الظالم الملعون و  
عامه از رسول خدا مر ویست که فرمودند من نازع علیا الخلافة بعد  
فهو کافر پس ایشان ظالم و مرند و کافر باشند **هفتم** انکه خمسی که  
خداوند عالمیان بخود اسناد داده در اینجا که میفرماید و اعلموا انما  
غفم من شیء فان الله خمسة وللرسول ولذی الفریق پس جناب  
الهی حصه منسوبه بخودش را باز رسول و آل او عنایت نموده  
و پیغمبر نیز بالشر عنایت نموده و در زمان رسول خدا جاری بود  
ان ملعونان بر طرف کردند و از آل پیغمبر باز گرفتند و بنابر این پیغمبر  
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و دیگر باز همین ابدا  
در آخرش میفرماید فاولئک هم الفاسقون و همین جائی که  
میفرماید فاولئک هم الکافرون پس فرموده خدا هم ظالمند  
و هم فاسقند و هم کافران پس اگر تفصیل این امور را خواهد  
رجوع بکتاب انساب النواصب و غیر او نماید زیرا که هر یک از این

دجای



مطلبها رساله میشود **هشتم** آنکه مکر را زنجکها فرار کردند در  
حضور رسول خدا مثل جنک اجزاب و جنک احد و حال آنکه  
خدا میفرماید یا ایها الذین امنوا اذا بقیت الذین کفروا زینا  
فلا تلوهم الا دیار و من یولهم یومئذ دبره الا منفرقا لقنا او  
متجیرا الی فتنه فعداء بغضب من الله و ما ینبئهم و یبشیر  
انما یجمله در جنک خیبر زایت را مرتبه بای یکم داد و رفت و چون  
قوم مخالف را دید بای آنکه جنک کند ترسیده برکشت و بعد داد  
او نیز مثل برادرش کرد بعد از آن پیغمبر خدا از رده شده فرمود  
که لا عظیم السرایه خدا را جلایحه الله و رسوله و محب الله و رسوله  
کرا را غیر قرار لا برجح حتی یفزع الله علی یدیه فاعطاهما علیاً ففزع  
علی یدیه و جناب امیر المؤمنین از او چشم داشت پس فراد شد  
طلبند انحضرت را و آب دهن مبارک خود را در چشم انحضرت عالمیان  
کرده شفا یافتند بقدرت کامله الهی و زایت را بایشان کرامت  
فرموده و ایشان نیز فتح نمودند و حکایت آن مشهور و در کتب  
طرفین مستور **نهم** در فضل و کمال و فخر انشاه این نکته ترا  
بسیار است و الله مانند علی شهید لا در صدیق ممکن که نیست  
در بدو چنین و روز خیبر چقا که نبود هیچ چدر در روز  
اچد که بود کرا از جمع مهاجرین و انصار بر برای نوره شمس  
انحال اخفا مکش ز اهل اضلال اوضارب و ثابت و مصاحب

باقی همه بوده اند هارب نصرت همه جاشعرا و بود فیروز و فتح  
کار او بود محبوب بنی ولایت حق اوست لبست علی و دیگران  
پوست اثر که منافقش چنین است برهان امامش متین است  
پس که چنین ایشان را با وجود هواذاری ابن ابی الحدید در قصیده  
که در غریب ایشان گفته باد نموده و این بیت ازوست **بیت**  
و لبس بکر فی چنین قراره فی اجد فدر خوقا و خیرا پس بنا بر  
قول خدا ملعونند پس لعن ایشان نمودن واجب است بموجب  
اولئك الذین یلعنهم الله و من یلعن الله فلن یجعله نصیرا و  
در کتاب ملئقات از حضرت صادق علیه السلام روایت که  
فرمودند من جاء بالحسنه فله عشر امثالها العن فلان و فلان که هر  
برایشان یکمرتبه لعن کند خداوند علمیان ثواب کسی را عثایت  
کند که ده مرتبه لعن نموده باشد که یکی رده شود **بیت** آنکه نور را  
نوشته و میدهد از نو یکی خواهد و صد میدهد و روایت است  
که هر که صبح لعن برایی بگوید و عمر کند هفتاد هزار حسنه در آن  
عاش ثبت نمایند و هفتاد هزار هزار سپهر بگویند و هفتاد  
هزار هزار در جبر بلند کنند و همچنین در شب و نیز برآورده شود  
هفتاد هزار حاجت او و نوشته نشود بر آنکس کثایه در آن روز  
یاد ز انشب و الله واسع کریم **بیت** غنیمت شما این که ای نفس  
که بر لعن دشمن برارش نویسن پس بدانکه انچه خدا مطاعی گذشت



هر سه شریکند و از برای هر کدام نیز ذکر میکردند تا باعث از ایشان  
و هوخواهان ایشان و باعث خوشحالی شیعیان و دوستان امیر  
مؤمنان شود در عقبه شیخ علی علیه الرحمه نقل است که روزی در  
حضور جمعی از مخالفان از جناب حضرت صادق علیه السلام رسیدند  
از حال شیخین انجذاب فرمودند و ما امین عادلین فاسطین کانا  
علی الحق و ما ناعلی الحق و رحمۃ الله علیهما بامروز الغیمة پس بعد از  
تفرقه مخالفان شخصی از شیعیان عرض نمود که فدای تو شوم بیان  
معنی اینها را پس انجذاب فرمودند قصد من این ایات بود که خداوند  
عالمیان فرموده و جعلناهم ائمة یدعون الی التار و اما الذین کفروا  
بنعمهم یعدلون و اما الفاسطون فکانوا للجهنم خطباء و اما انکه  
گفتم کانا علی الحق یعنی بر عصب خلافت امیر المؤمنین بودند که  
کردند و بران مردند و مسلط بودند و حق و را در نمودند و حق  
خدا که پیغمبر اخر الزما است بموجب و ما ارسلناک الا رجة للعالمین  
روز قیامت خصم ایشان و برضد ایشان خواهد بود و امر خوشحالی  
شده دعا کرد و رفت پس این نیز دلیل عمده است بر لعن و طغیان  
ایشان چون نکوینگری **بناعی** ملعون جهنمی ای ابکر لعین میدان  
سک یحیا عمر را بیغین عثمان پلید ما بر عصبانست این جمله  
زبانت است اما مطاعن ابی بکر پس یکی انکه نقل  
نموده اند که چون جماعتی از اصحاب رسول در روزی بحث ابی بکر

حاضر نبودند و روز سیم حاضر شده با سنن صواب امیر المؤمنین  
منع بلیغ نمودند که چکا پست آنها طولی دارد بعد از ان پشیمان گشته  
گفت اقبالونی فلسست بخیر و علی فیکم و این سخن دو احتمال دارد  
یکی انکه میگوید معزول نماید مرا که نیستیم بهتر از شما نا علی علیه  
در میان شما است یعنی نا انجذاب در میان شما زنده است این  
امر از من متشی نمیواند شد باعتبار اینکه هر روز جمعی را بر میانکند  
و جتها بمن می آورند و مرا از ارمید دهند و نمیکذارند و دلیل بر  
مدعا چکا کایت خالد و لید پلید که او را بازی داده بقول انجذاب  
ما مور نمودند مشروط بانکه چون سلام نماز صبح را بگوید فاصله  
انملعون بان اقدام نماید پس انشقی شمشیر خود را برداشته بقصد  
انحضرت در پهلوی حضرت جای نماز گرفت و ابی بکر چون بشهد  
نشست بفکر در و دراز فرود رفت و حضرت نماز خود را تمام  
فرمود و ابی بکر را علاج کشش بی انکه سلام داد پیش حضرت از  
خالد پرسید که این چه فعل بود که بنو نهی نمود انملعون گفت قتل  
تو حضرت فرمود اگر منع نمیکرد اقدام بان مینمودی گفت ای  
حضرت دو انکشت معجز نما را انداخت پوست شکم شومش را  
گرفته فرو کشید و شمشیر از و گرفته بمشت و لکزدن گرفت  
و جانی شومش را گرفت که خفه کند عباس عیش و حسنین را از  
خاندانش آورده بشفاعت ایشان دست ازان ملعون برداشتم

و گفت خالد لا تفعل  
ما امرت به بسلام



و تا سه روز کسی را یاری مسجد رسول نبود و بعد از آن روز با پنج  
شمشیرها کشیده گروه کرده آمدند و با از اصحاب چند نفری که  
بودند شروع بمنع ابی بکر کردند از آنجمله سلمان بود عمر ضد  
سلمان نمود حضرت گرفت کربان شومش را و در بر زمین و شمشیر  
از دست گرفتند او را نیز با التماس خلاص نمودند حضرت طرح  
نموده بدولت سرای خود رفتند و اصحاب را فرمود بروند و بخانه  
خو بنشینند و قسم یاد نمود تا امر ضروری نباشد سوای زیارت و  
نماز مسجد تشریف نیارند و اینها طوطی دارد مختصر مجلسی عرض  
و یک احتمال دیگر آنکه راست گفته باشد که من بهتر از شما  
نیستم و حال آنکه بهتر از من و شما علی بن ابیطالب است علیه السلام  
و او سزاوارتر است با امر خلافت و امامت او را نصب کنید  
از منبر برآمده تا سه روز بیرون نیامد تا شب ایش در بر سر  
چیلها نموده و ندبها کرده منافقان را جمع کرد و او را بیرون آورد  
با شمشیرهای کشیده داخل مسجد کردند پس عمر صدا بلند کرد  
که هر که امروز مثل پر و زحرف زند سرش را باین شمشیر بر دارم  
لھذا نمونه سابق ذکر شد چکایت ضد سلمان و زدن عمر را  
امیر مؤمنان صلوات الله علیه پس هر طریق قابل خلافت نیست  
در احتمال اول قصد قتل است و که شاید مردم بجهت اینند و  
صدای انتخاب نمایند و یا این معلوم و احتمال دوم هرگاه خود

قرار کند که من بهتر از شما نیستم پس یا راست گفته یا دروغ باند  
تا مملی بهر دو معنی خلافت آن باطل و لایق ریش سنیان خواهد بود  
و اینها که عرض شد در طریق و کتب طرفین مضبوط و ثابت است  
جوینده یا بنده است و از این که فعل نمودیم هر یک را چند طعن لازم  
می آید بعضی بموجب کلام الهی و بعضی بموجب فرمود رسول الله  
صلی الله علیه و آله صدا بلند نمودن یکی در مسجد و یکی در برابر  
رسول ص و شمشیر کشیدن یکی در مسجد و یکی در برابر رسول و  
یکی بر روی مؤمن که اینها اتفاق فریقین است و الا بطریق شیعہ  
هم یکی واجب القتلند و چیزهای دیگر نیز دارد که بر لب پوشیده  
نیست **دوم** از مطاعن ابی بکر قتل مالک بن نویره است و چنگا  
ان محلا چنین است که مالک سر کرده قبیلہ بنی حنیف بود و از اصحاب  
روزگار و شجاع نامدار و در زمان رسول اسلام آوردند و در غلبه  
خیم حاضر بوده و از دوستان و حجتان اهل بیت نبوت بود و بشیر  
صحبت رسول خدا مکرر مشرف گشته بود و چون شنید که  
ابی بکر خلیفه شده گفت مردم را چهره شده آمد بمیدینه اتفاق بود  
جمعه بود آمد مسجد رسول خدا و ابو بکر را بر منبر رسول خدا ایستاد  
پیش آمده گفت یا بن ابی قحافه بر نفس خود زیاده از قدر طاقت  
بار مکن و در گوشه خانه خود نشسته طلب امر نش کنایه خود  
یکن و حق را بصاحب حق بسپار یا شرم نمیداری از آنکه بر من



و مقامی یابمکن ای که خدا و رسول او را بر دیگر مقرر کرده **جافضا**  
تکبیر بر جای بزرگان نتوان زبکراف مگر اسبانی که همه امانه کنی  
ایا فراموش کردی سلام کردن و بیعت نمودن خود را در روز غدیر  
بعلی بن ابی طالب باین نحو السلام علیک یا امیر المؤمنین و دست برد  
او نهاده بیعت نمودی ای آل هاجر و انصار اگر چون زایم کن اصرای  
ند هید کارها بر شما هاشاف و دشوار خواهد شد ای بکر چون  
السخنان شنید بر اشفته گفت خاموش باش که نواز اهل سابقه  
نیستی و در راه اسلام مجاهده نکرده و از صحابه زایم رسول نیستی  
مالك گفت مرا از اینها چه نصیب و بهره است تا بدیگر افتخار کنی  
همیشه آل تم که قوم نبی بودند از ادنی و اراذل و تابع دیگران بوده اند  
ابوبکر اندر دست کوی مالك بر اشفته رو بجا حاضران نموده گفت  
که کفایت بکنید و در سازید این اعرابی بول کنند بر پاشنه خود  
پس جاعنی بمالك او میخندد و او را بکنک و لکد خواهی نخواهی از  
در کردند و او در انحال ایشان را نهید نموده این ایسترا انشا کرد  
اطعنا رسول الله ما کان یمننا عویا قوم ما شانی و شان ابی بکر  
اذا مات بکر فام عمر مقامه فذلک ویدت الله قاصمة الظهور و چون  
ابی بکر بخانه رفت طلپید خالد ولید پلید را و در میان خالد  
مالك جاهلیت سابقه و کینه بود با و گفت هر قدر آدم خواهی مرا  
بر دار و مالك را با مردم مش به بهمانه منع زکوة بقتل او و دیگران را

اسبیر کرده بزودی نزد من ان که مباد از و قوش خلیج بکار ماراه  
یابد که تدارك ان نتوان نمود پس خالد صد سوار همراه برداشته چون  
میان قوم رسید صرجه در جنگ ندید زیرا که مالك شجاع و مردم  
بود پس گفت من جایی مامورم امشب در پیش شما مهمانم لاجرم  
مالك و قوشان لعین بحیل را مهمانی کرده شب انجا ماندند چون  
شب شد خالد شمشیر کشیده بر سر مالك آمده او را در خواب بغد  
کشته لشکر را نراسوان نموده اکثر مرزبانان شب بغد و حمله  
و بعضی که میخندید رو رفتند و زنان و اطفال مسلمانان را اسیر نمود و با  
اموال بزرده متوجه ابابکر شدند و در دهانشب با زن مالك خواهی  
خواهی خلوت نمود و چون ابابکر این شجاعت و دلوری از و دید  
او را سیف الله نام نهاد که بگردش خورد و شرم و چنان کرد و چون  
عمر را با مالك اشتنا بی بوده این خبر بان رسید آمد مسجد یکه که  
جامه پوشیده از ساید زره زنک کوفته و سر نیزه بر سر زد و در  
از وی تکبر و تحقیر و خوشحالی بکشتن مالك را میبرد پس عمر  
ای دشمن خدا و رسول در مسجد خدا و رسول متکبران و مستانه  
میخرازی و چال انکه تقدی بر مردم مسلمان کردی و بغد را ورا کشته  
وزن او را هانشب فجور نمودی انگاه دست دراز کرده تبرها را  
از عمامه شومش بد را ورده بشکست و او را از مسجد بیرون کرد  
و گفت والله اگر مرا قدرتی بهم رسد ترا بخون مالك خواهم کشت



پس خالد کریان و نالان پیش ای بکر آمده احوال باو گفت ابو بکر  
عمر را طلبیده نصیحت کرد و گفت خالد را درین واقعه ملائت مکن  
که او شمشیر ما است و آنچه کرده با امر من کرده و مصیبت در آن بود  
لاجرم عمر در آن یاب دیگر چیزی نگفت و چون نوبت <sup>خلافت</sup> به عمر رسید  
در صد قتل خالد بود تا آنکه روزی در باغی و آن نحسین اتفاق  
افتاد عمر بخالد گفت تو آن کسی که مالک را کشتی و بازن وی را کزیدی  
خالد گفت میان من و او عداوت قدیم بود و او را با مرا بی بکر و  
جهت تشقیه نفس خود کشتم اما از برای تشقیه ابو بکر و نفس تو  
سعد بن عباد را نیز کشتم عمر از کشتن او گذشتن نوازش کرد و  
گفت یا خالد انت سبقت الله و یا این لقب در میان عمر می رسد و بشدت  
پس ملاحظه کن و ازین نیز چند طعن به بکر میرسد و باندک تا  
مفهوم میگردد و اما عمر پس یکی چکایت منعه است و از طرفین  
ثابت و با اتفاق امت حق و کتاب خدا بان ناطق در اینجا که میفرماید  
فما استمتعتم به منهن فانوهن اجورهن فریخته من الله و بگفته  
خودش نیز ثابت است که میگوید متعنان کانتا مجللتین علی  
عهد رسول الله فانما اجر مهمنا و اغاقب علیهمنا پس خود اقرار دارد  
آن بد بخش که در عهد پیغمبر هر دو حلال بودند و خود میگوید  
من حرام میگویم و من عقاب میگویم و این چکایت هیچ دلیل و بینه  
نمیخواهد زیرا که در کتاب خدا هیچ دلیل آن ثابت و بقول خودش

که شاهد است در زمان پیغمبر بوده پس چه دلیل حرام میکند  
**رباعی** ان باختر ایمان که عمر بودش نام در بغض علی و آل او بود تمام  
در بیضه اسلام دگر نتوان یافت سر سخت و شکسته نه چو آن  
آن تخم حرام **جکایت** در یکی از کتابهای منبر دیدم که نقل کرده بودند  
که روزی عمر زن شده شهوت برو غلبه کرد شیطان ملعون  
بصورت عرب بدوی بر خورد و گفت منعه می شودی زنگ گفت  
بله پس او را و طی نموده از آن پادری کرد که مافوق او منصوب باشد  
و هر ازاری که شیطان ازین نوع انسان کشیده بوده هر را از  
دماغ عمر بر آوردند بعد از آن که بصورت خود کشت قسم یاد کرد  
که اگر دست یابم منعه را بر طرف کنم **نظم** عقل بعد از سالها در حله  
کهز و نفاق عاقبت ابلیس را بهر نوشوهر یافته عقل انسان  
اجر لعن ذات ملعون ترا از ثواب جمله از کار بر نرفته و بد آن  
در ثبوت و ثواب منعه علمای امامیه رساله ها نوشته و بد آن  
ثابت و محکوم به نموده اند و در کتابهای فقهی هم جافقوی داده  
رجوع بانها نمایند **طعن** دیگر آنکه روزی در ایام خلافتش  
که یک کاری حق کند الحمد لله توفیق نیافته چند بی باقی کرد  
مجل چکایت آنکه از در خوانه میکند شست صدای چند شنید  
بجان اینکه شاید شراب میخورد با شنیدن نزد بانی طلبیده  
از دیوار بالا رفت و چون بر کاهج حالات واقف شد چیزی



شود سوای خوش طبعی و خنده و بازی لهذا صاحب خانه  
بعد از وقوف بر حرکت آن روی با و آورده گفت کجا بودی و چه  
کار آمدی خدام جلالت دستگاه و آن سیه بخت رو سیاه گفت  
همیشه آنکه شما شناسید بنا مشروعی اقدام نموده باشید امدم  
که شما را مانع و زجر نمایم اینجا عث گفتند ع ثوبه فرمایان چرا  
خود ثوبه کمتر میکنند گفتند ای خلیفه نایب و ای کافر مطلق  
باستحقاق و زجر ثوبی از ما اولی و البقی زیرا که خدا فرموده و لا  
تُجَسَّسُوا یُؤْتِیْ سِرَّ اَیْمَانِ الْمُؤْمِنَانِ کَرْدِی و فرموده لا تَدْخُلُوا  
بُیُوتَ النَّاسِ حَتّٰی یَسْتَأْذِنُوْا ثوبی رخصت و اذن داخل شد  
و فرمودند و تَسْلَمُوا عَلٰی اَهْلِهَا و تو سلام نکردی و فرمودند  
اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ و تو گمان بد بردی و فرمودند و اِنْ جَاءَکُمْ  
فَاسِقٌ بِبَیِّنَةٍ فَبَشِّرْهُ بِسُوءِ مَا اَمَدٰی و فرموده اند  
وَلِبَاسُ الْبِرِّ اِنْ تَاْتَوْا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ تَوَازَیَا مَدِی و  
فرموده اند وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مِنْ اَتَقٰی وَ اَتَوْا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا تُو  
از در درینا مَدِی و تو چون از جنس انس نیستی خاشا و کلا  
که قمار با تو انبسی باشد **رباعی** دبو و جشست یابد از دیدار تو  
انس را جبرئیل فریاد کار تو چونکه نبود بصیر حق انکار تو لعن  
حق بر کار و بر دیدار تو پس اولی و انساب است که شب روی  
و عسبسی اختیار کنی و با خلافت کار نداری زیرا که شیخ خلیفه

بجای پدر بودن میباشد و ستار و مهربان میباشد باشد تو  
کجا و خلافت کجا **نظم** ترا چه حد که نهی پادشاه مقام رسول ترا رسد  
کجی شب روی و عتباری چه فرق نیست به بدبخت چلال را  
ز حرام چه تو دوست ازین کار بر نمیداری تو مست نادره  
ز عقل و هوش ملاف سخن ز دانش خود بر زبان چرا اری بسا  
عقرب کا شان کردند کی تا کی چه مار دم زده تا چند مردم از اری  
پس ملاحظ کن و فی الحقیقه عبرت گیر که هرگاه کار از بهر خدا نباشد  
باشد اینکس باین بلهها گرفتار میکرد و رفت یک ثواب کند  
چندین گناه کرد بغود بالله من اغواء الشیاطین و لعنت الله  
عَلٰی عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ اجمعین پس ازین استنباط نما که هرگاه کار ثواب  
این باشد کارهای معصیتش چه خواهد بود از انجمله است  
از اینه او که مشهور و در کتابهای اهل خلاف مسطور و از نظر  
شیعه نیز ظاهر است **اشا** مطاعن عثمان بی ایمان **یکی** آنکه کسانی  
که رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرود و اخراج کرده بودند از مدینه  
منوره او عود نمود و مهربانانه نکرد محلی آنکه حکم بن ابی العاص که غم  
عثمان است و مروان بن حکم و جابر بن حکم پسران عم او بودند  
اکثر اوقات غیبت رسول خدا می نمودند و بغض و عداوت باطنی  
خود را ظاهر می ساختند لاجرم جناب رسول لعن نموده مقرر  
فرمود که ایشانرا از مدینه اخراج نمایند و هرگز ایشانرا در مدینه



ندهند و تا کیدات در نهی از استر خاج آن ملعونان فرمودند  
و فرمودند که لعنت خدا بر کسی است که من بعد ایشان را در مدینه  
برگرداند و عثمان ملعون در حیوة انتخاب مکرر التماس کرد و قائل  
نمود و بعد از آن جناب بای بکر و عمر التماس کرد ایشان در عرض  
بر گردانیدن هر کدامی دوازده فرسخ از آنجا که رسول بیرون نمودند  
و در جنات انتخاب ماوی گرفته بودند دو ترکند بلیست و پنج  
فرسخ دیگر و چون خود خلیفه شد ایشان را طلب نموده و هزار  
دینار برای خرج راه ایشان فرستاد و استقبالی و تعظیم و تکریم  
ایشان کرد و خوشحالی زیاد نموده گفت علی رغم آنکه سانی که شما را  
مطروود ساخته بودند شما را برگردانیدم و پدر را که حکم باشد  
میان قبر و منبر انتخاب جای داد و در روز اول صد هزار درهم  
از بیت المال مسلمانان با و از این داشت و خمس از بقیه را که  
مبلغ کلی بود با و داد و مروان پسر شرکاکاتب و صاحب تلک  
و وزیرش کرد و مهر شوم خود را با و سپرد و دختر خود را با و داد  
و عمل بازار مدینه را به هم ساله با و گذاشت و روز اول صد هزار  
دینار با و بخشید و برادر دیگر او را که چارث بن حکم باشد در  
اول مال بسپار با و بخشید و از مدینه که رسول خدا <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
علیه و آله بجهت اسواق مسلمانان تصدق کرده بود و آن زمین  
مهر فکوبند باقطاع او داد پس مروان بعد از قتل عثمان در آنجا

و از آن خاندان نبوت و رسالت کوشید تا بسبب او امام حسن  
علیه السلام مسموم گردید و بعد از آنکه بمسند امارت و چگونگی  
رسید در خون دیزی فرزندان رسول و اظهار کینه و عداوت  
نوح بنول نهایت سعی و اهتمام می نمود و چند معصوم را اولاد  
مسموم ساختند و رخنه عظیم در دین خدا و رسول صلی الله علیه  
و آله انداختند و از شجره نانو انستند از زمین برانداختند  
و چندینهای دروغ بنیان رسول در زمان دولت انلا عین وضع  
نمودند که شنوشت اینها تا انقضای عالم باقی و برجاست فلعلت  
علیهم قاطبة الی یوم القيمة زیرا که شجره ملعونه اینها نیست با  
چندین فتنه و فساد عثمان بود و این یک طعن است که در زمین  
آن چندین طعن ظاهر میشود و نتیجه آنها تا قیامت روز بروز  
میکردا که کسی بنظر تامل نکرد **رباعی** فرزند زنا محب عثمان باشد  
کالرش چهره همیشه عصیان باشد بنی شبه و شک پیر و بوبکر  
لعین چون پیر خودش زخم شیطان باشد **طعن دوم** احتیاج  
نمودن عثمانست مرابی در غفاری را که از اصحاب جلیل القدر  
و المتر له بود در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و فرمودند  
بارده او که ما اظلمت الخضره و لا اقلبت الغبراء من ذی حجة  
اصدق من ابی ذر و نیز در خصال از بریده روایتست که رسول  
صلی الله علیه و آله فرمودند که آن الله عز وجل امر بنی محبت



فقلنا يا رسول الله سهم لنا فقال علي منهم وسلمان وابودر  
 والمقداد امرني بمجهم واخبرني انه مجهم ودر حديث ديكر  
 كه ابى ذر روى هذه الامه ودر حديث ديكر فرموده ابودر  
 في امي شبيهه عيسى بن مريم في نهله وحيث بن در اجا ديت ديكر  
 كه ذكر انها باعث طول كلامست ظاهر است ودر خوي ابي ذر  
 و مخالف متفق اند و كسي را خلافي نيست پس املعون اخراج كند  
 او را از شام بمدينه و از مدينه بربذه كه الحال بصفر مشهور و  
 در ميان مكه و مدينه معجور است و سبب آن بود كه چون در  
 زمان عمر از كذا رشت اثار اشقي بدش جراي مد لا علاج بهنا  
 جهاد منوجه شام شد و در انجا اسود نازمان عثمان و چون  
 اعمال ذميمه عثمان متواتر بگوشش ميرسيد و افعال ناشايسته  
 مغاير باي العيبن ميبديد لهذا بنا بر نهى منكردار آن دو  
 مد برادر ميان مردم ذكر مینمود و مردم را خبر ميكرد كه اين  
 اعمال بد است پس مغويه لعين نامه بعثمان بر كين نوشت  
 مضمون بعضي ابودر بر فوتياه كه داييد شام را و در مجالس و مجا  
 عيب و بدگويي تو ميكند و ثنا و متقبت على عليه السلام مي نايذ  
 كه على سزاوار مسند خلافت و امامت است و عثمان و خلفا  
 متفكر مين قابل اين نبودند و بنا چو متصرف شدند پس عثمان  
 در جواب نوشت كه چون نامه بنور رسد رسا عث او را بشتر

برهنه در رشت رفتاري با دلييل عفيف بدكر دايي همراه نموده بود  
 و عفيف و غدي بمارسانان پسر املعون بنوشته عثمان مطعون  
 عمل كرده روانه نمود و اباذر عليه السلام مرد بلند قامتی لاغر اندام  
 بود و بسپا ضعیف و نحیف و مجاسن سفید و مسن بود و از  
 غایت سختی و ناخوشي و درشت رفتاري شترانهای مبارکش  
 ساييده زخم شد و از ازار و تعب بسيار كشيده نااميدانه متوجه  
 و عثمان ملعون چون او را ديد گفت هيچ چشم بيدار نور روشن  
 مباد و خدا نور را خوش عيش و شادان مدارد يا جندب ابودر  
 گفت من چند بن جناده ام و رسول الله صلى الله عليه و آله مرا  
 عبدالله نام نهاده پس ميان او و عثمان گفتگوي فراوان روي  
 كه مشر و چادر ترجمه فوج بن اعثم كوفي مذکور و در افواه و السنه  
 مشهور و در روضه الواعظين از حضرت صادق عليه السلام  
 روايت است كه عثمان روزي بدست غلامان دو هيان زد  
 فرستاد كه در هر هياني صد دينار بود كه از براي ما اينجا بخورند  
 كند و چون آوردند اباذر فرمودند كه ايا آنچه براي من فرستاده  
 بهر يك از مسلمانان ميبه ديانه زيرا كه بر من روا نيست زيار  
 از آنها كبرم غلامان گفتند كه عثمان ميگويد اين از مال خدا  
 خودست و قسم ميخورد كه در آن هيچ جراحي مخلوط نيست و هم  
 از وجه حلاست پس اباذر فرمود مرا حاجت باين نيست

برای اباذر



ومن غنی ترین مرد مائیم غلامان گفتند که ما هیچ چیز در خانه نمانده  
نمی بینیم نه اندک و نه بسیار پس در جواب فرمود که در زیر بوری  
قرص نانی دارم و چند روزی با او اوقات میگذرانم و بچشمی که من  
صبح میگویم و غنی ام بدوستی علی بن ابی طالب و عثمان و علیهم السلام  
که هدایت می نمایند مردمان را راه راست و من از پیغمبر شنیدم  
عثمان دروغ گو است پس برگردانید این دو هیئت را جهت صناج  
خود و بگوید که مرا اجتناب باین نیست و نه آنچه در پیش اوست  
تا آنکه بخدای خود برسم و آنچه کند میان من و عثمان و در کار  
الحق و احسن الکمار مسطور است بلکه از طرفین منقول که  
روزی با ذریجه کاری وارد عثمان شد و مبلغ کلی حاضر  
کرده بودند که بر بنی امیه قسمت کند پس خطاب با بی ذریجه  
گفت هیچ میدانی که این زر چیست گفت نه گفت صد هزار دینار  
و انتظار میگویم که مثل این را ببازند و بهتر خواهم بدم آبادر گفت  
امر از دست و لیکن بیاد داری که صبحی بخدایت رسول صلی الله  
علیه و آله رفتم و آنجناب دلگیر و از رده بود و هیچکس جرأت  
نکرد که از وجه او پرسد و آخر روز که بخدایتش رفتم خوش وقت  
و خوشحالش دیدیم پس سبب دلگیری صبح و خوشحالی آن وقت  
پرسیدیم فرمودند که صبح بیت المال را بچشمی قسمت نمودم و چها  
دینار باقی مانده بود و مستحقان حاضر نبودند که با و تسلیم نمایم

از انجمن مجزون بودم و لحظه قبل ازین بمصرفش رساندم و سبب  
مسرودم پس عثمان منوجه کعب الاخبار شده گفت چه خرج با  
امای را که بیت المال بمسحق رساند و بعضی را حفظ نماید تا بمرد  
ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت خرجی و انجمن  
ابوذر علیه الرحمه گفت یا کعب تو احکام شریعت را نمیدانی و  
شریفه و الذین یکتزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی  
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم بروخواند پس عثمان گفت  
این بار بجهت مصاحبت رسول از عتاف نمودم اگر بار دیگر در  
من چنین حرفهائی ترا خواهم گشت ابوذر گفت تو بر کشتن من  
نیستی ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر نموده که  
چون آل خاص پسین تن رسند قرآن را برای خود نخوانند و  
دین خدا را تباه کنند و ترا که ابوذر بی از بلا خارج نمایند عثمان  
از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت انجمن  
اباذر گفت انجاعت از جهت رعایت خاطر نامدار عثمان گفتند  
نه عثمان گفت حضرت علی علیه السلام را حاضر کنند از انجمن  
نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب و چون حضرت حاضر شدند  
گفت یا ابا الحسن انچه اباذر میگوید نواز حضرت شنیده فرمود  
من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود سنا به  
نیت الخ استمان و بر نداشت زمین صاحب زبانی را که در آ

از انجمن مجزون بودم و لحظه قبل ازین بمصرفش رساندم و سبب  
مسرودم پس عثمان منوجه کعب الاخبار شده گفت چه خرج با  
امای را که بیت المال بمسحق رساند و بعضی را حفظ نماید تا بمرد  
ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت خرجی و انجمن  
ابوذر علیه الرحمه گفت یا کعب تو احکام شریعت را نمیدانی و  
شریفه و الذین یکتزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی  
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم بروخواند پس عثمان گفت  
این بار بجهت مصاحبت رسول از عتاف نمودم اگر بار دیگر در  
من چنین حرفهائی ترا خواهم گشت ابوذر گفت تو بر کشتن من  
نیستی ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر نموده که  
چون آل خاص پسین تن رسند قرآن را برای خود نخوانند و  
دین خدا را تباه کنند و ترا که ابوذر بی از بلا خارج نمایند عثمان  
از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت انجمن  
اباذر گفت انجاعت از جهت رعایت خاطر نامدار عثمان گفتند  
نه عثمان گفت حضرت علی علیه السلام را حاضر کنند از انجمن  
نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب و چون حضرت حاضر شدند  
گفت یا ابا الحسن انچه اباذر میگوید نواز حضرت شنیده فرمود  
من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود سنا به  
نیت الخ استمان و بر نداشت زمین صاحب زبانی را که در آ



کو ترا از ابوذر باشد چنانچه که اینجا حاضر بودند همگی تصدیق انتخاب  
 نمودند و ابوذر بکر بیست و گفت الحمد لله که من دروغ گو نیستم  
 عثمان گفت برخیز و از شهر ما بیرون شو ابوذر گفت چنان کنم  
 پس همسایگی چون نوبی بودن مرا سخت ناخوش می آید عثمان گفت  
 بحق رسول صلی الله علیه و آله بگو که در اینجا می خواهی اقامت کنی  
 و اینجا اگر اهبت داری ایازد گفت اما اقامت پس در زمین حرمین  
 می خواهی که بعد از حق تعالی پیام تمام امار رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله مرا خبر داده که ترا از حرمین بیرون خواهند کرد و ترا بر  
 خواهند فرستاد و تو در اینجا نماند کانی خواهی نمود و تنها خواهی  
 مرد و تنها محصور خواهی شد و تنها بر صحنه قیامت خواهی آمد و تنها  
 بهشت داخل خواهی شد و چون بعالم بقا ارتحال نمایی جمعی از عساکر  
 خواهند رسید و ترا تجهیز و تکفین خواهند نمود و رسول خدا  
 در غزوه تبوک مرا مطلع کرده پس املعون گفت نا اودام و ان بشتر  
 زشت رفتار با دلیل بد فعال بعنف و تعدی روانه زنده کند و  
 مانع شود که کسی همراهِش مشایعت نکند پس چند نفر را چنان  
 امیر المؤمنین و حسن بن علیهم السلام و عبد الله بن عباس و عمار  
 یاسر و مقداد بن اسود با جمعی دیگر مشایعت کردند و همراهِ  
 و صبی و یحیی می کردند از اینجا حضرت صلی الله علیه و آله  
 فرمودند شعر و اصبر علی الظلم السیفیه و للزمان علی خطوبه تا

یا ابادرم

روایت پس ملاحظه کن بر ظلم آن فاسق فاجر که آخر بهتر انتخاب  
 بر و خروج نموده مثل سگش کشیدند و در منزله اش افکندند  
 و سگان مدینه نیز بهر طرف بردند و آخر در پناهانی در کوکبه  
 دفن کردند و در زمان معاویه ملعون و اسبیایان مدینه  
 دیوار را از میان برداشته داخل مقابر بقیع نمودند و الحاکم  
 چلینا سگان مسکن دارند و دیدی افعال آن مضل ضاک  
 دوست و دشمن اتفاق دارند فلعل الله علیه و علی اخویه  
 و محبیه و نا بعینه و عتیه و بنیه **رباعی** عثمان افرخت آتش عصبانرا  
 از بی ادبی سوخت بسی قران را از خراج نمودی سبب بود ز راه او  
 طریقه مصطفی مر و از راه پس مناسب تمام دارد هفت بندی که  
 ملاعباس فاجار دلعن ایشان تضمین نموده از روی  
 هفت بند ملاحسن کاشی مشهور **فحش الله علیه**

لعن بر ذات نوائ مردود رب العالمین

مرکز بر کار لعنت منکر اداب دین

دشمن نفس بهیمه کافر ابتر عمر مهبط لعن خدا از حضرت روح الامیر  
 مرند هر خاورد فرزند هر هشت خلد کافر شش جهنم یعنی لعین بن لعن  
 منکر علم سلو فی خار راه لو کشف دشمن نفس نبی مرد و دارای بقیع  
 مقطع نبی بر موضع شمشیر لعن مهبط لعن اکی قاطع جبل المتبر  
 صورت خوک ضلالت معنی ایجاد نار روسیاه دوزخی مرد و دخیل سلب

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این دعا را در عالم جاغله  
 از احوال رسول و خیر  
 برای نجات بخواند



بر مردان نواب برهنه بار در آسمان از مطیعان نواب کفر خود را و فیض  
از ازل از ظلمت جهنم خلاصت کوشید تا ابد از خم کفر تو شیطا خوشتر  
ز ایندای عالم ایجاد یابان دهر کی نویسد غیر لغت را کرام الکاتبین  
نست از لفظ غیر معنی لغت عینا میکشد بر لوح برها عقل این نفس  
کرده از نام نویسنده موسی دریا شکاف کرده بر روح تولعت عیسی که درون  
زانش کفر و نفاق هر دو عالم سوختی که نبی بودی محمد رحمة للعالمین

**انکه از دشمن و خصم رسول الله بود**

**دست لغت از کبریا نش چنان گوید بود**

ای نبوده غیر شیطا در جهنم مثل تو کس در ازل از بهر ذات شعله و زهران و کس  
تا بر آمد مهر مهر انکای آسمان صبح صادق کی ندید لغت ذات نیست  
در بیابان نیر اسار بان لغت هفت دوزخ ایای تا بر بند چون  
ذات نجس با خلای چون تواند کشیم کی زند را و ج دعوی بال با عتقه کسر  
کر کاهت را عینان شقاوت بر کشند کمر است اعمال شیطان پیش از این  
قد کشیده خطای لغت از باغ فدای کرده تا دشمنی با ال پیغمبر هوس  
داخل دوزخ چه کردی هست ندون ز این بکت ز پیش این لغت  
بوده سر کشنده در بحر ضلالت تا ابد زان بهر سوا فکند موج نفاق  
چون کشایی بال ایمان رهوای اعتقاد هست مرغ کفر با چون یک مرغ قفس  
چون مقدمی نشینی بر شهنشاهی که بدایمان از توغ نور مهرش مقدر  
بی نصیبی انطیب مهر ال مصطفی ساعدین ز شیطا لکن کفر محسوس

معنا

از غرور مکر بودی بر خر شیطا سوا تا بیدان خلافت ناخنی آخر فرست

**هر زبان هر سر مگو کردد اشکار**

**لنکیر الله قوالا امر من اهل نادر**

ای جهنم از عذاب نوب و زور یافته زانش فخر الهی فرقت افسر یافته  
کرده هر کس لغت زان بلید شمع و شام در جیفه سخن کو کرد اجبر یافته  
عمر ایاموده شیطا وادی کفر و نفاق در بیابان ضلالت چون تو کفر یافته  
هر کجایم غ شقاوت بال لغت کرد باز ذات ملعون ترا در زیر شهر یافته  
بود چون ذات نود در فتن حرام بن حرام عقل او را دشمن ال پیغمبر یافته  
ساخته هر کس فطر جد و خاک را بد عمو و اخت ترا بهر نوماد یافته  
میکند لغت بدانش هر که در آداب دین دایم از مهر علی را توانگر یافته  
بحر کفر هر نفس چون موج طغیان زل صد چه شیطا ترا در و چون بطر شناور  
عقل بعد از معرفت در صورت ایجاد تو معنی شرک و نفاق و کفر مضمر یافته  
عقل انسان بر لغت ذات ملعون ترا از ثواب جمله اذکار بر تر یافته  
ذات نجس را چه نسبت با خلای در حرف کی کس صفای اب کوه یافته  
عقل بعد از سالها در جمله کفر و نفاق غایت با بس را بهر نوشوهر یافته

**کر نبودی ذات ملعون تو و زخر اسب**

**برخی افروختی تا جهنم از غضب**

ای نمودن بر روح روان مصطفی کشته خصمت در فیات خاندان  
طینت پاک و ذات ناص الغد رنوب باعث کفر ضلالت در زمان مصطفی



زانش کفر و نفاق خرم اسلام سوخت. <sup>سقف</sup> نانشستی از شقاوت و مکاشحه مصطفی  
نویسائی که از این بخت سبز بود. داده بر مردی که ربوستان مصطفی  
از خزان بخی و شرک و کفر و طغیان نویسد. هر کجی بر مرده شد در گشتان مصطفی  
تا خلافت کرد از مکر ابو بکر لعین. <sup>سقف</sup> میکند لعن تو این زبان مصطفی  
تا امامت یافت عثمان از ظهور کفر تو. نیست جز لعن تو در محشر مصطفی  
نیست غیر از اسفل و زخ مقامی. <sup>سقف</sup> که چه مدفون گشته در استان مصطفی  
دشمنی کردی شاه دین امیر المؤمنین. که علو فلدا و اربودشان مصطفی  
شعله حسن را چه نسبتی با لعین. با فروغ افتاب آسمان مصطفی  
ظلمت داشت چون بود از زانو ز ازل. تیر لعنت را هدف شد از گان مصطفی  
غیر لعنت نیست و آتو این الزامیه. بگذرد چون نام بخش این مصطفی

**میکند لعنت بدانت چون سر هر مؤمن**

**اب رحمت میشود جاری مداام از جوی من**

ای بر اندام مرخدا پست یا امیر الفاسقین. خوانده کافر مصطفی یا امیر الفاسقین  
زان عمر کرد نامت که نفاق و شرک کفر. هفت روز گشت جانی امیر الفاسقین  
هست چون یما پست از عشت غض علی. نیست جز دوزخ و آیت یا امیر الفاسقین  
اهل دوزخ از عذاب در عقاب افزاده. ناچار باشد خود سزا پست یا امیر الفاسقین  
چون برین رفتی ز خلد مرآل مصطفی. خلق شد دوزخ برایت یا امیر الفاسقین  
چون ابو بکر از نفاق شد امام سنی. نیست جز دوزخ جزایت یا امیر الفاسقین  
گشت چون عثمان از مکر مقتدای. لعن کردند این پست یا امیر الفاسقین

بوده اند از بعض آل مصطفی مروانیا. پیرو نفس و هوا پست یا امیر الفاسقین  
محو سیر کین بایدت اند بجهنم بخون. نیست جز لعنت ثنایت یا امیر الفاسقین  
در اندام غیر انفاق و شرک و طغیان بخواد. ازل کفر از مایست یا امیر الفاسقین  
بود دنیا باقی از به ظهور لعن تو. باد در دوزخ بقایت یا امیر الفاسقین  
کی ز مهر آل پیغمبر دل روشن شود. رفت چون از و چنایت یا امیر الفاسقین

**ای عمر من چون تو ام کرد از اتر**

**صد جهنم بر نهاد قبح کرد از ترا**

ای ابو بکر و عمر اسلام و بران شما است. باعث کفر و نفاق بعض ایمان شما است  
ای خیر آل نبی آل ابی سفیان گذشت. جمله از کفر و نفاق و بی وعده و ان شما  
هر کجا بارید زاب کفر از ان شقاق. دایم از کیفیت آثار طوفان شما است  
خوانده از لوح ضلالت هر که در طریقی. مبداءش از راه تعلیم دبستان شما است  
یافت در قرآن بهر جا آیه لعنت نزول. از کمال بخی و کفر و شرک در شان شما است  
کرد هر کس از شقاوت ظلم بر آل رسول. منبعش سر چشمه آیام دوران شما است  
از ره کفر و شقاوت بعض آل مصطفی. محو آتش تا ابد افتاد در جان شما است  
فی الحقیقه آتش فخر الهی شعله ور. در قیامت از خور و خاشاک ابدان شما است  
هر فساد بی با که شد در امت خیر البشر. هر یک از راه یغیر بر همان بطلان شما است  
کی دهد نا حشر جز خوار شقاوت مبداء. محمل دین هر که سر سبز از گشتان شما است  
مبداء طوفان ظلم عت خیر البشر. تا فنامت از توبیعی عصیان شما است  
چون ملائک روز شب لعنت بدانت. هر نفس از لعنت شاقون شما است



لعنت از ذات لعین مستور نشان <sup>شده</sup>

عاقبت نبوده ز ملامت لعین پنهان داشتن

جرام

ای عمر شد تا سفر ذات پلیدت را مقادیر شد بهشت خلد بر اصحابی که با تو  
باعث اتحاد و دوزخ چون نوبه دی <sup>از</sup> از تو باشد جمله اهل جهنم را نظام  
از کبر بیان نمودست لعین چون گوشت شود یافتن ماهیت از جوهر لعنت قوام  
که چه از شهد خلافت کام شیرین <sup>در</sup> در جهنم کشته است ماده زشت  
ای عمر در پیش کفر از مقامات ضلال کفر عونی چه و اضلال عودی <sup>کدام</sup>  
در خلافت ساختن خو که بدین رتبه میکند لعنت بذات زم زم و بدست <sup>الحرام</sup>  
ای دخی بن دخی در مذاهب اهل یقین دین جو یلعنت ذات تو باشد تا تمام  
لعن نماید کرام ای شیخی ذات شراره کرده چون لعنت بذات بارها خبر <sup>الکرام</sup>  
از مردمان فوهر کز کی تواند شد قبول کثرت حج و زکوة و صوم در روز قیام  
تا قیامت لعنهای اولین و آخرین باد بر ذات پلیدش ای حرام بن حرام  
هست و لعین بر ذات پلیدت <sup>ای شوق</sup> کشته نازل بر تو لعنت خبر الکلام  
هر که لعنت میکند بر دشمنان اهل دین چو باشد همین روز قیامت <sup>الست</sup>  
دوستانش بشنوند از هر منادی <sup>دین</sup> از دلوها یا اشقیای جهنم خالیدین  
**حدیث بیست و هشتم** در کتاب کا از ربعی و از حضرت ابو جعفر علیه السلام  
روایت کرده که سئل فی قول الله عز وجل ولوانکم اقاموا التوراة و الا انکم  
وما انزل الیکم من ربکم فی الولایة لا کلو امن قومکم و من یحیی ارجلکم  
الا یعنی سؤا کرده شد انجناب از معنی قول خدای عز وجل که میفرماید و

بد رستی ایشان اقامه می نمودند حکم نور و لیل و سابر کنب انبیا که ایشان  
نازل شده از جانب پروردگار ایشان در باب و کلایت هر آینه میخوردند  
از بالای سرشان و از پایین پایشان یعنی از آسمان و زمین نازل میشد  
و بر کتفها ظاهر شده بخوبی غیث و زندگانی میکردند و این همه رحمت  
نمیکشیدند و در تعبیر عباسی نیز بدین نحو مذکور است: و در روزی  
دیدی از ابن عباس و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده  
که انجناب فرمودند انما دفع الله الفطر عن بنی اسرائیل بسوء ربهم علی  
الانبياء و ان الله عز وجل منع الفطر عن هذه الامة ببعضهم علی  
ابی طالب علیه السلام و در کتاب سلیم بن قیس و احتجاج از جناب البیه  
المؤمنین علیه السلام روایتست که در روز شوری احتجاج با اهل شوری  
فرمودند و گفتند بطل و غیره و لو ان الامة منذ قبض رسول الله صلی  
علیه و آله اتبعونی و اطاعونی لا کلو امن قومکم و من یحیی ارجلکم  
الح و نیز در احتجاج شیخ طبرسی مذکور است در احتجاج معاویه  
علیه السلام که حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند انما الناس  
ان معاویه یزعم انی رایشه للخلافه اهله و لم یرفضی لها اهله الا کذب معاویه  
انا اولی الناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان بنی الله و اقم بالله  
لو انما الناس یا یعونی و اطاعونی و نصر دینی لا عظمهم السماء فطرها  
والارض برکتها و لما طاعت یا معاویه و قد قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله ما ولت امة امرها رجلا فط و غیره من هو اعلم منه الا کم یزل



امرهم سفلالنج پس ازین مؤیدات ظاهر است معنی جدید در ولایت  
 بلیت نبوت است و بعین بخوبی و خوشی کردن چنانکه در زمان قائم  
 علیه السلام خواهد بود انشاء الله تعالی از اینجا قباس نما ظلم ایشان را که  
 بر تمامی عالمیان کرده اند و باعث کراهی خلق شده اند چنانکه در کتب  
 از ابی عبد الله علیه السلام مرویست در قول خدای عزوجل که فمؤید  
 الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بما جاء به محمد صلی الله علیه و آله  
 وسلم من الولایة ولم یخلطوها بولایة فلان وفلان فهو الملبس بالظلم  
 پس کدام ظلم از این بدتر است که ادعی هرگاه مفسد با مامت امتلا حین  
 باشد نباید از دین خدا بد رود و اگر با مجاهد به التبی نباید کرد زیرا  
 ما جاء به التبی ولا یث اهل بیت است صلوات الله علیه نه غیر ایشان  
 و نیز در کافیه از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام مرویست در قول  
 خدای عزوجل که ومن یطع الله ورسوله فی ولایة علی فقد فاز فوزا  
 عظیما هکذا نزلت وایضا در کافیه عن الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام  
 قال اوحی الله الی نبیه صلی الله علیه و آله وسلم فاستمسک بالذی  
 اوحی الیک انک علی صراط مستقیم قال انک علی ولایة علی وعلی هو  
 الصراط المستقیم پس هرگاه یافنی که ولایت اینجا بلیت باعث نجات  
 دنیا و آخرت پس ایشان کافر شدند بولایت اینجا بنجاب و از دین خدا  
 در رفتند چنانکه مکرر عرض شد و ایضا در کافیه از ابی عبد الله علیه السلام  
 مرویست در قول خدا تعالی ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم

کفروا ثم اذدادوا کفرا لمن یقبل فوبتهتم قال علیه السلام نزلت فی فلان  
 وفلان وفلان امنوا بالتبی صلی الله علیه و آله وسلم فی اول الامر وکفروا  
 جهت عرضت علیهم الولایة قال التبی صلی الله علیه و آله وسلم من  
 کنت مولاه ثم امنوا بالبیعة لامیر المؤمنین علیه السلام ثم کفروا جهت  
 مضی رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یفر و بالبیعة ثم اذدادوا کفرا  
 باخذهم من باعیه بالبیعة لهم فهو لاهم یوفیهم من ایمان شیء یعنی  
 بد رستی آنانکه ایمان آوردند پس کافر شدند پس ایمان آوردند پس  
 کافر شدند پس زیاده نمودند کفرا هرگز قبول نشود فوبه ایشان حضرت  
 فرمودند نازل شد درباره فلان وفلان وفلان که ابی بکر و عمر و عثمان  
 باشند ایمان آوردند پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی ظاهر و طعنا  
 در اول امر رسالت و کافر شدند و وقتی که عرض فرمود بر ایشان ولایت  
 یعنی روز غدیر خم یا غیر این و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر کس من  
 مولای اویم پس این علی مولای اوست پس ایمان آوردند به بیعت  
 نمودن یعنی در ظاهر مر امیر المؤمنین علیه السلام را پس کافر شدند  
 وقتی که گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله اندک پس اقران نمودند  
 به بیعت نمودن یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و با وجود آن  
 اکتفا بان ناکرده پس زیاده کردند کفرشان را بفرافهمن بیعت یعنی از  
 برای خودشان از تابعین امیر المؤمنین علیه السلام پس این گروه را  
 نمایند باقی در ایشان از ایمان چیزی پس با قتل نموده بر احوال ایشان ملاحظه







بر خوردارشوی و در بخار الانوار از کتاب مناقب محمد بن سیرین نقل  
نموده که آن علیا قال لابنه الحسن اجمع الناس فاخطب فاجتمعوا  
فاقبل خطب الناس فحمد الله واشتبه عليه وشهدتم قال ايها الناس  
ان الله اختارنا لنفسه واتصانا بالدين واصطفى ناعلى خلفه وانزل علينا  
كتابه ووحيه واكرم الله لا ينفضنا احد من حقنا الا انفض الله من حقنا  
في عاجل ديناه واخرته ولا يكون علينا دونه الا كانت لنا العاقبة  
ولشعل بن نبيه بعد حين تم نزل فقال عليه السلام يا اي ذرية  
بعضها من بعض والله سميع عليم مطلب از ابراهيم بن خزيمة عن انس بن مالك  
بن ابي بکر که ایشان بر کزید کان خدا پند پس هر که نفیض حق ایشان نماید  
در هر ناب که خیال کنی نفیض احوال خود می کند انکس هم در دنیا  
برای دنیاى خودش وهم در آخرت برای آخرتش پس فضل ایشان  
دوستان ایشان را ناقص مکن و دشمنان ایشان  
و دوستان دشمنان ایشان را نیز ناقص مکن و ناقص مدان که  
حکم اول دارد خوب در باب این معنی را پس میباش انفعوله جاک  
که در کافی از جناب ابی عبد الله علیه السلام روایت در فرموده  
جناب اقدس الهی که چون پرسیدند از معنی آن الذین ارندوا  
ادبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى پس فرمودند فلان وفلان  
وفلان ارندوا عن الايمان في ترك ولايت امير المؤمنين عليه  
قلت قوله تعالى ذلك بانهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله سنطيعكم

في بعض الامر قال نزلت والله فيهما وفي ابناء عهدها وهو قول الله تعالى  
الذي نزل به جبرئيل على محمد صلى الله عليه وآله وسلم ذلك بانهم  
قالوا للذين كرهوا ما نزل الله في علي عليه السلام سنطيعكم في بعض الامر  
قال دعوا بني امية الى ميثاقهم ان لا يصرروا الامر فبنا بعد النبي صلى الله  
عليه وآله وسلم ولا يعطونا من الحسن شيئا. قالوا ان اعطيناهم لياه  
لم ينجوا الى شيء ولم يبالوا ان لا يكون الامر فيهم. فقالوا سنطيعكم  
في بعض الامر الذي دعوتونا اليه وهو الحسن ان لا يعطوهم منه شيئا  
وقوله كرهوا ما نزل الله والذي نزل الله ما افترض على خلقه من ولاية  
امير المؤمنين وكان معهم ابو عبيدة وكان كاتبهم فانزل الله ام ابرمو  
امرا يا امير المؤمنين ام يحسبون اننا لا نسمع سرهم ونجواهم بلى ورسلنا اليهم  
يكنون واذكسانى مباحث که در بعضی از چیزها ایمان داشته باشی  
و در بعضی نداشته باشی و بعضی را که صرفه ات کند قبول نمایی و بعضی  
قبول نکنی که هرگاه چنین کنی باین جامه که در مجبور خواهی شد و بداند  
حضرت سیادت و نجابت پناه علامی فقها می پرسید شمس الدین  
سلمه الله تعالى بعضی از افعال و اعمال زشت کردار ایشان را در شنیدن  
نظم کشیده برای تنبیه قلم نموده شد که باعث عبرت عزیزان باشد و آن  
استنباط دین و کفر ایشان توان کرد و اغراقی ندارد **قصه**  
وَلَدْتُ بَابَنَ خَطَّابٍ مِنَ الزُّنَّارِ يَسْتَعِزُّ بَيْنَهُ مِنَ الزُّنَّارِ وَعَمْرُو  
نَزَلَتْ يَأْتِيهِمْ مِنْ أَخِيكَ وَعَمْرُوكَ كَأَقْصَلِ الْجَوْشُ ذَاكَ وَأَصْرُو



وصار جندك خالك وإياك نسبت يا مختار الزواني وشهد  
 من سبعين رجلك وطينتك فانك واصل النار وسفر  
 وصرت اسقى الاشقياء كما قد صار في مؤد بما عقر  
 وعمرتك الدنيا وما وليت به بحجر وعصب وذو ريل اخبر  
 لانص في خلافكم ولا قول النبي ولا من ذي العرش انجبار ولا اثن  
 منعت من الدواين والفراطس للنبي نسبت به بالحجر والهديان والهداية  
 اوصى النبي فقلت قولك السجف قد ضل وبجر سيد البشر  
 ولست انا بكار صاب قلتم بجر وقد اوصى الى عمر  
 والزمن ببيعة اللعين على جميع الخلق واشخصت البصر  
 وانت قلت في وقوع خلافه كانت قلته يقولك الانكسر  
 وادعيتك الاجماع في بيعة الشفيعينك وبيعة اربع نصير  
 وقد سمى اسمه خليفة الرسول وقد احرى ان يسمى خليفة عمر  
 وقال اقبلوني فلست بجركم وعلى فيكم يا ايها الرمن  
 يا ليتني تركت بيت فاطمة عند الموت ورويت نار السفرة  
 وقال لي شيطان الى اخر المقال وكرر هذا القول فوق المنبر  
 وقد دعه النبي من اذاه سورة فكيف يصل للراية والدين الا  
 ونقول في غضب ذلك الزهراء يقول لاندوت على الرسول لا  
 ووضعنا الشورى ببرسنة ودمت كل واحد من النفر  
 ودبرت جملة فيها وفكرا قالت الخلافة الى لا عرج الاكبر

وارنكب الفسق والفساد علما حتى قتلوه الصحابة والزعماء  
 واخرجوه ثلثة ايام بعد قتله فواروه في مقبر اليهود الاخير  
 واستعمل الوليد وابن عاص وابن ابي صريح والجماعة الاشرار  
 ودعوا هذا الرسول الى المدينة ونفوا باذر من المكان الاظهر  
 واقدم على ابن مسعود وعمار بالضرب والطعن والزجر الانجر  
 وعطل هذا الزنا على ابن عمر وقتل الصرمزان عمدا بلا حذر  
 وابن برم امره لولا دنها لسيئة اشهر بلاد بليل ولا نظير  
 وابتن نكاح زوجة النبي بعدة ولم ينظر حكم القرآن ولا اشر  
 وانكرت قول الحج في كتابت الغيبة لامر الامير وسالى الى كوثه  
 وعصبت الغدك من خبر النساء وقلت لا اراث لفاطمة ولا امر  
 ومزقت الفراطس وما كتب الشفيعي الذي نقدتك في التكرار  
 كذبت يا ابن الزواني فما نقول في يوم الحساب لحاكم المحشر  
 وصرت الباب على بضعة الرسول وسقط الحسن بصرتك المنكر  
 وقد سمعت قول النبي في حقها ومن اذاها الى اخر الخبر  
 فواجب عليك اللعن ايها اللعين لعابن عدوها لا يحصى ولا يحصر  
 وردت في محلة بيت الرسول شهادة على وشبيرة وشبر  
 وقلت قد شككت في امر النبي في بيعة الرضوان وبيعة الجند  
 وقد تخلفت من جيش الاسامة وهربت من الجروب وحرب الجبر  
 الرثمة قول النبي في الخلف لعن الله من تخلف ومن فر



فَعَلَيْكَ اللَّعْنُ وَالْوَيْلُ وَالْعَذَابُ : مَا كُلُّ شَيْءٍ مَا يَخْفَى وَمَا ظَهَرَ  
 وَمِثْلُ الْأَرْضِ وَالْعَرْشِ وَالسَّمَاءِ : وَمِثْلُ الْغُلَاتِ وَالْخَارِ وَالصَّخْرِ  
 وَوَزْنُ كُلِّ شَيْءٍ جَعِيفٌ وَثَقِيلٌ : مِنْ جَرَمٍ وَجَنَمٍ وَكَبِيرٍ وَصَغِيرٍ  
 وَأَمَرْتُ بِرَجْمِ مَجْنُونَةٍ وَجَا مِلَةٍ : فَقُلْتُ لَوْلَا عَلَى هَلَاكَ عَسْرَةٌ  
 وَسَمِعْتُ مِنَ الْغُلَاتِ فِي الْمَهْمَرِ : فَقُلْتُ لِمُحَدِّثِ أَفْعَةٍ مِنْ عَمْرَةٍ  
 وَقَدْ سُورَتْ عَلَى قَوْمٍ لِلْخَشْسِ : وَتَرَكْتُ لِأَتَالِوِ الْبُيُوتِ وَالْأَثَرِ  
 وَعَطَلْتُ الْحَدَّ فِي بَيْنِ شُعْبَةٍ : وَأَمَرْتُ بِضَرْبِ الرِّتَابِ بِالْظَفْرِ  
 وَهَرَمْتُ الْحُسَّ عَلَى الْإِلَاحِمِدِ : وَأَعْطَيْتُ جَفَصَةَ أَنْفَاسِ الْعَرَبِ  
 وَضَبْتُ فِي الْحَدِّ سَبْعِينَ قَفَّةً : كُلُّهَا خِلَافُ الشَّرْعِ وَالنَّظَرِ  
 وَجَعَلْتُ بِالْفَرْقِ وَالرَّوْنِ وَالْجَدِّ : وَمَا عَلِمْتُ بِالْقُرْآنِ وَتَرَكْتُ الْأَثَرِ  
 وَهَبْتُ مُنْعَةَ الْحَجِّ وَالنِّسَاءِ : وَنَخَفْتُ الْكَلَامَ بِقَوْلِكَ الْآثَرِ  
 وَأَبْدَعْتُ فِي الدِّينِ مَا لَا يَجُوزُ : وَتَرَضَيْتُ كُلَّ الْقَوَائِدِ وَالْأَثَرِ  
 وَكُنْتُ فِي سَبْطِ صَالِحِي هَاتِمٍ : إِلَى مُعَاوِيَةَ الْبَاغِي الْعَيْنِ الْأَثَرِ  
 قَالَ أَمَرَ إِلَى قَتْلِ الْأَقَمَةِ الرَّشِيدِ : وَمَنْ قَتَلَ ظُلُمًا إِلَى يَوْمِ الْخَشَرِ  
 وَخَرَّبْتُ الدِّينَ وَأَسَاسَ الْبُيُوتِ : فَأَنْتَ كَافِرٌ رَجِيمٌ كَثِيرُ الشَّرِّ  
 أَغْرَقْتُ رُبَّةً فِي قَوْمِيكَ وَمَرْبَةً : أَمْ هَلَاكَ كُفْرٌ وَيَقَافٍ فِي الزَّمَرِ  
 أَغْفَلْتُ مِنَ الْحَقِّ بِعِبَادَةِ الصَّغِيمِ : أَمْ الْحَفْدُ وَالْحَسْدُ سَدَّكَ وَالْهَمَرِ  
 أَهْرَكَ عَفْرِيكَ لِلْكَفْرِ وَالْفَنَاجِ : أَمْ الْخَنَاسُ وَسُوسٌ فِي صَدْرِكَ وَالْوَلَمَرِ  
 يَا أَيُّهَا الْإِخْوَانُ مِنْهُ نَبْرًا : لِأَنَّهُ أَخْفَضَ الشَّرْعَ وَأَخْفَرَهُ

القصص

وَمَا مِنْ طَرَفٍ عَيْنٍ مِنَ الزَّهْمَانِ : وَكَذَّبَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَمَا أَفْعَرُ  
 وَكَانَ مَقْنُونًا بِلَدَاؤِ ابْنَةِ رَدِيحٍ : وَذَاوِي بِنَاءِ الرِّجَالِ قَلَمٌ بِزَجَرِ  
 وَالشَّهْنِي زُرَّ وَالْخُولُ كَالْكَلَابِ : وَأَطْفَى سَوْرَتَهَا بِأَفْعِ الْمُنْكَرِ  
 فَأَتَيْنُوا بِهَذَا الْقَبِيحِ حِلْمًا لَهُ : وَتَأَوَّلُوهُ فِي الْمَسْجِدِ فَوْقَ الْمُنْبَرِ  
 وَكُلُّ مَا قَالَتْهُ فِي طَعْنِ الشَّلَاةِ : رَوَاهُ الْجَهْمُورُ وَتَابِعُوهُمَا مِنَ الْأَثَرِ  
 وَمَا بَرَأَى الْأَهْوَالُ يَقُولُ الْكَافِرُ : بِالْبَيْتِ كُنْتُ عَذْرًا وَلَا بَشَرِ  
 وَبُيُوتُ عُلُوهُ وَصَلُوهُ فِي الْحَجِيمِ : مَا نَنْفَعُ لَهُ شَفَاعَةٌ وَلَا مَقَرُ  
 وَبُيُوتُ بَيْتٍ عَلَى خَدِيرٍ فِي السَّعِيرِ : بِقَوْلِ الْمَالِكِ ذُو مَسِّ سَقَرِ  
 فَعَلَيْكَ اللَّعْنُ وَالْوَيْلُ وَالْعَذَابُ : عَدَدُ الثَّبَاتِ وَالْوَرَقِ وَالشَّجَرِ  
 وَعَدَدُ الْحَيْنِ وَالْإِسْرِ وَاللِّدِّ وَأَبِ : وَمَنْ مَضَى وَمَنْ بَاقِيَ وَمَنْ جَضِرَ  
 وَعَدَدُ كُلِّ رِيحٍ وَأَنْفَاسٍ وَنَفْخَةٍ : وَعَدَدُ كُلِّ ذَرَّةٍ مِنَ الْأَرْضِ وَالْمَدَى  
 وَعَدَدُ كُلِّ سَاعَةٍ وَإِنْ مِنَ الزَّهْمَانِ : وَعَدَدُ كُلِّ صَوْتٍ وَشَعْرَةٍ وَوَرْدِ  
 وَعَدَدُ كُلِّ بَرَقٍ وَعَدَدُ شَهَابٍ : وَعَدَدُ كُلِّ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ وَ  
 وَعَدَدُ كُلِّ مِنَ الْبَرَابَرِ وَالْخَارِ : وَعَدَدُ كُلِّ رَمَلٍ وَصَخْرٍ وَخَجَرِ  
 وَعَدَدُ كُلِّ بَغْضٍ مِنْ جَنَاتِ النَّعِيمِ : وَعَدَدُ كُلِّ حَزْنٍ مِنَ النَّارِ وَالشَّرِّ  
 وَعَدَدُ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي وَاللَّهْوَرِ : وَعَدَدُ الْعَيْشِ وَالشَّرَاحِ وَالشَّجَرِ  
 وَعَدَدُ كُلِّ طَلُوعٍ وَعُرُوبٍ وَأَوَّلِ : مِنْ كُلِّ نَجْمٍ وَشَمْسٍ وَدُرِّيٍّ وَفَرَسِ  
 وَعَدَدُ كُلِّ فَخْرٍ وَزَوَالٍ وَأَصْبَلِ : وَعَدَدُ كُلِّ مَسَاءٍ وَعَدَدُ وَبَكَرِ  
 وَعَدَدُ كُلِّ نَفْسٍ وَلَفْظٍ وَخَرَفٍ : مِنْ قِيلٍ وَقَالَ وَبُقَالٍ وَمَا بَزُرِ

بضر

وعده كل شيء  
 وعده كل شيء  
 وعده كل شيء

الطر



وَعَدَّ كُلَّ ضَلٍّ وَقَوْلٍ وَإِشَارَةٍ وَعَدَّ كُلَّ نَظَرٍ وَمَا فِي الْقَلْبِ خَيْرٌ  
وَعَدَّ كُلَّ شَيْءٍ وَمَا بِهِ إِحْاطَةٌ عِلْمُ اللَّهِ تَعَالَى الْعِلَامُ لَا كَبِيرَ  
وَمَا قُلْتُ فِي لَعْنٍ هَذَا لِلْعَبِيدِ أَرْجُو بِهِ الثَّوَابَ وَالْحَمْدُ إِلَّا وَفَرَهُ  
وَسَقَا عَجَبِي وَأَبَى وَجَدْتُهُ فِي فَرْجِ الْأَكْبَرِ وَنَظَائِرُ الْخَيْرِ  
وَلَا نَظَرُ أَنَّ اللَّعْنَ بِالْأَجِيرِ بَلْ هُوَ مِنْ أَكْثَرِ الْعِبَادَةِ الْأَكْثَرِ  
وَأَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّ الْكَرَامِ مُعَادِلٌ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ بَلْ الْأَكْثَرِ  
وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ طَاعَةَ بِلَا تَبَوُّعٍ وَفِي الْمِيزَانِ أَحَقُّ مِنْ ذَرَّةٍ وَاصْفَرَّ  
وَمَنْ لَمْ يَعْتَقِدْ بِاللَّعْنِ وَالنَّبِيِّ فَخَارِجٌ عَنِ رِيفَةِ الْإِسْلَامِ الْأَكْثَرِ  
وَمَنْ أَجْبَى لِدَعْنِهِ وَمَا اخْتَرَعَ فَتَنَةً فِي اللَّعْنِ وَالْعَدْلِ الْأَكْثَرِ  
**بَابُ أَنْكَارِ** دَرْ كِتَابِ سَلِيمٍ وَدَرْ إِجْتِاجِ دَرْ إِجْتِاجِ مَعَاوِيَةَ مَالِغُونِ  
بِأَحْسَنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ابْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ  
كَدَوْنِي دَرْ جُزْءِ بَزْرُكَوَارَانِ مَعَاوِيَةَ مَالِغُونِ كَفْتُ بِعَبْدِ اللَّهِ  
كَجِهَةِ بَسْبَارِ نَعِظِيمِ مِثْمَا فِي حَسَنِيَّتِهِ زَا وَجَالِ أَنْكَارِ إِشَانِ اَرْتَوِ  
بِهْتَرِ نَسْتَنْدِ وَبِدَرْ شَانِ اَلْفِ دَرْ فَوْزِ بَهْتَرِ نَهَيْسْتِ وَمَادَرْ شَانِ  
اَزْ مَادَرْ فَوْزِ بَهْتَرِ نَهَيْسْتِ نَهَايَتِ دَخْنِ رَسُولِ اللَّهِ اسْتِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ابْنِ طَالِبٍ عَرَبِي تَابِ شَدَّ كَفْتُ  
چِهَ بَسْبَارِ كَسْتِ مَعْرِفَتِ نَوْسَبِ بَدِيدِ إِشَانِ وَمَادَرْ إِشَانِ  
وَمُخَوْدِ شَانِ وَآيِ بَرِ فَوْزِ بَدِيدِ رَسْتِ كِهْ مِنْ طُفْلِ بُودِمِ دَرْ خَدَمَتِ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ بِإِشَانِ كِهْ بِبَغِيهِ فَرَمُودَنْدَمِنْ اَوْلَايِمِ اَزْ

مؤمنان بنفسمهای ایشان و بعد از آن خطاب بامیرالمؤمنین علیه  
السلم کرده فرمودند تو اولای بعد از من بمؤمنان از نفسهای ایشان  
و بعد از تو اولاست حسن بمؤمنان بنفسمهای ایشان و بعد از  
برادرش حسین اولاست بمؤمنان بنفسمهای ایشان و بعد از  
پسرش علی اولاست بمؤمنان بنفسمهای ایشان و همچنین شمر  
عبدالله تا حضرت صاحب علیهم السلام را پس فرمود نص فرمودند  
رسول خدا در حق ایشان و بعد از فقره چند گفت فرمودند رسول  
خدا صلی الله علیه وآله بدرستی که از برای امت من دوازده امام  
ضلال است هم ایشان ضال و مضلند یعنی خود و تابعان همگی  
گمراهند ده نفر از بنی امیه و دو نفر از قریش و گناه دوازده امام  
و آنچه را که گمراه کنند در گردنهای ایشان است پس شمر در رسول خدا  
امام ضلال است را با سمشان پس معاویه و رقیقانش الحاح نموده به  
عبدالله که بگو باسم ایشان را و تصریح نما که میدانم که تو دروغ  
نمیگویی پس عبدالله فرمودند اما ای بکر و عمر و عثمان و صاحب  
سلسله یعنی حکومت که معاویه باشد و پسرش و هفت نفر از  
اولاد حکم بن عاص لعنهم الله معاویه گفت اگر اینکه بوده باشد  
آنچه گفتی راست و حق فقد هلك و هلك الشاة قبله  
و جمیع من نولاهم من هذه الامم و لقد هلك اصحاب رسول الله  
صلی الله علیه وآله من المهاجرین و الانصار و التابعین غیرکم



اهل البيت موشيعكم قال ابن جعفر فان الذي قلت والله حق سمعته  
من رسول الله صلى الله عليه وآله قال معاوية الجهن والجهنم وابن  
عباس والفضل وابن ام سلمة واسامة فقال كلکم علی ما قال ابن جعفر  
قالوا نعم پس بعد از گفتگوی بسیار که میان معاویه و ابن عباس شده  
و حجت آوردن ابن عباس بر معاویه از آیه و حدیث که طولی دارد رومی  
معاویه با امام حسن علیه السلام گفت ما تقول یا حسن قال یا معاویه  
قد سمعت ما قلت وما قال ابن عباس العجب منك یا معاویه ومن  
قلت جهالك ومن جرائك علی الله چهین قلت قد قتل الله طاعبكم  
وردا الامر الى معدن فانث یا معاویه معدن الخلافة دوننا وبل  
لك یا معاویه ولثلاثة من قبلك الذين اجلسوك فی هذا المجلس  
وستوالك هذه الستة لا قولن كلاما ما انت اهلہ ولكن اقول  
لسمعنا نوا ابی هو لا جولی پس فرمودند که بدرستی که مردم جمع  
و اتفاق نمودند بر امور بسیاری که نیست در میان ایشان  
اختلافی و نه نزاعی و نه تفرقه مثل افراد بر شهادة ان لا اله الا  
الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله وعبد و نماز بچهار  
و زکوة مفروضه و صوم شهر رمضان و حج بیت الله پس چنانچه  
بسیار از عبادت را که نمی شمارد از انرا بغیر خدا و همچنین اجماع نمود  
بر حرام بودن زنا و سرقة و قطع رحم و کذب و خیانت کردن  
و چیزهای بسیاری از معاصی الهی که نتواند شمارد کسی را

مگر جناب اقدس الهی و اختلاف نمودند در سستی از سستیها و کشش  
می نمایند در و و کشند و فرقه که بعضی مر بعضی العزم میکنند بعضی  
بر سران و التولایت یعنی سرکردگیست و حکومت و بجهت ان نیز  
می نمایند بعضی مر بعضی را و میکشند بعضی مر بعضی را کدام یک الحق  
و اولایان مگر کسی که منابع کتاب خدا و سنت رسول الله صلى الله عليه  
و آله بوده باشد یعنی الحق و اولی انکسی است که منابع کتاب خدا و سنت  
رسول الله بوده نص نموده باشد پس فرمودند من اخذنا علیه اهل  
التي ليس فيه اختلاف و رد علم ما اختلفوا فيه الى الله مسلم و نجاب من الشا  
و دخل الجنة ومن وقفه الله ومن عليه واجت عليه بان نور قلبه بعرفت  
ولادة الامر من الامنة من انتمهم و معدن العلم ابن هو فهو عند الله سعيه  
وهو عند الله ولي وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله رحم الله  
امر عرف حقا فقال نعم اوسكت فسلم بمن يقول اهل البيت ان الامنة  
مثلا وان الخلافة لا تصلح الاقربا وان الله تبارك وتعالى جعلنا اهلها  
في كتابه و سنته نبيته وان العلم بيننا و نحن اهلها وهو عندنا مجموع كل هذا  
وانه لا يحدث شيء الى يوم القيمة حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوف  
باملا رسول الله صلى الله عليه وآله و بخط علي عليه السلام بيده و زعم قوم  
انهم اولي بذلك متاجحي انت يا ابن هند ندعي ذلك و بعد از گفتگوی بسیار  
و حجت آوردن انجناب با نملعون میفرمایند و زعم كل صنف من القبا  
من اهل هذه القبلة انه معدن الخلافة و العلم و ثنا فسمع بن بالله علا

و الله ولي

فیر



من ظلمنا ووجدنا حقا وركب رفائنا وسن للناس علينا ما يخرج مثلك  
 وحسبنا الله ونعم الوكيل انما الناس ثلاثة مؤمن يعرف حقا ومسلم  
 وياتم بنا فذلك ناس محب لله ورسوله وناصب لنا العداوة يبرأ منا  
 ويغلبنا ويسفل دمانا ويحرقنا ويدبر الله بالبراة منا هذا كافر  
 مشرك فاسق واما كافر واشرك من حيث لا يعلم كما يسبوا الله عدوا بغير علم  
 كذلك يشرك بالله بغير علم ورجل اخذ بنا لا يخالف فيه ورد علمنا  
 اشكل عليه الى الله تعالى مع ولايتنا لا يتم بنا ولا يعاد بنا ولا يعرف  
 حقا فحق نزول ان يغفر الله له ويدخله الجنة هذا مسلم ضعيف  
 ليس له نجات ورسولنا المخابر دين حديث وحقنا باطل فرق  
 ظاهر وبين كذا شبه ليس في كذا نظيرنا واستغاثنا انما انخدافنا فبقا اننا  
 وغيمت شمارة وشكر كذا وما دام الجبوة بران مستغاثنا وازدنا  
 بان بروك انشاء الله تعالى تراهم باكي ليست والحمد لله على هدائيه  
 والصلاة والسلام على محمد وعترته **حديث** **يعيسى** **وهفتم** ابن ابوت  
 در اكمال الدين وانما التبعة بسند خود روايت نموده از حسين بن  
 خالد كه گفت قال علي بن موسى الرضا عليه السلام لا دين لمن لا ورع  
 له ولايمان لمن لا نقيته له وان اكرمكم عند الله اعمالكم بالنقيته فيقول  
 له يا بن رسول الله الى متى قال الى يوم الوقت المعلوم وهو يوم خروج  
 فائنا من نزل النقيته قبل خروج فائنا فليس منا فقبل له يا بن رسول  
 الله ومن القائم منكم اهل البيت قال الراعي من ولدي ابن سبتة الاماء

يظهر الله عز وجل به الارض من كل جود ويقدرها من كل ظلم وهو الذي  
 يشك الناس في ولادته وهو صاحب الغيبة قبل خروجه فاذا خرج  
 اشرف الارض بنوره ووضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم احد  
 احدا وهو الذي يطوى له الارض ولا يكون له ظل وهو الذي  
 ينادي منا من السماء بسمه مع جميع اهل الارض بالدعاء اليه الا ان  
 حجة الله قد ظهر عند بيت الله فانتعوه فانه الحي مع وفيه وهو قول  
 الله عز وجل ان نشاء ننزل عليهم من السماء اية فظلت اعنا نعم  
 لها خاضعين يعني فرمودند حضرت علي بن موسى الرضا عليه السلام  
 كه نيست دين كسي زكه وروع بنا شد او را ونيست ايمان كسي زكه نشا  
 نقيته او را وبدوستي كرامى زين شمانزد حضرت الله تعالى انكسى  
 كه بهر عمل كند بغيته پس گفته شد مرا ويا بن رسول الله ناكى نقيته  
 بايد نمود فرمودند كه تا وقت معلوم معين وان روز خروج قائم ما  
 عليه السلام است پس كسى كه ترك نمايد نقيته را پيش از خروج قائم است  
 انكسر از ما پس گفته شد مرا ورا كذاى فرزند رسول خدا كسىست قائم  
 از شما اهل بيت فرمودند چارمين از پسر هاى من پسر سبتة  
 ياك ويا كبره مينمايد الله عز وجل سبب او زمين را از هرجور ويا  
 مينمايد زمين را از هرجور ويا ووست انكسى كه شك مينمايد در  
 در ولادت او ووست صاحب عيبت پيش از خروجش پس كسى  
 خروج كند روشن ميشود زمين بنورا و ميگزارد ميان مردم



میزان عدالت را پس ظلم نمیدکسی کسی را و اوست آنکسی که بر  
پایه میشود از برای او زمین یعنی محض سرعت سیر او و غیب  
از برای او سبانه و اوست آنکسی که ندانم نماید از آسمان  
میشنود همه اهل زمین یعنی آن ندان را که میخواهند بسوی او یعنی مردم را  
و میگویند آن منادی آگاه باشید بدستی که حجت خدا بخلق ظاهر  
و هویدا شد در نزد خانه خدا پس متابعت نماید او را پس بدست  
که حق با اوست و درو است و اوست فرموده خدای عزوجل  
که اگر خواهم فرو فرستیم بر ایشان از آسمان نشانه پس کرده کرد  
شان مرا از اخسوع کنندگان یعنی نیک سرگشته کرده فرو نیند  
و ظاهر مراد آنجا نیند و میشوند بود که مراد صیغه نیند باشد که در اول  
روز بشنوند مردمان و آن روز بیست و سیم رمضان باشد و قیام  
آنجا روز عاشورا باشد و نمایند خفته مکر آنکه بیدار شود و بر پا  
شده مکر آنکه بنشینند و نشسته مکر آنکه بر پا شود چنانچه این  
شاذان در اثبات الرجعه پسند خود از ابن عمر رضوان الله علیهم  
روایت نموده از ابی الحسن علی بن موسی علیه السلام که فرمودند  
بنیادی اسماء لیلۃ ثلث و عشرين من شهر رمضان و یقوم يوم  
عاشوراء فلا یغی زافدا الا قام ولا قائم الا فعد ولا قاعد الا قام  
علی رجب من ذلك الصلوات وهو صوت جبریل علیه السلام و یقال  
للمؤمن فی قبره یا هذا قد ظهر صاحبك فان نشاء ان تلحق به فالحق وان

از آیه

قاعد

نشاء ان یقیم قائم و حدیث دیگر فریب باین ابن شاذان نقل کرده  
شیخ طوسی در آخرهای کتاب الغیبه روایت نموده از حضرت رضا  
علیه السلام و ابن بابویه همان حدیث اول را در کمال الدین ذکر فرمود  
و دیگر سنا به ندانستن انتخاب تنها نیست بلکه هر یک از ائمه علیهم  
السلام سنا به ندانند چنانچه در حدیث نهم این اربعین مذکور شد  
و نیز در خصال نقل کرده پسند خود از مهرا ن و او از حضرت صادق  
علیه السلام که فرمودند عشر خصال من صفات الامام العظمی و  
ان یكون علم الناس وانقاهم الله و اعلم بکتاب الله و ان یكون صا  
الوصیة الظاهرة و یكون له المعجزة و الدلیل و ثناء عجمه و لا ینام  
قلبه و لا یكون له فی وبری من خلفه کما یری من بین یدیه و اما  
راهها و عدالت انتخاب روایت نموده ابن شاذان در کتاب مذکور  
پسند خود از هشام بن الحکم و از ابی عبد الله علیه السلام روایت  
نموده که فرمودند اقام القائم صلوات الله علیه حکم بالعدل  
و ارتفع فی ایامه الجود و امنه به السبیل و اخرجت الارض برکاتها  
و رد کل حق فی اهله و لم یبق اهل دین حتی یظهر الاسلام و یعمر  
بالایمان اما سمعت الله عزوجل و له اسلام فی السموات و الارض  
طوعا و کرها و الیه ترجعون و حکم فی الناس بحکم داود علیه السلام  
و حکم محمد صلی الله علیه و اله فحیث ظهر الارض کوزها و تبدی  
برکاتها فلا یجد الرجل منکم یومئذ موضعا لصدقة و لا لبرقة



الغنى جميع المؤمنين ثم قال ان دولتنا اخر الدول ولاحق اهل بيتهم  
 دولة الاجموا قبلنا الثلاث بقولوا اذا راو سبرنا اذا ملكنا سربنا  
 مثل سيرة هؤلاء وهو قول الله عز وجل والعاقبة للمتقين **بختنا**  
 جناب حضرت صادق عليه السلام فرموده **بخت** لكل اناس ثلث بقوا  
 ودولتنا في اخر الدهر يظهر **وا** **وبدا** انك داود باین معنی است که در  
 احوال الدین روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام اذا قام الف عام  
 عليه السلام حكم بين الناس بحكم داود ولا يحتاج الى بينة باهم الله  
 تعالى لحكم بعلمه ويخبر كل قوم بما استبطونه ويعرف وليه من عند  
 بالتوسن قال الله عز وجل ان في ذلك لآيات للمتوسمين وانما **بخت**  
 مقبض الجلي عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قام قائمنا اشرف  
 الارض بنوره واستغنى العباد عن ضوء الشمس وذهب الظلمة وبرز  
 الرجل في ملكه حتى يولد له الف ذكر لا يولد له فيها اني ونظيره  
 الارض كنوزها حتى يراها الناس على وجوها ويطلب الرجل منكم  
 من فضله بما له وبأخذ منه **جديث** **بخت** **وختم** شيخ فضل  
 شاذان بن الحليل قدس الله روحه بسند خود از محمد بن مسلم  
 واز ابی جعفر محمد باقر عليهما السلام روایت نموده که آنه قال بملك  
 المهدي عليه السلام ثلثمائة وتسع سنين كما ثبت اهل الكهف  
 في كهفهم ويكون كوفه دار ملكه ويمضي قبل القيمة باربعين يوما  
 يد رستي که او فرمودند که پادشاهی و سلطنت ظاهری خواهد

حضرت مهدي عليه السلام بیصد و نه سال **بخت** نکند و نکند کند  
 اصحاب کهف در کهف خود یعنی از زمان دقیانوس تا از زمان که باز  
 زنده شدند و آن زمان اردشیر بود و وی خداداد وقت و سخا  
 ابن انشوا بن میخا ابن ذانیال علیه السلام بود و کوفه دار ملک  
 انجناب خواهد بود و رجعت خواهد نمود پیش از قیامت پچهل  
 و در بعضی از احادیث عوض لفظ میضی موت واقعت و مؤبد نیست  
 این روایت نموده باز شیخ مذکور بسند دیگر از ابی جادود و از  
 ابو جعفر علیه السلام که فرمودند ان القائم بملك ثلث مائة وتسع  
 سنين كما ثبت اصحاب الكهف في كهفهم بملا الارض عدل و قسطا  
 كما ملئت ظلمنا و جورا و يقع الله له شرق الارض و غربها و يقتل  
 الناس حتى لا يبقى الا دين محمد صلى الله عليه وآله يسير بسيرة **سليما**  
 بن داود ثم قال الفضل الحديث طويل اخذنا موضع الحاجة و  
 ظاهر اکتا به از سیرت سلیمان علیه السلام سرعت سیر انجناب  
 و مالک شدن روی زمین کل باشد چنانچه از احادیث بسینا  
 این معنی معلومست پس بدانکه احادیث مختلفه در مدت ملک  
 انجناب وارد است چنانچه از انجمله است که شیخ مفید علیه السلام  
 روایت کرد از عبد الکبر و از ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند  
 در جواب راوی بملك سبع سنين بطول الايام له والليالي  
 و در بعضی دیگر وارد است که تسع سنين بطول الايام له والليالي

پند حکم کردن



الخ وچون اینها از طریق عامه و انهای سابق از طریق خاصه  
 لهذا تلقی بقبول نمودن احادیث اولی اولی انساب باشد زیرا که  
 اهل سنت از رسول خدا روایت کرده اند که انجذاب فرمودند که  
 اگر بایستی نمائند از دنیا مکبرك شب هر پنه دراز کردند چنانچه  
 انشب را ناما لك شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم  
 او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من برگردانند زمین را از عدل و داد  
 بچنانکه بر شده باشد از جور و پیداد و تقسیم نماید مال را بسوی  
 و بید کند خوف چنانچه تعالی را در دلهای این امت پس مالک شود  
 هفت سال یا نه سال و خبر نخواهد بود در زیستن بعد از هفت  
 و لهذا ائمه علیهم السلام اگر هفت سال یا نه سال فرموده باشند  
 از راه نخبه احتمال هست یا آنکه مؤول خواهد بود و شیخ مرحوم  
 مذکور بعد از حدیث نه سال یا هفت سال که روایت کرده میفرماید  
 این حدیث مؤلف است و آن حدیث را شیخ طوسی علیه الرحمه در اوایل  
 کتاب الغیبه نیز نقل نموده و شیخ مفید علیه الرحمه در اوایل ارشاد  
 میفرماید که قدر روی آن مده دوله الفایم علیه السلام تسع عشر  
 بطول ایامها و شهرها علی ما فدا مائة پس آنچه محمد بن مسلم روایت  
 او اعتماد را شاید چنانچه از ابی الجارود نیز مؤید آن ذکر شد و اما  
 بعد از فوت انجذاب روایت کرده فضل بن شاذان علیه الرحمه  
 از سلمان فارسی علیه الرحمه که گفت قال رسول الله صلی الله علیه

الا بشر کر ایها الناس بالمهدی قالوا بلی قال فاعلموا ان الله تعالی بعث  
 فی امتی سلطانا عادلا و اماما قاسطا یملأ الارض قسطا و عدلا كما ملأ  
 جورا و ظلما و هو التاسع من ولد ولدی الحسین اسمع اسمی و کینه  
 کبیتی الا و لاخبر فی الجبوة بعد و لا یكون انهاء دولته الا قبل القيمة  
 یا ربیعین یوما یعنی فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایانش  
 ندم شمارا ای مردمان ب مهدی گفتند بشارت بفرما پس فرمودند  
 بدانید که برخواهد انکشت خدا تعالی در میان امت من پادشا  
 عادل و امام قاسطی را که برگرد زمین را از عدل و داد آنچه آنکه  
 بر شده باشد از جور و ظلم و پیداد و او نهمین است از اولاد و  
 من حسین اسم او اسم منست و کیت او کیت منست و بدانید  
 و آگاه باشید که نیست خبر خوشی در زندگانی بعد از او و نخواهد  
 بود انهای دولت او الا پیش از فیانیت پیمدل و شیخ مذکور  
 مغفور حدیث لاخبر فی الجبوة بعد المهدی را از حضرت امیر المؤمنین  
 و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهم روا  
 نموده و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ربیعینش استند خود و صاحب کشف  
 الغم از و نقل نموده که الخامس و الثامن فی قوله علیه السلام لاخبر فی  
 العیش بعد المهدی پس حدیث را نقل میکند که افاده همین معنی  
 مینماید و از کتاب محمد بن یوسف کجی شافعی نیز حدیثی دیگر نقل  
 کرده که در ان حدیث واقع است که ثم لاخبر فی العیش بعد او قال ثم



لاخيره في الجوة بعده. بهر حال سستی و شبیه تمامی قابل باشد که خبر  
 و خبری بعد از رحلت حضرت صاحب علیه السلام نیست. و آنچه  
 بسیار است که هم افاده این معنی می نمایند پس از این معنی نیز غافل  
 مباش و سابق برین نیز درین اربعین مذکور شد و دانسته باش  
 که هر یک از احادیث یکدیگر را تقویت می نمایند پس ظاهر این  
 اولی باشد بقبول از آنکه بعضی نقل نموده اند که بعد از رحلت آنحضرت  
 دولتها و خوبیها خواهد بود در زندگانی و حال آنکه اجماع صحیح  
 و غیر صحیح و اتفاق علمای امامیه بلکه جماعت اهل سنت نیز از  
 ایشان واقع است پس متفق فیما ولی بقبول از تخلف فیما خواهد بود  
 و السلام علی من اتبع الهدی **حدیث بیست و نهم** ابن شاذان علیه السلام  
 و القفران بطریق خود از محمد بن مسلم روایت کنند که قال سال رجل  
 ابا عبد الله عليه السلام متى يظهر قائمكم قال صلى الله عليه وآله اذا  
 كثرت الغواية و قل الهداية و كثرت الجور و الفساد و قل الصالح و السداد  
 و اكثرت الرجل بالرجال و النساء و مال الفقهاء الى الدنيا و اكثر الناس  
 الى الاشعار و الشعراء و مسح قوم من اهل البدع حتى يصيروا قردة  
 و خنازير و قتل السفهاني ثم خرج الدجال و بالغ في الاغواء و الضلال  
 فعند ذلك ينادي باسم القائم عليه السلام في ليلة ثلث و عشرين  
 من شهر رمضان و يقوم في يوم عاشوراء فكل من نظر اليه قائما  
 بين الركن و المقام و ينادي جبرئيل بين يديه بالبعة لله فيقبل

بالشاة

شيعته اليه من اطراف الارض تطوي لهم طبائحي يبايعوا ثم يسير  
 الى الكوفة فينزل على نجفها ثم يفرق الجنود الى الامصار لرفع عمال  
 الدجال فتملا الارض فسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما قال فلذلك  
 له هذا الذي و ايجي ابعلم احد من اهل مكة من اين يجي قائمكم اليها  
 قال لا ثم قال لا يظهر الا بغتة بين الركن و المقام يعني راوي گفت  
 مردی پرسید از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که قائم شما کی ظهور  
 خواهد نمود آنجناب فرمود که چون بسیار گردد گمراه شدن و کم  
 شود راه راست گرفتن و بسیار گردد جور و فساد و کم شود صلا  
 و سداد و اکثفا نمایند مردان بمردان و زنان بزنان و میل کنند  
 فقها بدینا و بیشتر مردمان بشاعران و شعرها و مسح گردند قوی  
 از اهل بدعتها تا آنکه بصورت خوکان و بوزینکان شوند و گشته  
 شدن سفهانی بعد از آن خروج کند دجال و مباحث نماید در  
 اغواء و ضلال یعنی کوشش نماید در گمراه ساختن مردمان  
 پس در آن زمان ندا کنند باسم قائم علیه السلام در شب بیست و  
 سیم ماه مبارک رمضان و قیام نمایند آنحضرت در روز عاشورا  
 پس کو بای بیستم حضرت قائم علیه السلام را ایستاده میان رکن و مقام  
 و منادی میکند جبرئیل علیه السلام در پیش آنحضرت که بیعت من  
 خدا بر است یعنی هر که با آنجناب بیعت کند چکم آن دارد که با خدا  
 بیعت کرده پس روی خواهند آورد شیعیان آنجناب بسوی او

ج



از اطراف بلاد زمین و دریم بچپاده خواهد شد زمین از برای شیعیان  
 دریم بچپادنی قادر اند که زمانی خود را با نمرود رسانیده تا آنکه بیعت  
 کنند پس سب فرمایند بسوی کوفه پس نازل شوند در بخت اشرف  
 پس متفرق فرمایند جنود با مسعود را بسوی شهرها از برای دفع عتقا  
 دجال پس برکنند زمین را بباد و عدل همچنانچه بر شده باشد از ظلم  
 و بباد را وی گفت پس گفتیم با حضرت که ای فرزند رسول خدا  
 پدر و مادر من فدای تو باد آیا خواهد دانست کسی از اهل مکه که  
 قائم شما از کجای آید بیکه انتخاب فرمودند که نه یعنی کسی از ایشان  
 نخواهد دانست پس فرمودند ظاهر و هویدا خواهد شد مکه را  
 و بنجر در میان رکن یعنی حجر و مقام ابن هبم علیه السلام یعنی در مکه  
**نفسیه** پس از این حدیث صحیح علی چند چیز ظاهر میگردد اول خفا  
 وقت ظهور انتخاب چنانچه کسی را معلوم نیست سواي خازن علم  
 الهی و مصلحت ندانسته اند و مرخص نشده اند از جناب الهی که وقت  
 از برای ظهور آن خورشید امامت و خلافت قرار فرمایند و در وقت  
 وقت قرار فرمودن علامات چند مقرر فرموده اند چنانچه گذشت  
 و نیز بعد از این هم عرض خواهد شد و دلیل بر آنکه وقت قرار نداده  
 است که همین شیخ غالبشان یعنی فضل بن شاذان علیه الرحمه  
 الغفران در کتابش بسند خود روایت میکند از عند جوار و  
 او از ابی عبد الله علیه السلام که قال کذب الموقنون ما وقفنا فیما

مضی و لا نوقت فیما یستقبل یعنی فرمودند دروغ گفتند وقت قرار  
 دهند کان مادر زمان گذشتند قرار نداده ایم و در زمان آینده وقت  
 قرار نخواهیم داد و شیخ مذکور بچند سند صحیح همین حدیث را نقل  
 نموده و شیخ طوسی علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث میفرماید  
 و هذا الاسناد عن عبد الرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبد الله  
 علیه السلام اذ دخل علیه مهنر الاسدی فقال اخبرنی جعلت قد  
 من هذا الامر الذی تنظرونه فقد طال فقال یا مهنر کذب الوفاق  
 و هکذا المستعجلون و یحیی المسلمون و البنا یصیبون لک اصل اجابته  
 درین باب بسیار است رجوع بکتاب کافی و غیر آن نمایند و **دویم**  
 آنکه علامات مختصر درین چند علامت نیست و حصری از پنج  
 ظاهر نمیشود و انشاء الله تعالی شاید بتقریری بعد ازین بیا در ایجاد  
 آیند نیز مذکور کرد که زیادترین است **سبیم** آنکه اکثر علامات آن  
 جناب چنانچه ذکر شده به ترتیب شرط نیست ترتیب آن بلکه  
 تقدیم و تاخیر و حتی و غیر حتی هست چنانچه ذکر میشود **چهارم** آنکه  
 قتل سفیانی ملعون پیش از خروج دجال و ظهور انتخاب خواهد بود  
 چنانچه فرمودند و منادی باسم انتخاب بعد از خروج دجال ملعون  
 خواهد شد انشاء الله تعالی و شیخ مفید در ارشاد بسند خود روایت  
 کند از ابن جریر که قال قلت لابی جعفر علیه السلام خروج السفیانی من  
 الجنوم قال نعم و النداء من الجنوم و طلوع الشمس من مغربها یخفون و یخفون

و احوال الدینی







حضرت باقر علیه السلام که فرمودند کافی بالقائم علی نجف الکوفه  
وقد سار اليها من مكه في خمس الف من الملائكة جبرئيل عن يمينه و  
ميكائيل عن شماله والمؤمنون بين يديه وهو يفرق الجنود في البلاد  
بهرجال هربك ازاين اجاديت بتهناني مؤيد حديث اول ميثوند  
بود **حديث سني ام** فضل بن شاذان عليه الرحمه والغفران بسند  
خود از مفضل بن عمرو واز حضرت صادق عليه السلام و انتخاب ان  
اباي كرام نا امير المؤمنين عليه السلام كه انتخاب فرمودند سئل  
رسول الله صلى الله عليه وآله الدجال قال انه يخرج في قحط شديد  
من بلدة يقال لها اصفهان من قرية تعرف باليهودية عينه اليمنى  
والاخرى في جهنمه يضي كانهما كوكب الصبح فيها علقه ينادي  
با على صوته يسمع كل من كان ما بين الخافقين من الجن والانس يقول الله  
اولياي انا الذي خلق فسوقى وقد فسدنى انا ربكم الاعلى ففي اول يوم  
من خروجه يتبعه سبعون الفا من اليهود والاعراب والنساء والاد  
الزنا والمغنين بالخمر والمغنين واحباب الله ويجمع عنده سحرة الجن  
والانس ويكون معه ايليس ومردة الشياطين وكل شئ من الالطمة  
والاشربة ويذبح له ولاصحابه من البعير والغنم والجداء والجان  
ويحلب لهم اللبن البقر والغنم في اى وقت اراده وهو في كل يوم  
يقتل اجدا من اصحابه او غيرهم فوايه احد من الشياطين ويرى  
الناس نفسه بصورته فيخجلون الدجال انه يحيى ويميت وبذلك يعجزون

روایت نموده

پیرد

اشدا لاغواء فطوف البلدان را کما علی جمارا قمر والشياطين معه  
مع الطبول والمزامير والبوقات وكل الی من الانس للهو فيجوز الزنا  
واللواط وسائر المناهي حتى يباشر الرجال النساء والغلمان في طرقات  
الشوارع عرياناً وعلائكة ويفطر اصحابه في اكل لحم الخنزير وشرب الخمر  
وارتكاب انواع الفسوق والفجور ويسخر افاق الارض لامكة والمدبنة  
ومرافدا لامنة عليهم السلام فاذا بلغ طغيانه وملا الارض من جوره و  
جور اعوانه يقتله من يصلي خلفه عيسى بن مريم عليهما السلام يعني سوا  
كره شد رسول خدا صلى الله عليه وآله از دجال يعني چگونگی احوال  
ان مصل ضال را انتخاب فرمودند که در سالی که قحط سختی باشد خراج  
خواهد نمود دجال در اصفهان از يهودی که ان دیر معروف باشد يهودی  
چشم راستش هوار باشد يعني چشم راست او دانا شد و جای چشم  
راست بایشانی یکسان باشد و چشم دیگرش در پیشانی باشد  
و در خشنه چون ستاره صبح باشد و در آن تخت خونی باشد ندا  
کند دجال به بلند نرا و از خود چنانکه هر کس از جن وانس که ما بین  
خافقین باشند بشنوند و بگوید بسوی من ایدای دوستان  
من منم آنکسی که افرید پس بر پا داشت و اندازد ان نمود پس هدایت  
کرد منم پروردگار بزرگ شما پس در اول روز از خروج او متابعت  
نمایند هفتاد هزار از يهود و اعراب و زنان و اولادنا و کسی که  
مداومت بر شراب کند یا کسی که شراب خورد و کسی که غنا کند و



اصحاب هر لاهو و بازي و جمع شوند در نزد او سحره جن و انس و بوده  
 باشد با او ابليس بر تلبیس و مرده شیاطین و هر چیزی از اطعمه  
 اشبه و ذبح نمایند برای او و از برای اصحاب او از گاو و گوسفند  
 و بز و شتران و بد و شند برای ایشان شیر کاه و گوسفند در هر  
 وقتی که اراده نمایند و املعون در هر روزی بکشد شخصی از اصحاب  
 خودش را یا غیره پس پنهان نمایند و با یکی از شیاطین و نماید  
 خود را بصورت آن شخص پس بجای آنند از دجال آنکه مرد مرابا آنکه  
 می میراند و زنده می نمایند و بسبب آن اغوی میکند ایشانرا اشد  
 اغواء پس میگردد شهرها را در جایی که سوار باشد خرافه را و  
 شیاطین با او باشند باطلها و مزمارها و بوقها و هر التي از  
 آلات لاهو پس مباح گرداند زنا و لواط و سایر مناهیات و مباشر  
 نمایند مردان با زنان و علما را در اطراف شوارع در جایی که عریان  
 و علانیه باشند و افراط کنند اصحاب او در خوردن گوشت خوردن  
 خمر و ارتکاب انواع فسوق و فجور و مستحکم گرداند افاق کل زمین را مگر  
 مکه و مدینه و مرا فدا نموده علم السلام را پس هرگاه برسد طغیان او  
 بحد کمال و پر کند زمین را از جور خود و اعوان او بکشد آنکسی که  
 نماز کند پیش سر او عیسی بن مریم علیه السلام یعنی حضرت  
 مهدی علیه السلام و نقل کرده حسن بن عبد الرزاق در رساله  
 که دجال ملعون کافری ساجری در نهایت مهارت سحر است

و در علم سحر مثل ندارد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 منولد شد و روزی انجناب بدی که در دو فرسخی مدینه است  
 شدند فرمودند دجال از این ده خواهد بود و در اینجا منولد خواهد  
 شد نام پدرش صباد و بر و این صابن و نام مادرش کاهنه و یهود  
 قطامه گویند و همه یهودیند و این را و نبی فرموده در آن هفته  
 رو چهارشنبه آن هفته آن ملعون منولد شد در وقت زردی آفتاب  
 و چون بزمین آمد فی الحال نشست و حرف زد و خود را وصف کرد  
 و هر چه کسی چیزی بخاطر می گرفت می گفت و ساعت بساعت  
 میشد و یک چشم او مانند دانه انکور که بر سر آب باشد بیرون آمد  
 و چشم دیگرش هموار با روی شومش و ریش دراز داشت و او را  
 دجال نام کردند یعنی دروغ گو و فریبنده و در آن ایام عبد الله بن  
 مسعود و محمد بن مسلمه بان ده رسیدند و آشوب و غوغا بشنیدند  
 از سبب آن پرسیدند حقیقه چکایت را بایشان گفتند ایشان  
 برای دیدن او بدر خانه اش رفتند دیدند که بر پیشانی او نوشته خط  
 صنع که الکافر بالله و بر وایت دیگر کاف و بر بحر و ف جدا جدا  
 از اینجا مجدهت سپید کاینات مشرف کشنه عرض نمودند چگونه  
 احوال زشت مال آن مصل ضال را روز دیگر انجناب با این  
 مسعود بان ده تشریف بردند و عمر خطاب همراه بود عمر حلقه برد  
 مادر دجال آمد ایشانرا بدرون برد و در وقت رفتن حضرت



باریفغان الر و حرم دخان را بخاطر گرفتند تا دجال را امتحان کنند  
 که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال مربع نشسته  
 باد زنی در دست گرفته خود را یاد میزند و خطه خطه بزرگ میشود  
 و با مردم از هر باب سخن میگوید حضرت فرمودند ای دجال بگوی  
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله دجال ملعون گفت تو  
 بر سالت از من اولی نیستی نوشتها دت بد که من رسول خدا ام و  
 بروایت دیگر گفت کدای محمد نوشتها دت ده که من خدا ام سیدنا  
 صلی الله علیه و آله فرمودند تعشاک یا ملعون یعنی هلاک شوی  
 ای ملعون و مرید دیگر او را نوشتها دت دعوت نمود جواب انجناب  
 همان همدیان را گفت سیم مرتبه فرمودند بگو لا اله الا الله محمد  
 رسول الله دجال همان بیهوده اول و دوم را گفت چون انجناب  
 از اسلام ان مرتاب مابوس شد از آنجه بخاطر مبارک گرفته بود  
 استفسار نمودند دجال با استجبال گفت الر و حرم دخان حضرت  
 مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند قائلک الله پس عمر  
 شمشیری بر سر دجال زده در و اصلا اثر نکرد و شمشیر بر کشته بر  
 سر عمر خورد و خون روان شد حضرت فرمودند قضا نتوانی  
 نمود دست مبارک بر جزا حث او کشیده صحیح شد و از انجا بیرون  
 آمد بعد از مشرفه نوحه نمود و دجال بدافعال از عقبان برگزیده  
 ایزد منعال غلین عدوان پوشیده و عصای طغیان بدست

گرفت بجانب مدینه رفت چون خلا بق ان خلعت عجب را و هیئت  
 غریب را دیدند که او انبوه بر وجه کردند دجال بر کوه دیده و  
 سنگی کران برداشت و بر سر راه ایشان گذاشت و در میان آن کوه  
 محبوبستان گذاشتند عمر ملعون ترسان و لرزان بخدا سؤل منان  
 آمده جفقت چال بموقت رسول منعال عرض نمود انجنابا حصا  
 مشوجه کوه شده دست بد غا برداشته گفت خداوند اشر این شهر  
 از امت من ناوقتی که خود میدانی دفع فرما فی الحال مرغی از آسمان  
 پیدا شده دجال را بچکال نکال در ربود و باوج هوا برد و هر چند  
 نمود سود نبود تا آخر باشارت انجناب در چکال ان عقاب عقاب  
 مانده از آن دبار بد برده در جزیره انجز ابر محبوبس نمود بفرمود خدا  
 و دود و بروایت دیگر حضرت جبرئیل علیه السلام آمده او را از میان  
 در ربود و او را برد تا از نظر ایشان غایب شد و در جزیره انداخت و  
 در انجا محبوبس ساخت تا روزی که جناب الهی مخص نما بد پس  
 بدانکه جناب الهی او را نیز برای ابلا و امتحان خلق فرموده چنانکه شیطا  
 ملعون را مهلت داده او را نیز مهلت داده ناوقتی که خروج نموده مردم  
 انمایش شوند و ابن بابویه در کمال الدین روایت نموده بطریق عامه  
 از نزال بن سبره که گفت خطبنا علی بن ابی طالب علیه السلام محمد الله  
 و اتق علیه ثم قال سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی ثلثا فقام اليه  
 صعصعة بن صوحان فقال یا امیر المؤمنین متى تخرج الدجال فقال

نضج



انسانك

على عليه السلام اصدق فقد سمع الله كلامك وعلم ما اردت والله  
المستول عنه با علم من السابيل ولكن لذلك علامات وهيات تبع  
بعضها بعضا كجدو النعل والتعل وان شئت اخبر تلك بها قال نعم  
يا امير المؤمنين فقال عليه السلام احفظ فان علامة ذلك اذا امانت  
الناس الصلوة واداءوا الامانة واستجلبوا الكذب واكلموا الرضا  
واخذوا الرضا وشهدوا اليقين وباعوا الدين بالدنيا واستجلبوا  
السفهاء ونشأوا والنساء وقطعوا الارحام وابغوا الاهواء واستخفوا  
بالدناء وكان الخلق ضعفا والظلم فحرا وكان الامم فجرة والوزن اظلمة  
والعرفاء خونة والقراء فسقة وظهرت شياذات التورود واستعلن الجحور  
وقول البهتان والاثم والطغيان وجلبت المناجعت وزخرفت  
المساجد وطولت وكرام الاشرار وازدحم الصفوف واختلطت  
الاهواء ونقضت العقود واقترب الموعد وشارك النساء ازواجه  
في التجارة برصا على الدنيا وعلت اصوات الفساق واستمع منهم  
وكان نعيم الغوم اذ لهم وانفق الفاجر مخافة شدة وصدق الكاذب  
واؤمن الخائن واتخذت الفيان والمعاذف ولعن اخر هذه الامم والها  
وركب ذوات الفروج الترويج ونشبه النساء بالرجال والرجال  
بالنساء وشهد الشاهدين من غير ان يستشهد وشهد اخر قضاء له  
بغير حق عرفه ونفقة لغير الدين واثر واصل الدنيا على الآخرة ولبسوا  
جلود الضان على قلوب الدواب وقلوبهم انين من الجحيف وامر من

فعد ذلك الوجع الوجع الجمل الجمل خبر الساكن يومئذ بيت المقدس  
ليأين على الناس زمان يمتحن اجدهم انهم من مكانة مقام اصبح بن بياضة  
فقال يا امير المؤمنين من الدجال فقال لا ان الدجال صايد بن  
الصبيد فالشقي من صدقه والسعيد من كذبه يخرج من بلدة يقال له  
اصهبان من قبره يقال لها اليهودية عنده اليمنى مسوحة والخرى في  
جهمنة نضى كائنا كوكب الصبح فيها علفه كائنا ممن وجبه بالدم عينه  
مكتوب كافر بغير لكل كافر واي يخوض البحار ونسب مع الشمس بين  
بدنه جبل من دخان وخلفه جبل ابيض بر الناس ان طعام يخرج في  
قطر شديد بخنة حار اقتر خطوة جار ميل تطوى له الارض منها لأمته لا  
لا يمر بماء الا غار الى يوم القيامة ينادى باعلى صورته يسمع ما بين  
الخافقين من الجن والانس والشياطين يقول الى اوليائي انا الذي  
خلق فسوى وقد فهدى انا ربكم الاعلى وكذب عدو الله انه لا عود  
بطعم الطعام ويمشي في الاسواف وان ربكم عز وجل ليس باعور ولا  
يمشي ولا يزل الا وان اكثر اسباعه يومئذ اولاد زنا واصحاب  
الطبايسة الحزن يقتله الله عز وجل بالشام على عقبة تعرف بعقبة  
افيق ثلث ساعة من يوم الجمعة على يدي من يصلي المسبح عيسى بن  
مريم خلفه الا ان بعد ذلك الساعة الكبرى قلنا وما ذلك يا امير المؤمنين  
قال خروج دابة من الارض من عند صفا معها خاتم سليمان وعصا  
موسى تضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حق او



على وجه كل كافر فكتب فيه هذا كافر حقاً حتى ان المؤمن ابتادى  
لك باكفر وان الكافر ابتادى طوبى لك يا مؤمن وددت ان اليوم مثلك  
فافوز فوزاً عظيماً ثم نزع ذابته راسها فبرها من بين الخافقين باذن الله  
عز وجل بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك نزع النوبة فلا توبة  
تقبل ولا عمل يرفع ولا ينفع نفساً ايمانها لم تكن امنت من قبل او  
في ايمانها خيراً ثم قال عليه السلام لا تشقولي عما يكون بعد ذلك  
فانه عهد الي جدي ان لا اخبر به غير عشرين فقال التراب بن سبر  
لصعصعة ماعني امير المؤمنين عليه السلام بهذا القول فقال <sup>هنا</sup>  
يا ابن سبر ان الذي يصلي خلف عيسى بن مريم هو الثاني عشرين  
العشر التاسع من ولدي الحسين بن علي وهو الشمس الطالع من مغربها  
بظهر عند الركن والمقام يطهر الارض ويضع ميزان العدل فلا ظلم  
احداً احدًا فاجاب امير المؤمنين عليه السلام ان جيبه رسول الله صلى  
عليه وآله عهد اليه ان لا يخبر بها يكون بعد ذلك غير عشرين  
الاثنين ويسند ذلك حديث را انا بن عمر واوا رسول  
خدا صلى الله عليه وآله روايت غريبة في كم وزباد ونيز حديث  
ابن بابويه عليه الرحمة را بن عمر روايت كرهه غير انجيز كذا شد ودد  
حديث حضرت رسول صلى الله عليه وآله ميفر مايند ايمانها النسا  
ما بعث الله نبياً وقد اندر قومه الدجال وان الله عز وجل فداخره الى  
يومكم هذا فاما انشا به عليكم من امره فان ربيكم ليس بالعمون انه يخرج

ابو حمزة الثمالی علیه السلام  
عن حاکم بن عمار عن ابي عبد الله  
عنه السلام

على حمار عرض ما بين اذنه ميل يخرج منه جنة و ثار وجعل من  
ونهر من ماء اكثر ابتاعه اليهود والنساء والاعراب يدخل افاق  
الارض كلها الامكة ولا يبينها والمدينة ولا يبينها ليس ازاين انجا  
شبهه ظاهراست طغيان انملعون وفي الجمله يكون في اجوالا ان  
ان وعلامات خروج ان ليس باحد باش وجون ازين دجال  
با جدي از دجالان ديكر نيز غافل مياش زبرا كه معنى لفظ دجالا  
يا فني كه دروغ كوي فيريده پس هر دروغ كوي فيريده دجالا است  
انكه شدت وضعف مي دارند در فيريديكي اذا انجله جمعي كن شنند  
از خلفا وغيران وجعي نيز باقي مانده اند كه بعضي از انها انشاء الله تعالى  
مذكور خواهد شد چنانچه روايت كرده صاحب احياج در اخراج  
امير المؤمنين صلوات الله عليه ازان سرور عالمان كه ميچي حضرت  
مي كويد سمعت عليا عليه السلام يقول كنا جلوسا عند النبي صلى الله  
عليه وآله وسلم وهو قائم ورأسه في حجره قيل لي ما الدجال  
فاستبقت النبي صلى الله عليه وآله عليه وآله محمداً وبجبهه فقال لعن الدجال  
انا اخوف عليكم من الدجال الامة المضلون وسفك دماء عشرين  
من بعدى انا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمهم والعاقبة للمتقى  
**حديث سني وبكم** ابن ساذان عليه الرحمة والغفران بسند خود  
روايت كند از عبد الله بن عباس كه گفت قال رسول الله صلى الله  
عليه وآله ان الساعة علامات منها السفيلان والدجال والدحا



وخرج القائم عليه السلام ونزل عيسى عليه السلام وخسف  
بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بحزيرة العرب وطلوع الشمس  
من مغربها ونار يخرج من قعر عدن تشوق الناس الى الجنة يعني فرعون  
رسول الله صلى الله عليه وآله كقيامته وانما انما استسفيا  
ودجال وودودي وخرج حضرت قائم عليه السلام وفروا امن  
عيسى عليه السلام وفروا من جعي زمين در مشرق وجعي مغرب  
وجعي در جزيرة عرب وطلوع اقباب از مغربش وانبياء كبريون ابد  
ان قمر عدن كشمس يبيت من شهرها من نزيك دريا ويزان ان  
الناس من زمان السوي مجتهدا ايضا بسند يكر اجناب امير المؤمنين  
عليه السلام روايت كند كه فرمودند قال رسول الله صلى الله عليه  
آله عشر قبل الساعة لا بد منها السفين والديان والديان  
الديان وخرج القائم وطلوع الشمس من مغربها ونزل عيسى عليه  
السلام وخسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بحزيرة العرب  
ونار يخرج من قعر عدن تشوق الناس الى الجنة مفاد هر دو يك است  
الا انك در بين حديث ذابرة الارض زياد است ويا او بازده است  
واحوال دارد كه كاتب يا راوي لفظ اجدد از متن حديث انداخته  
باشند ولفظ لا بد دلالت بر حتم نشانهها دارد چنانچه از حديث  
ديگر ظاهر است كه نشانهها بعضي حتم است و بعضي مشروطه  
بشرطي كه هرگاه شرط بعمل آيد مشروطين بعمل خواهد آمد والله

فيه مشبهة پس اين حديثها دلالت دارد بر بطلان قول بعضي  
ميگويند بعد از قائم عليه السلام دولتها است زيرا كه ظهور انبيا  
از علامات قيامت است و دانستني كه ميان رجعت انجذاب و قبا  
پيش از چهل روز نيست و از لفظ منها كه در حديث واقع است  
معلوم ميگردد كه علامات قيامت منحصرا باینها نيست بلكه  
زياد بر اين است چنانكه سابقا گذشت و نيز مذكور خواهد شد  
و شيخ طوسي عليه السلام در كتاب الغيبة همين حديث را نقل  
نموده و اين بابو به بطريق ديگر در كتاب خصال ذكر كرده و چند  
تن از علمای اماميه و بسيار كسي از فضلاي عامه اين حديث را  
روايت كرده اند اما با اختلاف ترتيب علامات و علامت ان  
باشد كه مكررا حضرت خاتم الانبياء تكلم باین كلام بجهت نظام مقصود  
باشند و در هر مرتبه ذكر بعضي از علامات را فرموده باشند  
زيرا كه علامات قيامت بسيار است و اين را احاديث بسيار  
مؤيد است اگر بنظر ناظر نكري چند حديث در همين اربعين  
يافت ميشود و نيز از انجمله است حديث شرط الساعه كه  
در روضه كافي روايت شده و پيچين صاحب كنز الفوائد چنانچه  
ديگر ذكر نموده و اين شاذان حديث طويل الذي نقل كرده  
هر كه خواهد رجوع بانها نمايد حديث صحيح و فضل بن شاذان  
رحمة الله عليه از زارة بن ايعين بسند خود نقل نموده و آواز



ابى عبد الله عليه السلام كذا انجذاب فرمودند استعید بالله من شر  
السفینانی والدجال وغيرهما من اصحاب الفتن قبل ان يات رسول الله  
اما الدجال فمرفقاؤه وقد بين من مضامين اجاديتكم شانه فمن  
السفینانی وغيره من اصحاب الفتن وما يصنعون قال عليه السلام  
اول من يخرج منهم رجل يقال له اصم بن قيس يخرج من بلاد الحيرة  
له نكابة شديدة في الناس وجور عظيم ثم يخرج الجرجي من بلاد  
الشام ويخرج القحطاني من بلاد اليمن ولكل واحد من هؤلاء  
شوكه عظيم في ولايتهم ويغلب على اهلها الظلم والفتنة منهم  
فيديناهم كذلك اذ يخرج عليهم التمرقندي من خراسان مع الرابا  
السود والسفینانی من الوادي البابس من اودية الشام وهومن  
ولد عتبة بن ابي سفيان وهذا الملعون يظهر الزهد قبل  
خروجه ويتفشف ويتفتع مخبر الشعير والملاح الجرجي ويبدل  
الاموال فيجلب بذلك قلوب الجهال والارذال ثم يدعي الخرافة  
فيما يعونر ويتبعهم العلماء الذين يكفون الحق ويظهرون اليأس  
فيقولون انه خير اهل الارض وقد يكون خروجه وخروج اليماني  
من اليمن مع الرابا في بعض يوم واحد وشهر واحد وسنة  
واحدة قال من يقابل السفینانی القحطاني فينهمز ويرجع الى  
اليمن فيقتله اليماني ثم يفر الاصب والجرجي بعد مجازات  
كثير من السفینانی فيتبعهما ويفههما ويفهر كل من بناه

وحارب الا اليماني ثم يبعث السفینانی جيوشا الى الاطراف و  
يسخر كثير من البلاد ويبالغ في القتل والفساد ويذهب الى الروم  
لدفع الملك الحراساني ويرجع منها منتصرا في عنقه صليب ثم  
اليماني فينهض اليماني لدفع شره فينهض السفینانی بعد مجازات  
عديدة ومقاتلات شديدة فيتبعه اليماني فنكثر الجروب وهيئة  
السفینانی فيجده اليماني في اخر الامر مع ابنه في الاسار فيقطعها  
اريا اربا ثم يعيش في سلطنته فارغا من الاعداء ثلثون سنة  
ثم يفوض الملك بابنه السعيد وباوى مكة وينتظر ظهور قائمنا  
حتى ينوفى فيبقى ابنه بعد وفات ابيه في ملكه وسلطانه قريبا من  
اربعين سنة وهم يرجعون الى الدنيا بدعاء قائمنا عليه السلام  
قال زارة فسألته عن مدة ملك السفینانی قال عليه السلام تمت  
الى عشرين سنة يعني بناء بر يدبجنا ب خداوند عالميان از شهرها  
ودجال وغير ايشان از اصحاب فتنها گفته شد بانجذاب رسول الله  
صلى الله عليه وآله ما شناختن ايم از مضامين ومعاني اجاديت  
شما دجال را پس بنان فرمايد از براي ما که گيسند سفینانی و  
غيره و از اصحاب فتنها و چه کارها خواهند کرد انحضرت فرمودند  
اول کسی که خروج کند از ايشان مردیست که گفته میشود اصم بن  
قيس بیرون خواهد آمد از جزیره و مراوراست بدانند ايشان را  
مردمان و جورش عظیم خواهد بود بر ايشان پس خروج کند



از بلاد شام و خروج کند قحطانی از بلاد یمن و هر یک از ایشان را  
در ولا بقتشان شوکت و قوت عظیم خواهد بود و غالب خواهد  
شد بر اهل انولایان ظلم و فتنه در اثنای الحال و مهتاشان  
چند گروه ضال از برای مجاریه و قتال ناکاه خروج خواهد کرد  
بر ایشان سمرقندی از خراسان با علمهای سیاه و سفیدانی از  
وادی پارس که از وادیهای شامست و این سفیدانی از نسل اولاد  
عنبر بن ابی سفیدانست و این ملعون پیش از آنکه خروج کند از آنجا  
زهد خواهد کرد و بجامه درشت بپوشد و بر دوش و بنان خشک  
جو و نمک نیم کوفته قناعت خواهد نمود و مالها بمرمان خواهد  
بخشید و این افعال دههای جهال و از اذل را جلب نموده خواهد  
کرد و بخود مایل خواهد ساخت پس ادعای خلافت خواهد نمود  
پس بیعت نموده متابعتش خواهند کرد علمانی که حق را بینهان  
دارند و باطل را آشکارا کنند تابع جهال و از آل خواهند شد و  
تبع ایشان نموده سر بر خط فرمان سفیدانی ملعون خواهند  
گذاشت پس خواهند گفت ان علمای دین بدینا فرود خند که گفت  
بهمین اهل زمین است و چنان اتفاق خواهد افتاد که در روزی  
که سفیدانی در شام خروج کرده باشد بمادریمن با علمهای سفید  
خروج کند و اول کسی که با سفیدانی جنگ کند قحطانی خواهد بود  
پس قحطانی شکست یافته بهمین مراجعت نماید و در دست یما

کشته شود بعد از آن بعد از جنگهای بسیار که در میان اصهب  
و جرجی و سفیدانی نابکار واقع گردد اصهب و جرجی از سفیدانی  
بگریزند و سفیدانی تعاقب نموده ایشانرا مقهور سازد و هر کس  
که با سفیدانی نزاع نماید سفیدانی او را مغلوب و مقهور گردانند  
الایمانی که با او بر نیاید پس سفیدانی لشکریهای بسیار با طراف  
عالم بفرستند و شهرهای بسیار مسخر سازد و در قتل و فساد  
مبالغه نماید و برود بسوی روم آن می شود بر ارض خراسانی و بر  
کرد از آنجا در چالقی که نصرت یافته باشد و یا نصرت یافته بگری  
صلیب انداخته باشد پس از این حدیث چنان مسنفا میگرد  
که سمرقندی ملک روم را مسخر کرده پس سفیدانی منوجه دفع او گشته  
برو نصرت یافته باشد زیرا که در آخر حدیث چنین معلوم میگردد  
که یمانی بعد از دفع سفیدانی در پادشاهی خود فارغ بال از دشمنان  
بد ما بعد از این بنشینند که اگر سفیدانی او را دفع نکرده باشند ایشان  
فارغ نخواهند نشست همچنانکه از لفظ منصرف این مفهوم گردد  
بهر حال پس سفیدانی قصد یمانی کنند و یمانی از جهت دفع شر او  
از جا درآید و بدینت فر و نشان دادن آتش فتنه او بهضت فرماید  
و بعد از آنجا ریات عذیده و مقاتلات شدید سفیدانی بگریزند و  
یمانی از پی او برود و جنگها و کجی بخش سفیدانی بسیار و مکر شود  
پس بناید یمانی در آخر الامر سفیدانی را با پس رفتن در میان اسیران



وبقره باید که ایشانرا بندان بند جدا کنند پس در پادشاهی و زندگانی  
خود فارغ بآل از دشمنان بد مال بی سال بخوشی زندگانی کنند  
پس تفویض کند ملک را به پسرش سعید نام و مآوی کند در مکه  
معظمه و منظر ظهور قایم مآیا شد تا آنکه وفات نماید پس باقی مآ  
پسرش بعد از وفات پدرش در پادشاهی و ملک خودش فرستاده  
سال و او نیز رجعت نموده بد مای قایم مآ علیه السلام رجوع بدینا  
خواهند نمود هر دو شان گفت زاده پس سوال کردم از مرد  
ملك سقپانی فرمودند كه ملك ان به بیست سال و مؤ  
این حدیث شیرینست آنچه نقل کرده شیخ فضل بن شاذان  
الترجمه و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب الغیبه و شیخ مفید و اشع  
با سناد خودشان از محمد بن الارزبی و او از ابی عبد الله علیه  
السلام كه فرمودند خروج الثالثه الخراسانی و السقپانی و ایضا  
فی سنة واحدة فی شهر واحد فلبس فیها راية باهدی من لينة البنا  
تهدی الى الحق یعنی خروج سه نفر كه خراسانی و سقپانی و یثا  
باشد در يك سال و يكماه و يك روز باشد پس نیست در میان  
انها علی راه نمایند مآ از علم بمآی هدایت میکند بسوی حق و نیز  
شیخ مفید در اشاد بسند خود با بنی مخروایت کند كه الفضل  
شاذان عن روه عن ابن جریر قال قلت لابی جعفر علیه السلام خروج  
السقپانی من المجنوم قال نعم والنداء من المجنوم و طلوع الشمس من

مغربها مجنوم و اختلاف بنی العباس فی الدولة مجنوم و قتل النفس  
الترکیة مجنوم و خروج القائم من آل محمد مجنوم قلت و كيف يكون  
النداء قال ینادی من السماء اول النصار الا ان الحق مع علی  
و شیعه ثم ینادی ابلیس فی اخر النصار من الارض الا ان الحق مع عثمان  
و شیعه فعند ذلك یرتاب البطون و ینز ان جابر جعفی قال  
الزم الارض ولا تحرك بنا ولا رجلا حتی تری علامات اذكرها لك  
و ما ارنك ندرك ذلك اختلاف بنی العباس و منادی من السماء  
و خسف قیرة من قری الشام نسفی الجابية و نزول الترك الجزیر و نزول  
الروم الروم و اختلاف کثیرة عند ذلك فی كل ارض حتی تحترق  
الشام و یكون سبب خرابها اجتماع تلك الايات فیها راية الاصم  
و رایت الایخ و راية السقپانی پس اختلاف بنی عباس خود ظاهر  
و نزول ترك ظاهر انهم بوده باشند چنانكه میان او و پادشاه  
روم جنك شده اخر كفنار شد پادشاه روم یا هلاکون بن حتمل  
و نزول روم بر ممله اجتمالك عثمانیه میرود یا اینکه فرکان رو  
نیز احتمال دارد والله یعلم و رسوله و حجه صلوات الله علیهما پس  
بدان ای حجت شاه مردان و ای شیعه شهر یزدان كه اجادیت علا  
ظهور ان امام انس و جان و ان حجة الله الرحمن و ان بر كربة فاك  
سبحان یعنی ابو المظفر و المنصور من عند الملك المقتدر یعنی حضرت  
صاحب الزمان صلوات الله علی ابائنا الی يوم الجنان بسبار



و اگر چنانچه هر يك را مشر و چاکسی خواهد ذکر کند بطول می  
انجامد پس بعضی از مضامین معجزین بلاغت اینها را اینجا  
شیخ مفید علیه السلام در اخبار شاد ذکر کرده عرض میشود بر آن  
و اعتبار خویش نگاه دار شیخ میفرماید بعضی از علامات زمان  
قیام قائم علیه السلام خروج سفیانیست و قتل حسنی و اختلاف  
بنی عباس در ملک و کسوف شمس در نصف رمضان و خسوف  
قمر را خرماء بر خلاف عادات و فرود رفتن جمعی از مردمان بر زمین  
در پیدا و گریه در مغرب و فرقه در مشرق و رکود آفتاب نزد  
زوال یعنی ایستادن آن تا وسط اوقات عصر و طلوع آن از مغرب  
و قتل نفس زکیه که بظهور آید در پشت کوفه در میان هفتاد و یک  
انصالحان و کشته شدن مردها شمی در میان رکن و مقام و  
خراب شدن دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سپاه از قبل  
خراسان و خروج یمانی و ظهور مغربی بمصر و مالک شدن  
شامانرا و نزول ترك مجزیره و نزول روم بر صله و طالع شدن  
ستاره بمشرق که نور دهد مثل نور قمر بعد از آن منعطف گردد  
چنانچه نزدیک باشد که دو طرف آن بهم رسد و سرخ ظاهر شود  
در آسمان که افاق را فرو گیرد و آتش ظاهر شود طولانی در مشرق  
که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز و کندن عرب عنایتها  
خود را و مالک شدن ایشان بلاد را و خروج ایشان بر سلطان

عجم و کشتن اهل مصر امیر خود را و خرابی شام و آمد و شد سربازان  
در و و دخول رایات قیس و عرب بمصر و رایت کند بخراسان و رود  
خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود بغنا و جرم و اقبال رایات سپاه از  
مشرق و ذیاتی فرات تا آب داخل شود در کوههای کوفه و خروج  
شصت کتاب که هر دعوی نبوت کنند و خروج دوازده نفر از  
آل ابی طالب که هر دعوی امامت کنند از برای خود و اجزای قری  
عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان جلولا و خافین و بستر  
جسر از آنچه در پل کرج است بمدينه بغداد و ارتفاع باد سپاه  
در آنجا در اول روز و پیدا شدن زلزله تا منخسف شود بسیار  
از خلایق و نرسی که شامل اهل عراق باشد و صوت بسرعت  
و نفص انفس و اموال و ثمرات و پیدا شدن ملخ در اوان و دغیر  
اوان تا بیاید بر رزق و غلات و کمی کشت و ذراعتی که مردم کنند  
و اختلاف عجم و یحتمل خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون  
آمدن بندگان از طاعت سپیدان و کشتن ایشان خواجگان  
و مسیح قوی از اهل بدیع که بگردند بوزینکان و خوکان و علیه کت  
عبید بر بلاد سادات و ندادن از آسمان که بشنوند از اهل  
زمین اهل هر لغتی بلغث ایشان یعنی آن ندا را هر طایفه بزبان  
خود بشنوند بقدرت الهی و روی و سپینه ظاهر شود از برای  
مردمان در عین الشمس و مردکان بر آنکشته شوند از قیور راجع



بدنیان نمایند و یکدیگر را بشناسند و تزویج کنند **از آن** گوید  
 که گمان نکنی ازین قول که همه مردم زنده خواهند شد بلکه رجعت  
 جمعیست از مؤمن محض و کافر محض بعد از آن ختم شود آن  
 به پیوست و پنج باران پیاپی پس زنده شود زمین بعد از مردن  
 او و معلوم گردد برکات آن و زایل شود بعد ازین هرافت و  
 عاقلتر که باشد از معتقدان چون بعضی شیعه اشعری عشره حضرت  
 مهدی علیه السلام پس بدانند نزد این علامات امامت و خلا  
 را بمکه پس منوجه خدمت وی گردند از برای حضرت او پنج آنکه  
 اخبار باین ورود یافته و بعضی از جمله اخذات مقیم اند و بعضی مشهور  
 والله اعلم بما یكون و ما ذکر کردیم اینها را بر حسب آنچه ثابت شده  
 در اصول و تضمن نموده اوزا اثر منقول و بالله تسعین و نسیال  
 التوفیق پس باید بدانند شیعیان خبر مال و دوستان رسول  
 و آل که اینهمه وقایع ایا واقع خواهند شد در میان و عند ظهور الخا  
 نا ظهور آن افتاب عالم تاب که بعضی از فضلا و مجتهدین تجدید و  
 تعیین نموده اند یا نه پس بدانند دوستان که اول و عده که  
 میرزا جعفر مرتضی باشد سابق سابق نموده بودند مع بود با و عده  
 و قرار دادن میر محمد صالح شیرازی مشهور بسادات دست خنجر  
 کتابش موسوم بتکمیل ایمان که در سال هزار و صد و پانزده  
 باشد و الحمد لله بنظر خود ملاحظه آنرا نمودیم چون خلاف قول

معصوم بود مطلب و مراد حاصل نشد دویم خواند مرحوم  
 و همچنین شعر را منسوب میسازند بخواجه نصیر مرحوم اینکه  
 فرموده باشند در سال غلصا که بمای پدین ملک و ملک و  
 ملک و دین برگردد که سال هزار و بیست بوده باشد که الحالا  
 در میانیم و ملاحظه می نمایم که الحمد لله و الله عالم در نهایت این  
 و امان و آرامیدگی است و سال بیست و یکم خواند مرحوم  
 مانده خدا جات بخشد نا او دینز به پیغمبر و از قید او نیز فارغ  
 کردیم بهر حال آنچه بمحال داعی دوام دولت قاهره **از آن** اربعین  
 میرسد هر چند بران نیز اعتمادی نیست نهایت نکنه ایست  
 که خالی از چیزی نیست و آن اینست که جناب رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرموده اند چندی تا که متفق علیه فریقین  
 که بعضی از مضمون آن اینست که شبیه است حکایت و الحوال  
 این امت با امت موسی و بنی اسرائیل مثل تیر تیر بر نیز و نعل  
 اسب بر نعل اسب و ازین نهایت مشابهت مهم فهمیده می شود  
 پس چون اینرا دانستی بدانکه حضرت صاحب الزمان علیه السلام  
 از هر پیغمبری که سنی یا اوست چنانچه روایت کرده است  
 اکمال الدین در آن از حضرت سید الساجدین علیه السلام که  
 انتخاب فرمودند فی القایم سنه من نوح و هو طول العمر  
 و ایضا در آن کتاب از حضرت ابی محمد العسکری علیه السلام و



کرده که فرمودند ان ابنی هو القائم من بعدی و هو الذی یجری فی  
سفن الانبیاء علیهم السلام بالتعبیر والغیبة حتی تقنی قلوب اطول  
الامد ولا یتثبت علی القول به الا من کتب الله عز وجل فی قلبه  
الایمان و آتیه بروح منه و در باب طول عمر نوح علیه السلام  
روایت کرده در آن کتاب که قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
عاش ادم ابوالبشر تسعمائة و ثلاثین سنة و عاش نوح الف سنة  
و اربع مائة و خمسين سنة و با در کمال الدین از حضرت صادق  
علیه السلام نقل نموده که فرمودند عاش نوح الف سنة و خم مائة سنة  
پس حاصل تغییر معنی آن خواهد بود که انتخاب اولاد و هزار سال  
کسری عمر کنند و از تاریخ ولادت با سعادتش که الحال بحریر این  
اربعین است نور که از تاریخ هجرت در دود هشتصد و شصت و  
چهار باقی میماند پس از اینها فی الجمله منقطع میشوند و دیگر  
مشابهت ملک بنی اسرائیل از زمان موسی تا پیغمبر ما صلی الله علیه  
و آله نیز دلیلی است روشن بر اینکه عازر که از زمان موسی علیه  
السلام تا زمان پیغمبر ما قریب دو هزار و دو بیست و سی و یک سال  
نقل کرده اند چنانکه ابن جوزی در تالیف ذکر نموده پس باید که زمان  
هیراک در امتداد نیز مثل هم یا قریب بهم باشند حاصل اصل کلام  
آنست که بغیر از خدا که صاحب اختیار کل است و خازن علم او  
که هرگاه خواهند بدانند میدانند که کی ظهور می نماید و عده های

موقوفین هم که نیست و افتر و اعتقاد را نشاید چنانکه سابقا گذشت  
والله تعالی اعلم بما یكون **جذبت سو و سیم** فضل بن شاذان علیه  
الرحمة والغفران بسند خود از عبد الله بن سنان روایت کند که گفت  
سأل ابی عن ابی عبد الله علیه السلام عن السلطان عادل قال هو من  
افترض الله طاعته بعد الانبیاء والمرسلین علی الجن والانس اجمعین و هو  
سلطان بعد سلطان الی ان ینتهی الی السلطان الثانی عشر فقال  
فقال رجل من اصحابه صف لنا من یابن رسول الله قال هم الذین  
قال الله تعالی فیهم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و الله  
خاتمهم الذی ینزل فی زمن دولته عیسی علیه السلام من السماء و یصل  
خلفه و هو الذی یقتل الذی جال و یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و  
مغاربها و یمنع سلطانه الی یوم القیمة یعنی سوال کردیدم از ابی  
عبد الله علیه السلام از سلطان عادل انتخاب فرمودند او آنکسی  
که واجب نموده اطاعت امر او را بعد از انبیاء و فرستاده شدگان بر  
جمیع ادیان و جتیان و او سلطان نیست بعد از سلطانی تا آنکه مبعوث  
شود سلطان دوازدهمین پس مردی از اصحاب انتخاب گفت که  
وصف فرما از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا ان  
سرور فرمود که ایشان آنکسانند که خدا تعالی درباره ایشان فرمود  
که اطاعت نمایند خدا را و اطاعت نمایند رسول خدا را و صاحبان  
امر و فرمان از شما را و آنکسانی اند که خاتم ایشان آنکسی است که عیسی



در زمان دولت او فروود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد کرد  
 در پس پشت او و او است آنکسی که خواهد کشت دجال بد فعال  
 و مغنوح خواهد ساخت خدای تعالی بدست او مشارق و  
 مغارب زمین را. و خواهد کشید پادشاهی او تا بر وزیامت  
 پس از این حدیث شریف نیز چند چیز باین است **اول** واجب  
 بودن اطاعت امر امامان مرثیین را بفرموده خدا که **و اولی**  
**الامر منکم** باشد **دویم** اطلاق اسم سلطان عادل مطلقاً در  
 احادیث ظاهر امام زمان باشد نه غیر ایشان مگر قریب به صحت  
 برخلاف باشد **سیم** نزول عیسی و منقاد بودن آنحضرت بر حقا  
 حضرت صاحب الامر **چهارم** کشتن آنجناب بدست مبارک  
 خود در حال شقاوت اثر را **پنجم** امتداد سلطنت آن عالی مقام الی  
 یوم القیام همچنانکه مکرر در دین اربعین گذشت و باین شاذ  
 علیه الرحمه و الغفران بسند خود از جمیل بن دراج و از حضرت  
 صادق علیه السلام و آنجناب از ابای کردن قباب نا امیر نجاشی  
 روایت نموده که آنجناب فرمودند **الاسلام** و **السلطان** العادل  
 اخوان تو امان لا یصلح واحد منهما الا بصاحبه الاسلام است  
 فالسلطان العادل جارح **الاسلام** له فتهدم و ما الا حاله فضا  
 فذلك اذا جل قائمنا لم یبق اثر من الاسلام و اذا لم یبق اثر من الاسلام  
 سلام لم یبق اثر من الدنیا یعنی اسلام و پادشاه عادل برادران

تو اماند و تو امان طفلی را گویند که از یک شک آیند یکی بعد از دیگری  
 شایسته نیست یکی از ایشان یعنی تنهایی مکر یا یا و صاحبش  
 اسلام اساس است و سلطان عادل نکر دارند و با  
 سبب آن آنجناب را اساس نیست منهدم است و آنچه او را  
 خارس و پاسبان نیست نابود و ناچیز است پس از این جهت است  
 که چون رجعت خواهد کرد فایم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام  
 و چون نماند اثری از اسلام باقی نخواهد ماند اثری از دنیا و از این جهت  
 نیز چند چیز ظاهر است **اول** سلطان عادل که کتابه از امام عصر  
**دویم** باین بودن دنیا با بقای آن **سیم** آنکه اسلام و امام لازم و  
 ملزوم همدیگر است آنکه در حدیث عقل ایمانی بان شد **چهارم** آنکه  
 دنیا همچنانکه سابق برین گذشت و نیز روایت کرده صاحب حج  
 برقی رحمہ اللہ تعالی در آن کتاب بسند خود از عبد الله بن سلیمان  
 العامری و از ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند ما زالت الاثر  
 الا لله فیها حجة يعرف الحلال والحرام و بدعو الی سبیل الله و لا  
 یقطع الحجة من الارض الا بعبین یوما قبل یوم القیمة فاذا  
 رفت الحجة اغلق باب التوبة و لم تنفع نفساً ایمانها لم تکن امنت  
 من قبل ان ترفع الحجة و اولئك شرار من خلق الله و هم الذين یفوق  
 علیهم القیمة مطلب از این خبر معتبر و چیز است **اول** آنکه  
 فاصله میان رفع حجة تا قیام قیامت از چهل روز نیا د نیست



دوم آنکه بعد از رفع حجة ايمان او رذن فابده نلارد و بسته ميشود  
در توبه که دیگر توبه کسی قبول نميفرمايند و نیز ابن بابويه عليه  
السلام در اكمال الدين بسند خود روايت كند از ابی بصير و او از  
ابی عبد الله عليه السلام كه فرمودند ان الله اجل واعظم من ان يترك  
الارض يغبر امام عادل وثقة الاسلام محمد بن يعقوب كلبى در  
كتاب كافى بسند خود از ابی بصير و او از ابی عبد الله عليه السلام  
بى كم و زياد هين حديث را نقل نموده و ابن بابويه در معنى حديث  
مجموع از حضرت امام رضا عليه السلام روايت ميكند كه انتخاب  
فرمودند و التاء تمام الامر بقائم محمد عليهم السلام پس احاديث  
بسيار است در اينكه سلطان عادل و امام عادل يكى اند و  
دولت انتخاب متصل است بقيام قيامت و فاصله بغير از  
چهل روز نفل نشده و اگر شده با حديث صحيحه معاوضه نمى توان  
نمود پس بعضى فضلا كه قايلند پياد شايه بغير وائمه بلکه تمامي  
انبياء و اوصيا بعد از رجعت قايم عليهم السلام بپيوريدست و  
اعتماد را نشانيد و مؤيد اينست آنچه روايت نموده صاحب كتاب  
اجتهاد در خطبه غدير خم از رسول الثقلين صلى الله عليه وآله  
كه بعضى از ان اينست در اخر خطبه كه فرمودند الا وان متا القيا  
المهدي الا انه الظاهر على الدين الا انه المنضم من الظالمين الا انه  
فانح الجحون و هادمها الا انه غالب كل قبيلة من اهل الشرك الا

قائل

انه المدرك بكل ثار لا ولا و لاء الله الا انه القاصر لدين الله عز وجل  
الا انه الغراف من البحر العميق الا انه الواسع كل ذي فضل بفضله  
كل ذي جمل بمجمله الا انه خبير الله ومختاره الا انه وارث كل علم  
والجبط بكل فهم الا انه المحبر عن ربه والمنبئ بامر ايمانه الا انه  
الرشيد السيد الا انه المفوض اليه الا انه قد يشير به كل سلف  
من بين يديه الا انه الباقي حجة ولا حجة بعده ولا حق الا معه ولا  
نور الا عنده الا انه لا غالب له ولا منصور عليه الا وانه ولى  
فى ارضه و حكمه فى خلقه و امينه فى علانيته و ستره و دريوى  
منسوب بجناب امير اجباب در نصيحت فرزند سعادت  
مندش خطاب نموده ميفرمايند سقى الله قائما صاحب القيمة  
والتاس فى دايها هو المذرك القارى لى جسد بن بل لك فاصبر لا تغنا  
لكل دم الف الف وما يفصر فى قتل احزائها و الحمد لله و حين على هذا  
وصلى الله على محمد وآله ولعننا الله على اعدائهم فضل بن شاذان عليه  
السلام والغفران بسند خود از محمد بن حمران و او از حضرت صادق  
عليه السلام روايت كند كه انتخاب فرمودند ان القيام متا عليه السلام  
منصور بالزعيم مؤيد بالنصر تطوى لدا الارض وتظهر له الكون  
كلها و يظهر الله به دينه على الدين كله ولو كره المشركون و يبلغ  
سلطان الشرف والمغرب فلا يبقى فى الارض حزاب الا عر و ينزل  
روح الله عيسى بن مريم عليهما السلام فيصل خلفه قال ابن حمران

الصباح

حديث سى چهارم



قيل له يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم قال اذا تشبه الرجال بالنساء  
 والنساء بالرجال واكفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء وركب  
 ذات الفروج السروج وقبلت شهادة الزور ورددت شهادت  
 العدول واستخفت الناس بالدماء وارتاب الزنا واكل الربا  
 والرشا واستبغى الاشرار على الابرار وخروج السفينتين من  
 الشام واليهاماني من وخصف بالبيداء وقتل غلام من آل محمد صل  
 الله عليه وآله بين الركن والمقام اسم محمد بن محمد ولقبه نفس  
 الشريك وجاءت صخرة من السماء بان الحق مع علي وشيعته فند  
 ذلك خروج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره الى الكعبة واجتمع عنده  
 ثلث مائة وثلاث عشر رجلا واول ما ينطق به هذه الآية بقرينة  
 الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ثم يقول انا بقرينة الله وجنته وخليفته  
 عليكم فلا تبسملوا عليه الا قال السلام عليكم يا بقرينة الله في ارضه فاذا  
 اجتمع له العقد وهو عشرة الاف رجل خرج من مكة فلا يبقى في  
 الارض معبود من دون الله عز وجل من صنم ووشن وغيره الا في  
 فيه نار فاحترق وذلك بعد غيبة طويلة يعني بدستى قائم  
 ما عليه السلام منصور است برعب يعني بضرب يافته است  
 از جانب خدا بنرس انداختن از دوردتها ودر حديث ديگر  
 هست كه محض اواز انجناب تا مآه راه از خوف بهم مي  
 رسانند چنانچه در ايام رسول خدا صلى الله عليه واله بود

اليوم

احد

وموید است بنصرت یعنی ملائکه وجرن ما موراند كه انجناب را  
 نصرت دهند چنانكه بعضی از ان سابقا مذکور شد ودر پی پیچیده  
 شود بامر خدا زمین نادانند كه زمانى مسافت بعید را خود بشو  
 ظفر اثرش طى فرمایند وظاهر و هویدا كرددن برای انجناب كجتها  
 همه وغالب خواهد كرد بسبب او الله تعالى دینش را بر تمام ادیان  
 باطله هر چند كاره باشند مشركان وخواهند انرا وخواهد  
 سلطنت انجناب بمشرق ومغرب دنیا ودر روی زمین خرابه و  
 موضعی ویرانه نخواهد ماند مگر آنكه در زمان انشور و عالمیان  
 معمر و اباذان كود و فرود آید روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام  
 پسرمان گذارد در پشت سر انجناب یعنی اقتدا كند و این معنی دلیل  
 واضح و بین است با فضیلت انحضرت نسبت بحضرت عیسی علیه  
 السلام و ان انجناب را میت میکند با نبیاء و دیگر علیهم السلام پس تا  
 گفت كه گفته شد بحضرت صادق علیه السلام كه ای فرزند رسول خدا  
 قائم شما کی خروج میفرمایید انجناب وقتی تعیین نمودند بلكه علامت  
 چند را ذكر فرمودند كه هرگاه مانند كند خود را مردان بزنان و زنا  
 مردان و مردان بملاهیست مردان و زنان بمساحقت زنان اكفنا  
 نمایند و صاحبان فروج یعنی زنان بر سروج نشینند یعنی بر آ  
 و با اسر زین كرده سوار گردند و كواهی دروغ را قبول كنند و شهادت  
 عدول را رد كنند و سبك و اسان گیرند خون ناحق بخشنند و زنا







فقال عليه السلام الائمة بعدى عدد نقباء بنى اسرائيل اثني عشر  
اعطاهم الله علي وفضلوا منهم يا حسن فقلت يا رسول الله  
يخرج قاتلنا اهل البيت قال يا حسن مثله مثل الساعنة اخفى الله  
علمها على اهل السموات والارض لا تاثر الا بغنة پس دين حديث  
سه جانا بجناب ظاهر کرده نداشتن انرا **اول** تشبيه نمودن قيام ان  
جناب را بمثل قيام قيامت که نمیدانند انرا مکررات افسر الهی **دویم**  
پنهان داشتن علم او را از اهل سموات وارض **سیم** آنکه نمی آید مکر  
ناگاه و بی خبر یعنی کسی نمیدانند آمدن انرا پس تا کید را ملا حظ نمائند  
که چون مکر میفرمایند و در هر یک از کافیه و اثبات الرجعة و کمال  
الدين و مجازن برقی یا بیست در نهی نوقت رجوع بآنها نماید هر که  
زیاد ازین خواهد و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب الغيبة میفرماید  
مضمون آنکه پس خروج قائم علیه السلام نیست معلوماً بتفصیل  
بلکه غایب است از ما یعنی نداشتن ان تا آنکه اذن دهد الله تعالی  
بفرض ان و بعد از ان چند حدیث درین باب ابرار نموده و آن باب  
در اکمال الدین روایت نموده بسند خود از علی بن همام که گفت سمعت  
محمد بن عثمان العمري قدس الله وجهه يقول خرج النوبع بسطط  
اعرفه يقول من سبنا في مجمع من الناس باسمي فليبع لعنة الله قال  
علي بن همام وكنيت اسئلته عن ظهور الفرج متى يكون فخرج  
النوبع كذب الوثاقون **سیم** آنست که علامات ظهور انجناب

مختصر دین چند علامت نیست بلکه زیاد برین است چنانچه  
سابقاً عرض شد و همچنین ترتیب علامات چنانچه در حدیث  
وارد شده ضروریست و همچنین بعضی محکم اند و بعضی مشروط  
**چهارم** آنکه سرفراز شدن بحدیث سراسر سعادت حضرت خدا  
علیه السلام مختصر در سیصد و سی و نه تن نیست بلکه جمیع کثیر و جم  
غفیر بان سرفراز خواهند شد انشاء الله تعالی چنانکه از لفظ  
عقد و معنی ان ظاهر است و از احادیث دیگر نیز هویدا است  
امید از درگاه جناب احدیست آنکه بخر و عاقبة بزودی زود روزی  
کند دیدار خیر منظر و اثر انجناب را بر شعبان و دوستان ان سرور  
محمد و الله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین **حدیث سیم و پنجم**  
شیخ فضل بن شاذان علیه الرحمه والغفران من الملك المنان پسند  
خود روایت کند از عبد الله بن سنان و او از ابی عبد الله علیه السلام  
که فرمودند المفقودون عن فرشتهم ثلث مائة و ثلث عشر رجلاً  
عدو اهل بدر فصيحون بمكة وهو قول الله عز وجل انما تكونوا  
يا ايها الذين آمنوا و هم احباب القائم عليه السلام یعنی که کشیدگان  
از رخت خواب خود سیصد و سی و نه مردند بشماره اهل بدر که  
از خوابگاهشان مفقود گردیده پس صبح را بمکه خواهند نمود و  
اینست فرموده خدا در کلامش که هر جا بوده باشید می آورد  
خدا همگی را یعنی یکجا جمع میفرماید و ایشان احباب قائمند



و حاضر شدن اصحاب انجذاب اول معجزه ایست در ظهور که از انجذاب  
 صادر شود بعون الله الملك الوهاب **و بدانکه** در باب سیصد و نهم  
 کسر که هر یک از کجا بنده اجادیت مختلف وارد گشته از انجذاب مضمون  
 حدیث شریفی که محمد بن هبته الله طریلسی در کتاب فرج کبیرش  
 نقل کرده روایت میشود پسند خود روایت کند که جابر بن عبد الله  
 الانصاری پرسید از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن  
 سیصد و سیزده تن هر یک از کجا باشند انجذاب فرمودند **۴۴**  
 تن از ازمکه **۴۵** تن از مدینه **۴۶** تن از بیت المقدس **۴۷** تن از عین  
**۴۸** تن از مصر **۴۹** تن از حلب **۵۰** تن از بادیه **۵۱** تن از آذر  
 بایجان **۵۲** تن از خوانم **۵۳** تن از طالقان **۵۴** تن از دیلمان  
**۵۵** تن از بصره **۵۶** تن از بوسه روم **۵۷** تن از جرجان **۵۸** تن  
 جیلان **۵۹** تن از طبرستان **۶۰** تن از خوزستان **۶۱** تن  
 از دی **۶۲** تن از قم **۶۳** تن از اصفهان **۶۴** تن از سبزوار **۶۵** تن  
 تن از همدان **۶۶** تن از کههان **۶۷** تن از مکران **۶۸** تن از غزنین  
 و **۶۹** تن از غزنین **۷۰** تن از قاشان **۷۱** تن از قزوین **۷۲** تن از  
 هندوستان **۷۳** تن از ماوراء النهر **۷۴** تن از فارس **۷۵** تن  
 از نیشابور **۷۶** تن از طوس **۷۷** تن از دماغان **۷۸** تن از جلیشه  
 و **۷۹** تن از بغداد **۸۰** تن از مداین **۸۱** تن از بلاد مغرب **۸۲** تن  
 از جمله **۸۳** تن از مدفن من **۸۴** تن از مدفن فرزندم حسین

بغیر از این

از کجا

**۸۵** تن از طرسوس **۸۶** تن از طبریه **۸۷** تن از بدخشان **۸۸** تن  
 از بلخ **۸۹** تن از بخارا **۹۰** تن از سمرقند **۹۱** تن از سیستان **۹۲** تن  
 تن از کاشغر **۹۳** تن از قهرمان **۹۴** تن از قشمر **۹۵** تن از بلخ  
 و **۹۶** تن از طبرس **۹۷** تن از کشام **۹۸** تن از کابل **۹۹** تن از بفرج و  
**۱۰۰** تن از مراغه **۱۰۱** تن از جوین **۱۰۲** تن از بروجرد **۱۰۳** تن از قزوین  
 و **۱۰۴** تن از ساوه **۱۰۵** تن از ایورده **۱۰۶** و در همان روز چهار تن از  
 پیغمبران نزد انجذاب حاضر شوند حضرت عیسی و حضرت داوود  
 و حضرت خضر و حضرت ابراهیم علیه السلام **۱۰۷** دوان اندر  
 رکابش خضر و عیسی همه خدمت نما و مدح گستره زبانش جمله  
 ملتها مسلمان ز جودش جمله در و ایشان توان کش و روایتست  
 که بیست و هفت تن را از برای انحضرت زنده میکرد اندک انصاف  
 او باشند یا زنده تن از آنها که حضرت حق تعالی در شان ایشان  
 میفرماید و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به بعد لون و  
 هفت تن که ایشانرا اصحاب کهف گویند و پوشع بن نون و سلیمان  
 فارسی و ابوذر غفاری و مقداد اسود کنیزی و مالک اشتر  
 مخفی رحمة الله تعالی علیهم و در بعضی روایت بجای ابوذر ابو  
 دجانة الانصاری واقعست و آن ضعیف السند است و ابن  
 شاذان و شیخ مفید و ابن بابویه پسندهای خود روایت نموده اند  
 از وهب بن حفص و او از جناب حضرت ثانی عبد الله علیه السلام



چندینی که سابقا ذکر شده مضمون بعضی از آن که جبرئیل علیه السلام  
ندا کند در دست راست او که بیعت نماید مر خدا بر این برای  
خدا با او بیعت کنید که چم بیعت با خداست پس روان کرد بسو  
المحضرت شیعه او و در هم نور دیده شود از برای ایشان زمین تابعت  
کنند او را پس هر که داند خدا با او زمین را از عدل و داد همچنانکه بر  
شده باشد از جور و سیداد **جیشیم و ششم** این شاذان علیه  
الرحمة والعفوان در کتابش پسند خود از داره و او از حضرت اماما  
محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمودند ان الله عز وجل خلق ان  
عشر نورا قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام فها را اجنا فقبل له  
یا بن رسول الله من الاربعة عشر فقال محمد وعلي وفاطمة والحسن  
والحسين والائمة من ولد الحسين الذين اخرهم القائم الذي يقوم  
بعد غيبة طوبلة فيقتل الدجال ويطهر الارض من كل جور وظلم  
یعنی بدستی که خدای عز وجل افرید چهارده نور پیش از خلق خلق  
بچهارده هزار سال پس او را و اوج ما بود پس گفته شد در اینجا  
ای فرزند رسول خدا کیستند این چهارده نور پس فرمودند محمد  
وعلي وفاطمة وحسن وحسين وپیشوایان از اولاد حسین  
انچنان پیشوایانی که آخر ایشان فایست انچنان فایم که قیام نماید  
بعد از غیبت نمودن دور و در آن پس یکشد دجال را و یا که کند  
روی زمین را از لوث هریلید و هر جور و ظلم و این طاوس

علیه الرحمة طریق عامه در طرا بفش نفل کند که چندین چنین در دست  
خود از زاذان بن سلمان که گفت سمعت جبرئیل رسول الله صلی الله  
علیه وآله يقول كنت انا وعلی نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق  
ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی ادم علیه السلام قسم  
ذلك النور جزین فجزاه انا وجزه علی وبقیه ما پسند که روایت  
کرده صاحب فردوس از ابن شیر و بیهی و روایت کرده شافعی  
بن مغازلی در کتاب مناقبش و در اینجا گفته که فلما خلق الله تعالی  
ادم ركب ذلك النور فی صلیبه فلم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا  
فی صلب عبد المطلب ففی التوبة و فی علی الخلافة با از ابن مغازی  
بطریق دیگر از جابر بن عبد الله انصاری و او از رسول خدا صلی الله  
علیه وآله و در آخر او گفته که جی قسمه جزین فجزی فی صلب  
عبد الله و جزا فی صلب ابی طالب فاخر جی نبیا و اخر جی علیا و  
صبا و این بابویه در او اخر خصال روایت کرده از ابن بطنی و او از حضرت  
ابی جعفر و او از جدهش موسی بن جعفر علیهم السلام قال بینا رسول الله  
صلی الله علیه وآله جالس اذ دخل علیه ملك له اربعة وعشرون  
وجها فقال له رسول الله جبرئیل لم اراک فی مثل هذه الصورة  
فقال الملك لست جبرئیل انا محمود بعثنی الله عز وجل ان ازوج  
النور من النور قال من من قال فاطمة من علی علیهما السلام فلما اولی  
الملك فاذا بین کفیه مکتوب محمد رسول الله علی وصیه فقال



رسول الله صلى الله عليه وآله منذ كذب هذا بين كذبك  
قال من قبل ان يخلق الله ادم باثنين وعشرين الف عام وساق  
بين ان كتاب بحار الانوار در چكايت خم غدير از ابن عباس و  
او از جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت شده كه  
در آخر انجديد ميفرمايند ما مرث بناب من ابواب الجنة  
الا ورايت مكنونا عليه علي بن ابي طالب امير المؤمنين من قبل  
ان يخلق ادم بسبعين الف عام **نبيه** پس از اين اخبار كثير الاقوال  
چنين مستفاد مي شود كه مكر جناب رسول خدا صلى الله عليه  
در خور حوصله هريك از اصحاب و سايلين تقدم نور خود و جنا  
امير المؤمنين عليهم السلام فرموده باشند پس بنا برين مكر  
انجديد وارد شده چون بنظر ناما مل لا حظه نيايم مبدا اين  
كه در جنب ازل و ابد اين مدتها چيزي نيست زيرا كه مروت  
از جناب امير المؤمنين عليه السلام كه شيخ ابو جعفر طوسي در  
مصباح الانوارش ذكر نموده كه روزي در مسجد كوفه ان حضرت  
خطبه ميفرمودند و در اثناء خطبه فرمودند ساون قبل ان  
نفقدوني فاني لا اسئل الا اجبت عما دون العرش پس هر  
بر خواسته از انجناب سوالها نموده تا در آخر پرسيد كه فك  
مقدار عرشه علي الماء من قبل ان يخلق الله الارض والسماء  
قال انجسن ان نجس قال الرجل نعم قال امير المؤمنين عليه السلام

ارايته لو كان حبة من خرد حتى لسد الحوى وما بين الارض والسماء  
ثم قيل لك على ضعفك ان تنقله حبة حبة مقدار من المشق ومدا  
في عمره واعطيت القوة في ذلك حتى نقلته واجيسته لك  
ابسر من اجزاء عدد ما لبث عرشه علي الماء من قبل ما يخلق الله  
الارض والسماء وانما وصف لك عشرة العشر من مائة الف جزء  
واستغفر الله من التقليد في انجديد الحس هركاه انجناب بعد  
خلق شدن عرش و اب خواهند اين مثل را براي انجديد زمان ان  
بيان فرمايند و با وجود عجز از انجديد ان مردم را جناب او  
طلب مغفرت فرمايند بخض مثل زدن پس چون تواند بود ادا  
پيش از خلق عرش و ماء را زيرا كه حديث حجاب ابن عباس نرو  
عجب تراست و روايت كرده ولي بنعمة الله الجسني الرضوي رحمه الله  
در كتاب بد الطالب و غير المناقب في فضائل علي بن ابي طالب  
عليه السلام از حضرت صادق عليه السلام از پدرش از جدش از  
جدش از امير المؤمنين صلوات الله عليهم اجمعين كه فرمودند  
ان الله تبارك وتعالى خلق نور محمد قبل ان يخلق السموات والارض  
والعرش والكروبي والروح والافلاك والجنة والنار وقبل ان يخلق  
ادم ونوحا و ابراهيم واسماعيل واسحق ويعقوب وموسى و  
عيسى و داود وسليمان وكل من قال الله عز وجل في قوله و هو  
له اسحق ويعقوب الى قوله وهدينا هم صراطا مستقيما وقبل



ان بخلق الانبياء باربعمائة الف عام واربعمائة الف سنة  
 وخلق الله معاشي عشر خيال وحدثت ديك هشت که سابقا  
 در بين اربعين در ضمن حديث سيم فلي كشته که فرموده اند پيش از  
 خلق شدن اينها جناب اقدس القادرين انوار ايشان را هزار و هشتاد و  
 خلق ايجاد فرموده پس بنا برين اين روايتها و هيكي انها جفت  
 زیرا که دو هزار سال و چهار هزار سال و هفت هزار سال و زياد  
 بر آنها چنانچه هم اينها روايت شده داخلند در ظرف زمان در هر  
 هر چند که در هر زمان بهم نبوده اند و بحسب <sup>مطلب</sup> که اگر مي بود اينها را  
 خل ان مي تواند شدن پس از قدرت کامله الهي بعد بنايد شهر  
 و از در انکار و مکابره و جحد بنا بدرد آمد که باعث کفر اين کي  
 خواهد بود و گمان نبري که پس نور اقدس ايشان قدیم بالذات  
 باشند يا با ذات اجدیت مع باشند تعالی الله عن ذلك علواً کبيراً  
 بلکه هيچ نبوده اند مثل ساير موجودات و بنا بر حديث قدسي که  
 كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف خلقت الخلق انکم عدم انوار  
 مقدس ايشان را پيش از همه مخلوقات خلق نموده چنانچه سابقاً  
 در حديث عقل گذشت که جناب رسول الله صلي عليه وآله فرمودند  
 اول ما خلق الله نوري پس ايشان ملكي الذات والهي الصفات  
 تا واسطه باشند ميان خلق و خالق والايمتواند بود اگر چه  
 نباشند و ان طولي دارد بنا برين ايشان را سر کرده فرموده ۵

و چهارده هزار سال

و

و

باز شاد فرستاد چه در عالم دن و چه در بين دنيا و چه در آخرت  
 در هر جا مقدمند و سر کرده اند و پيشوا اند هر که اطاعت کرد  
 و قبول نمود و از در تسليم و رضا در آمد ناجي شد و از ايشان کشت  
 و هر که از در انکار و عناد در آيد از عذاب ابدي ايمن نبود و عرض از  
 ايراد اين حديثها انست که بشناسي في الجمله بزرگواري و جقوق  
 افاضان و افعي خود را و از در ايشان بدر ديگر ان نروي زیرا که سد  
 ابواب مردم از مسجد رسول خدا کنايه از اينست که درهاي  
 مردم را بست و از جناب امير مؤمنان باز گذاشت که سواي در  
 ان غاي الجناب امت بدر ديگر ان نروند و بدانند که ديگر ان هيچند  
 بودن و نبودن ديگر انرا على السويه دانند که قابله از انها مرتب  
 است و سواي خدا ن و ضلال و ممکن است که بپيچانده انحال  
 برسد که ممکن الوجود با وجود نبودن مکان و زمان بچرخي  
 تواند بود جواب آنکه ممکن است و چنانکه عرش اعظم است انهم  
 تواند بود که بقدرت کامله الهي موجود و محفوظ خواهد ماند  
 و هر چا عرش ساکن است و قائمست انوار مقدس ايشان بر  
 بطريق اولي قائم تواند شد و بود بفعل الله ما يشاء بقدرت  
 و محکم ما يرد بعزته و هو على كل شيء قدير و بكل شيء محيط و  
 و چند بيت از قصيده اذري براي مثال مرقوم رقم فاشکسته است  
 کشت بيد چنانکه هست فلك را و ازده مثال که افشا بران دو

و



میکند و سال نز آفتاب نبوت صد و این پنجم مثال صورت  
تمثيل آمد از اجمال تضایق آینه روح احدی بر بخت  
زاینده اود و ازده تمثال ستارگان سپهر ولایت و شرفند که  
ایستند ز نقصان اجزای و بال بر آسمان ولایت دوازده برجند  
چه آفتاب نبوت هر با وج کمال: شهبان بی سپهر و خسران شش  
ملوک بی چشم و اغنای بی اموال: هر آنچه حکم کنند از امر و نا  
ملایک از پی و میرند با استعجال: علیست آنکه بکنه حقیقتش  
نرسد: بغير ذات نبی و ایزد متعال: ملک چه قدر کمال است او  
به پیماید: فلک مثابه کمال ابد و ملک مکیال: کند تصور  
خیال و گوید عقل: زهی تصور باطل زهی خیال بحال: کمال  
فضل علی را چه حاجت بخریف: که هست بوسف ما از الحاشی ارد  
نکین دولتشان مهر و فخر از آن: مطیع را یتشان پیرانش کمال  
سپهر فضل و شرف هر یکی با استغناء: جهان علم و عمل هر یکی با استغناء  
مجاوران صوامع نشین عالم فلک: مقرران سر پرده بارگاه و جلال  
هر آنچه عقل کل از فهم او فرماید: ز مشکلات ضمیر منیرشان جلال  
جدید معرفشان بمریم نا اهل همان چکایت ایست و فتنه غبرال  
بهادریان تو همی افتد کن اذری و مباد: ز پیران کسانی که میکنند ضلالت  
با اهل بیت نبی افتد کن از مردی: که صوم عیسی خوشتر است ز عیسی  
دجال و یال و زرع و شهاب شاید چل آکیر کا و زمین باشد و چون

چه اشتران قطاری کشند درد و زخ: مخالفان شما در سلاسل  
اغلال بند و نشان شما نیست هیچ رنج و جزا: سوای جنت و جوار  
جاه و جلال: **حدیث سی و هفتم** از انس مالک و او از معاذ  
جیلی و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود  
ان الله عز وجل خلقني و عليا وفاطمة والحسن والحسين قبل ان  
يخلق الدنيا بسبعة آلاف عام قلت فابن كنتم يا رسول الله قال  
الله قال قد ام العرش يسبح الله عز وجل و بحمده و بفضله و بحمده  
قلت علي اي مثال اشباح نور حتى اذا اراد الله عز وجل ان يخلق  
صورنا صبرنا عمود نور ثم قد فنا في صلب آدم ثم اخرجنا الى  
اجلايا الالباء و ارجام الامهات ولا يصيبنا من الشر ولا  
يفاح الكفر بسعد بنا قوم و يشفي بنا اخرون فلما صبرنا الى  
صلب عبد المطلب اخرج ذلك فشق بين نصفين فجعل نصفه  
في عبد الله و نصفه في السطاب ثم خرج نصف الذي لم يبق  
امنه بنت وهب و نصف الآخر الى فاطمة بنت اسد فاخرجني  
امنه و اخرجت فاطمة عليا ثم اعاد العمود الى علي فخرج منه الحسن و  
فاطمة ثم اعاد الله عز وجل العمود الى علي فخرج منه الحسين و  
يعني من النصفين جميعا فاما كان من نور علي فصار في ولد  
الحسن و اما كان من نوري صار في ولد الحسين فهو ينقل  
في الامنة من ولده الى يوم القيمة يعني بد رستی که الله تعالی خلق

الحسين



کرد مراد علی را و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پیش از آنکه  
 بنیافزیند دنیا را بهشت هزار سال را و ای گفت که پس چرا بودید  
 ای رسول خدا فرمودند پیش عرش تسبیح خدای عز و جل و  
 بچید او میکردیم و تقدیس و بچید او می نمودیم گفتیم بچه مثال  
 و صورت بودید فرمودند مثال اشباح نور بودیم تا آنکه از آن  
 فرمود جناب خدای عز و جل آنکه بنیافزیند صورت های ما را که از آن  
 نور ما را نمودی ان نور پس انداخته شدیم در صلب آدم علیه السلام  
 پس برآورده شدیم بسوی اصحاب پدران و آرجام مادران یعنی  
 از صلبی بر جوی و از رحمی بصلبی منتقل می گشتیم و ترسیدیم تا آنکه  
 شرک و نرسفاج گفت یعنی کسی از آباء و امهات ماکافر نبودند  
 چنان انتقال ما از صلب برجم و از رحم بصلب و سفاج گفت  
 دامن گیرشان نبوده بلکه همیشه مؤمن و مؤمنه بوده اند و  
 میشوند بسبب ماکروبی و شفی میشوند بسبب ماکروبی  
 دیگر یعنی جمعی که در سلك آباء و اجداد و امهات بودند بسبب  
 سعید شدند و همچنین جماعتی که اطاعت انبای ایشان نمودند نیز  
 سعید شدند و جمعی که عداوت آنها کردند شقی گشتند و همچنین  
 بعد از تولد ایشان بطریق اولی تا آنکه اطاعت کردند و می کنند  
 سعیدند و ثانوی که عداوت و رد یلند و می و دزدند شقی اند نمود  
 بالله من خذلان الله پس چون وارد شد نور ما بصلب عبد

پروان آورده شدیم در جانی که دو حصه شده بود آن نور پس کرد  
 نصف آن نور در صلب عبدالله و نصف آن در صلب ابی طالب پس  
 پروان آورده شد نور من در آمنه دختر وهب و نصف دیگر بسوی  
 فاطمه بنت اسد پس پروان آورد آمنه مرا و پروان آورد فاطمه علی را  
 پس عود نمود عود نور یعنی بقدرت الهی بسوی من پس پروان آمد  
 فاطمه علیها السلام از من پس عود نمود خدای عز و جل عود نور را بسوی  
 علی علیه السلام پس پروان آمدند از حسن و حسین یعنی از نصفها  
 آن نور چنانچه پس آنچیز بود از نور علی علیه السلام پس کردید در فرزند  
 حسن علیه السلام و آنچه بود از نور من کردید در اولاد حسن علیه  
 السلام پس آن نور منتقل کرد در آمنه علیهم السلام از پسران او تا روز  
 قیامت یعنی امای بعد از امای و لهذا امامت در صلب حضرت  
 امام حسین علیه السلام شد و حسن یک سبب نیست اگر  
 بنظر ناممل بنکری و نکنه آنکه اولاد اینجانب را یعنی حسین علیه السلام  
 یا بن رسول الله گویند و جهش این میتوانند بود هر چند نظر ظاهر  
 همه سادات از اولاد حسن را شاملس است باعتبار ماد و شان فاطمه  
 علیها السلام نهایت در آمنه علیهم السلام بیشتر جاریست نه در غیر  
 ایشان فاما پس از این حدیث شریف نیز چند چیز ظاهر است اول  
 آنکه خلق نمودن جناب الهی این پنج نور را پیش از هر مخلوق  
 از هر چه خیال نمایی پیش از زمان و مکان و سکون و حرکت و



پس خصوصیت این چهار نفر نسبت ببقای ائمه علیهم السلام بر رسول  
خدا صلی الله علیه و آله ظاهر بنا برین بوده باشد و لهذا فرمودند  
الحسن و الحسین سید اشباح اهل الجنة و ابو هاشم و ابی طالب و یونس  
دیگر فرمودند الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد از ایشان  
و آئمه افضل نساء اهل الارض و هر چند بعد از پدر بزرگوارشان  
بن الحسین علیهم السلام بهترین همزادانند سواى رسول و جانشینان  
و عموشان و غیر از این نورند نهایت معنی سبقت باعث آن شده که  
ایشان بهترند بالتسبیح چنانچه باندک تا ملاحظا هر است **دوم** آنکه  
ایشانند اول مسیحین و مجتدین و مقدسین و مجتدین و از ایشان بیست  
مخلوقات سرایت کرده و از ایشان تعلیم گرفته اند و از ایشان بدیگری  
رسیده چنانکه بعد ازین ظاهر تر خواهد شد انشاء الله تعالی  
پس بنا بر این شهریه السابغون السابغون اولئک المقربون ایشان  
مقرب تر اند از سایر مخلوقات **سوم** آنکه هر یک از آن و مادران ایشان  
مؤمن و مؤمنه بوده اند پیش از آنکه نطفه ایشان در اصل واجب و  
ارجام ابا و آموهان ایشان منتقل شوند هر چند قبل از انتقال کافر  
بوده باشند پس با ایمان مشرف گشته بعد از آن منتقل شده  
**چهارم** آنکه بسبب محبت و اطاعت و وجود ایشانست سبب  
باسعادت چه در دنیا و چه در عقبی و بسبب محبت نداشتن  
و اطاعت ایشان نکردن و ایشان را بسا بر مخلوقات تفضیل

و ترجیح ندادن شقی است با شقاوت چه در دنیا و چه در عقبی  
و در کشف الغم در حدیث مولد فاطمه علیها السلام از جابر انصاری  
روایت کند که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول  
ان الله عز وجل خلقني و خلق عليا و فاطمة و الحسن و الحسین من  
نور فصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا فبشعنا و سبحوا  
و قد سنا فقد سوا و هملنا فملوا و مجدنا فجدوا و وجدنا فوجدوا  
جدوا ثم خلق السموات و الارضين و خلق الملائكة فمكنت للملائكة  
مائة عام لا تعرف شيئا و لا تقديسا فبشعنا و سبحنا شيعتنا  
فبشعنا الملائكة و كذلك في البواقي فخرج الموحدون نجيبا لا مؤ  
غيرنا و حقيق على الله عز وجل كما اخطننا و اخضر شيعتنا ان ينز  
لنا و شيعتنا في اعلى عليين ان الله اصطفىنا و اصطفى شيعتنا  
من قبل ان نكون اجساما فدعانا فاجبنا فغفر لنا و لشيعتنا من  
قبل ان نسئف الله تعالى الخ **و مؤید** این حدیث است آنچه روایت  
کرده اخذ مرحوم در بحار الانوار از کتاب مقتضبان سلمان فارسی  
رحمة الله علیه ما که گوید دخلت على رسول الله صلی الله علیه و آله  
فلما نظر الى قال يا سلمان ان الله عز وجل لم يبعث نبيا ولا رسولا  
الا جعل اثني عشر نقيبا قال قلت يا رسول الله قد علمت هذا من  
الكتابين قال يا سلمان فهل علمت نقيبا في الاثني عشر الذين  
اخترهم الله تعالى للامامة من بعدى فقلت الله ورسوله اعلم قال



در این کتاب  
در بیان  
در بیان

یا سلمان خلقنی الله من صفاة نوره. فدعا فی فاطمة وخلق من نور  
علیّا فدعا الی طاعة فاطمة وخلق من نور علی وخلق من نور علی فاطمة فدعا  
فاطمة وخلق من نور علی وخلق من نور علی فاطمة فدعا الی طاعة  
فاطمة فدعا من الله بحسنة اسماء من اسمائه فالله الجود وانا محمد  
والله العلی وهذا علی والله فاطر وهذه فاطمة والله الاحسان و  
هذا الحسن والله الحسن وهذا حسین ثم خلق من نور الحسن  
ائمة فدعا من فاطمة وخلق من نور فاطمة فدعا من نور فاطمة  
او هواء او ماء او ملكا او بشرا وكنّا بعلیه انوار نبیّه وسمع له  
نطیع فقال سلمان قلت یا رسول الله بانی انت وای ما من عرف  
هؤلاء فقال یا سلمان من عرفهم حق معرفتهم وافندی بهم قولاً  
ولهم ونیراً من اعدائهم فهو والله منابر دجیت نزد وپس کن جیت  
نسكن قلت یا رسول الله یكون ایماناً بهم بغیر معرفتهم باسمائهم  
وانسابهم قال لا یا سلمان فقلت یا رسول الله فین الی بهم فین  
الحج یعنی داخل شدیم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله پس چون  
نظر فرمودند بطرف من گفتند ای سلمان بدستی خدای عز و  
جل مبعوث نفرمود هیچ نبی ورسولی را مگر اینکه کز آید از  
برای او وازده نقیب گفت سلمان گفت ای رسول خدا دانست  
اینرا از مضامین دو کتاب یعنی هر یک از نبی ورسولی را دوازده  
نقیب ووصی میباشد واین دو کتاب اجمال دارد که نورینه

تحقیق

وقرآن باشد یا نورینه و زبور باشد یا نورینه و انجیل باشد و یا با  
هر یک از اینها قرآن باشد یا که از اینها ظاهر میشود سبقت خلقت  
انوار ایشان چنانکه برای متبّع و مفسّر اینها ظاهر است پس فرمود  
ای سلمان پس دانسته نقیباتی دوازده گانه مرا اینچنان نقیباتی که  
انجیلان نموده و بر کبریه الله تعالی ایشانرا از برای امامت و سر  
کردگی یعنی امت من و غیره بعد از من پس عرض نمودم که خدا و رسول  
او دانا ترند فرمود ای سلمان افرید خدا بی تعالی از صفای نور خود  
یعنی از نور بی که در علم او ظاهر بود خلق شدن نورها پس از نور  
بر کبریه اش مرا خلق کرد پس خواند مرا پس اطاعت و قبول امر او نمودم  
وخلق فرمود از نور من علی را پس خواند او را یعنی بسوی فرمان برداری  
ری امرش پس اطاعت و انقیاد نمود امر او سبحانه را پس از کبریه  
که عاقل بنظر تامل بر احوال خبر مال آن بر کبریه کان ملک متان  
پس یقین حاصل میکند بر صحت این حدیث شریف اگر بصیرتی  
دارد حاصل فرمودند جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که و  
خلق نمود از نور من و علی فاطمه را پس خواند فاطمه را پس اطاعت  
انقیاد نمود فاطمه علیها السلام او را و افرید از نور من و علی فاطمه  
حسین و حسین را پس خواند هر دو را بسوی انقیاد و اطاعت  
امرش پس اطاعت و قبول نمودند هر دو امر او سبحانه را پس نامید  
ما را اخدای تعالی پیغمبر نام از اسمایش پس الله تعالی محمود است و محمد



و خدا علی است و این علی و خدا فاطره است و این فاطمه است  
 و خدا الحسن است و این حسن و خدا محسن است و این حسین  
 پس افرید از نور جسمین نه نفر سر کرده پس خواند ایشان را بشکو  
 امرش پس اطاعت و انقیاد نمودند امر او را پیش از آنکه بیافریند  
 آسمان بنا کرده شده یا زمین کشیده شده یا هوا یا آب افریده  
 شده یا ملک یا انسانی مخلوق شده و بودیم ما بسبب علمش در  
 علمش انواری چند که تشبیه میکردیم او را و می شنیدیم امر او را  
 و مطیع بودیم فرمان برداری او را پس گفت سلمان گفت یا رسول الله  
 پدر و مادر و فدا ی تو با د چه چیز است از برای کسی که بشناسد  
 این جماعت را پس فرمودند ای سلمان کسی که بشناسد ایشان را  
 حق شناختن ایشان و پیروی و فرمان برداری نماید ایشان را  
 پس دوست دارد دوست ایشان را و بیزار ی جوید از دشمنان  
 ایشان پس آنکه بخدا قسم از ما است **راقم** گوید تا ممل کن در این فقره  
 و غافل مشو که این معنی را می رساند برای مؤمنان که مثل سلمان  
 متا اهل البیت و این معنی را مؤید آن هست جوینده یا بنده آ  
 و فرمودند که وارد میشود آنکس آنجا که ما و اربعه میگردیم و ساکن  
 میشود در آنجا که ما ساکن میگردیم گفت یا رسول الله میباید  
 ایمان بجمع ایشان بغير معرفت ایشان و شناخت بنامها و  
 نسبه های ایشان فرمودند نه ای سلمان یعنی ایمان نمی باشد نه

نامهای ایشان و پدران و مادران ایشان را کسی نداند پس گفت  
 یا رسول الله پس بیان فرما برای من ایشان را پس فرمودند صلوات  
 الله علیهم اجمعین تا آخر حدیث را و در مصباح الانوار شیخ طوسی  
 علیه الرحمه از انس روایت کرده حدیث طویل الذی یلی در باب  
 نفسیر این شریفه فاولئك مع الذين انعم الله علیهم من التبیین  
 والصدیقین الا به فقال اما التبیین فانی و اما الصدیقون فانی  
 علی و اما الشهداء فنی حمزة و اما الصالحون فابننی فاطمه و اولادها  
 الحسن و الحسین قال و كان العباس حاضر الحدیث نیز مؤید است  
 این حدیث را **طولی** **امثال** **لکشف الحال** پس بدان ای برادر یی  
 بنابر فرموده جناب اقدس الهی که و یؤتی کل ذی فضل فضله و  
 نیز جای دیگر فرموده که قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا  
 یعلمون انما ینذکر اولو الالباب عقل را حکم نموده ملاحظه  
 نما احادیث بسیار بر آنکه هر افاده این معنی می نمایند که وجود  
 و ارواح لطیف ایشان اقدم مخلوقاتند چه از روی خلقت و چه  
 بجهت خلق پس ایشان را فی الجمله چنانچه خود فرموده اند باید دانست  
 نموده شناخت و قدرت کامله جناب اقدس الهی را ملاحظه باید  
 نمود که این چه خلقی است و این چه قدرتیست که بکار برده و چه  
 ترکیبیست که ایجاد نموده فتنان الله احسن الخالقین پس این  
 حدیث شریف نیز معلومست سبقت هر یک بر دیگری و این



سبق معنوی ظاهر می نماید سبقت ظاهر بر این بنابرین اول  
رسول خداست سرکرد و امیر بر تمامی مخلوقات بعد از آن جناب  
امیر المؤمنین است و در نلو الجنا بست سید نساء العالمین <sup>طه</sup> فاطمه  
بنت محمد امین صلوات الله وسلامه علیهم چنانکه جناب الهی میفرماید  
مَرَجَ الْجَنَّةَ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ الْآيَةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ  
مَرَجَ الْجَنَّةَ يَلْتَقِيَانِ قَالَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ قَالَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُخْرَجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ قَالَ  
الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَدَر تفسیر تعلی ابی اسفغان توری  
گوید مرج البحرین فاطمه وعلی یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن  
والحسين قَالَ الثعلبی وروی هذا ابضا عن سعید بن جبیر و  
بینهم بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِروایت دیگر  
از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و نیز بطریق دیگر  
از حضرت امام رضا علیه النجاة و الثنا و ارد کشته و بطریق دیگر  
از ابی ذر غفاری نقل شده پس از اینجا میرسد تفصیل الجناب  
یعنی فاطمه علیها السلام بعد از ایشان بر سایر خلائق خواه انبیا  
باشد و خواه اوصیا و نیز روایت شده در مصباح الانوار  
از حضرت ابی جعفر علیه السلام که سئالی سؤال کرد از آن حضرت  
که لم سمیت فاطمة التمهلا زهرا و فقال لان الله عز وجل خلقها  
من نور عظمته فلما اشرق اختاءت السموات والارض بنورها

و غشيت ابصار الملائكة و خربت الملائكة الله ساجدين و  
قالوا الهنا و سيدنا ما لهذا النور فوحى الله اليهم هذا نور من  
نوري اسكنتم في السماء خلفه من عظمي اخرجه من صلب  
نبي من انبيائي افضل على جميع الانبياء و اخرج من ذلك  
النور ائمة يقومون بامري يهدون الى خلقي و اجعلهم خلقا  
في ارضي بعد انقضاء و حين و مثل ابن حديث در رد الزعيم  
خابر از ابی عبد الله علیه السلام نقل نموده و روایت کرده چنان  
کتاب مخزن الابرار در فضل فاطمه علیها السلام پس از این حدیث  
شریف صریحست تفصیل امیر بر انبیا و در بحار نقل  
میکند اخذ از کتابی که علامت آن اینست م که از مجموع  
و رام باشد که قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما سوى الله  
قط امرأة برجل الامكان من شوبة الله فاطمة بعلی علیه السلام  
و الحاقها و هي امرأة بافضل رجال العالمين وكذلك مكان من  
الحسن والحسين عليهم السلام و الحاق الله اياهما بالافضلين  
الاكرمين لما ادخلهم في المباهلة قال رسول الله صلى الله  
عليه وآله فالحق الله فاطمة محمد وعلی في الشهادة و الحق الحسن  
والحسين عليهم السلام قال الله تعالى فمن جاءك فيه من بعد  
ما جاءك لا آية و در بحار از ابو نعیم جاضر روایت کرده بسند  
و از ابی هريرة و او گفت قال علی بن ابی طالب علیه السلام یا



رسول الله ائما احب اليك انا ام فاطمة قال فاطمة احب الي منك  
 وانت اعز علي منها فكانت بك وانت علي جوضي نذود عنه الناس  
 ان عليه ابا يبق عدد نجوم السماء وانت والحسن والحسين خير  
 وجعفر في الجنة اخوانا علي سر رهنقا بلين وانت معي وشيعتك  
 ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله في صدورهم من غل اخوانا  
 علي سر رهنقا بلين ودر حديث ديكر از جناب امير المؤمنين  
 عليه السلام روايت است كه انجناب فرمودند قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله ان الله تبارك وتعالى خلقتني وعلينا فاطمة  
 والحسن والحسين من نور واحد ودر حديث ديكر راوي كويد  
 نظر رسول الله صلى الله عليه وآله يوما الي الحسن والحسين  
 وفدا قلا فقال هذان سيدا شباب اهل الجنة وابوهما خير  
 منهما ان اخبر الناس عندي واحبهم الي واكرمهم علي ابوكا  
 ثم امكما ولبس عند الله اجدا افضل مني واخي ووزيري وخليفة  
 في امتي وولي كل مؤمن بعدي علي بن ابي طالب الحديث ليس  
 فرمودن انجناب اخبر الناس عندي واحبهم الي واكرمهم علي  
 ابوكا ثم امكما ثم امكما ذليل برين مدعا است وكره ابي در كتاب  
 روايت كند از ابي هريره واز رسول خدا كه فرمودند خبر هذه  
 الامنة من بعدي علي بن ابي طالب والحسن والحسين فمن قال  
 غير هذا فعليه لعنة الله وارين بنز مفعو مست كرامة عليهم السلام

داخل امشد پس هرگاه افضل امت باشند عموما افضل ايشان بنز  
 هستند وهرگاه افضل ايشان باشند بطريق اولي افضل از اينها  
 خواهند بود ودر كتاب فضائل النبي صلوات الله عليه روايت  
 كرده انما يشهد كه كفت كفت عند رسول الله صلى الله عليه وآله  
 فذكرت عليا فقال يا عايشة لم يكن قط في الدنيا اجدا احب الي الله  
 والي منه ومن زوجة فاطمة ابني ومن ولديه الحسن والحسين اعلمين  
 يا عايشة اي شئ رايت لابني فاطمة ولعلها قالت اخبرني يا رسول الله  
 قال يا عايشة ان ابني سيده نساء اهل الجنة وان بعلمها لا يقابل انسا  
 وان ولديه الحسن والحسين هما يجان ندي في الدنيا والاخرة يا عايشة  
 انا وفاطمة والحسن والحسين وابن عمي علي في عرفة بيضاء اساسها  
 رحمة الله واطرافها رضوان الله وهي تحت عرش الله وبين علي وبين  
 نور الله باب نظر الي الله وينظر الله اليه وذلك وقت يلم الله الناس  
 بالعرق علي راسه تاج فدا خضاء ما بين للشرف والغرب يرفل في جنان  
 جبرائيل وقال الله تعالى خلقتك وعلينا من طينة العرش ثم خلقت  
 ذريرة وجيته من طينة تحت العرش وخلقته مبعضية من طينة  
 النخال وهي طينة من جهنم پس از اين حديث بنز فضيلت او  
 بر مسا بر اينها زيرا كه ميفرمايند لم يكن قط في الدنيا اجدا احب  
 الي الله والي منه ومن زوجة فاطمة ابني كه اگر فاضلتر از ايشان  
 ميبود ميبايست اول او را دوست داشت و آخر ايشان را و محبت



انتخاب مثل سایر الناس نیست که محض عرض هوای نفس خود بوده  
 باشند بلکه محبت و محبت خدا نیست و هر که افضل است است  
 و جناب ابی عبد الله علیه السلام خطاب به نوس بن ظبیان فرمود  
 گفتند لولا ان امیر المؤمنین نزوجها ما كان لها كفو الى يوم القيمة  
 علی وجه الارض من آدم فمن دونه و بر روایت صاحب فردوسی  
 ام سلمه رضی الله تعالی عنها و او از رسول خدا صلی الله علیه و  
 که فرمودند لولم یخلق علی ما کان لفاطمه کفو... یعنی اگر این زن نبود  
 علی علیه السلام نبود از برای فاطمه علیها السلام هم نانی و نیز مؤید اینها  
 حدیث متفق علیه الفاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذنی و علی  
 ابدا ی رسول الله باعث لعن ابلیس یقول خدا و کدام اذیت  
 از این زیاده تواند بود که نیمی را که جناب الهی باحضرت روایت  
 اینکس روانداشته باشد و نصیبی را که خدا اگر امت نموده باشد  
 اینکس حسد نموده یا نماید و روایت کرد صاحب کتاب مختصر الا  
 فی مناقب اهل بیت الاطهار از خوارزم مجذوب عمر از محضر عباس  
 خودش از رسول مدنی که قال رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة  
 حجة قلبي و ابناها ثمة فوادی و بعلمها نور بصری و الائمة من ولها  
 امناء بی و جبل مدود بدنه و بین خلقه من السماء الى الارض من  
 اعنصم بهم نجا و من تخلف عنهم هوی و در تفسیر ملا امیر زاهد  
 مشهور و مجتاط رحمه الله تعالی در بحث تفسیر این شریفه علی

متفایلین روایت کند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند  
 از رسول خدا که یا رسول الله ایما احب الیک انا ام فاطمة قال فاطمة  
 احب الی و انت اعز علی الخ ملاحظ کن از روی ثامن و بصیرت  
 جوابان عالی جناب را یقین حاصل است از سوق کلام که کلام جیب  
 الله است چنانچه سابقین برین عرض شده و مؤید دو حدیث اول  
 باز حدیثی است که عبد الله بن فضل الهاشمی از جعفر بن محمد و او از  
 پدرش و او از جدش صلوات الله علیهم روایت کنند از رسول خدا  
 که کان رسول الله صلی الله علیه و آله ذات يوم جالساً وعنده علی  
 فاطمة والحسن والحسين علیهم السلام فقال والذي بعثني بالحق نبی  
 ما علی وجه الارض خلق احب الی الله عز وجل ولا اکرم علیه مثا ان  
 الله تبارک و تعالی شق اسمائنه فهو محمود وانا محمد و شق لك يا علی اسم  
 من اسمائنه فهو العلی الاعلی و انت علی و شق لك يا حسن اسم من اسمائنه  
 فهو الحسن و انت حسن و شق لك يا حسين اسم من اسمائنه فهو  
 ذو الاحسان و انت حسین و شق لك يا فاطمة اسم من اسمائنه فهو  
 الفاطمة و انت فاطمة ثم قال علیه السلام اللهم انی سلم لمن سالهم  
 و حرب لمن حاربهم و محب لمن احبهم و مبغض لمن ابغضهم و عدو  
 عاذاهم و والی لمن والاهم لا تمم منی و انا منهم و خدا پناز کند کسی را  
 که این شعر را انشأ نموده و چه بسیار خوب گفته شعر خیر البرایا  
 کلها آدم و خبر حی بعده هاشم و خبر الرحمن من خلقه محمد و ابنته



فاطمه و جدر الکرام و ابناءها و فایم یثبعه فایم منهم الی الجحش فیر قال  
 لاه فقل له لا افعل التادم **جديد بنی و هشتم** ابن بابویه رحمه الله  
 تعالی در معانی الاخبار پسند خود روایت کرده از مفضل بن عمر  
 و آواز ابی عبد الله علیه السلام که قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله  
 تبارک و تعالی خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام فجعل اعلیها  
 و اشرفها ارواح محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة بعد  
 صلوات الله علیهم فوضعا علی السموات و الارض و البحال فغشها  
 نورهم فقال الله تبارک و تعالی للسموات و الارض و البحال اهلوا  
 اجبائی و اولیائی و محیی علی خلفی و ائمة بر بنی ما خلقت خلقا هو  
 احب الی منکم لهم و لمن نولاهم خلقت جنی و لمن خالفهم و عا  
 داهم خلقت ناری فمن ادعی منزلهم منی و محملهم من عظمی عنی  
 عذابا لا اعد له احد من العالمین و جعلته مع المشرکین فی السفل  
 درکم من ناری و من اقر بولایتهم و لم یدع منزلهم منی و مکانهم  
 من عظمی جعلته معهم فی بوضات جنائی و کان لهم فیها ما  
 یشاقون عندهی و ابحثهم کرامتی و اجللهم جواربی و شفقتهم فی الدن  
 من عبادی و امانی فولايتهم امانه عند خلقی فابکم بمجاهلها باثنا  
 و بدعیها النفسه دون خبر لا فایب السموات و الارض و البحال  
 ان محملها و اشقق من ادعاء مترلها و تمنی مجلها من عظمه  
 ربها یعنی فرمودند با عبد الله علیه السلام که بد رستی که جناب الله

تبارک و تعالی افرید ارواح را پیش از اجساد بد و هزار سال پیش  
 کرد ایند اعلای ارواح و اشرف انرا ارواح محمد و علی و فاطمه و  
 حسن و حسین و ائمة بعد از ایشان از صلوات الله و ازین فقره  
 کما نیری که جمیع ارواح خلا بقا را دفعه واحد بیکجا خلق نموده باشد  
 نه چنین است بلکه بعد از خلق ابدان ان بزرگواران ارواح اینها  
 و اوصیا و شیعان ایشان را خلق فرموده و بعد از آنکه برای ارواح  
 ایشان ابدان خلق فرمودند ارواح دیگر انرا خلق کردند چنانچه  
 از احادیث دیگر باندک نامی ظاهر میگردد بهر حال فرمودند  
 پس عرض نمود یعنی بعد از خلق اسمائها و زمین و کوه پس فرمود  
 نور انوار ایشان جمیع اینها را پس فرمودند خداوند تبارک و تعالی  
 مرا اسمائها و اهل انرا و زمین و اهل انرا و کوه و اهل انرا این انوار را  
 که پی پدید و مشاهده می نمایند این نور محبتان من و دوستان من  
 و محبتی منند بر خلق من و سر کرده بر بنی منند یعنی خلق مرثیا فیرید  
 خلقی را که ان دوست نباشد بسوی من از اینها پس برای کسانی  
 که دوست دارند ایشانرا افریدم بهشتم را و برای مخالفان و معا  
 ندان ایشان افریدم اشم را یعنی جهنم را پس کسی که ادعای امانت  
 مترل و مرثیه ایشانرا در پیش من یعنی انچه ایشانرا کلام متفق  
 متوقع ان باشند از خدا و خواهند از او و محل ایشان در نزد عظمه  
 من یعنی عظمت و بزرگوار بی ایشانرا در پیش عظمت خدا بخوانند

علیه السلام



کسی عذاب میفایم آن مدعی مراد ایشان از عذاب در دنیا که  
نکتم مثل آن عذاب غیر از عالمیان و میگردانم او در سلاک مشرکان  
در پایین ترین طبقات از آتش که آفریده ام من یعنی از برای عاصیان  
و کسی که اقرار نماید بدوستی و سرکردگی ایشان و ادعای پادشاهی  
و مرتبه فریب و بزرگواری ایشان از من و مکان ایشان از درگاه  
عظمت و بزرگواری من میگردانم یعنی دوستان و محبتان ایشان  
با ایشان در روضات جنات خودم یعنی در بهشت عدن با ایشان  
ساکن خواهم نمود و خواهد بود از برای ایشان آنچه خواهند از نرد  
و مباح و کوار میگردانم بر ایشان کرامت خودم را و جلال و کوار  
میفایم همسایگی خودم را و شفیع میگردانم ایشان را در باره کفار  
کاران از بندگان و کثیرگان خودم پس دوستی و سرکردگی ایشان  
اما نیست در نزد خلق من یعنی هر که خوب نگاه داشت پادشاه  
خوب خواهد یافت و هر که نگاه ندارد پادشاه بد خواهد یافت  
پس کدام يك از شما بر میدارد بان که انبیا و ادعا کنند برای خود  
یعنی کدام يك ای مخلوقات من بعد از آنکه ظاهر ساختم چگونه  
مرتبه ایشان را در نزد خودم و مدعی آن مرتبه را با عذاب دیدن  
خودم ادعا خواهد نمود و در برگزیدگان من یعنی غیر ایشان پس  
که این ادعا را خواهد کرد پس با نمودند و سر باز زدند از ادعای  
آن سموات و اهل آن و زمین و کوهها و اهل آن اینکه چنان بپند

انرا و نرسیدند از ادعای مترادف آنرا و آرزو نمودن محل و مرتبه  
انرا از عظمی و بزرگواران و چون از تنه ایه ظاهر میشود که محلمان  
الانسان آنرا کان ظلوما جهولا پس انما ان کسانی اند که بغير حق  
عصب خلافت نمودند و هر که ادعای آن کند چنانچه از اجادیت  
دیگر ظاهر میگردد پس بدانند از این حدیث شریف نیز چند چیز  
ظاهر است **اول** اشرف و اعلی بودن ارواح ان بزرگواران از جمیع  
ارواح انبیا و اوصیا و مؤمنان و ملائکه و جن و انس و هر ذی  
چوئی که بوده و هست و خواهد بود و **دوم** آنکه اول ذکر این پنج  
از بزرگواران کردن و بعد باقی ائمه علیهم السلام را مذکور ساختن تا پست  
بر سبقت ایشان همچنانکه باقی ایشان سابق بر مخلوقات دیگر اند  
و هر چند بموجب فرموده رسول خدا در چنین خطاب بعلی رضی  
فرموده که اتا سید الاولین و آخرین و انت با علی سید الخلق  
اجمعین بعدی اولنا کاخرنا و اخرنا کا و لنا انما یث باز بموجب  
فرموده رسول خدا که الحسن و الحسین سیدان شباب اهل الجنة  
و ابوهم اخبرهم بما دلیل است بر برتری بر افضلیت آن پنج تن بر باقی  
ائمه علیهم السلام **سوم** عرض نمودن انوار و محبت و سرکردگی آن سرور  
بر همه مخلوقات و فرمودن که اینها چنانچه ایستند و اجای میزند  
اولیای منند بر خلق من و بر بریده من و ازین فقرات ظاهر است  
سرکردگی ایشان بر همه مخلوقات زیرا که دنیا و مافیها و آخرت همه



از برای وجود ایشان و بسبب ایشان خلق شد چنانکه چنان  
مشارق الانوار نقل کرده بسند خود از وهب بن منبه که قال  
ان موسی لبلة الخطاب وجد کل شجرة ومدر فی الطور ناطقة  
بذکر محمد ونبیاته فقال رب انی لم ار شیئا ما خلقت الا وهو  
ناطق بذکر محمد ونبیاته فقال الله یا بن عمران انی خلقتهم قبل الا  
نوار وجعلتهم خزائن الاسرار بشاهدون انوار ملکوتی وجعلتهم  
خزائن حکمتی ومعدن رحمتی ولسان سرتی وکلنی خلقت  
الدنیا والاکرة لاجلهم فقال موسی رب فاجعلنی من امته  
محمد صلی الله علیه و آله فقال یا بن عمران اذا عرفت محمد و  
اوصیاته وعرفت فضیلتهم وامنت بهم فانت من امته الحمد لله  
الذی جعلنا من امته وحیدیت قدسی لولا انک لما خلقت الاکلا  
وحديث متفق علیه لو اجتمع الجن والانس علی حب علی بن ابی  
طالب لما خلق الله التارهم افاده ان میکند که دنیا و آخرت همه  
برای خاطر ایشان خلق شده پس مالک دنیا و آخرت بفرمان  
مالک الملوك و در مناقب آورده که روزی مقدار اسود کنند  
جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشرف گشتن حضرت فرمود  
ای بنی بسین فی جنبه به ثم وضع علی ركبته ثم ارفع فی الهواء و  
انا انظر من غاب من عینی فلما قرب الظهر نازل كما صعد و سبعة  
یفطرون ما فقلت یا ولی الله ابن کنث فقال ان نفوسا فی الملک

الا علی اخصمت فصعدت فطهرتها فقلت یا امیر المؤمنین ع  
امر الملک الا علی البک قال یا بن الاسود انا حجة الله علی جمیع خلقه  
وما فی السماء ملک بطیر ولا ما بر لبیر ولا بخط و قد ام الاکاد  
**چهارم** فرمودند جناب الهی که بنی افریدم خلقی یا که ان افریده شد  
دو ستر از ایشان باشد در نزد خالق افریدگان و پچین برای  
ایشان و دو سنان ایشان است بهشت و برای مخالفان و دشمنان  
ایشان است انش جهنم **پنجم** هر آنکه مرشد و متزلزل ایشان را  
نماید و خواهد معذب بعد از بی خواهد شد که هیچ اجدی نشد  
و نشود و هر که بی ادبی نماید و خواهد بشن کند و با وجود ان طبع  
و منقاد امر ایشان باشد و مقرر بفضلشان و سرکردگی ایشان  
خواهد بود با ایشان در درجه ایشان و **مؤید کت** آنکه روایت  
کرده انس مالک که فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله ان  
نبی اربک و عالمی بعث اناسا و جوهرا من نور علی کراسی من نور علیهم  
تبارک من نور فی ظل العرش یتمثل الانبیاء و لیسوا بالانبیاء  
و یمثلون الشهداء و لیسوا بالشهداء فقال رجل انهم بالانبیاء  
قال لا قال اخر انهم قال لا قبل منهم یا رسول الله قال فوضع یده  
علی راس علی علیه السلام و قال هذا و شیعه یس هر یک از فضل  
حدیث سابق دلیل بر افضلیت و بر کواربی ایشان است و شیخ  
مفید از ابو ذر بسند خود و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله



روایت کند که فرمودند رسول خدا صلی الله علیه وآله کذلا  
تضاد و ابلی اجدا فنکفروا ولا تفضلوا علیه اجلا فنزدوا  
ومغازی از ابی ذر چنین روایت کرده که قال رسول الله صلی الله  
علیه وآله من ناصب علیا الخلفه بعدی فهو کافر وفجار  
الله ورسوله ومن شک فی علی فهو کافر واین معنی بالنسبه  
جاریست در بابی ائمه علیهم السلام و بر عاقل منصف مندر  
مخفی نیست و نیز مؤید حدیث اولست آنچه روایت کرده شیخ  
ابو جعفر محمد بن بابویه در معانی الاخبار و عبود از عبد السلام  
ابن محمد صالح از جناب حضرت امام رضا علیه السلام راوی گوید  
که قلت الرضا علیه السلام یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله  
اخبرنی عن الشجره التي اکل منها ادم وجوا علیهما السلام ما كانت  
فقد اختلف فیها فمنهم من یروی انها الحظه ومنهم من یروی انها  
العنب ومنهم من یروی انها شجره الجسد فقال کل ذلك حق  
قلت فاما معنی هذه الوجوه علی اختلافها فقال یا بن الصلت ان  
شجره الخنزه محل انواعا فكانت شجره الحظه و فیها عنب و لیس  
کثیره الدنیا وان ادم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره بالجنات  
الملائکه له و بادخاله الجنة قال فی نفسه هل خلق الله بشرا  
افضل منی فعلم الله عز وجل ما وقع فی نفسه فناداه ارفع راسک  
یا ادم فانظر الی ساق عرشی فرفع ادم راسه ف نظر الی ساق العرش

عنا

فوجد علیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب  
امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و  
الحسین سیدنا شباب اهل الجنة فقال ادم یارب من هؤلاء فقال  
عز وجل هؤلاء ذریتک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لولا هم  
ما خلقتک و لا خلقت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض فاباک  
ان تنظر الیهم بعین الجسد و تمی منظر لهم فاخرجک عن جواری  
فظر ففسط علیه الشیطان حی اکل من الشجره التي نهی عنھا  
و تسلط علی جوارک فنظرها الی فاطمه بعین الجسد حی اکل من  
الشجره كما اکل ادم فاخرجهما الله تعالی عن جنة و ابطهما من  
جواره الی الارض یعنی کفتم من حضرت رضا علیه السلام که ای  
فرزند رسول خدا خبر فرما مرا از درختی اچنان درختی که خوردن  
علیه السلام از آن درخت و جوارک درخت بود بتحقیق اختلاف  
نموده اند در آن پس بعضی از ایشان روایت نموده اند که کند مست  
و بعضی روایت کرده اند که انکور است و بعضی روایت نمایند که  
ان درخت جسد است پس فرمودند همگی این قولها چفتست  
کفتم پس چه معنی دارد این وجوه بنابر اختلاف ان پس فرمودند  
ای پس صلت بدستی که درخت بهشت بر مبدارد و مختل  
میشود انواع چیزها را پس بود درخت کندم و در آن بود انکور  
و نیست مانند درخت دنیا یعنی مجسمه باشد هر درختی بیک



مکر آنکه پیوند کنند از ناد و سه نوع تواند شد و بدست پی که آدم  
 علیه السلام را چون گرامی فرمود خدای که بلند است ذکر او بسجود  
 فرمودن ملائکه را و او را و بداخل کردن جنت را گفتند بعد  
 بخیال در نفس او که آیا آفریده باشد خدا بشری گرامیتر و افضل  
 تر از من پس دانست خدای عزوجل از آنچه واقع شد در خیال انفس  
 آدم علیه السلام پس ندا فرمود او را که بلند گردان سرش را ای آدم  
 پس نظر کن بسوی ساق عرش من پس بلند گردانید آدم سرش را پس  
 دید بسوی ساق عرش پس یافت برو نوشته یعنی بقلم قدرت  
 لا اله الا الله محمد **ص** رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین  
 و زوجة فاطمة سبده نساء العالمین و الحسن سبده اشبار اهل  
 اهل الجنة پس گفت آدم ای پروردگار من کیستند این گروه پس  
 فرمود خدای عزوجل این گروه ذریه تواند و ایشان بهترند از تو  
 و از جمیع خلق من و اگر نبودند ایشان هرگز نمی آفریدم ترا و نه  
 و نه جهنم و نه آسمان و نه زمین را یعنی همه مخلوقات را بفضیل ایشان  
 و برای وجود ایشان و بزرگواری ایشان آفریدم پس بر نوادای  
 اینکه نظر کنی بسوی ایشان بچشم جسد و ثنای مترکب ایشان ننما  
 پس یعنی هرگاه چنین کنی بیرون می کنم ترا از همسایگی خودم پس  
 نظر کرد آدم پس تسلط یافت بر و شیطان نا آنکه خورد از درختی  
 انجنان درختی که نهی شده بود از آن یعنی خوردن آن و تسلط یافت

و الجسین

بر حواء بسبب نظر آن بسوی فاطمه علیها السلام بچشم جسد تا آنکه  
 خورد از درختی همچنانکه خورد آدم پس بیرون کرد هر دو را خدا  
 از بهشتش و فرود آورد هر دو را از همسایگی اش بسوی زمین  
 پس ملاحظه کن بنظر دل و نامثل نما بنفک عطف در اینجا که میفرماید  
 الله تعالی که اندر ذریه تواند و بهتر از تواند و بهتر از جمیع خلق من  
 و همچنین فرمودن او سبحانه و اگر ایشان نمی بودند نمی آفریدم ترا  
 و بهشت و دوزخ را و آسمان و زمین را پس ناکید ایست از برای  
 آنکه هیچ خلق را خلق نمی فرمودم زیرا که اینها اندخالص و بهترین  
 مخلوقات الهی و هرگاه اینها خلق نمیشد پس هیچ چیز و مکیات و  
 نمیکشت پس از اینجا است سرگردگی ایشان و اطاعت الهی  
 که واجب الاقبا عندا نجهة حقوق وجودی که بر مخلوقات دارند  
 و با وجودان مرتبی ایشانند یعنی مخلوقات را ترتیب نموده و میباید  
 چه در عالم ظهور و چه در عالم باطن و در جواب عبد السلام چیزی  
 که هزار مسئله از انجذاب پرسید و انجذاب آنها اینست که فقال  
 اليهودی لای شیء سمیت محمد و ابو القاسم و البشیر و  
 النذیر و الداعی فقال صلی الله علیه و آله اما محمد فانی محمود فی  
 السماء و اما احمد فانی محمود فی الارض و اما ابو القاسم فان الله تعالی  
 یقسم بوم القيمة قسمه الثانی من کفری او یکذب من الاولین و الا  
 خیرین و اما الداعی فانی ادعوا الناس الی دین ربی الاسلام و اما



البشير فاني ابشر بالجنة من اطاعني واما التذير فاني اذنب بالثامن  
 عصاني قال صدقت وبنينا ايست كدوايت كره صاحب كتاب  
 فردوس از سلمان فارسي واوراجنا بامير المؤمنين در جديتي  
 كه بعضي از آنها ايست كه بتعبر صلى الله عليه وآله فرمودند لما  
 عرف چند يزداد بياي علي عليه السلام پس سلمان عرض نمود بجناب  
 امير المؤمنين عليه السلام پس فرمودند انجناب والله يا سلمان لقد  
 اخبرني بما اخبرك به ثم قال يا علي انك مثلكم والناس مبطلون  
 بك والله يا علي ان في السماء للاثم ما يحصيه الا الله ينظرون  
 اليك ويذكرون فضلك وينفخون اهل السماء بمعرفتك ويتق  
 سلون الى الله بمعرفتك وانتظار امرك يا علي ما سبقك احد من  
 الاخيرين والله انك حجة الله على اهل السماء واهل الارض وما  
 خلق الله الا وفدا حج عليه باسمك فيما اخذت اليهم من الكتب  
 ثم قال والله ما يؤمن المؤمنون الا بك ولا يضل الكافرون الا بك  
 ومن اكرم علي الله منك ثم قال يا علي انك لسان الله الذي ينطق منه  
 وانك لباس الله الذي ينفق به وانك لسوط عذاب الله الذي يفضض  
 وانك لبطش الله الذي قال الله ولقد اتدبهم من خلفه ولقد اثبت  
 مودتك في صدور المؤمنين ودر خطبة كروز اول بيعت امام  
 حسن عليه السلام كردند فرمودند ان جناب لقد فارقم في هذه  
 الليلة رجل لم يسبقه الاولون ولم يدركه الاخرون اذ كان بعشر

احد من الاولين ولا  
 يدركهم

رسول الله للحرب جبرئيل عن ميمنه وميكائيل عن يساره الخ ودر  
 كتاب روايت كرده كه سعيد بن جبير پرسيد از ابن عباس كه باين  
 عم رسول الله اني جناتك اسئلك عن علي بن ابي طالب عليه السلام  
 واخلاق الناس فيه فقال ابن عباس باين جبير جنتي شالني  
 عن خير خلق الله من الامة بعد نبي الله جنتي شالني عن رجل كان  
 له ثلثة الاف منقبه في ليلة واحدة وهي ليلة القدره باين جبير  
 جنتي شالني عن وصي رسول الله ووزيره وخليفته وصاحب  
 جوده ولوائه وشفاعته والذي نفس ابن عباس بيده لو كانت  
 بحار الدنيا مدا والاشجار افلاحا واهلها كنايا فكبتوا مناقب  
 علي بن ابي طالب عليه السلام وفضايله من يوم خلق الله عز وجل  
 الدنيا الى ان يقينها ما بلغوا معشار ما اتيه الله ببارك وتعالى  
 وبدا انك در طريق عامه صاحب كتاب محفة الابرار من مناقب ائمة  
 الاطهار كو بد در مستند جنبل رفع نموده سند از سلمان فارسي  
 كه فرمود شنيدم از رسول خدا كه ميفرمود انا وعلي نور ابريك  
 الله عز وجل قبل ان يخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله ادم  
 قسم ذلك النور جزئين فجاء انا وجزء علي وابن مغازي وابن شير  
 چنين نقل نموده اند باز از سلمان كه ميفرمودند رسول صلى الله  
 عليه وآله انا وعلي نور ابرين بدي الله عز وجل بسبح الله النور  
 ويفدسه قبل ان يخلق الله آدم بالف عام فلما خلق آدم ركب لك



التور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب  
 ففي النبوة وفي علي الخلافة وابن شير وهرچين ذكر نموده قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله خلقنا وانا وعلى من نور واحد قبل ان يخلق  
 الله ادم باربعة الف عام فلما خلق الله ادم ركب ذلك النور في  
 صلبه فلم يزل في شيء واحد الخ وابن معاذ في ارباب درچين نقل  
 كند كه يقول انا وعلى نورا عن يمين العرش بسبح الله ذلك النور و  
 بقدسه قبل ان يخلق الله ادم باربعة عشرة الف عام انا وعلى شيء  
 واحد الخ وبيان از جابر نقل كند كه عن النبي قال ان الله عز وجل ان  
 قطعة من نور فاسكنها في صلب ادم فساها حتى قسمها حتى في  
 جزء في صلب عبد الله وجزء في صلب ابي طالب فاخرجني نبي  
 واخرج عليا وصبا غرض ان نقل ابن چند حديث ان طريقه عالم الله  
 كه بناي كه ايشان بيان قايلند و در فضائل اهل بيت روايت ميكنند  
 و معترف و مقررند و از انجمله است آنچه روايت كرده ابن شاذان در  
 مائه از ابن عباس و او از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه انجمله  
 خطاب بعبد الرحمن عوف نموده و فرمودند يا عبد الرحمن انتم اصحابي  
 و علي بن ابي طالب هني و انا من علي بن فامنه بعيري فقد جفنا في  
 و من جفنا في فقد اذاني و من اذاني فعليه لعن الله بني ابي عبد الله  
 ان الله تعالى انزل علي كتابا مبينا و امرني ان ابين الناس ما نزل الله  
 ما خلا علي بن ابي طالب عليه السلام فانه لم ينجح الي بيان لان الله

تعالى جعل فصاحته كفضا حتى و درايسته كذا بنوي ولو كان الجلم  
 رجلا لكان عليا ولو كان العقل رجلا لكان الحسن ولو  
 كان النخاء رجلا لكان الحسين ولو كان الحسن شخصا لكان  
 فاطمة بل هي اعظم و ان فاطمة ابنتي خير اهل الارض عنصرا و شرفا  
 و كرامتا پس از اين ايجاد بيت مجل ظاهر شد شرافت و كرامت و بزر  
 گواري ان كه اگر نه وجودش بيشان بودي عالم موجود نبود بحد  
 كه نبودي ذات ياكش آفريش را سبب تا ابد چو استرون بودي  
 ادم عزب اميد كه حضرت حق تعالى هم را پيدا في كامل و نذر كفا  
 كرامت فرمايد بحقهم و قد اوحى الله اليهم ان العذاب لمن نولي  
 و استكبر و من اطاع امرهم و اعطف فضلهم فقد نجاه عنده عاينة  
 الموت و استبشرت حديث سي و نه ام ابن شاذان عليه الرحمة  
 و الغفران در كتاب تنبيه الحجة روايت كرده بسند خود از شعبه  
 كه گفت ان عمر ابي النبي صلى الله عليه وآله بصحيفة قد كتبت فيها  
 التوبة بالعربية فقرأها عليهم فغضبوا غضبا في وجهه عليه السلام  
 فقال اعوذ بالله و برسوله من سطوة فقال النبي صلى الله عليه وآله  
 و الله و سلم لا تسئلوا اهل الذكر الكتاب عن شيء فانهم لا  
 يهدونكم و قد ضلوا و عسى ان يجدوا لكم بياطل فصد قلوبهم  
 او يحج فتكذبونهم فلو كان موسى عليه السلام بين اظهر كمالا  
 له الا ان يتبعني يعني بدرستي كه عمر امد بخداست رسول صلى

بزرگواران



علیه وآله بصحیفه که تحقیق نوشته شده بود در آن صحیفه نورانی  
 بلغت عرب پس خواند یعنی عمر بر ایشان یعنی با پیغمبر چو که در حد  
 انتخاب بودند پس دانسته شد غضب از روی مبارکش پس گفت  
 عمر پناه ببرم بخدا و بر رسول او از خط او پس فرمودند بنی صلی  
 الله علیه وآله وسلم باید سوال نکنند از اهل الذکر یعنی از اهل  
 کتاب از چیزی زیرا که پس ایشان هدایت نخواهند نمودشان را  
 و تحقیق خواهند یعنی ایشان و شاید آنکه جدیدی بکنند شمارا  
 بیاطل پس شما تضد بقرنمایید ایشان را یا حدیث کنند بشما  
 براسنی پس تکذیب نمایند شما ایشان را یعنی اگر دروغ گویند  
 شمارا هدایت نکرده خواهند بود و اگر راست گویند شما قبول  
 نخواهید نمود از برای آنکه حق و باطل از این پیدا آیند پس بکار شما نیست  
 بلکه پس اگر بود موسی علیه السلام در میان شما هرگز جلال نبود از  
 برای او یعنی چیزی دیگر مگر متابعت امر من و اطاعت من پس  
 خبر من چند چیز **اول** آنکه سوال نمودن از اهل کتاب بی دانش نیست  
 زیرا که حق را نمیگویند و اگر گویند سبیل نخواهد دانست که این را  
 حق گفت یا باطل و بسا باشد که حق گویند و اینکس تکذیب نماید  
 پس تکذیب حق کرده خواهد بود و اگر دروغ گویند و قبول کنند  
 اطاعت باطل کرده خواهد بود پس بهر صورت بی فایده بلکه در  
 صورت آخر اثم خواهد بود **دوم** ندانستن راست و دروغ از آنرا

میشود از این خبر

پس بیفایده خواهد بود سوال آن و بر وایت دیگر خرج بنی صلی  
 الله علیه وآله السجد فرای فی بد عمر صحیفه فیها شی من التوریه  
 غضب النبی صلی الله علیه وآله لما رأى الصحیفه فی بد عمر وقال له  
 انی شک انت یا بن الخطاب الم اذ بها بیضاء نفیة لو کان اخی مو  
 علیه السلام حیثا ما وسع الا انباغی **سینم** و متابعت موسی علیه السلام  
 من پیغمبر خدا را آن خود ظاهر است زیرا که پیغمبر ما عالم است از حق  
 پس باید عالم مشوع باشد و غیر عالم تابع و مؤید این سخن همان حدیث  
 خضر و موسی و آن مرعشت که مشهور است و کتاب خدا و سنت  
 رسول الله صلی الله علیه وآله شاهد است و جوینده یا بنده است  
 و نیز در کتاب مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب  
 بسید الاولاد نموده فرمودند انا سید الاولین و الاخرین و انت یا علی  
 سید الخلابی بعدی اولنا کاخرنا و اخرنا کاولنا و ابصار و ابیست  
 از ابی ذر که گفت نظر النبی صلی الله علیه وآله الی علی بن ابی طالب علیه السلام  
 فقال هذا خیر الاولین و خیر الاخرین من اهل السموات و اهل الارض  
 هذا سید الصدیقین و سید الوصیین الخ و نیز در عقل روا  
 کرده شیخ صدوق علیه الرحمه که جناب امیر المؤمنین سوال  
 کردند از فضل رسول الله صلی الله علیه وآله پس آنحضرت فرمودند ما  
 خلق الله خلقا افضل منی و لا اکرم علیه منی فقلت یا رسول الله  
 فانت افضل ام جبرئیل فقال علیه السلام ان الله بئارک و تعالی



انبیاء و المرسلین علی ملائکة المضریین و فضلی علی جمیع النبیین  
و المرسلین و الفضل بعدی لك یا علی و لا اله الا انت من بعدك الخ و ایضا  
در علمست که در شب معراج بعد از جمع ارواح انبیا و اوصیا علیهم  
السلام جبرئیل علیه السلام اذان و اقامه گفت برای نماز پس گفتند برو  
صلی الله علیه و آله که یا محمد تقدم فقال له رسول الله صلی الله علیه  
و آله تقدم یا جبرئیل فقال انا لا تقدم علی الامیین من ادم من انا  
بالسجود لادم علیه السلام مؤید این معنی است آنچه روایت کرده غیاث  
المتحقی الفاضل از ابی عبد الله علیه السلام که بعضی مضمونش آنکه آمد  
ابلیس بر نبی پس در حین مناجات حضرت موسی علیه السلام  
گفت ملکی یا ملعون که چه امید داری از وصال آنکه او در مقام  
برورد کار خود است گفت امید میدارم آنچه را که امید و ابرودم  
از پدرش آدم و حال آنکه او در بهشت بود و بعد از فقره فرمود  
ای موسی نمیکند اینها را بنماز کسی مگر کسی که فواضع عظمی من  
نماید و ملازم سازد دلش را بخوف و خشیت من و قطع نماید  
روزش را بذكر الای من و نمی میرد در حالی که مصر باشد بر گنا  
و عارف میباشد حق دوستان مرا و حجتان مرا پس گفت موسی  
که میخواهی با حبی و اولیاء ابراهیم و اسحق و یعقوب را پس فرمودند  
خداوند جل جلاله ایشان چنین اندای موسی مگر آنکه بدست  
من اراده کردم کسی را که از برای خاطر او خلقت آدم و حواء و من

من اجله خلقت الجنة و النار فقال موسی و من هو یارب فقال محمد  
احمد شفقت اسم من اسمی لان انا الجود فقال موسی یارب اجعلنی  
من امته قال انت لموسی من امته اذا عرفته و عرفت مترنم و من له  
اهل یبینه ان مثله و مثل اهل یبینه و من خلقت کشل الفردوس فی  
الجنان لا یبیس ورقها و لا یغیر طعمها فمن عرفهم و عرف جفتم جعلت  
عند الجمل حلیما و عند الظلمة نورا اجیبه قبل ان یدعونی و اعطین  
قبل ان ینالنی الخ پس ملا حظت نما سوال و جواب را و بشناس حق  
و بر گواهی ایشان را و در کتاب احتجاج در احتجاج رسول صلی الله  
علیه و آله بن هود میفرماید بعد از پرسیدن ایشان که تو بهتری  
و فاضلتری یا موسی بن عمران النبی الذی کلمه الله عز و جل و انزل  
علیه التوریه و العضا و فلق له البحر و اضله بالغام فقال له النبی  
صلی الله علیه و آله انه بکم للعبدان بزی نفس و لکنی اقول ان  
ادم علیه السلام لما اصاب الخطیئة كانت نوبته ان قال اللهم انی  
اسئلك بحق محمد و آل محمد لما اغفر لی فغفرها الله تعالی له و ان  
نوحا علیه السلام لما ركب السفینه و خاف الغرق قال اللهم انی  
اسئلك بحق محمد و آل محمد لما انجبتنی من الغرق فانجاه الله عز و جل  
و ان ابراهیم علیه السلام لما العنی فی النار قال اللهم انی اسئلك  
بحق محمد و آل محمد لما انجبتنی منها فجعلها الله بردا و سلاما و ان  
موسی علیه السلام لما العنی عصاه و اوجس فی نفسه خيفة قال



اللهم اني اسئلك بحق محمد وآل محمد لما امتنني فقال الله عز وجل  
لا تحف انتك انت الاعلى يا يهودي ان موسى لو ادركني ثم لم يؤمن به  
وبنيوني ما نفعه ايمانه شيئا ولا نفعه النبوة يا يهودي ومن ذريتي  
المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم عليه السلام نصرته وقدمه  
ويصل خلفه پس تا مثل نماز دين جلد شريف كه هرگاه موسى عليه السلام  
با انجلالت فلدا الش ابن باشد انبيا ديكر نه چنين خواهند بود  
به بين تفاوته از كجا است تا بجا و ان انجله است آنچه صاحب  
الانوار روايت کرده از وهب بن منبه كه گفت ان موسى ليلة الخصال  
وجد كل شجرة ومدة في الطور فلهذا بكسر محمد ونقبائه فقال ربي  
اني لم ارسبنا ما خلقت الا وهونا طفي بكسر محمد ونقبائه فقال  
الله يا ابن عمران اني خلقتهم قبل الانوار وجعلتهم خزائن الاسرار  
يشاهدوا انوار ملكوتي وجعلتهم خزان جكني ومعدن رحمتي  
ولسان سرّي وكلمتي خلقت الدنيا والاخرة لاجلهم فقال موسى  
رب اجعلني من امة محمد صلى الله عليه وآله فقال يا ابن عمران اذا  
عرفت محمدا واوليائه وعرفت فضيلتهم وامنت بهم فانت من امة  
ابن بابويه عليه السلام روايت كند كه عبد العظيم بن عبد الله  
الحافظ كويد سمعت علي بن محمد العسكري عليه السلام يقول انما  
اتخذ الله عز وجل ابراهيم خليلا لكثر صلواته على محمد واهل بيته  
صلوات الله عليهم وروايت کرده صاحب تفسير ابراهيم در تفسير

از حضرت صادق عليه السلام در فرموده حق سبحانه وتعالى كه  
وان من شيعته لابراهيم قال اي من شيعة علي عليه السلام وصاحب  
كتاب منهاج اليقين في تفضيل علي امير المؤمنين علي ساكن  
والمرسلين روايت کرده از خوارزمي و او در مناقبش پسند خود از رسول  
صلى الله عليه وآله انكه فرمودند لما نفع الله تعالى الرّيح في ادم عليه  
السلام قال الله تعالى وعزّي وجلالي لولا عبداني اريد ان اخلقهم  
في دار الدنيا لما خلقتك قال ادم الهى فيكون مني قال نعم يا ادم  
ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مكتوب لا اله الا الله محمد  
بنى الرحمة وعلى مقبم الحجة من عرف حق على زكي وطاب ومن  
انكر حقه لعن وخاب پس به بين هرگاه دشمن انجناب اين را  
روايت كند پس نو كه دوست گفته ميشوي چرا قبول نفرما  
وقبول نوبه ادم بوسيلة نام ايشان شد چنانچه از طريق طبري  
روايت کرده اند ان انجله است آنچه صاحب رساله جاويد روا  
كرده كه ان كلمات كه خدا تلفيق ادم كرد اين بود يا جامد محي محمد  
ويا علي محي علي ويا فاطم محي فاطمة ويا حسن محي الحسن ويا حسين  
الاحسان محي الحسين فاغفر لي مغفلة بل كه هر پيغمبري كه به  
بلية گرفتار شد بخات ان بسبب وسيلة با ايشان شد و اينم  
از اچاديث بسيار ظاهر است و هيچ پيغمبري نبوتش ثابت و  
قابم نشد تا اقرار به بزرگوارى و فضل ايشان نمود چنانچه روا



کرده صاحب بصائر الدرجات در آن کتاب بسند خود از ابی سعید  
و او از رسول خدا که گفت و ستمنصر بقول یا علی ما بعث الله نبیا الا  
وفد عاه الی ولایتک طایعاً اوکارها و ایضا از خدیجه بن اسد الغفافی  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما انکملت النبوة التي فی الاصل  
الا عرضت علیه ولا یبني ولا یبنی اهل بیتی و مثلوا له فافترطوا عنهم و لا  
یتهم و نیز از محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلام که فرمودند و لا یبني علی  
مکتوب فی جمع صحف الانبیاء و لن یبعث الله نبیا الا ینبئ محمد و  
وصیه علیهما السلام و باز از سعید بن طریق و او از جناب ابو جعفر علیه  
السلام روایت کرده که فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
ان جبرئیل علیه السلام اتانی فقال یا محمد ربک یا امرأه یحب علی بن ابی  
طالب و یا مریک بولایتیه و الحمد لله علی هدايته و ازین قبیل احادیث  
بسیار است که همه افاضه این معنی می نمایند **چهارم** آنکه ما ما مور  
نهیستیم که عمل شوری نه ما یم بلکه ما مور بفران محکم زیرا که توفیق  
منسوخ است و من و ک از جهة آنکه بعضی از و ک ملت از دست  
فران بموجب فیه ثبوت کل شیء پس احتیاج بنوری نه نداریم و  
همین بکتابهای دیگر از اسمانی پس در قرآن هستند آنچه در آنها  
هست باز یادنی پس دیگران عبت خواهند بود و لهذا منسوخ  
و من و کنند و این خود ظاهر است و احتیاج به بیان ندارد  
**نهم** بدانکه جناب اقدس خدا بنوعالی بقدرت کامله اش جمع

نموده از آن جفته و باطله زار آنکه همگی فایزند بحقیقت و بزرگواری  
و سرکردگی ایشان از برای اتمام حجت الهی بنهایت موافق بدلائل  
و جمیع جوارح و ارکان کویا و شاهد است و مخالف بریان نهها  
شاهد است لهذا یكون للناس علی الله حجة و الله علی الناس حجة  
البالغة پس بهدایت خدا بنوعالی خوشحال بوده شکرش را بجای  
آورده مغتن شمار و سعی نموده از کف خود مکنار که در رود و بنا  
فرموده خدا که و لن شکرتکم لا یندکم و لن کفرتم ان عذاب  
لشدید در پی تحسین زبانی باش و غافل مباش که چکنی که خدا  
کلامش میفرماید که و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا  
مراد معرفت ائمه علیهم السلام است چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیرش  
روایت کرده که الخبر اکثر معرفت امیر المؤمنین و الائمه علیهم السلام  
و در کتب فی البصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده در فرموده  
حق تعالی که و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا فقال  
طاعة الله و معرفت الامام و له فی رواية اخر قال معرفت الامام و  
اجتناب الکبار التي اوجب الله علیها النار و در تفسیر عبا شی  
از سلیمان بن خالد از ابی عبد الله علیه السلام فقال ان الحکمة  
المعرفة و التفقه فی الدین فمن فقه منکم فهو حکیم و ما اجد یون  
من المؤمنین احب الی ابليس من فقیه و غیر این احادیث بسیار  
در این مطلب که حکمت معرفت ایشان و تفقه در دین خداست



نه غیران و چه چکنه و خبر از این بهتر نواند بود که اگر وجود است  
 به سبب ایشانست و اگر خبر دنیا و آخرتست به سبب معرفت  
 و اطاعت امر و طاعت ایشانست و این حاصل نمیشود مگر بفقیر  
 در اجداد ایشان و دوستی ایشان و برتری جستن از دشمنان ایشان  
 پس اگر العباد بالله دین و اعتقادات اینکس درست نبوده باشند  
 و بر فرض پادشاه روی فحشین باشند و دنیا چند روزی بر مرادش  
 باشد و از لهو و لعب و خواهشهای نفس بر مراد شود در وقت  
 مردن راضی خواهد شد با آنچه دارد بلکه اعتقاد انرا بدهد و قدر  
 یکساعت بلکه کمتر از آن مهلت دهند و میسر نکند و خیر دنیا  
 و الاخره کرد از این چه حاصل خواهد بود پس اصل اعتقاد است  
 انرا درست کن و قدر معرفت و تقیه تمام رسان تا اگر چنانچه  
 خدا ناکرده بمعصیت الهی مرتکب شوی بدانی جلالت و حرمت انرا  
 پس جلالت خدا را حرام و حرمت خدا را جلالت نکند زانی نادیده برگاه  
 حاصل کنی بلکه کافر گردی اگر چنان اعتقاداتی پس مثل  
 قول مردم در اشتیاق را داشته باش شاید روزی پشیمان گشته  
 از در توبه درانی پس اعتقاد درست باعث قبولی توبه و مغفرت  
 تو خواهد بود چنانچه روایت کرده حضرت صادق از جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام که روزی مرور نمودند در مسجد کوفه و  
 قنبر را انحضرت بودند پس دیدند مردی را انحضرت که ایستاده و نماز

میکنند پس عرض نمود قبر که با امیر المؤمنین ندیده ام مردی را که هر  
 از این مردمان گذارد پس فرمودند انجناب که وای قبر فوالله لو  
 علی یقین من ولایتنا اهل البیت خبر من عباد الف سنه ولو  
 ان عبد الله الف سنه و جاء بعمل الاثین و سبعین نبیا  
 ما یقبل الله منه حتی یعرف ولا یتنا اهل البیت و الا کتب الله علی  
 منجم فی نار جهنم و قال النبی صلی الله علیه و آله امر اذا اختلف  
 الناس بعدی و صاروا فرقة فاجتهدوا بطلب دین الحق حتی تکنوا  
 مع اهل الحق تعترف بالطاعة فی دین الباطل لا تقبل پس دین حق را  
 درست آورده محفوظ دارین باش از هر رهگذر زیرا که سابقا مذکور  
 شد و نیز روایت نموده در کافی از ابو عبد الله علیه السلام که خطا  
 مستطاب با بان بن تغلب نموده فرمودند یا بان بن تغلب الناس  
 کلهم عبید النار غیرک و اصحابک فان الله فک ربکم من النار  
 بولا یتنا اهل البیت و نیز در روضه کافی از عمار بن یاسر روایت  
 نموده که قال یتنا انا عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله ان الشیعة الخاصة الخالصة منّا  
 اهل البیت فقال عمر یا رسول الله عرفناهم حتی نعرفهم فقال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله ما قلت لکم الا وانا اريد ان اخبرکم  
 ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا الدلیل علی الله عز وجل  
 و علی نصر الدین و سادة اهل البیت و هم المصابیح الدین یستضاء

در وقت دیگر

فان المعصية فی دین الحق



بهم فقال عمر يا رسول الله فمن لم يكن قلبه موافقا لهذا فقال رسول  
الله صلى الله عليه وآله ما وضع القلب الا لبواحق او مخالفتين  
كان قلبه موافقا لنا اهل البيت كان ناجيا ومن كان قلبه مخالفا  
لنا اهل البيت كان هالكا پس ازین چندی شریف و امثال این  
ظاهر است که نجات منحصر در طاعت اهل بیت نبوت و رسالت  
است و الله بهدی من بشاء الى صراط مستقیم **مشهوری** چاره  
ساز که دنیات هست نام کران نیز پناهی بدست قلب مشغول  
ناشوی وقت کار هم ز خود و هم ز خدا شمسار و **ایضا** حدیث کوی  
و خود پرستی رهان کن جان جالی بود و مستی نشاط عمر باشد تا چهل  
سال چهل رفته فروریزد و بال پس از پنجه نیاید تن درستی  
بصر کنده پرورد پای مستی چه شصت آمد نشست آمد بدید  
چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار هم نشاند و نو چون در رسیدی  
بسا سختی که از کین کشیدی و زانجا که بصد منزل رسائی بود مگر  
بصورت زندگان چو در رموی سیاه آمد بیدیدی بدید آمد نشاند  
تا امید ز پنبه شد بنا کوشت کفن پوش هنوز این پنبه برود  
ناری از گوش **حدیث چهارم** در تفسیر حضرت امام جعفر ع  
علیه السلام انما ابای که امش از حضرت صادق علیه السلام  
روایت نموده که فرمودند علماء شیعینا من ابطون فی الثغر الذی  
ابلیس و عفارین بهو نزع عن الخرج علی الضعفاء شیعینا و عن

ان لا یسلط علیهم ابلیس و شیعیته التواصب الا من انصب لک  
من شیعینا کان افضل ممن جاهد الروم و التزک و الخز و الف الف  
مرة لانه ذلك یدفع عن ادیان مجینا و ذلك یدفع عن ایدانهم  
یعنی علمای شیعیان ما را بطان رخنه یابند ایچنان رخنه یابی که  
بلی ابلیس بر ابلیس و عفارین اوست بآنکه معاونت نمایند از  
بیرون آمدن بر ضعف شیعیان ما و از آنکه مسلط نشوند  
بر ایشان ابلیس و شیعه تواصب اوگاه باشند پس کمی که نصیب  
سازد خود را برای این از شیعیان ماحور بود انکس افضل تر از  
کسی که جهاد کند با روم و ترک و خز و هزار هزار مرثیه از برای آنکه  
اینکس دفع مینماید از دینهای مجبان ما یعنی تشکیکات و شبهات  
ابلیسانه را تا بیاصل یقینند و بچات ابدی فایز شوند و آن جهات  
کتنه با تشویر و غیر آن دفع ادیت مینمایند از بدنه های ایشان  
شیعیان که باعث حیات دنیوی باشند و در کافی از جناب امیر  
المومنین مرویست که عالم اعظم است لیرا و از اجر صابم صابری که  
ایستاده باشد بجهد در راه خدا و بپسند خود روایت کرده است  
جامع الاخبار در آن از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود  
اللهم ارجم خلفائی قبل یا رسول الله و من خلفاؤک قال الذین  
یاون من بعدی و برون جدیدی و ستنی یعنی با رخدایا پنا من  
خلفه های مرا گفته شد ای رسول خدا کیستند خلیفه های شما



فرمودند انما عني الله كما ينبغي بعد از من وروایت میکنند حدیث  
 و سنت مرا یعنی مردمان میرسانند و میگویند پس اگر چه ظاهر  
 حدیث شامل ائمه هدی است صلوات الله علیهم نهایت برای علمای  
 نیز ثابت هست زیرا که ایشان نیز از ان بزرگواران بخلفان میرسانند  
 و در راه دین جهاد میکنند و از اوی کشند و در کتابهای حق  
 و موافق فرود رفته شب و روز در غوص اند تا شاید حدیثی پیغیب  
 رب بدست آورده که با کتاب خدا مخالفت نکنند تا آنکه از ان  
 مردمان رسانند فرحت الله علیهم رحمة واسعة و در جماع الا  
 از سید الا برار روایت است که خطاب با باز علیه الترحمة نموده  
 فرمودند یا اباذر جلوس ساعة عند مذاکرة العلم اجب الى الله من  
 الف جنازة من جنات الشهداء و الجلوس ساعة عند مذاکرة  
 العلم اجب الى الله من قيام الف ليلة يصلي في كل ليلة الف ركعة  
 و الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم اجب الى الله من الف غزوة و  
 قراءة القرآن كله قبل يا رسول الله صلى الله عليه وآله مذاکرة  
 العلم خير من قراءة القرآن كله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 يا اباذر جلوس ساعة عند مذاکرة العلم اجب الى الله تعالى من قراءة  
 القرآن كله اثني عشر الف مرة عليك مذاکرة العلم فان بالعلم تعرفون  
 الجلال من الجحلام و من خرج من بيته ليلته من العلم كتب الله  
 عز وجل له بكل قدم ثواب نبي من الانبياء و اعطاه الله بكل حرف

او قلت قال  
 كذا في نسخة

شمع او بکتاب مدینه فی الجنة و طلب العلم اجبه الله واجبه الملائكة  
 واجبه النبيون و لا يحب العلم الا السعيد و طوبى لطالب العلم يوم القيمة  
 و عنه عليه السلام في رواية اخرى طلب العلم فريضة على كل مسلم  
 و طلبوه في مظان فاقبسوه من اهله فان تعلیم الله حسنة و طلبه  
 عبادة و المذاکرة تسبیح و العمل به جهاد و تعلیمه من لا يعلم حدیث  
 و بذله لاهله قرينة الى الله تعالى و ازین مضموله در باب تعریف علم  
 انام بسپاراست و از انجمله است آنچه روایت کرده معویذ بن نعمان  
 از جناب ابی عبد الله علیه السلام مضمون فی الجملة آنکه راوی سید  
 از انجناب که مردی روایت میکند حدیث شما را و پر کند میکند  
 در میان مردمان از او حاجی دهد در دهای مردمان از او حاجی  
 میدهد در دهای مردمان و شیعیان شما و شاید عابدی باشد  
 از شیعیان شما که نبوده باشد از برای ان عابد این روایت یعنی  
 اکفای عبادت شما کرده و نشر احادیث شما نمیکند کدام یک از  
 این دو نفر افضل اند پس حضرت فرمودند روایت کنند حدیث  
 ما و جاد دهند در دل شیعیان ما بهتر است از هزار عابد چینی  
 و باز در کافی از حنف ثمالی مرویست که گفت فرمودند بمن ابی عبد الله  
 علیه السلام که صبح کن در جایی که عالم باشی یا بی علم باشی یا بدو بیست  
 هردو باشی و مباحث چهارم ایشان پس هر کس خواهد خواهی شد بدو  
 ایشان و اما در صفات علماء که بدان شناخته شوند ایشان



بسیار است اندکی عرض نمایم در کتب مذکور است در تفسیر  
این شریف **انما یخشی الله من عباده العلماء** و قال یعنی بالعلماء من  
صدق فعله قوله **ومن لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم** یعنی اینست  
و جز این نیست که میرسنند از خدا تعالی از بندگانش طایفه علمای  
پس فرمودند عالم کسی است که تصدیق نماید گفتار او را و اگر کسی را  
و کسی را که نکند تصدیق کردار او گفتار او را پس نیست او عالم  
و باز در آن کتاب مستطاب روایت است از فضل بن عمر و او  
از ابی عبد الله علیه السلام که قال قلت بم یعرف التاجی قال این  
کان فعله لقوله موافقا فاما له الشهادة **ومن لم یکن فعله لقوله**  
**موافقا فاما ذلك** مسنود عا یعنی گفت راوی گفتیم بحضرت پیچین  
شناخته میشود مرد رستگار فرمودند کسی که بوده باشد فعل  
او با قول او موافق پس اینست و جز این نیست که از برای اوست  
شهادت و این معنی چند وجه میتواند بود **اول** آنکه شهادت برای  
رستگاری او میشود **دو** آنکه کلمه طیبه لا اله الا الله باشد و  
طش او را میسر خواهد بود در وقت مردن **و** آنکه بدینجه شهادت  
فایز خواهد شد **و** بلکه همه اینها از برای او فضل خواهد شد  
و کسی که نبوده باشد که از او یا گفتار او موافق پس اینست که آنکه  
از مسنود عالمست یعنی ایمان او عاریه است و از او بر طرف  
خواهد شد مگر آنکه توبه کند و باز گشت نماید بر پروردگار خود

و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده چندی که گفتند  
بعضی از آنکه فرمودند ای طلب کننده علم بدرستی که عالم ربانی را  
سه علامتست یکی علمت یکی جهلست و برد باری و یکی خاموشی  
و کم گوئی و تکلف کننده را سه علامتست نزاع بمعصیت میکند  
با آنکسی که در علم از او بلند رتبه تراست و ظلم میکند با آنکسی که از  
پست تراست و ظلم میکند با آنکسی که از او پست تراست در علم  
بغلبه نمودن و حرف خود راست کردن بدروغ و معاونت مینماید  
ظلم را با آنکه خوش آمد ایشان مینماید و اعمال زشت آثار ایشان  
ثواب میکند و ایشان را باین سبب جری مینماید و ایضا سلم بن  
قبیس گوید شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که حدیث میفرمود از  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و قال فی کلامه له العلماء رجلان  
رجل عالم اخذ بعلمه فهذا ناج وعلم تارك لعلمه فهذا اهلک و ان  
اهل النار لیثادون من بیح العالم التارك لعلمه و ان اشد اهل النار  
ندامة و جسد رجل دعا عبدا الى الله فاستجاب له و قبل منه فطاع  
الله فادخله الله الجنة و ادخل الداعي النار بترك علمه و اتباعه الهوى  
و طول الامل اما اتباع الهوى فصد عن الحق و طول الامل  
ینسی الاخرة یعنی و فرمودند در کلام او که فرموده بودند که عالم  
دو نوعست یکی مرد پست و نا فرامیگیرد بسبب دانش خود  
دانش را و عمل با نموده پس او ناجی است و دیگری عالم نیست که



تار کست علمش را پس اوها لکست و بدرستی که اهل ناره را به  
 منادی خواهند بود از متن ریح عالم تار که عمل علمش را و بدرستی  
 از روی ندامت و چسرت اشد اهل ناره است مردی که بخواند بنده  
 بسوی خدا پس اجابت کند و قبول نماید از او مراد ان بنده  
 پس اطاعت کند خدا را پس داخل کند ان بنده را خدا در بهشت  
 و داخل کند خواننده را در آتش بسبب ترک علم او و متابعت خوا  
 هشها و طول امل و اقامت متابعت خواهشها پس و امیدارد از  
 حق بعضی متابعتان و طول امل فراموش بینماید آخر ترا و در چل  
 دیگر چنانی عبد الله علیه السلام میفرماید لا تغتر بصلواتهم ولا  
 بصيامهم فان الرجل ربما اهلج بالصلوة والصوم حتى لوثر که استو  
 حش و لکن اخبرهم عند صدق الحديث و اداة الامانة یعنی باید  
 مغرور نشوید بکردن نماز و نه بکردن روزه ایشان پس بدرستی  
 بسا کسی که عادت بنماز کردن و روزه گرفتن کرده که اگر ترک کند آنها  
 مستوحش میگرد و لیکن امتحان نماید ایشان از در راست  
 گفتاری و رد امانت نمودن یعنی بر بینید که راست گویند در  
 گفتار خود و صاحب دیانتند در رد امانت یا نه و در روایت دیگر  
 فرمودند مضمون آنکه طلب کننده علم سه نوعند پس شناس ایشان  
 باشکار بودن صفاتشان صنعتی از ایشان کسی است که بر مجهول  
 نمودن مطلب و بشک انداختن مردم طلب علم مینماید و صنعتی

برای طلب علو و رفعت و فریب دادن مردم و صنعتی دیگر طلب میکند  
 بر آن فقره و عقل ناعمل کند باو پس صاحب چهل و مراد بشک می اندازد  
 و جدل میکند و متعرض میشود بگفتگو در مجالس مردم بنده کار  
 علم پس متصف میکند بظاهر خود را بخشوع و بردباری و تواضع  
 دلش از ورع و پرهیزکاری پس جناب حضرت بغیرین نموده میفرماید  
 پس بنده خدا یعنی سر دماغ او را و قطع نماید وسط سینه او را که  
 کتا آزدل باشد و صاحب اسطاله یعنی در گفتگو و فریب صاحب  
 خدعه و دوستی است بظاهر یعنی بظاهر خود را دوست وای می نماید  
 و بلند می جوینده است بمثل خودش یعنی در علم تواضع و فروتنی  
 با اغنیا یعنی بجهت جزو اخذ و سبب غناء او پس ان عالم برای رشو  
 گرفتن خاص نیست و برای دین حاطست یعنی هضم کننده رشوه  
 و بیست کننده دین است پس کور نماید الله تعالی انما یخبر خبر او را و  
 قطع کند از میان علما اثر او را و صاحب فقر و عقل و عمل صاحب  
 انکسار و بدی خالست از خزن و اندوه و بخوابی را شتاب نموده  
 بر کلاهش یعنی بر میخیزد در تاریکیهای شبش و عمل میکند یعنی  
 بعلمش و میسر رسد در چالنی که دعا کنند و نرسان باشد اقبال  
 نماینده باشد بر کارش و عارف باشد با اهل زمانش و مستوحش  
 و نرسان باشد از وثوق نرین خوانش پس فایم نماید الله تعالی انکا  
 او را و عطا فرماید در روز قیامت امان او را پس اینکسل است



که تقلید او را شرعاً نکرده چنانچه روایت شد از جناب امام حسن  
عسکری علیه السلام در کتاب احتجاج و بعض از کلام معجز نظام انکه  
قام من کان من الفقهاء ضائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه  
مطيعاً لامر مولا. فللعوام ان يقلدوه. وذلك لا يكون الا بعض  
فقهاء الشيعة لاجمعهم. فانه من يك القبائح والفواحش مراكب  
فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منه شيئاً مثلاً ولا كرامته وانما  
كثير الخليل فيما يتحل عن اهل البيت لذلك لان الفسقة يتحلون  
عن الجرح فونه باسرها لجهلهم ويضعون الاشياء على غير وجهها  
لقله معرفتهم. واخرون يتعدون الكذب علينا الجرح وامن عرض  
الدنيا ما هو زادهم الى نار جهنم. يعني از فقها پس از ما بود باشد  
كس از فقها كه نگاه دارند باشد نفس خود را يعني از ما شايست  
ونكهيان باشد دين خود را يعني از خلاصها و تشكيكات ومخالف  
باشد خواهش خود را و مطيع باشد امر مولاى خود را. پس عرفوا  
راست كه تقلید او كنند يعني در دين و غير آن ومقلدان باشند  
و اين نى باشد مگر بعضى از فقهای شيعه رفته همه ایشان را بدانند  
بعض فرمودن جناب حضرت عليه السلام كه آن نبوى كه واقعا از بعض  
فقهای شيعه محض باشد بلكه شيعه محض همكى باين صفت ميصفتند  
پس جامعى را كه در میان فقهای شيعه خود را منسلک نموده باشد  
ودعوى تشيع نمائند وبخلاف اين علامت او را بر بينى او شيعه

بلکه باصوفى است يا فلسفى است يا چيكم كه از هر دو سر شسته يا ستوا  
و ميخواهد باين وسيله بيايوزد طریقه شيعه را براى بر هم زدن آن  
و غير اينها. پس نسبت باين جماعات واقعا بعض اند از فقهای شيعه  
چنانكه از بعد از ظاهر است. پس بدستى كه انكسى كه مرتكب  
قبائح و فواحش ميشود كه مراكب فاسقان فقهيان عامه اند قبول  
ميكنند از و چيز را از ما و نيست كرامتى او را. و جز اين نيست  
كه بسيا رشتد اميزش در آن چيزى كه منحل ميشوند از ما اهل البيت  
يعنى اينچه از ما فرماييكند حق و باطل در آن بسبب افزاى فاسقان  
اميزش بافته از جهت انكه فاسقان منحل ميشوند از ما احاديث را  
از براى انكه تفسير و تخریف نمائند تمام انرا بواسطه جهل كه دارند  
يعنى در دين خدا. و ميگذارند چيز را بر غير وجهان چيزها بسبب  
كجى و قلت معرفت ایشان يعني اگر جاهل و نادان و خالى از صفت  
عرفان نبودند اين طور عمل را مرتكب نى شدند زيرا كه ان طريقيين  
منقول و در افواه والسنه مشهور كه جناب رسول خدا صلى الله عليه  
والله فرمودند در خطبه خود كه ايها الناس فداكم الكذب على من  
كذب على محمد فليقتلوا مفعده من التار پس بهر يك از اوصياء گذر  
اين چيكم دارد. پس حضرت امام عليه السلام فرمودند و ديكران  
بعد بر ما دروغ مي بندند تا بوسيله ان بكشند بسوى خود  
عرض و مشاع دنيا اينچه را كه ان نوشته ايشانست بسوى الش



دوزخ نغوذ بالله من ذلك **پس** بدان و آگاه باش که علم و عمل و ایمان  
و اسلام و عقل و دین و هر خوبی که میدانی و میداری و گمان مبینی  
سواي اطاعت امر ایشان و فرمان برداری نهی ایشان دیگرها عبث  
است و وبال و قباحت و قال و بکار کسی نماید مگر باز بجهت یا  
خدا عنه دینوی باشد و پس آنچه از کلام الهی مفهومی و آزا اعلام  
رسالت پناهی معلومست همی نیست و غیر این نیست و از قوال  
کار غافل مشو و عبرت گیر از دار مزعنه آخرت و عنقریبست که این  
عبرت دیگران شده و دین چند روز مهلت تحصیل آخرت نموده  
راضی بکفارتها مباداشن زیرا که میفرمایند جناب رسول در خطبه  
بلیغ حجة الوداع ابها الناس والله ما من شیء یفتریکم من الجنة  
و یباعدکم من النار الا وفدا امرکم به و ما من شیء یفتریکم من النار  
و یباعدکم من الجنة و قد نهیتکم عنه الا و ان روح الامین یفتش  
فی روحی ان یثبوت نفسی حتی یشتمل رزقها فاتقوا الله و اجعلوا  
فی الطلب و لا یحمل احدکم استبطاء شیء من الرزق ان یطلب  
بغير حله فانه لا بد رک ما عند الله الا بطاعته و از جناب حضرت  
ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمودند لا ینذهب بکم المذاهب  
قوالله ما شیعتنا الا من اطاع الله عز وجل و یترازا بنحی است که  
خطاب بجابر فرمودند که یا جابر انکفی من یفعل التشیع ان یقول  
یحبنا اهل البیت قوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاع

الحجرات

و ما کانوا یعرفون یا جابر الا بالنواضع و التخشع و الامانة و کثرة  
ذکر الله و الصوم و الصلوة و البر بالوالدین و التعهد بالجیران من  
الفقراء و اهل المسکن و الغارمین و الا ینام و صدق الحديث  
و تلاوة القرآن و کف الالسن عن الناس الا من خیر و کانوا امناء  
عشایرهم فی الاشیاء قال جابر فقلت یا بن رسول الله ما تعرف  
اليوم احدا بهذه الصفة فقال یا جابر لا یندھبن بک المذاهب  
بحسب الرجل ان یقول احب علیا و انولاه ثم لا یكون مع ذلك  
قوالا فلو قال انی احب رسول الله صلی الله علیه و آله و رسول الله  
خیر من علی ثم لا یقتع سیرته و لا یعمل بسنته ما نفعه حبه اباشیئا  
فاتقوا الله و اعلموا ما عند الله و لیس بین احد فرائض احب العباد  
الی الله عز وجل اتقائهم و اعلمهم بطاعته یا جابر قوالله ما تنفرت  
الی الله بنارک و ضالی الا بالطاعة و ما معنی برآءة من النار و لا  
علی الله لاجد من حجة من کان لله مطیعاً فهو لنا ولی و من کان لله  
عاصباً فهو لنا عدو و ما ینان و لا یقنا الا بالعمل بالوعد **پس** لایحظ  
نما قول ابی جابر و یبیدار شوا خواب غفلت و پند گیر از من و چنانچه  
**پس** هرگاه از در اطاعت و بندگی در آیی چنانچه میفرمایند در حد  
طولانی که لا کنی اقوال الناس عبیدنا فی الطاعة موالنا فی الدین  
فلیباع الشاهد الغائب یعنی و لکن میگویم مردمان بندگان  
ما اند در اطاعت امرها موالیان ما یند در دین ما **پس** برسانند

و اعلموا  
الا باذن



حاضران بغائبان ابتداء وازده تسليم رضا داده کردن اطاعت  
 بفرمانشان نهی اماده رجعت الهی وشفقت حضرت رسالت  
 پناهی واهل امامت و خلافت پناهی بوده این مردها را بشنو  
 و مهیا باش چنانچه روایت نموده هشام بن الحکم از ابی عبد الله علیه  
 السلام که فرمودند اذ کان يوم القيمة یقوم عنق من الناس فیاثون  
 باب الجنة فیضربونه فقال لهم من انتم فيقولون نحن الصابرون  
 لهم علی ما صبرنا ثم یقولون کنا نصبر علی طاعة الله ونصبر علی معصية  
 الله فيقول الله عز وجل صدقوا ادخلوهم الجنة وهو قول الله عز  
 وجل اما بونی الصابرون اجرهم بغير حساب وینزل نقول نموده اند  
 عامه از عبد الله عمر که از رسول الله صلی الله علیه و آله عن  
 علی بن ابی طالب علیه السلام غضب فقال ما بال قوام یذکرون له  
 منزله عند الله کثیرا لینی ومقام کمفای الایة النبوة الا ومن اجب علیا  
 فقد اجبتني ومن اجبتني رضی الله عنه کافاه بالجنة الا ومن اجب  
 علیا استغفرت له الملائكة وفحش له ابواب الجنة بدخل من ایت  
 باب شاء بغير حساب الا ومن اجب علیا اعطاه الله کنا یهین  
 وحسابه حساب الانبیاء الا ومن اجب علیا لا یخرج من الدنیا  
 حتی یشرب من الکوثر ویاکل من شجرة طوبی ویری مکانه من الجنة  
 الا ومن اجب علیا یهون الله علیه سکران الموت وجعل قبره  
 روضة من ریاض الجنة الا ومن اجب علیا اعطاه الله فی الجنة

بكل عرق فی بدنه جوراء وشفعت فی ثمانین من اهل بدنه وله بكل شغل  
 علی بدنه مدینه فی الجنة الا ومن عرف علیا واجبه بعنه الله الیه  
 ملک الموت کما بعث الله الی الانبیاء ودفع عنه اهل الهوان وکبر  
 ونور قبره وفتح مسیر سبعین عام ویتضر وجهه يوم القيمة الا  
 ومن احب علیا اظله الله فی ظل عرشه مع الصديقین والشهداء و  
 الصالحین وامنه من القزع الاکبر واهوال الصاخة الا ومن احب  
 علیا تقبل الله منه حسنة ویتجاو عن سبانه وکان فی الجنة فی  
 جنه سید الشهداء الا ومن احب علیا اثبت الله الحکم فی قلبه و  
 علی لسانه الثواب وفتح الله علیه الرحمة الا ومن احب علیا سقى الله  
 فی الارض وباهی الله به الملائكة وجملة عرشه الا ومن احب علیا  
 ناده ملک من تحت العرش ان یاعبد الله استأنف العمل فقد غفر الله  
 لك الذنوب كلها الا ومن احب علیا جاء يوم القيمة ووجهه كالقمر  
 لیل البدر الا ومن احب علیا وضع الله علی رأسه تاج الکرامه و  
 البس له العزة الا ومن احب علیا امر علی الصراط کالبوق الخاطف  
 ولم یصعب الموت الا ومن احب علیا کتب الله له براءة من النار و  
 جواز علی صراط وامن من العذاب الا ومن احب علیا لا ینشر ایدیه  
 ولا ینصب له میزان والصراط الا ومن مات علی حب آل محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم وارضاه ارواح ورضی الله له کل حاجة کانت له عند الله  
 الا ومن مات علی بعض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی حب آل محمد مات



علی ایمان و کنت انا کفيله بالمحنة و معافی اینها بظهور گذاشته شد **مصدق**  
 بنان و عقل و جان و دایم سرور غالب: امیر المؤمنین جعفر علی بن ابی طالب  
 امیر کشور دانش انیس خواجده عالم: هوش بیشه هجاشع مشرق و غرب  
 ز دانش حکم افضل در ادب: قاضی عدل: ز رفاه و خیر و اکل میدان صفدر غالب  
 هم او نیز بل را عامل هم او بل را کامل: هم او انجیل را ناقص هم او جبریل را صفا  
 نور لغز را بش بصفوت جنت لامع: ز تاب شعله فخرش بخشش و نوح لا  
 چونم قاضی محشر با اندای او منصف: چو فرض خالق اکبر ابر طاعتش و  
 فلا در شرح ناورده چو ذات کاملش کامل: ملک بر سرش ناید و ذی منصبش  
 نکند در صحف و صفی که باشد فلک: نلاند زایشش بشر اگر کرده ملک کتاب  
 جزای شیعته الش نعیم وافی وافر: سزای منکر خاهش عذاب حاصل و  
 چو از در عرب زایت ز دشام و بیکدم: عجم از قیام ز درشت و روم از هیکل ترا  
 بهریم کشور سلطان مانع در صف هجاء: نموده از سپهر دین شهاب صبح اوقات  
 بدرگاه الوهیت چه او مجرب و مطلق شد: درود بند خیر را بکند از قوه جاد و  
 اباشاهی که بر او توان کردن فخر و قدر: زمین خال درگاهت زمین مگر و پیر  
 دم جان بخش لطف با محار و روح القدس جاوید: جناب یار کاهت ز این روح الامیر حیا  
 هم او اول شده طالب بداد مطلوب و این حق: هم او خراب و بود مطلوب و اول حق شده طاعت  
 ز اخلاص امر بر دانا نبوده بکفر و من: ز خدمت حضرت حق نکند بکفر حیا  
 هنوز اول طراز دین که در دین ای تو: ترا با حق لازم هنوز آدم کل لازم  
 بهشت اندای تو حاصل خبر از قول و قیل: علی و حب تو باطل زبان بدید تو که

سرور و غایت

جلاله و عباد الله را سرور

در این عالم که هر چه بخواهد

رجال الله را شاهی عباد الله را سرور: خلیل الله را قایم حبیب الله را نائب  
 سپهر فلک بدیدی و انوار جهان انجم: شراب خلد را ساقی و ابرار جهان شا  
 رسول اندر مقام انت می نایب بود: چنان کند مقام انما هیت خلد  
 باول ز اولیا کین و لا یث را تو فی الی: بوصف از وصی حق صوفی را تو فی  
 نفاق دشمنان دین بشمشیر جهاد تو: نموده دم دشمن ز چوب چار چاره  
 بیای ای انکه میگوید که با ایمان و اسلام: تفکر کن در این معنی تبع کن برین محبوب  
 مکن با عقل بنهادی که تو در اصفی: ز حق چون خارجی خارج بصیر چون انصاف  
 اگر قرانت قول حق بگوید امانت را: چوالت با که کرد اجدیدان منجم که بود  
 اگر خلیل جیمت راست در دانش که بود: و کبریا عمن است الا یش که بود  
 اگر طاعت کنی حجت جید معصیت باشد: کردند معتمد بصیرت بی انظار و محج  
 در اخبار عرب بر بخان ز حال بد و آثارش: کثرت با دستان دین دل قابل بود الغیب  
 که آن شاه فرشته خیل را بکشد دیو: چه مجرما بر زم اندر نمود از بازی ضا  
 که تو در دل هامون شعاع شعلا شاعر: فتاده در رخ کرب و سهیل نازی ناری  
 بلون سند و سوز این بر خاش شمع انجم: بر نیک ابنوس از که روی الم شاهب  
 ز شخص مشرکان کرد او عیان کاهی برشته: ز خلق کافران کرد او روان دوی زهر حیا  
 دران دریای پر خاش از نهنگ و الفقار: غریب موج خون کشنده رکاب مرکب  
 ای طایفه چقا بقی لاخره سندان زهت: و با که چقا بقی با سر و از دشت کاسب  
 عطای این نماند از آنکه بکست و تو: تو ای این بریشان که چقا جاست و تو  
 بفر کن چاکرت هر که این ایسان غمرا: بشمع داد و عقل اصفا کند زین بند مندا

و این که الله و رسوله و الدین را منوال الای  
 و این که از مصفا بودن زین کل الصفات  
 و این که از نور و صفا و عین حق و حقیقت  
 و این که از نور و صفا و عین حق و حقیقت



بجای سیم و زو اهد که لطفی که هر آفتاب برین مطبوع بر زبور نفعی که در کتاب  
 از آن بحر کرم بنود عجیب که پیش چو کردد شفیق جرم با الهی که هست و حاجی خا  
 مکر کرد زبان طبع ز لطف هر مدح بواجب گفتن جاری ز ناسا پست نایب  
**خاتم در صفات مؤمن و غیر آن** و در کافی روایت نموده از جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند انحضرت مجلس قوم از جماعت  
 قریش پس دید ایشان را در جایی که سفید و پاک بود لباس ایشان و  
 رنگهای ایشان در نهایت صفا و بسیار خنده بودند و اشاره می کردند  
 بانگشان خود هر که از پیش ایشان میکرد شست پس بعد از هر روز فرمودند  
 مجلس اوس و خزرج پس ناگاه دید ایشان را امینان در میان ایشان و بار بار  
 شده گردنهایشان و زرد شد رنگ رویشان و مشواضع در گفتارشان  
 پس حضرت تعجب نموده از آنها گذشتند و حضرت رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم مشرف شده عرض نمودند که فدای تو شومند پدر  
 و مادر من بدستی که گذشتیم با فلان و چنان دیدیم و گذشتیم  
 با اوس و خزرج ایشان چنین دیدیم و وصف فرمودند آنچه دیده بودند  
 و فرمود اینها هم مؤمنانند پس خبر ده یا رسول الله صلی الله علیه  
 و آله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده پس بر آوردند سر مبارک را و  
 فرمودند بیست خصلت است در مؤمن پس اگر نبوده باشد در  
 نیست کامل ایمان او بدستی از اخلاق مؤمنان یا عیال خا خبر بود  
 بر نماز و سارع بودن در زکوة و اطعمون المسکین الماسحون راس

الشیم المطهر و اطعمون المسکین الماسحون راس  
 لم یکن بوا وان وعدوا لم یخلفوا وان ائتمنوا لم یخونوا وان تکلموا صدق  
 رهبران باللیل استد بالتهان صاعون التهان قانمون اللیل لا یوزون  
 جارا ولا یناذیهم جان الذین مشبههم علی الارض هون و خطائهم  
 الم یبوت الارامل و علی اثر الجنائز جعلنا وایاکم من المنفین یعنی  
 و اطعام نمودن مسکین و مسخ نمودن سیرتیم و کینه پاکیز نمودن لباس  
 ایشان زیارت کنندگان باشند بیکدیگر یا در میان خودشان و  
 کسانی اند که اگر حدیث کنند دروغ نگویند و اگر وعده نمایند خلف  
 نکنند و اگر امین کنند خیانت نمایند و اگر نکلم کنند دروغ نگویند  
 نرسانند در شب یعنی از قس خدا شب بیدار شوند و بدیدگاه او  
 ایستاده بر بندگی قیام نمایند و جهاد کنند اند در روز یعنی با نفس  
 و شیطا و غیر ایشان مثل امر معروف و نهی از منکر و قضای حوائج  
 برادران دینی روزه میدهند روز را بر پامیدارند شب را اذیت نمی  
 رسانند همسایگان را و از رده نمیشوند همسایگان از ایشان یعنی که  
 ایشان نیز مؤمنان از انبیا رسانند ایشان کسانی اند یعنی مؤمنان  
 که راه رفتن ایشان به موی و پیکار کیست و خطوة ایشان بسوی خانهها  
 بیوکاست یعنی قدم گذاشتن ایشان برای قضای حاجت زنان  
 بیوه بی شوهر است که مایحتاج آنها را سرانجام مینمایند و بر اثر  
 جنای میروند یعنی تسبیح و ترسیع جنازه مینمایند پس هرگاه چنان

گفته



باشد کسی بگوید اندما و شما را از متقیان یعنی از متقیان خواهد  
 بفضل و مرجحت جناب خدا تعالی و در سلك ایشان منسلك خواهد  
 شد انشاء الله تعالی و نیز در کافیت از ابی جعفر علیه السلام قال  
 قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه شیعهنا المتبذلون في ولايتنا  
 المتحابون في مودتنا المتزاورون في اجناء امرنا الذين ان  
 غضبوا لم يظلموا وان رضوا لم يسرفوا بركة على من جاؤا سلم لمن  
 خالطوا یعنی شیعیان ما بزل و اتفاق مینمایند بسبب دوست  
 داشتن ما و یا قابل و معرفت بودن بیکدیگر ما و دوست میدارند  
 در دوستی ما یعنی کسی که ما را معترف باشد و دوست دارد شیعیان  
 با نجات بسبب معرفت بودن بمانا و دوست داشتن ما بر انکس  
 بدل مینمایند و دوستی میورزند و یارث یکدیگر میکنند یعنی  
 بدیدن هم میروند در احیاء امر ما یعنی در زنده داشتن امر و فرمان  
 برداری ما شیعیان انکسائی اگر غضبناک شوند ظلم نکنند بر  
 غضبناک شده برو یا بر دیگری در عوض او و اگر راضی باشند  
 از کسی از جد در غم نکنند در محبت او بر کنند بر همسایگان و هم  
 خود سالمند کسانی که با ایشان خالطه نمایند یعنی از شر و اذیت او  
 در هر باب و یازردان گناست که فرموده اند ابو عبد الله علیه السلام  
 براوی که هرگاه خواهی شناسی اصحاب مرا فانظر من اشتد وعده و خا  
 خالفه و رجائوا به فاذا رايت هؤلاء اصحابی و جناب امیر المؤمنین

صواعق

علیه السلام میفرماید علامات مؤمنان اینست که صادق فی الدنيا  
 داعی القلب حافظ الجود و غای العلم کامل العقل متواکرم سلیم  
 القلب ثابت الحکم عاطف البدن باذل المال مفتوح الباب لطیف  
 اللسان كثير التمسك دائم الحزن كثير الفكر قليل النوم طيب الطبع قاتل  
 النوى زاهد في الدنيا راغب في الآخرة محب الضيف و بكر البيت  
 و باطف الصغیر و بوقر الكبير و يعطى السائل و يعود للمرضی و يشبع  
 الجان و يعرف حرمه القرآن و يباحي الرب و يبكي على الذنوب  
 امر بالمعروف ناه عن المنكر اكله بالجوع و شربه بالعطش و حركته  
 بالادب كلامه بالصبر و موعظته بالرفق لا يخاف الا الله و لا  
 يرجو الا اياه و لا يشغل الا بالثناء بالجهد و لا ينكسر  
 ولا يفتر عما للدين مشغول بعيوب نفسه فارغ عن عيوب غيره  
 الصلوة فرة عينه و الصيام حرفة و الصدقة عادة و الشكر كية  
 و العقل فائدة و التقوى زاده و الدنيا جان نوبه و القبر متر له و اللب  
 و التهان راس ماله و الجنة ما واه و القرآن جريفة و محمد صلى الله علیه  
 و آله شفيعه و الله جل ذكره مؤنس و حديث دیگر از انجنا  
 منقول است بطولانی تركه برای همایم بیان نمودند و ان طو دارد  
 رجوع بان كتاب مبارك نمایند **نبيه** پس ای برادر منی چرا  
 برای خود را این اربعین چیزی چند بزرگتر است بود در دین و اوسط  
 برای طریق مستقیم سپین پس تحقیق چیز از اینها که ذکر نموده ام

مخصوص بنیاد این نیست که در وقت  
 همه صلاه خوانند صد زبیر که کبر  
 فاین خوانند صد و ده مرتبه

نسخ این کتاب از بنیاد  
 نسخ این کتاب از بنیاد



و یکی من حق تعالی بنده

خوب نفرمای و بدر بخشش خوب در نیایی انکشت رد بروم کنان  
که باعث وبال و نکالست و کار اهل ناز که هلاک من هلاک عن بدین  
و ما انا من المنکافین و ائی بری من المنصبین و ما کنتم من المکذبین  
و صلی الله علی محمد خیر النبیین و افضل المرسلین و علی خیر نه و اوصیائه  
الرضیین و اشرف خلق الله علی بریننه اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم  
من الجن و الانس الیوم الدین و رحمۃ الله و برکاته علی من اطاعهم و اتبعهم  
و تحبهم خال الدین رحمۃ واسعة و چون در اول کتاب وعده شد که  
نشدیکات و شبهات ابلیس بر تلبیس مذکور کند **لها** شروع  
در و نموده عرض مینماید بخوی که صاحب مجالس المؤمنین ذکر کرد  
بسم الله الرحمن الرحیم و اعوذ به من الشیطان الرجیم مخفی نمائید که این  
ترا ب اقدام مؤمنان در فائحه کتاب مجلس المؤمنین تشبیه اقوال  
بعضی از شباطین امت سبب المرسلین را شبیهات ابلیس بعین  
مذکور ساخته و جهه رعایه معانقه اجزای اصلیه کلام با فخرام  
جواز شعور بر شبیهات مذکوره و جواب انرا بکتاب جمهور مناسب  
شناخته بود و چون ان مقام شریف بعضی از اخوان عالیشان رسید  
استند عامود که بنوشتن تفصیل شبیهات مذکوره و جواب ان  
گرا بد و بچاشبه کتاب انرا بچاشبهان نا ناظر در این مقام چاشبه  
این کتاب نباشد و تکلف جست و جوی خاطر او را منحرف شدن  
و چون حسب الاسناد عای او شروع در ان واجب کردید و

کتاب

و بعد از اعاده نظر و تأمل جدید جواب مشار الیه و مجال الیه را جوابی  
باطل شبیهه مجال دید که در محمد شهر سنان و هم شهریان مذهب  
مانند فخر رازی بر طبق اصول مشایخشان از اهل جبر و جبر نموده  
و از روی عصبیت و جاهلیت و حماقت با قلت عقل اظهار نقد  
جواب از ان بروفق اصول اهل عدل فرموده اند جهه علویه و چنان  
عدلیه که العدل و التوحد علویان و الجبر و التشبیه امویان **لها**  
افضای ان نمود که بعد از ذکر شبهات ابلیس بدین و جواب بحبر  
بر تلبیس آنچه جواب از ان بر طبق اصول عدل و توحید با مجال تفضیل  
بناظر علیل رسد مذکور سازد و بینان مذهب عدل را بچون کرد  
کردن بر طارم نبل کون افرازد و بالجملة تفصیل شبیهات ابلیس بعین  
بر وجهی که فاضل اشعری المذهب محمد شهر سنانی در کتاب ملل و  
نحل آورده است که ابلیس غواث مصر در مقام عنایت حضرت  
چکم علم فد پر گفت که من مسلم میدارم که افریدگار تعالی خدای من  
خدای منا بر خلاق و عالم وفاد و چکم است لیکن من ابر سباق  
و روش چکمت او سؤالی چند هست **اول** آنکه او پیش از افریدن  
من میداشت چه چیز از من صادر خواهد شد پس چنانچه امر  
افرید و چکمت در خلق من چه بود **دوم** آنکه چون مرا بمقتضای  
اراده و مشیت خود افرید چرا تکلیف من بمعرفت و طاعت خود نمود  
و چه چکمت در این تکلیف با آنکه او منزه است از انتفاع



بطاعت و ضرر از معصیت و هر چه غایب میشود بمکلفان او  
قادراست بر تحصیل آن جهت ایشان بپواسطه تکلیف **سیم**  
آنکه چون مرا خلق کرد و تکلیف نمود و امثال تکلیف او را  
وطاعت نمودم چرا مرا تکلیف نمود بطاعت ادم و سجود او و چه  
چگفتست در این تکلیف مخصوص و حال آنکه در طاعت و معرفت  
چیزی نمی افزاید **چهارم** آنکه چون مرا آفرید و بان تکلیف مخصوص  
مکلف نگه داشت سبب چیست که چون سجده ادم نکردم مرا لعنت  
کرد و از بهشت اخراج نمود و عقاب مرا واجب ساختن با آنکه او را  
در عقاب من فایده نیست و مرا ضرر بسیار است **پنجم** آنکه چون  
اینها همه کرد چرا مرا منعکس ساختن از دخول در بهشت و وسوسه  
بر ادم و حال آنکه اگر مرا از دخول جنت منع میکرد ادم از شر من  
فارغ میشد و جای بد در بهشت عنبر بر سرش می اسود **ششم**  
آنکه چون مرا آفرید و عموماً و خصوصاً تکلیف فرمود و بواسطه  
امتناع از سجده ادم لعنت کرد و از بهشت اخراج نمود و باز در  
بهشت راه داد و خصوصاً در میان من و ادم بهم رسیدن چرا مرا  
مسلط کرد بر اولاد او و آنکه من ایشان را می بینم و ایشان مرا نمی بینند  
و وسوسه من در ایشان اثر میکند و حول و قوت ایشان در من  
اثر نمیکند و چه چگفتست در آنکه ایشان را بهمان فطرت صحیح که  
خلق کرده بودند نگذاشت و حال آنکه بقای ایشان بر نهج خبر و

صواب اولی بود **هفتم** آنکه جمیع این مراتب را مسلم داشته  
لیکن چون از و مهلت طلبیدم چرا مرا مهلت داد چرا چگفت  
در آن بود با آنکه ظاهر آنست که اگر همان زمان مرا اهلاً و عیال  
خلایق از شر من خلاص میشدند و شری در عالم نمی ماند و حال  
آنکه بقای عالم بر نظام خبر بهتر است از امتزاج او بشر و از شر  
انجیل نقل کرده که چون ابلیس ان شبهه را عرض نمود خدای تعالی فرمود  
بلائی که فرستاد که با و بگوید که تو در تسلیم اولی که گفتی من خدای  
تو و خدای خلایق و عالم و قادر و حکیم تو صادق و مخلص نیستی  
و اگر صادق میبودی چون و چرا از این سؤال نمی نمودی **فان الله**  
**الذی لا اله الا انا لا استل عمن اهل و الخلق يستلون**  
و فاضل مذکور بعد از نقل شبهات مذکوره و جواب مذکور گفته که این  
شبهات بمنزله تخم اند نسبت با فروع شبهات ضلالت و عقاید باطله  
کفر و غیر آن از اینها پیرون نیست و اگر چه عبارات ایشان مختلف  
و طرقاتشان متباین است لیکن حاصل و معانی آنها انکار حقست  
و بعد از اعتراف بان میل و هوا در مقابل نص و جواب شبهات آن دو تحقیق  
هست که خدای تعالی در جواب این لعین فرموده چون آن لعین عقل را  
حاکم گردانید بر کسی که حکم عقل بر و جاری نیست لازم آمد بر او که جاک  
گردانیده باشد حکم خالق را در خلق یا حکم خلوق را در خالق و اولی  
غلواست چنانکه غلاة شیعه و دومی تفصیر است چنانکه محسنته و دومی







بعضی قصوری که در بعضی از ممکنات مشاهده می رود از هکذا  
 تصور قابلیت و استعداد ذاتی است که آن از جمله اسباب حصول  
 صور و اعراض است در مواد نه از زه کذا محل فاعل و قابلیت  
 و استعدادات نزد چکامعدات غیر مناهیه غیر محتمله اند که واجب  
 بالهریک از سوابق علت موجب لواحق است و منتهی پیشو چیزی  
 از آن اجاد بواجب بدان مداخله سوابق نیست حاصل کلام او  
 و خدا خدا بیغالی انبیا را در بعضی اوقات قوت و غلبه بر اعداء و  
 معارضان ایشان می بخشد و در بعضی را که بس ممکن و قوت تابع  
 استعداد قابلیت ایشانست و جایز نیست که زیاده از قدر قابلیت  
 یا کس توان مقدر باشد زیرا که مستلزم ظلم باشد قال الله  
عن ذلک علواً کبریاً و حاصل کلام آنکه با اتفاق از باب علم و عین  
 علم تابع معلومست و حق سبحانه و تعالی حکم بر معلوم میکند باطل  
 آنچه مقتضای استعداد غیر محمولست و پس آنچه قلم قضا و قدر بر  
 پیشانی او از کفر و ایمان و طاعت و عصیان و غیر آن نوشته از قبیل  
 استعداد و لوازم وجود است چنانکه قول و سبحانه ما است  
من یسئله من یفسد و ینز و علیه ما اکسبت دلالت بر آن دارد  
 و بنا برین سوال از ترتیب ثواب و عقاب و غیر آن از آنچه لوازم افعال  
 ممکنات اند مانند سوال از ترتیب زوجة معقول و مسنونع  
 پس قول ابلیس که چون خدا میداندست شر از من صادر خواهد شد

چرا مرا افرید و حکمت در آن چه بود نامعقول باشد جواب بیک  
 میگویم که غرض از افریدن او آن بود که چون تصور استعداد و  
 نفس او ظاهر شود و خود را از اظهار این بنظر پست بغایت پسندد  
 جهنم غیر و اعتبار دیگران رسوا ساخته بر آنها مسلط دارد و سوار  
 او را بر ایشان نماید تا هر که با او بجاهده و مانع نماید بقضای نعمت  
 جزای مقیم شناید و هر که موافقت و متابعت او کند سزای خود را  
 از عذاب و نکال در یابد چنانکه فرموده لا مثلن جهنم منک  
و من تبعک منکم اجمعین و ایضا می تواند بود که وجودش از آنکین  
 اواز نتم صلاح عالم و نظام کل باشد غایت الامر حال هر دو اصل  
 نباشد و این موجب فلاح در چک نیست چنانکه علامه دوا  
 در بعضی رسایل خود فرموده که عنایت الهی متعلق نظام چال من  
 چیست الکل است و مقصود بالذات همانست و مصالح جزئی  
 بهمان مصلحت کلیه است اگر چه نسبت با شخص معین مصلحت  
 در خلاف آن نماید و نظیر این معنی آنکه مهندس چون طرح عمارت  
 رقم کشد و در آن امر ملا حظ و سعی کند که نسبت با جمیع آن عمارت  
 من چیست مجموع اولی و الباقی باشد و بحسب مصلحت کل خانه تعیین  
 موضعی از برای مجلس و مکانی برای ده لیز و محلی برای موشا و غیرها  
 نماید و در این صورت نظیر مجموع خانه لا بنی بهر محل است که مهندس  
 صاحب نظر تعیین نموده اگر چه نظیر هر یک از اجزای بقا باشد



که مثلا مجلس باشد همچنین معارف دین کامله الهی نیز طرح عالم  
 بروجی رقم کشیده که نسبت با مجموع من حیث المجموع اصل باشد  
 اگر چه نظر با خصوص هر یک از اجزای خلاف الباقی نمایند و این مقدمه را  
 باین وجه بیان کرده اند که کل عالم را اوضاع مختلفه منصوص است  
 و شکی نیست که عالم باعتبار این وضع که کلی و کامل باشد نسبت  
 بمبدأ کامل من جمیع الوجوه است پس البته بران وجه موجود  
 خواهد شد هر چند مناسب میان فاعل و قابل بیشتر باشد  
 افاده استفاده بیشتر واقع شود و بدین دلیل سخنان بسیار است  
 که لا یقین بر این مختصر نیست و ما بعضی از آنها را در بعضی از خواص  
 کتب عقلیه تقریر کرده ایم و صراحتا جان کشف و شهود بدین مقدمه  
 بیان دیگر فرموده اند و آن است که اگر وجهی دیگر در نظام عالم  
 الباقی از آنچه واقعست ممکن بودی البته بران وجه واقع شدی  
 چه بر تقدیر عدم وقوع چنانچه در ویران نیست یا حق تعالی را  
 معلومست که انوجه الباقی است و اصل یا معلوم نیست و بر  
 تقدیر اول جهل و بر تقدیر ثانی عجز و بخل چه اگر قادر نباشد یا  
 امکان عجز لازم و اگر قادر باشد و ایجاد نکند بخل لازم ابد تعالی  
 عز ذلک علو اکبر و این دلیل نیست مبین که امام حجة الاسلام  
 در بعضی مضامین خود آورده و بعضی از اکابر کشف و شهود  
 اسخسان این نموده انتهی کلامه **راقم** اربعین کوید مستحسن نیست

این سخن را در بعضی کتب معتبره  
 و در بعضی کتب معتبره  
 و در بعضی کتب معتبره

زیر آنکه هیچ یک از جهل و عجز و بخل لازم نمی آید چنانکه لغز در جانشین  
 قلی شده و بهشت و دوزخ شاهد این معنی است **فنا مل جواب**  
**دوم** است که تکلیف که حسن آن بادل عقل و نقل ثابت شده  
 از برای است که مکلفان استحقاق تعظیم ثواب بواسطه طاعت  
 یابند بدانکه تعظیم بدو استحقاق در نظر عقل سلیم قبیح است  
 و لهذا عقلا تعظیم اطفال را قبیح میدانند و تعظیم علمای را حسن  
 خوانند بخلاف محضش ما کسی که مستحق آن نباشد که آن در  
 عرف عقلا قبیح نیست بلکه از اجوده فضل مینامند و **بوجهی**  
 دیگر میگویم انتفاع نعم الهی و رحمت نامتناهی او بر دو قسم میباشد  
 تفضیل و استحقاق اعلی و اجل و اشرف است از مترله تفضل  
 پس اگر ابتداء ایشان را بجنات نعیم میرسانند همانند افضا کرده  
 بود درباره ایشان بر اعطای مترله تفضل که ادو و اهون است  
 از مترله استحقاق و از جمله مفاسد و آنکه محروم گرداند از  
 استحقاق کسی را که از چال او میدانند که بتکلیف طاعت خوا  
 کرد و مستحق ثواب خواهد شد و آنکه او را اصل بخل او بود **ع**  
 ساخته باشند و اگر گفته باشند درباره او بمعنی که غبران  
 افضل از او بود و این واقع نمیشود از عالم حکم جواد غیر بخل  
 پس واجب شد که خلق ایشان در دنیا و عالم ساختن درباره ایشان  
 تکلیف را که مشتملست بر تعریض امر جلیل تا آنکه مستحق شوند

و متعلق استحقاق



طایعان ان خبر را که در علم الهی سبق تحقق یافته بود و بعد از تشریح  
 و تخریف و از اجزای علت در تکلیف مخالفه الا کسی که جفا بر نفس  
 خود کند و نظر در عاقبت کار خود بیندازد و بوجهی **بکرمه** اگر خلوت  
 و تکلیف قبیح و خالی از چکمت باشد چنانکه او توهم نموده و خیال  
 کرده که اگر او نمیبود کسی مستحق عذاب و خلود در نار نمیبود بایسته  
 که هیچ چیز از عقل ضرر و مایه نروزیان کار نبودی زیرا که اگر ادبی  
 عقل نمیبود هیچ ملائمتی متوجه او نمیشد و عقاب و نادیده بپس  
 تقصیر و ذلالتی با و نمیرسید و بسبب عقل این از راهها با و میرسد  
 و مستحق ان میگردد و حال آنکه جمیع ام از موجد و ملج و منقذ اند  
 بر شرف عقل و فضل و علو مرتبه او چنانکه متفق اند بر شرفی ضد  
 و بغیض او اگر گویند عقل داعی نیست بر چیزی که موجب لوم  
 و ضرر باشد بلکه او ناهی و زاجر است از قبیح و اگر عاقل خواهد  
 از تکاب قبیح نمیکند تا باینکه در علم منافع دیگر هست که ان غرض  
 علم و شرف معرفت و ادراك لذات عظیمه است **در جواب** گویم که  
 همچنین خلق و تبلیغ و تکلیف داعی یکفر و باعث بقیع نیست و  
 مقنض عذاب و خلود در نار نیست بلکه او ناهی و زاجر است از ان  
 و اگر مکلف خود کار نمیشود و اطاعت خواهد کرد و بآن طاعت  
 مستحق خلود در نعم جنان خواهد شد چنانچه غیر او از مطیعان  
 و مع هذا در تکلیف فایده نغریض بمنازل نعم و متراله استحقاق

و رعایت مقتضای حکمت و صلاح حاصلست و **بعضا** مینویسند  
 که نغریض به نبل ثواب دایم و امر بمعرفت منعم و شکر او بترک جور  
 و ظلم و سفه نزد عقل نیکو و پسندیدن است همچنانکه نغریض  
 به لاک و امر بخود و سفه نزد او قبیح است پس اگر معصیت امور  
 و مصیر او بسبب سوء اختیار بسوی استحقاق عذاب و علم عالم  
 یا نخره با و خواهد رسید از هلاک و ضرر موجب قتل حقیقت  
 نغریض بخیر و امر بحسن شود و از اقیح و فاسد سازد لازم آید که  
 طاعت مأمور و مصیر ان بسبب حسن اختیار بسوی استحقاق  
 مدح از عقلا در عام امر یا نخره بمأمور رسد از سلامت و استحقاق  
 مدح موجب قتل نغریض شر و امر بان شود و از انیکو سازد و  
 هیچ عاقل باین قابل نمیشود و اگر امر بخیر و تمکین از ان و امر بان و عتق  
 بسوی ان و نیمة اسباب ان نغریض بخیر نباشد الا کاهی که امر دانا  
 که مأمور قبول و تسلیم میکند لازم آید که امر بفساد و شر و دعوت  
 بان و ترغیب بر ان نغریض مکرره و هلاک و ضرر نباشد الا  
 کاهی که دانند که مأمور قبول خواهد کرد و هلاک خواهد شد  
 و چون نزد جمهور علما و عقلا امر بفساد و شر و مانندان است  
 و ضرر و نغریض مکرر و هست خواه مأمور دانند که قبول خواهد کرد  
 و هلاک خواهد شد یا مخالف خواهد کرد و سالم خواهد ماند  
 علی هذا القیاس باید امر بخیر و دعوت بان نغریض بخیر و احسان



بر بنده باشد خواه داند از حال بنده که قبول خواهد کرد و سالم  
خواهد ماند و خواه داند که او مخالفت خواهد کرد و هلاک خواهد  
شد و بالله التوفیق **جواب از سیم** آنست که عرض از تکلیف ملا  
بسجود ادم علیه السلام اظهار زیارتی فضل و کمال استحقاق خلافت  
ان از خدا تعالی بود آنکه در آن میان سوء استعداد و شیطن  
ابلیس ظاهر شود تا هر یک را با پنجه جزا و سزای اثار قابلیت استعدا  
اوست از طاعت و معصیت برسانند و از آن بر حسن فعل خود  
از لطف و عتاب و ثواب و عقاب حجت قائم سازد که اگر بدین  
ظهور سوء استعداد ابلیس او را عفو نیست میفرمود مظنة اعترا  
از و بلکه از دیگران میبود و لله الحجة الباطنة **جواب چهارم** آنست  
که عدل واجبست و در آن قایده متکلف معسر نیست چنانکه  
عقل سلیم در احکام الهی و پادشاه با رعیت و سپاهی بران کواهی  
میدهند و **ابضا** ضرر عذاب از تکلیف لازم نیامده زیرا که تکلیف  
مزجیت تکلیف حسن و قایل منداست چنانکه از پیش گذشت  
و مقتضی مضرت نیست والا لازم آید که تکلیف بمؤمن مطیع  
نیز موجب مضرت باشد بلکه آن ضرر بسبب اختیار کفر و  
فسق و ترک ایمان و طاعت بهم رسیده **جواب از پنجم** آنست  
که مصلحت در تمکین او از دخول در بهشت و وسوسه ادم از بود  
که ادم و حوا با او مجاهده کننده و برائت عالیه ثواب رسد لهذا

ادم و حوا همیشه در اینجا از متحرک بودند و مخالفت او میکردند تا  
آخر بدی دیگر در آمده بسو کند دروغ ایشانرا مبتلای ارتکاب  
خلاف اولی ساخت **جواب از ششم** نیز همی نیست که در پنجم بلکه در  
اول نیز گفته شد و آنکه گفته که چه حکمتست که ایشانرا با هم افتر  
صحیح که خلق کرده بودند نکذاشت **جواب است** بآنکه اگر وسواس  
شیطان در میان نبودی نیک و بد ظهور ننمودی و صفت  
عفو و غفران که از جمله صفات کمال باریست جهه نکشوری  
**جواب از هفتم** آنست که نتواند بود که ابقای ابلیس بحال الاصلح  
باشد زیرا که مسئلزم ناخبر عذاب اوست و لهذا از خدا تعالی  
سوال بقیای خود نمود و گفت رَبِّ انظرْ لی الی یوم یبعثون  
و میشود که نسبت بیای عباد نیز اصلح باشد چنانکه بنا  
مذکور شد که عباد الله با او مجاهده نموده بقبوضات الهی و  
درجات عالیه نامتناهی فایز گردند و فضل ایشان بر ملائکه  
کرام ظاهر گردد زیرا که استقامت حال ایشان با مزاجت  
شیطان و رعایت امر سبحان در غایت صعوبت و دشواریست  
و باین مستحق فضیلت و ثواب میشوند بخلاف ملائکه که چون  
شیطان مزاحم ایشان نیست بلکه محبوسند و استقامت  
انفکاک از ایشان مانند انفکاک زوجیه از اربعه ممکن نیست  
و بعضی گفته اند که حکمت در انظار و امهال ابلیس دو چیز بود

بقا



یکی آنکه بر ظاهر سازد صدق مضمون این آیه را که ان الله لا  
يُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ عَمِلَ و آنکه آنحضرت عبادت کسی را باضماع  
عداوت ضایع نمیسازد چرخ جای آنکه اثر ابا وجود محبت ضایع  
سازد و در نیم آنکه عاصیان از رحمت و اجابت او نومید نشوند  
چنانکه ابلیس را با کفر و معصیت نومید ساخت و روایتست  
چون ابلیس گفت لا غنیه لهم اجمعین یعنی بندگان خدا را از اطاعت  
او باز خواهد داشت خدا تعالی فرمود که باب ثوبه بر روی ایشان  
مفتوح خواهم گردانید پس ابلیس گفت که منع ایشان از ثوبه خواهم  
نمود خداوند عالمیان فرمود که اگر ترا فدیست بر منع ایشان از ثوبه  
باشد فدیست بر منع از عذر آن و امرش ایشان بخواب داشت پس  
**بالحام** رسید این کتاب مبارک بحدیثی که از جناب ابو عبد الله  
علیه السلام روایت شد که فرمودند قال رسول الله صلى الله  
عليه وآله سببائي زمان على الناس لا ينال الملك الا بالقتل  
والتجبر ولا الغنى الا بالغضب والخل ولا الحجة الا باستخراج  
الدين واتباع الهوى فمن ادرك ذلك التمران فصر على الفقر  
وهو يقدر على الغنى وصر على البخل وهو يقدر على الحجة و  
صر على اللذات وهو يقدر على العز اناه الله ثواب خمسين صدقاً  
من صدق بي وهذا اخر ما اردنا ابراده والحمد لله رب العالمين  
على انما وصل الى الله على وصيته وخليفته واجبه عدما احصاه

عائده و نيتنا  
محمد و آله

علمه و رضاه **نظم** کتاب چه از لطف حق شد تمام: بشکر الهی  
نمودم قیام: ز اخبار صادق چنان پر شده: چو پیشاش بکوش و دم  
در شده: چنان دارد از فیض ایزد اثر که چون آب چووان بلی بدیشتر  
ز اخبار بحری بود بیکنار: در آن پر بسی کوه را بدار: الهی بحق رسول  
امین بحق علی شاه دنیا و دین: با ولاد اجداد اطهار او: بصاحبان  
باسر او: که از سر اخبارم آگاه کن: و ز آگاهیم نوشته راه کن: چه  
طاعت نیست زیب قبول: بود دست و دامن آل رسول: چه ترا

این اربعین شعله شد در: رضا حق از بهر تریخ  
کثیر الفقهیر الى الله الغنی محمد بن فضل الله الحسینی  
الموسوی الحجة بن عقی غما بالنبی و آل الطاهرین  
صلی الله علیه و آله افضل الصلوة ندکم للحد و العظم  
المکرم الکامل العالم العالم الموف لهذا الکتاب  
الشریف الشریف محمد بن یوسف بیک دامت مکان  
و معا لیه و توقیقا نه فی عرفة شهر ربيع الاول  
فی سنة احدى و مائة و عشرين بعد الاف  
من الهجرة النبوية المصطفوية



۱۱۱



کتابخانه مجلس شورای ملی  
 تهران  
 ثبت شده در دفتر مجلس  
 شماره ثبت ۱۲۹  
 تاریخ ثبت ۱۳۰۲  
 این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران ثبت شده است  
 و در فهرست کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران ثبت شده است  
 و در فهرست کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران ثبت شده است

۱۳۱۲  
 شماره در کتابخانه  
 ۱۳۱۲  
 ثبت شده است